

یادداشت‌های سیاسی

و

رویدادهای تاریخی

(خاطرات شخصی با برهه‌هایی از

تاریخ سیاسی معاصر افغانستان)

جلد سوم

بازنایپ و تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

بازپخش: انتشارات راه پرچم

جلد سوم

دهه هشتاد:

تلاش برای عادی ساختن اوضاع سیاسی

و

پیشرفت اجتماعی - اقتصادی افغانستان

شناسنامهء کتاب:

عنوان: یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی - خاطرات
شخصی بابر هه‌هائی از تاریخ سیاسی معاصر افغانستان
(جلد سوم)

نویسنده: سلطان‌علی کشتمند

چاپ نخست: ۲۰۰۲

بازتایپ و تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

بازپخش: انتشارات راه پرچم: جون ۲۰۲۴



راه پرچم ناشر اندیشه‌های دموکراتیک

www.rahparcham1.org

**این کتاب برای پخش کاملاً رایگان تدوین شده است؛
هرگونه بهره برداری مادی از آن، جواب‌دهی قانونی را
در قبال دارد.**

سپس از رفیق کوشمند که اجازهء پنخش

دیجیتال اینر کتاب رو اعطا کردند.



دربارهء طرح دیجیتال کتاب

«یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی» نتنها بیان زندگی شخصی و خانوادگی شخصیت فرهیخته و مبارز بنام سلطان‌علی کاشتمند است؛ بلکه انعکاس تجارب نهایت با ارزش نویسنده از دوران آموزش در لیسه غازی، دانشگاه حقوق/ اقتصاد، عنعنات و رسوم و مصروفیت‌های اطفال، جوانان، زنان و مردان در حومه شهر کابل، تلاش برای ایجاد حزب دموکراتیک خلق افغانستان و مبارزات آن حزب در "دهه دموکراسی" و سپس شرایط نیمه مخفی جمهوریت اول می‌باشد؛ که در جلد اول گنجانیده شده است.

نویسنده با واقع‌بینی، شرایط و روابط اجتماعی - اقتصادی جامعه و وطن را همه جانبه تحلیل و بر منابع معتبر استناد نموده است.

ذکر این نکته ضرور است که مضامین، رسالات و کتاب‌های که پیرامون حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عملکرد آن از جانب نویسندگان داخلی و خارجی نگاشته شده؛ تقریباً در همه آنها هردو جناح "پرچمی" و "خلقی" حزب را یکسان و یکی دانسته و تفاوت‌های را در اندیشه و عمل کرد آنها تفکیک ننموده و با همین نگرش درباره آنها داوری نموده اند. برتری «یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی» این است که نویسنده با فکت‌ها، اسناد و مدارک، تفاوت‌های فکری و عملکرد دو جناح حزب را در طول فعالیت‌ها و مبارزات حزب از آغاز تا انجام برجسته ساخته؛ چنانچه درباره نخستین تفاوت‌های اندیشوی دو جناح نوشته است:

«...طرح تشکیل دولت ملی و دموکراتیک بر پایه تحقق دموکراسی ملی و جبهه متحد فراگیر نمایندگان سیاسی اقشار اجتماعی و روشنفکری کشور از کارگران تا سرمایه داران ملی برای شرکت در یک پارلمان ملی و در دولت، از اندیشه‌های ببرک کارمل و همکاران نزدیک وی بود. ولی نورمحمد تره‌کی و برخی از همکاران وی از همان آغاز در برابر این طرح بشدت مخالفت می‌ورزیدند و از انقلاب

خلقی، دموکراسی خلقی و ایجاد جامعه سوسیالیستی توأم با اعمال خشونت علیه طبقات و اقشار بالائی جامعه حرف می‌زدند. بر پایه نظر آنان، نه تنها تشکیل جبهه متحد و شرکت طبقات و اقشار متوسط جامعه و بورژوازی ملی در آن منتفی بود؛ بلکه دکتاتوری پرولتاریا باید اعمال می‌گردید...»

نویسنده وضاحت داده است که در مورد ماهیت حزب نیز از همان آغاز تأسیس میان دو جناح حزب اختلافاتی وجود داشت:

«...جناح تره‌کی جانبدار تأسیس یک حزب سرخ مارکسیستی - لینینستی بودند که در قطار "احزاب برادر کمونیستی و کارگری جهان" به رسمیت شناخته شود. ولی جناح کارمل از تأسیس یک حزب ترقی‌خواه دموکراتیک با قبول سوسیالیزم بحیث یک هدف دور، هدف غائی، جانبداری می‌نمودند که با اشتراک در یک جبهه وسیع دموکراتیک برای تشکیل حکومت دموکراسی ملی مبارزه نمایند...»

بعد از ایجاد حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز در رابطه با فعالیت عملی حزب از جمله اشکال مبارزه سیاسی، ارزیابی نیروهای طبقاتی، خصلت انقلاب، نوع حکومت و وظایف آن نیز طرز دیده‌های متفاوتی وجود داشت؛ چنانچه:

«تره‌کی عقیده داشت که در رأس انقلاب آینده، طبقه کارگر می‌تواند و باید نقش رهبری کننده ایفاء نماید و فعالیت‌های حزبی باید سری انجام گیرد و حتی‌الوسع از علنیت در مبارزه پرهیز شود؛ ولی در مقابل کارمل عقیده داشت که بملاحظه محدودیت طبقه کارگر و عدم آمادگی سیاسی آن، حزب باید به طیف وسیعی از نیروهای سیاسی ضدفئودالی تکیه نماید و با سازمان‌های سیاسی بیانگر منافع اقشار دموکراتیک جامعه، اتحاد ائتلاف و سازش سیاسی صورت گیرد...»

این تفاوت‌های فکری با اضافه نقش مخرب عنصر نفوذ داده شده بنام حفیظ‌الله امین سبب انشعاب و در مرحله دیگر (بعد از هفتم ثور) نیز با شدت بیشتر سبب تضعیف حزب و بحرانی ساختن سرتاسر جامعه و فراهم کردن زمینه برای فعالیت‌های تخریبی تنظیم‌های جهادی گردید.

در رابطه با وحدت اجباری تحمیل شده ناشی از یکه‌تازی رژیم جمهوریت و تحت فشار قراردادان همه نیروهای سیاسی از جمله حزب دموکراتیک خلق افغانستان توسط دولت، نویسنده صراحت داده است:

«...در زمینه تأمین وحدت حزب و چگونگی آن در آغاز دو هدف کاملاً جداگانه از سوی هردو جناح دنبال می‌گردید. پرچمی‌ها خواهان وحدت عمل با خلقی‌ها در یک ائتلاف سیاسی در نهادی مشابه جبهه بودند. ایشان می‌خواستند که مشی عمومی خویش را با حفظ استقلالیت سازمانی در راستای وارد آوردن تأثیرات سیاسی بر موضع‌گیری‌های رژیم جمهوری تحقق بخشند و از گرایش‌ها، لغزش‌ها و کج‌روی‌های راست‌گرایانه رژیم جلوگیری نمایند. ولی خلقی‌ها جانبدار تأمین وحدت عام و تام هردو جناح براساس شرایط خویش بودند تا در موضعی قرار گیرند که بتوانند از نیروی سازمانی پرچمی‌ها از لحاظ سیاسی و نظامی بسود پیشبرد اقدامات ماجراجویانه خویش استفاده نمایند...»

ناشی از همین اجبار بود که پرچمی‌ها تن به وحدت دادند و نویسنده آنرا چنین فرمولبندی نموده است:

«...پرچمی‌ها در دوراهه قرار گرفته بودند: از یکسو وحدت با خلقی‌ها را به اشتباه بمثابه سنگ‌پایه‌ای برای ایجاد جبهه متحد ملی ضرورت مبرم می‌پنداشتند و از سوی دیگر نمی‌خواستند که هویت نیرومند سازمانی و مشی مردم‌پسند سیاسی خویش را قربانی وحدت نمایند. بنابراین ایشان بهترین واریانت را برای حل مسأله وحدت عمل می‌دانستند...»

در جلد دوم کتاب، رویدادهای بعد از قیام هفتم ثور و مست شدن اولیای امور

تازه به قدرت رسیده که "انقلاب شکوهمند ثور را شکست ناپذیر"، برگشت ناپذیر و جاودان تعریف می‌کردند و با خود بزرگ‌بینی می‌پنداشتند که دیگر نیازی به پشتیبانی مردم و حمایت از جانب نیروهای مدافع سیاسی نیست؛ علناً و عملاً با انحراف از مرام اولی حزب، طرح‌های «دموکراسی ملی و تشکیل یک جبهه دموکراتیک و ملی برای ایجاد حکومت با بنیاد وسیع‌تر»، را کهنه و بی‌موقع دانستند؛ بررسی و هم‌چنان به اختلافات بزرگی بین پرچمی‌ها و خلقی‌ها از جمله دربارہ نحو برخورد با سرنوشته محمد داود رئیس‌جمهور، الغای قانون اساسی، بیرق و نشان سرخ خلقی، سلب تابعیت اعضای خانواده سلطنتی، چگونگی اجرای اصلاحات ارضی، الغاء سود و سلم، الغاء مهریه و طویانه در ازدواج‌ها، سوختاندن بی‌ملاحظه تمام دوسیه‌های جنائی و شماری دیگر از مطالب عمده و اساسی اشاره شده است.

جزئیات حوادث بعد از رویداد هفتم ثور ۱۳۵۷، وارد کردن ضربه بر وحدت حزب از جانب باند معلوم‌الحال جنایت‌پیشه و بحرانی ساختن وضع سرتاسری وطن، دستگیری، شکنجه‌ها و دوران دشوار ۱۸ ماهه زندان نویسنده، بخشی دیگری از کتاب است که برای پی بردن به آن دوره «وحشت و دهشت» حیثیت منبع دست اول را در اختیار خواننده می‌گذارد.

دوران یک دهه کار نویسنده در پست صدارت جمهوری دموکراتیک افغانستان (که در یک صده اخیر، به جز دوره حکومت‌های خاندانی، طولانی‌ترین دوره بوده است)؛ نه تنها انعکاس زندگی کاری شخص اوست؛ بلکه بیانگر یک دوران کار و پیکار سیستم دولتی خدمتگار مردم است که با همه دشواری و جنگ‌های ویرانگری که از طریق همسایه‌های نابکار، کشورهای ارتجاعی منطقه و جهان‌خواران بین‌المللی بر علیه مردم و وطن ما پیش برده می‌شد؛ هم‌زمان در سرتاسر کشور عملیه ساختن و آبادکردن ادامه داشت و ضروری‌ترین و اولی‌ترین ضروریات هموطنان تدارک و در اختیار آنان قرار داده می‌شد. تفصیل این

دوران، در جلد سوم کتاب «یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی» رقم یافته است.

از آنجای که در اثر وضع مصیبت بار وطن، هموطنان ما در بیش از ۱۰۳ کشور جهان پراکنده شده اند (مستند به گزارش سال ۲۰۲۳ کمیشنری عالی ملل متحد در امور پناهندگان UNHCR)، یگانه وسیله برای دسترسی سهل و رایگان آنان به چنین کتابها، پخش دیجیتال آن است؛ روی همین منظور انتشارات راهپرچم این کتاب را در دنیای بی کران انترنیت همگانی ساخته است.

برای رفیق سلطانعلی کشتمند صحت کامل و طول عمر می خواهیم.

قاسم آسمایی

فهرست

- دربارهء طرح دیجیتال کتاب-----أ
- بخش هفتم سیستم دولتی - بیرک کارمل در رأس حزب و اداره دولت ۶۱۷
- نخستین وظایف هیأت رهبری حزب و دولت ۶۱۸
- اجرای نخستین وظایف از سوی من: ----- ۶۲۲
- شرکت در نخستین جلسات حزبی و نخستین تصامیم:----- ۶۲۵
- فصل اول
- اعلام مقامات عالیه دولت، مشی سیاسی و آزادی تمام زندانیان سیاسی. ۶۳۵
- اعلام مشی سیاسی دولت----- ۶۳۸
- شناسائی دولت جدید:----- ۶۳۹
- آزادی زندانیان سیاسی:----- ۶۴۰
- فصل دوم
- چند نکته قابل یادآوری شخصی ۶۴۵
- خاطره‌ای در ارتباط به زندان ارگ:----- ۶۴۵
- ابتلاء به بیماری زردی و تداوی آن:----- ۶۴۷
- فصل سوم
- اقدامات نخست و عاجل دولت جدید..... ۶۴۹
- احترام به معتقدات مذهبی مردم:----- ۶۵۰
- اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان:----- ۶۵۳
- برافراشتن بیرق ملی - دولتی:----- ۶۵۷

فصل چهارم

مسافرت به چک و سلواکیا و آغاز به کار دولتی..... ٦٥٩

نخستین اقدامات در راستای بهبود وضع اقتصادی - اجتماعی کشور:-- ٦٦١

فصل پنجم

دومین سالگرد قیام و نخستین مسافرت رسمی به اتحاد شوروی ٦٦٥

بازدید از اتحاد شوروی ----- ٦٦٧

یادآوری از خاطره‌ای ضمن بازدید از تاجیکستان و یادداشت‌هایی درباره زبان

فارسی - تاجیکی:----- ٦٦٨

فصل ششم

ایجاد سازمان‌های اجتماعی - توده ای ٦٧٣

جبهه ملی پدروطن:----- ٦٧٤

فصل هفتم

تشدید مداخلات از قلمرو پاکستان در درون افغانستان ٦٨١

تلفات مادی و انسانی در سال‌های هشتاد در نتیجه مداخلات پاکستان: ٦٨٨

فصل هشتم

پیشنهادات ج.د.ا برای انجام مذاکرات با پاکستان و ایران

جهت حل سیاسی مسأله افغانستان ٦٩٣

فصل نهم

تحلیل مختصری از اوضاع سیاسی و نظامی در کشور طی سال‌های حاکمیت

بیرک کارمل در رأس حزب و دولت ٧٠٤

فصل دهم

بروز اختلافات و تعویض رهبری حزب ٧١٠

- مسافرت غیررسمی به اتحاد شوروی: ----- ۷۱۳
- اعلام تزه‌های ده گانه ببرک کارمل درباره مشخصه انقلاب ملی و دموکراتیک
اپریل: ----- ۷۱۸
- نجیب‌الله بعنوان منشی عمومی کمیته مرکزی ج.د.خ.ا. ----- ۷۲۸
- بخش هشتم دهه ۱۹۸۰ و حکومت به شیوه نوین..... ۷۳۱
- شورای وزیران ج.د.ا. ۷۳۱
- گزینه‌ای نمادین از این بخش:----- ۷۳۲
- نویسنده این اثر در مقام صدراعظم افغانستان..... ۷۳۳
- جایگاه شورای وزیران در اهرم قدرت دولتی از لحاظ قانونی: ----- ۷۳۷
- فصل اول اصلاحات در سیستم و شیوه‌های نوین کار در شورای وزیران.. ۷۳۹
- اصلاحات در دستگاه حکومت: ----- ۷۳۹
- تشکیل اداره امور شورای وزیران: ----- ۷۴۲
- تشکیل اداره امور ارگان‌های محلی:----- ۷۴۵
- کابینه و جلسات آن:----- ۷۴۵
- فصل دوم
- تجدید تشکیلات اداری در چهارچوب شورای وزیران..... ۷۵۳
- فصل سوم
- برخورد به مسأله کادری و پرورش کادرهای اداری ۷۷۷
- فصل چهارم
- برخی تذکرات در رابطه به اقدامات و تدابیر مالی و اقتصادی حکومت در دهه
هشتاد ۷۸۴

- بازرگانی و مناسبات تجارتي: ----- ۷۹۳
- مسائل مالياتي، مالي بانكي و اسعاري: ----- ۸۰۱
- بودجه دولتي و پلان‌هاي رشد اقتصادي و اجتماعي: ----- ۸۰۷
- اصلاحات ارضي کشاورزي و آبياري: ----- ۸۲۳
- صنایع، معادن و انرژی: ----- ۸۲۹
- صنایع و بخش خصوصي اقتصاد: ----- ۸۳۲
- راه‌سازي و ترانسپورت: ----- ۸۳۵
- ساختمان‌هاي مدني و رهاييشي: ----- ۸۴۲

فصل پنجم

- درباره تأمينات مادي مردم و خدمات اجتماعي..... ۸۴۷
- تدارك كالاهاي مورد نياز اوليه مردم: ----- ۸۴۹
- عرضه اموال ضروري به سيستم كوپون: ----- ۸۵۰
- تدابير اضافي بخاطر تأمينات مادي مردم: ----- ۸۵۲
- ايجاد ذخاير دولتي: ----- ۸۵۵

فصل ششم

- نگاهي در زمينه‌هاي تدابير اجتماعي گسترش، دانش آموزش و پرورش و بهداشت ۸۶۱
- سوادآموزي: ----- ۸۶۵
- تحصيلات عالي كادرها و كارمندان: ----- ۸۶۷
- موقف زنان روشنفكر كارمند و كارگر در دهه هشتاد: ----- ۸۷۳

- ۸۷۷ ----- کودکستان‌ها و شیرخوارگاه‌ها:
- ۸۸۰ ----- تأسیسات پرورشگاه وطن:
- ۸۸۱ ----- مسأله بهداشت:
- ۸۸۳ ----- توجه به ورزش:
- فصل هفتم
- ۸۸۵..... خدمات فرهنگی و هنری در دهه هشتاد.....
- ۸۸۷ ----- کتابداری و کتابخانه‌ها:
- ۸۸۹ ----- چاپ کتب و انتشارات:
- ۸۹۷ ----- آژانس اطلاعاتی باختر:
- ۸۹۸ ----- موزیم ملی:
- ۹۰۰ ----- هنر تیاتر:
- ۹۰۱ ----- روشنگری و پرورش ذوق هنری از طریق رادیو - تلویزیون.....
- ۹۰۴ ----- سینماگران و فلم سازان:
- ۹۰۶ ----- هنر موسیقی:
- ۹۰۹ ----- توجهات نمونه وار در رابطه به فرهنگ مردم و هنرهای زیبا
- فصل هشتم
- ۹۱۳..... دین مبین اسلام و احترام به مقدسات مذهبی مردم.....
- فصل نهم
- ۹۱۹..... درباره اداره امور ولایات و محلات.....
- ۹۲۰ قانون ارگان‌های دولتی و شوراهای نمایندگان مردم در ولایات و محلات

- ایجاد مناطق (زونها)----- ۹۲۴
- حرکت بسوی خود مختاریها و خودگردانی ملی: ----- ۹۲۶
- نماینده‌گی شورای وزیران در شمال----- ۹۲۹
- فصل دهم
- قانونگذاری و حاکمیت قانون در دهه هشتاد ۹۳۱
- فصل یازدهم
- نگاهی به سیاست خارجی حکومت در دهه هشتاد
- جنبش عدم انسلاک و افغانستان غیرمنسلک ۹۴۰
- سفیر اتحادشوروی در افغانستان: ----- ۹۴۶
- سیاست خارجی و جلب همکاریهای اقتصادی: ----- ۹۴۷
- کمکهای اقتصادی اتحادشوروی به افغانستان: ----- ۹۵۱
- مناسبات افغانستان با کشورهای دیگر: ----- ۹۵۲
- جنبش عدم انسلاک و شرکت در هفتمین کنفرانس سران در دهلی: ---- ۹۵۴
- شرکت در هشتمین کنفرانس سران کشورهای غیر منسلک: ----- ۹۵۷
- مسافرتها و دیدارها: ----- ۹۵۹
- ارائه پیشنهادات بخاطر حل سیاسی مسأله افغانستان: ----- ۹۶۱
- فصل دوازدهم
- نگاهی به وضع اقتصادی - اجتماعی افغانستان در دهه هشتاد..... ۹۶۸
- دستگاه حکومت و اصلاحات: ----- ۹۷۱
- توجه به اهمیت توسعه اقتصادی: ----- ۹۷۳
- بخش نهم دوران حاکمیت نجیب‌الله و مشی مصالحه ملی ۹۷۹

- گزینه‌ای نمادین از این بخش:----- ۹۸۰
- پلینوم هجدهم کمیته مرکزی ح.د.خ.ا و پی آمده‌های آن..... ۹۸۲
- تحکیم مواضع نجیب‌الله بعنوان منشی عمومی کمیته مرکزی حزب ----- ۹۸۳
- فصل اول
- موقف نجیب‌الله در رهبری حزب ۹۸۶
- نقش سازمان‌های حزبی و اجتماعی در همکاری با شورای وزیران: ----- ۹۸۶
- جابجائی نجیب‌الله در مقام قدرت: ----- ۹۸۷
- فصل دوم
- اعلام مشی مصالحه‌ملی ۹۹۰
- فصل سوم
- دکتور نجیب‌الله و شورای وزیران ۹۹۶
- آغاز دور دوم کارمن بعنوان رئیس شورای وزیران: ----- ۱۰۰۲
- فصل چهارم
- کودتای نافرجام شهنواز تنی ۱۰۰۴
- آغاز کودتا: ----- ۱۰۰۷
- شکست کودتا: ----- ۱۰۱۳
- فصل پنجم
- سبکدوشی من و تعیین صدراعظم جدید..... ۱۰۱۴
- برگزیدن فضل‌الحق خالقیار بعنوان صدراعظم:----- ۱۰۱۴

فصل ششم

خاطرات شخصی من از سال پایانی دهه هشتاد و نخستین سال دهه نود

- ۱۰۱۹.....
بازگشت به کشور ----- ۱۰۱۹
استعفاء از حزب وطن: ----- ۱۰۲۹
وضع دشوار من پس از استعفاء: ----- ۱۰۳۵
توطئه ترور در برابر من: ----- ۱۰۳۶

فصل هفتم

- پایان حاکمیت حزب وطن و دوکتور نجیب‌الله..... ۱۰۴۴
علل برافتادن نجیب‌الله از مقام قدرت در اپریل ۱۹۹۲ ----- ۱۰۴۶
آخرین نتیجه‌گیری: ----- ۱۰۶۰

فصل هشتم

- یادداشت‌ها برای بخش پایانی خاطرات..... ۱۰۸۰
نگاهی به نتایج کار بعنوان صدراعظم و دهه هشتاد: ----- ۱۰۸۱
برخی موضع‌گیری‌های سیاسی و سازمانی: ----- ۱۰۸۴
دو مرتبه کناره‌گیری از مقام صدارت بنام مصالحه ملی: ----- ۱۰۸۵
برخی نتیجه‌گیری‌ها: ----- ۱۰۹۱
اشاره به موقف من در نظر و نوشته دیگران: ----- ۱۰۹۲
برخی نظریات و عقاید سیاسی من: ----- ۱۰۹۳
مأخذ:..... ۱۱۱۴

تاریخ‌های عمده از رویدادهای سیاسی مورد بحث در این جلدکتاب:

- اعلام منشی سیاسی دولت جدید ج.د.ا ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹
- ببرک کارمل بعنوان منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان ۲۸ دسمبر ۱۹۷۹
- آغاز رهائی زندانیان سیاسی و از جمله س.ع کشتمند عبدالقادر و محمدرفع ۲۸ دسمبر ۱۹۷۹
- اعلام اعضای هیأت رئیسه شورای انقلابی حکومت ج.د.ا، بیروی سیاسی و دارالانشا کمیته مرکزی ۲۷، ۲۸ و ۲۹ دسمبر ۱۹۷۹
- ابلاغ آزادی تمام زندانیان سیاسی (۱۶) هزارتن ۶ جنوری ۱۹۸۰
- تصویب و اعلام اصول اساسی ج.د.ا ۱۴ اپریل ۱۹۸۰
- تعدیل بیرق و نشان دولتی و مراسم برافراشتن آن ۲۱ اپریل ۱۹۸۰
- نخستین مسافرت رسمی رهبری حزبی و دولتی ج.د.ا به اتحاد شوروی ۱۵ اکتوبر ۱۹۸۰
- تعیین سلطان علی کشتمند بعنوان صدراعظم ۱۰ جون ۱۹۸۱
- تشکیل جبهه ملی پدروطن ۱۵ جون ۱۹۸۱
- تشکیل و اعلام اعضای کابینه جدید جون ۱۹۸۱
- آغاز مذاکرات میان افغانستان و پاکستان مسأله روی عدم مداخله در امور افغانستان جون ۱۹۸۲
- شرکت س.ع کشتمند در هفتمین کنفرانس سران کشورهای غیرمنسلک منعقددهلی (هند) ۷-۱۲ مارچ ۱۹۸۳
- مسافرت غیررسمی هیأت رهبری افغانی به اتحاد شوروی برای مشاوره و ملاقات با میخائیل گرباچوف اول اکتوبر ۱۹۸۵
- اعلام تزه‌های ده گانه ببرک کارمل در جهت آغاز مصالحه ملی ۱۳ نومبر ۱۹۸۵

- برگزاری پلینوم هجدهم کمیته مرکزی حزب، بررسی استعفای ببرک کارمل از مقام منشی عمومی و برگماری نجیب الله بجای وی
۴ می ۱۹۸۶
- شرکت س.ع کشتمند در هشتمین کنفرانس سران کشورهای غیرمنسلک منعقدۀ هراری (زمبابوی)
۱-۶ سپتمبر ۱۹۸۶
- تعیین حاجی محمدچمکنی بعنوان کفیل رئیس شورای انقلابی بجای ببرک کارمل
۲۰ نومبر ۱۹۸۶
- اعلام مشی مصالحه ملی از سوی نجیب الله
۱۶ جنوری ۱۹۸۷
- اعلام نجیب الله بعنوان رئیس شورای انقلابی
۳۰ سپتمبر ۱۹۸۷
- برگزاری کنفرانس حزبی و تصویب برنامه عمل حزب
۲۰ اکتوبر ۱۹۸۷
- تصویب قانون اساسی جدید و انتخاب نجیب الله بعنوان رئیس جمهور افغانستان از سوی لویه جرگه
۳۰ نومبر ۱۹۸۷
- امضاء موافقت نامه های ژنیو درباره عدم مداخله در امور افغانستان و تضمینات در این باره
۱۴ اپریل ۱۹۸۸
- تعیین دوکتور محمدحسن شرق بعنوان صدراعظم
۲۷ می ۱۹۸۸
- تکمیل خروج نیروهای شوروی از افغانستان
۱۵ فبروری ۱۹۸۹
- تعیین س.ع کشتمند بعنوان صدراعظم برای بار دوم
۲۰ فبروری ۱۹۸۹
- برگزاری لویه جرگه برای وارد آوردن تعدیلات در قانون اساسی سال
۱۹۸۸
۲۹ جون ۱۹۸۹
- شرکت نجیب الله در نهمین کنفرانس سران کشورهای غیرمنسلک منعقدۀ بلگراد (یوگوسلاویا)
۴ - ۷ سپتمبر ۱۹۸۹
- کودتای شهنواز تنی
۷ مارچ ۱۹۹۰
- انتخاب س.ع کشتمند بعنوان معاون اول رئیس جمهور ۱۲ می ۱۹۹۰
- اعلام فضل الحق خالقیار بعنوان صدراعظم
۲۸ می ۱۹۹۰

- تدویر دومین کنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان و تعدیل نام آن حزب بنام " حزب وطن" جون ۱۹۹۰
- سبکدوشی س.ع کشتمند از مقام معاون اول رئیس جمهور سپتمبر ۱۹۹۰
- استعفاء س.ع کشتمند از عضویت هیأت اجرائیه حزب وطن و از عضویت در آن حزب ۲۳ جولای ۱۹۹۱
- سازماندهی توطئه ترور در برابر س.ع کشتمند ۷ فبروری ۱۹۹۲
- سقوط مزارشریف بدست نیروهای شمال به رهبری عبدالرشید دوستم مارچ ۱۹۹۲
- استعفاء دوکتور نجیب‌الله از مقام ریاست جمهوری ۱۸ مارچ ۱۹۹۲
- پناهنده شدن دوکتور نجیب‌الله به نمایندگی سازمان ملل متحد در افغانستان ۱۶ اپریل ۱۹۹۲
- امضاء موافقت‌نامه پشاور برای تشکیل حکومت در افغانستان ۲۴ اپریل ۱۹۹۲
- انتقال قدرت به مجاهدین ۲۸ اپریل ۱۹۹۲

بخش هفتم

سیستم دولتی

**ببرک کارمل در رأس
حزب و اداره دولت**

بجای پیش گفتار:

نخستین وظایف هیأت رهبری حزب و دولت

مرحله نوین پس از قیام اپریل از آخرین روزهای سال ۱۹۷۹ و نخستین روزهای سال ۱۹۸۰ آغاز یافت. تاریخ این تحول را غربی‌ها اشغال افغانستان بوسیله اتحادشوروی و کودتای کرسمس و چیزهای دیگر نام گذاشتند. دولت‌ها و رسانه‌های گروهی دست‌راستی غرب چنان سر و صداهایی به راه انداختند که گوش فلک را کر می‌کرد. چنان سیل عظیم تبلیغات و افتراآت علیه دولت جدید افغانستان و تحولی که به وقوع پیوسته بود در جریان افتاد که بنیاد هرگونه اندیشه‌ای را حتی برای دریافت حقایق درباره علل رویدادهای نوین پدید آمده از ریشه برمی‌کند. یک شبه کشور گمنام، عقب مانده و بسیار فقیر، "بزرگ" ساخته شد و کلمه افغانستان مشهور جهان گردید. چنان تبلیغات وسیع بود که حتی نام بسیاری از مناطق و قریه‌های گمنام آن با حروف و عناوین درشت در صفحات روزنامه‌ها و بر روی پرده‌های تلویزیون‌ها ظاهر شد و از ورای امواج رادیوها پخش گردید؛ در حالی که قبلاً در غرب صرف شمار محدودی و آنهم در آموزشگاه‌ها می‌دانستند که چنین کشوری روی نقشه جهانی وجود دارد. باید اذعان کرد که برخی از رسانه‌های گروهی با اعتبار جهانی چون رادیو بی بی سی، رادیو بین‌المللی فرانسه، روزنامه‌های معروف گاردین انگلیسی و لوموند فرانسوی و شماری انگشت‌شمار دیگر تا آنجا که اطلاعات مؤثق بدست می‌آوردند؛ آنرا نیز انعکاس می‌دادند. ولی بطور کلی طی چندین سال متوالی وقایع و اخبار نه چندان مؤثق درجه چندم دارای ماهیت محلی مربوط به افغانستان را بویژه در پاکستان و در مطبوعات دست‌راستی غرب چه درست و چه نادرست غالباً دست خورده و پرداخته شده مطابق به سیاست‌های مروج و مسلط در کشورهای مربوط در صدر اخبار قرار می‌دادند. این اخبار اکثراً توأم

با مبالغه‌های ژورنالیستیک و حتی با صحنه‌سازی‌ها ارائه می‌گردید. تبصره‌ها، پیش‌بینی‌ها، پیشداوری‌ها و حتی غیب‌گوئی‌ها در مطبوعات دست‌راستی جهانی در ارتباط به مسایل و وقایع افغانستان همیشه جایگاه معتبر داشت. هدف معلوم بود: چاق کردن جنگ مطبوعاتی و تبلیغاتی در وجود افغانستان که در بحبوحه جنگ سرد میان ابرقدرت‌ها، به "زخم خونریز" مبدل شده بود. چنانکه در هر ۲۴ ساعت جمعاً بیش از ۱۲۰ ساعت از طریق رسانه‌های گروهی جهان در برابر افغانستان مطالب تبلیغاتی پخش می‌گردید. در این زمینه‌ها بیش از همه صدای آزادی و اروپای آزاد، صدای امریکا، صدای اسرائیل، صدای آلمان، رادیو رومانی، رادیوهای پاکستان، ایران و چین و کشورهای عربی فعال بودند. همچنان برنامه‌های ویژه و گسترده تبلیغاتی تلویزیونی مربوط به کشورهای معین نیز در این جهت پخش می‌شد. بدینسان یک جنگ تبلیغاتی و روانی تمام عیار با گستره تقریباً جهانی در ضدیت با افغانستان آن‌زمان در جریان بود.

درباره آن جنگ تبلیغاتی و روانی عزیز آریانفر نویسنده، پژوهشگر و مترجم توانای کشور که در سال‌های اخیر کتاب‌های زیادی را در رابطه به رخدادهای دهه هشتاد در افغانستان به زبان فارسی با شیوه‌های نوین نثر نویسی برگردانده است؛ در مقدمه یکی از آثاری که ترجمه نموده؛ چنین می‌نویسد:

«در سال‌های حضور نیروهای شوروی در افغانستان جنگ پردامنه و پرمصرف روانی میان امریکا و هم پیمانانش با شوروی برسر افغانستان روان بود و رسانه‌های گروهی دو طرف با صرف میلیون‌ها دالر سرگرم زورآزمایی در یکی از بزرگ‌ترین و پرهنگامه‌ترین هم‌اوردی‌های تبلیغاتی تاریخ بودند. از این روسیلی از اطلاعات نادرست و فریبنده در چارچوب‌های از پیش ساخته؛ درباره رخدادهای افغانستان پخش گردید. در این راهرو، روزنامه‌نگاران، خبرنگاران، سیمابرداران و پژوهندگان در کشورهای مختلف جهان، نوشتارها، گزارش‌ها فیلم‌ها رسالات و کتاب‌های فراوان درباره افغانستان تهیه و به نگرش کشیدند

که شوربختانه بیش‌تر جنبه تبلیغاتی داشتند.»

بنابراین، در رابطه به ورود قوای شوروی به افغانستان بر طبق انقطاب‌های سیاسی و ایدئولوژیک آن دوران در عرصه جهانی مخالفین و موافقین، تقبیح کنندگان و تحسین‌کنندگان وجود داشت. کشورهای غربی و متحدین جهانی و منطقوی آن در یکسو و کشورهای سوسیالیستی، برخی کشورهای بی‌طرف و جنبش‌های ملی در میان برخی از کشورهای آسیائی و افریقائی در سوی دیگر قرار گرفته بودند. ولی امکانات مدافعین کمک نظامی شوروی به افغانستان محدود و صدای خفیف آنها در زیر رگبار تبلیغات و اطلاعات پدافنده مخالفین آن در حلقوم‌شان می‌خشکید. حکومت نظامی پاکستان که به پایگاه اساسی علیه دولت افغانستان مبدل شده بود؛ به کرات سوگند یاد می‌کرد که در مورد افغانستان هیچگونه مداخله‌ای ندارد و تجاوزی از خاک آن کشور در کار نیست و رسانه‌های دست‌راستی غرب آنرا باور (!) می‌کردند.

دگروال محمدیوسف رئیس شعبه مربوط به افغانستان در اداره استخبارات نظامی پاکستان، آی.اس.ای در اثر مشترک خویش با نویسنده انگلیسی زبان، مارک ادکین تحت عنوان "تلک خرس" که بوسیله دوکتور نثار احمد صمد به فارسی برگردانده شده است؛ افشاگری‌های بی‌سابقه و حیرت‌انگیزی از پیمانانه عظیم مداخلات پاکستان در امور افغانستان بعمل آورده است.

دگروال یوسف درباره تبدیل پشاور به مرکز پخش سلاح و اخبار چنین می‌نویسد:

«پشاور هسته جنبش مقاومت افغان در حال تبعید را تشکیل می‌دهد. دفاتر احزاب سیاسی این نهضت کارهای اداری و رسمی و رهبران شان در اینجا مستقر و مصروف فعالیت اند. سلاح‌کوت‌های آنها در اینجا واقع بوده که اکثر این اسلحه مستقیماً از اینجا به سرحد منتقل شده و البته بعد از تجمع به افغانستان ارسال می‌گردد. قوماندان‌ها و مجاهدین غرض‌اکمالات و خبربدینجا

می‌آیند. همین پشاور است که خبرنگاران و جواسیس را مانند مقناطیس بخود جلب می‌کند.»*

رخدادهای آنروزها، ماه و سال‌ها در افغانستان شکل‌گرائی، جای حقیقت‌یابی را گرفت، ساده‌سازی جای تعمق را و تنفر بیجا جای واقعیت‌ها را.

در اینجا هدف من دفاع از ورود قوای شوروی به افغانستان و اقامت طولانی آنها یا تقبیح کارزار مبارزه تبلیغاتی علیه آن نیست؛ بلکه می‌خواهم اکنون که خاک‌باد فرو نشسته است؛ توجه را به این حقیقت جلب نمایم که دیگرجائی برای برخورد تعصب آمیز وجود ندارد.

اوضاع پدید شده جدید:

در پی هفده ماه حاکمیت انحصاری حفیظ‌الله امین، تغییرات دراماتیک در حیات سیاسی و اجتماعی کشور در سرنوشت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و از جمله در زندگی اعضای رهبری و فعالان حزبی نیز بوقوع پیوسته بود. شمار بزرگی از پرچمی‌ها بشمول من و شمار معینی از خلقی‌ها از شکنجه‌های کشنده و از زندان وحشتناک امین جان سلامت برده و رهائی یافته بودیم و گروهی از رفقا نیز پس از دوری اجباری، به وطن بازگشته بودند.

در بخش بیشین درباره رهائی خویش از زندان و نخستین دیدار با هیأت رهبری حزب و دولت نوین در مقر فرماندهی واقع در "کلوپ عسکری" سخن گفتم؛ بگونه‌ای که نوشتم آنجا ببرک کارمل، نوراحمد نور، دوکتور اناهی‌تا راتب‌زاد و محمداسلم وطن‌جار نشستند و اثری از وجود شوروی‌ها اعم از نظامی و غیرنظامی بمشاهده نمی‌رسید. رفقای مؤظف از برون پیوسته از طریق تلفون‌ها و دستگاه‌های مخابره نظامی اطلاعات و گزارش‌های ارائه می‌کردند و طالب هدایت می‌شدند و دساتیر اخذ می‌کردند. من هم در جمع رفقا پیرامون میز

* "تلک خرس" ص ۴۸

نشستم و از احوال رفقای دیگر جويا شدم. گفتند که آنان همه سر وظیفه اند و من نیز باید فوراً مسئولیتی را بدوش بگیرم. همه ما در آن نخستین دیدار حرف‌های زیادی برای گفتن و شنیدن داشتیم؛ ولی همه را موکول به آینده کردیم.

در حالی که من خود پس از زندان اهانت باردگر دل و هوای کار دولتی را نداشتم؛ ولی قبلاً در غیاب، بحیث معاون رئیس شورای انقلابی، معاون صدراعظم و وزیر پلان‌گذاری با حفظ عضویت در بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان اعلام شده بودم.

اجرای نخستین وظایف از سوی من:

بنا به تجویز رفقا و به تمایل خودم مؤظف شدم که اداره امور رادیو و تلویزیون را مؤقتاً بر عهده بگیرم. بدین قرار یکسره به کار سابق و ساده گذشته یعنی تبلیغ سیاسی ولی این بار در سطح کشوری در رادیو و تلویزیون کابل رفتم و در آنجا بطور غیررسمی برای چندروزی کار کردم.

من همراه با محمداسلم وطنجار که در شب پیش رهبری بر کنترول نظامی آن دستگاه را بر عهده داشت و کماکان مؤظف به تأمین امنیت آن بود؛ با همان لباس زندان بر تن رهسپار آنجا شدم. حین ورود با استقبال گرم و خیلی صمیمانه فرهنگیان، برنامه‌ریزان، هنرمندان و دیگر کارکنان رادیو و تلویزیون مواجه شدم. پس از مصافحه کوتاه با کارمندان، دادن اطمینان‌های لازم بخاطر برخورد واقع‌بینانه و عاری از هرگونه کینه‌جویی نسبت به کارکنان در دستگاه و تقاضا برای جلب همکاری‌های صمیمانه ایشان و همچنان تلفون زدن به منزل و صحبت با همسر و فرزندانم، پدرم و مادرم و برادرانم و خواهرانم، فوراً بکار آغاز کردم.

پس از استماع گزارش‌های خیلی مختصر از جانب رؤسا و مسئولین هردو دستگاه و مشوره با شماری از رفقا و کارمندان وارد در کار؛ به اجرای سه وظیفه

مهم پرداختم که عبارت بودند از: اجرای وظایف عاجل بخاطر انتشارات رادیویی و تلویزیونی در کوتاه مدت؛ تعیین هیأت رهبری جدید رادیو و تلویزیون و تعیین مشی جدید برای کار نشرات و برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی در درازمدت.

بخاطر انجام نخستین وظیفه، گروهی از صاحبان اندیشه و قلم را گماشتم تا شعارها، مقالات و وجیزه‌هایی را بنویسند و از نظر من بگذرانند. هدف این بود تا پس از پخش برنامه‌های مناسب عادی، آهنگ‌های رزمی و انقلابی، بیانیه‌ها و اعلامیه‌های حزبی و دولتی آنها را تبلیغ نمایند. در نظر بود که باینوسیله درباره ماهیت رژیم جدید هدف‌ها و سیاست‌های آن به مردم آگاهی داده شود و پشتیبانی ایشان از مشی جدید حزب و دولت جدید جلب گردد. در این راستا کار قابل توجهی طی نخستین روزها انجام گرفت و من علاوه بر ارائه رهنمودهای لازم و دستکاری بر نوشته‌ها، خود چیزهای زیادی نوشتم.

تعیین رؤسای جدید برای رادیو و تلویزیون و جابجائی برخی از مسئولین درجه اول در دستگاه‌های متذکره یک امر فوری و لازمی شمرده می‌شد. زیرا باید اشخاصی مسئولیت پیشبرد این وظایف را بر عهده می‌گرفتند که هم اعتقاد به مشی جدید حزبی و دولتی داشتند و هم توانائی انجام این کار را؛ زیرا دستگاه‌های متذکره بخصوص در آن شرایط ویژه بمثابة زبان نظام جدید تلقی می‌گردید. این امر پس از مشوره‌های لازم با کارمندان باصلاحیت دستگاه‌های متذکره توأم با پیروزی انجام گردید. زیرا تجربه نشان داد که شمار بیش‌تر ایشان نه تنها در آن روزهای پرمسئولیت بلکه در آینده نیز در زمره شخصیت‌های با اعتبار در شکل‌دهی سیاست جدید فرهنگی کشور مؤفقاانه ایفای وظیفه کردند. رؤسا و مسئولین قبلی نیز با جلب رضایت و همکاری ایشان به وظایف مناسب جدید گماشته شدند.

بخاطر شکل‌گیری مشی نشراتی دستگاه‌های رادیو و تلویزیون کمیسیونی متشکل از فرهنگیان، برنامه‌سازان و کارگذاران رادیو و تلویزیون را تعیین نمودم که دست

بکار شوند. بر طبق مشوره‌ها و رهنمودهائی که سپرده شد؛ ایشان به این امر با اهمیت آغاز کردند و نتایج کار از جانب وزیر مربوطه بعداً به شورای وزیران گزارش گردید.

در طی نخستین روزها، دستگاه رادیو و تلویزیون به مرکز تجمع شمار زیادی از رفقا که قبلاً در شرایط اختفاء بسر می‌بردند یا زندانی بودند؛ مبدل شده بود. زیرا قبل از استقرار نهادهای حزبی و دولتی در شرایط انتقال به نظام جدید، دستگاه رادیو و تلویزیون محل قابل دسترس برای رفقا و دوستان شمرده می‌شد. در اینجا میان رفقا تبادل نظر صورت می‌گرفت و از دوران سپری شده قصه‌های پایان ناپذیر گفته می‌شد. من با استفاده از امکانات برخی از رفقا از ایشان می‌خواستم که چیز بنویسند و در رابطه به مسایل جاری با آنان مشورت می‌کردم.

در همان نخستین ساعات رهائی از زندان آرزو داشتم که برای دیدار خانواده خویش به منزل بروم؛ ولی میسر نگردید و همانطوری که شرح آن گذشت ضرورت پرداختن فوری به کار پیش آمد. ساعتی از کار من در رادیو و تلویزیون گذشته بود که همسرم به دیدار من آنجا آمد و با خود لباس‌های ضروری و وسایل ریش‌تراشی را آورد تا باشد که گویا قیافه ام نیز برای کار رسمی متناسب گردد. دیدار ما پس از تحمل آنهمه رنج‌های بزرگ و مشترک شباهت به دیدار گم‌شده‌ها را داشت که از روی حسن تصادف همدیگر را می‌یابند. شایان به یادآوری می‌دانم که همسرم کریمه کشتمند با شهامت و سرافرازی نمونه‌واری دوران زندانی بودن مرا با قبول فداکاری‌های بزرگ سپری کرده بود.

من توانستم که صرف پس از نیمه‌های شب روز دوم به منزل بروم و به دست بوسی مادر و پدر و دیدار فرزندان عزیز و خواهران و برادران مهربانم و خویشاوندان و دوستان خانوادگی نایل آیم. استراحت در محیط آرامش بخش خانوادگی پس از دو شب و نیم و سه روز متوالی، نزدیک به ۷۲ ساعت بیخوابی، آنهم توأم با دلهره و احساس عظیم مسئولیت چقدر گوارا است.

شرکت در نخستین جلسات حزبی و نخستین تصامیم:

در دومین روز پس از آغاز مرحله جدید، مقر هیأت رهبری حزبی و دولتی از کلوپ عسکری به قصر چهلستون منتقل گردید. این کاخ بزرگ و زیبا بالای تپه‌ای بلند در میان یک باغ بزرگ و آراسته در حدود پانزده کیلومتری شهر کابل در نیمه راه میان دارالامان و چهار آسیاب، قد برافراشته است. هدف این بود که در فضائی آرام‌تر و مؤقتاً دور از دسترسی مراجعین و خبرنگاران داخلی و خارجی شیرازه حزب و دولت جدید بنا نهاده شود. معهداً در روز سوم، کنفرانس اطلاعاتی متشکل از جمع بزرگی از خبرنگاران داخلی و خارجی در همانجا برگزار گردید.

نخستین مسأله، رسمیت بخشیدن و قانونی ساختن هیأت رهبری حزبی وحدت مجدد جناح‌های دوگانه حزب و انتصابات در مقامات حزبی و دولتی بود. نخست جلسه کمیته مرکزی حزب و سپس جلسه شورای انقلابی باشتراک آن‌عده از اعضای سابق که حاضر و موافق به تحولات جدید بودند؛ در قصر چهلستون دایر گردید. در جلسات متذکره اکثریت اعضای منتخب پس از قیام نظامی ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ شرکت داشتند. البته قبل از برپائی جلسات متذکره، کار وسیع سیاسی و اقناعی با هریک از اعضاء قبلاً بوسیله شماری از اعضای رهبری و بخصوص ببرک کارمل انجام شده بود.

در امر گزینش اعضای رهبری، دو سوال عمده وجود داشت: یکی اینکه با اعضای ناپایدار پرچی چه باید کرد و دیگر اینکه با خلقی‌ها باید چگونه معامله نمود؟ سوال مهم‌تر این بود که اصلاً چه تصمیمی باید در برابر مجموعه همکاران رژیم سابق اتخاذ گردد؟

ولی قبل از آنکه باین سوالات پاسخ گفته شود؛ لازم می‌دانم که نقش معین شخص خویش را در آن لحظات سرنوشت ساز توضیح نمایم. من که در آن نخستین روزها پس از تحمل شکنجه‌های غیرقابل تحمل از زندان امین تصادفات جان سلامت برده بودم؛ نظریات من در موارد گوناگون و از جمله

در رابطه بمسائل متذکره با توجه و جدی در نظر گرفته می‌شد. ببرک کارمل مسایل عمده را با من مشورت می‌کرد و نظر مرا تا حدود زیادی رعایت می‌نمود. موضع من بطور قاطع علیه تکرار سیاست‌های گذشته و در برابر گرایش‌های ابراز شده از سوی برخی از اعضای حزبی برای دست زدن به ماجراجویی‌ها و خشونت بود. بطور کلی من باین عقیده بودم که باید در برابر احساسات انتقام‌جویانه بمبارزه پرداخت. من خود برای اینکه ثابت کرده باشم که احساس کینه و انتقام را در وجود خود از بین برده‌ام؛ حتی حاضر شدم که روبروی شکنجه‌گر بیرحم قبلی خویش‌تن، اسدالله سروری پشت یک میز بنشینم و وی را از لحاظ برخوردهای شخصی نسبت به خویش عفو شده بپندارم. ولی طبعاً نه من و نه دیگران حق عفو او را در برابر اعمالش نسبت به دیگران، نداشتیم.

بر پایه این اندیشه‌ها، من به ببرک کارمل دو پیشنهاد نمودم یکی اینکه از من نخواهد که هیچگونه وظیفه و مداخله‌ای در امور نظامی و امنیتی داشته باشم و بگذارند که صرف در امور اقتصادی و اجتماعی کشور در ارتباط به انجام کمک و خدمت معینی به مردم رنج‌دیده کشور کار نمایم. این در واقع بگونه مفهوم شده شرطی بود برای همکاری با رژیم جدید. زیرا من پس از تحمل آنهمه رنج‌های بزرگ شکنجه و زندان، دیگر تمایل چندانی به ادامه کار دولتی نداشتم و می‌خواستم که صرف در چهارچوب حزب کار نمایم. ولی طوری که قبلاً اشاره کرده‌ام در برابر قضیه انجام شده‌ای قرار گرفته بودم. در واقع همینطور هم شد و من طی ده سال کار عمدتاً در مسایل اقتصادی و فرهنگی و تأمینات اجتماعی مردم ایفای وظیفه کردم.

در مجموع این سال‌ها، من در امور نظامی و امنیتی مداخله و صلاحیتی نداشتم و صرف در برخی موارد معین که نمایندگان گروه‌هایی از مردم کشور نزد من مراجعه می‌کردند؛ مشوره‌هایی در جهت کمک به ایشان به ارگان‌های نظامی و امنیتی ارائه می‌کردم که غالباً مورد اجرا قرار می‌گرفت. در ارتباط به اینگونه

موارد، طی این یادداشت‌ها در جاهای لازم یادآوری‌هایی بعمل خواهد آمد. پیشنهاد دوم من این بود که درباره کارمندان حزبی، دولتی و نظامی سابق و دیگران باید برخورد جداگانه بر پایه ارزیابی دقیق از صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های فردی ایشان صورت گیرد و نه اینکه باصطلاح کار را ساده ساخت و چنین قضاوت کرد که چون رژیم امین بد بود؛ پس کلیه همکاران رژیم بد اند و باید رد شوند. در این مورد نظریات من و کارمل یکسان بود.

بنابراین، پاسخ درست در برابر سوالات فوق چنین بود: موقف و خصوصیات شخصی بر پایه صلاحیت‌ها، مواضع سیاسی و عملکردهای قبلی آنان جداگانه مورد ارزیابی قرار گیرد. باین‌سان از میان اعضای سابق پرچمی در کمیته مرکزی و دولت افرادی همراه با شمار دیگری از نزدیک‌ترین افراد امین از حزب اخراج شده پنداشته شدند و درباره مصوبه معینی صادر گردید. سرنوشت اشخاص دیگری معوق گذاشته شد و از میان فعالان حزبی شماری که ضعف و تسلیم طلبی از خویش‌تن بروز داده بودند؛ تصفیه شده از حزب شمرده شدند.

در انتخاب اعضای رهبری از میان خلقی‌ها، دشواری‌های زیادی وجود داشت. نخست اینکه بجز شمار معینی اکثریت قاطع در سیاست‌های امین اشتراک فکری و عملی داشتند و ثانیاً اکثریت قاطع پرچمی‌ها و مردم بر ایشان هیچگونه اعتماد نداشتند. بنابراین، با اعضای رهبری خلقی‌ها در چهار دسته برخورد متناسب صورت گرفت. شمار معینی از اعضای کمیته مرکزی حزب و شورای انقلابی گذشته که بگونه فعال و مشهود با سیاست‌های خشونت‌آمیز امینی اشتراک عملی داشتند؛ مورد بازجوئی و بازداشت قرار گیرند. بدینگونه شماری از ایشان تا مدت‌های زیادی در زندان بزرگ پلچرخ به تنهائی بسر بردند. زیرا مجموع زندانیان قبلی آزاد شده بودند و بطور کلی زندان تخلیه بود. چند تن از اعضای دوران رهبری و شمار دیگری از فعالان خلقی، تصفیه شده از حزب تلقی شدند.


درباره چهار تن از اعضای رهبری: محمداسلم وطنجار، سیدمحمدگلابزوی،

شیرجان مزدوریار و اسدالله سروری قبلاً تصمیم سیاسی اتخاذ شده بود و ایشان عملاً در برانداختن رژیم امین فعالانه شرکت ورزیده بودند. البته درباره وطنجار و گلابزوی حرفی وجود نداشت و درباره مزدوریار که پیوسته موضع لرزان داشت؛ چندان توجهی صورت نگرفت. ولی قبول سروری و وجود او طی چند ماه اول در مقامات رهبری حزب و دولت بزرگ‌ترین نقطه ضعف رژیم جدید شمرده می‌شد. وی که از لحاظ خشونت و بی‌رحمی شهره بود و صفوف حزبی و مردم ناگزیری‌های رهبری حزب را لااقل در نخستین هفته‌ها و ماه‌ها بخاطر امر مهم حفظ وحدت حزبی بخصوص در میان ارتش تشخیص نمی‌کردند؛ از این امر بحق رنجیده خاطر شدند. واقعیت اینست که اصلاً راه دادن و پذیرش وی و شمار دیگری تحت نام وحدت حزبی یکی از اشتباهات نخستین رهبری حزب بود که تا حدودی موجب شک و تردید و ناباوری مردم نسبت به ادعاهای نظام نوین می‌گردید.

در هر حال، رهبری پرچمی‌ها بدون تبارز نشانه‌های تعصب گروهی و جناحی، انتقام‌جویی و کینه‌ورزی با نظر فراخ سیاسی به ساختار متناسب حزبی و دولتی متشکل از هردو جناح قبلاً متخاصم حزب دموکراتیک خلق افغانستان پرداخت و باینگونه خطر از هم پاشیدن بدنه حزب را رفع نمود. رهبری تمام تصامیم لازم را بشمول برخورد با طرفداران امین در حزب به اشتراک خلقی‌ها و بگونه جمعی اتخاذ نمود. اگرچه از همان آغاز تا انجام وحدت، دو جناح پرچم و خلق حزب غیرارگانیک متزلزل و توأم با ناباوری‌ها و شک و تردیدها بود و دستخوش تحولات و تغییرات گوناگون گردید. ولی در صحنه عمل تا حدود معینی مؤثریت خود را بویژه در عرصه نظامی، متباز می‌ساخت.



شماره اول جریده خلق از شش شماره آن که مرامنامه علماً تدوین شده حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به نشر رساند



ناشرانیشه های دموکراتیک خلق افغانستان

چند اصل اخلاق متر

- وفاداری به آرمانهای بشرو
- یونین اجمه
- احساس مسؤولیت در برابر خلق.
- دفاع از خدمت به خلق، نواضع در برابر خلق.
- اندیشیدن به نخبها و مشافع
- آسستی ناپید، اکثریت عظیم خلق و مبارزه در راه آزادی خلق؛
- عشق بوطن، دفاع از استقلال ملی، با خت

سلطانعلی کشتمند

صنایع دستی

خلفهای افغانستان طی سالهای متداری تجربه‌های فراوان و یادآوری هنری و صنایع ظریفه را بوجود آورده اند و آنها را با هنرهای و مهارت‌های غنی تر ساخته اند. صنعت قالین بافی کشور ما نیز تاریخی کهن دارد و وفای های ما با اشکال و طرحهای مرغوب سزئین و رنگهای شگفتا و درخشان آن، علاوه بر استحکام و کیفیت عالی یکی از غنی تر صنایع دستی است.

مصنوعات نفیس قالین کشور که محصول سر انگشتان هنر آفرین هنراران بافته‌ده پیر و جوان در شرق و غرب افغانستان است. از این صنایع که همواره با ناز به اینطرف هم منبع ارز معاش و هم وسیله‌ای برای مردم است.

مبارزه برای دموکراسی

شماره (شانزدهم) دوشنبه ۳ سرطان - ۱۳۴۷ ه - ۲۴ جون ۱۹۶۸ ع

عمده ترین رسالت کثونی هاست

در هر کشور مطابق به شرایط مشخص آن رسالت مبارزه در راه دموکراسی صورت های گوناگونی وجود می گیرد و لسی این مبارزه در تمام موارد و با و صفتنوع اشکال آن ، با مبارزه در راه صلح ، استقلال ملی ، سما ختمان جامعه نوین و مترقی بیوند ناکسستی دارد . به همین جهت است که نیروهای پر جنبه و وطن پرست «مبارزه در راه دموکراسی را جز لاینفک مبارزه در راه دموکراسی» تلقی می کنند و در راه بسط و توسعه و بیوند میان آن هادر جریان نبضت و همتا سنی بخش، دلیرانه مبارزه مینمایند.

از همین جهت که در شرایط کنونی مسأله استقرار و بسط دموکراسی در زمره اساسی ترین و عمده ترین وظیفه مبارزه و در مرکز ثقل مسایل تکامل کشور ما قرار می گیرد.

چنانکه ما بارها اعلام داشته ایم عملاً نظام سیاسی، اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی افغانستان حیات فسد دموکراتیک را محسوس که با آزادی مردم گرا می برتری اجتماعی و رفاه عمومی مردم مینماید دارد. فضا و ب چر بیان ما دربارها خدمت فوق ، برنامسان تحلیلی علمی شرایط اجتماعی - اقتصادی کشور ما بنا شده و علی رقم بعضی تغییراتی که پس دهه اخیر در سیاست داخلی و خارجی رجسی افغانستان رخ داده است ، با وجود نیروهای منست آن ، اساس حکم و هفتاد ما با این جا و بزرگ ناپید تر است.

انجام پیر و زمندانه مبارزات کارگرا

۱- یک هیأت پنج نفری سرپرست منظور حمایت و احیای حقوق کارگران تعیین و با ایشان وظیفه داده شد تا اقدام کرده و با هیأت منتخب شرکت نساجی در تماس بوده نتایج کار آنها با اطلاع کارگران رسانند.

۲- هر گاه باغضای هیأت ویا سایر کارگران نبیهد ویا ضروری مواجهه گردد تمام کارگران مجتهد به علیه آن به مبارزه بپردازند.

کارگران دایر نساجی باجمعی که مسیم عظیمی در جنبشهای اخیر کارگری افغانستان گشته اند. تقریباً از یکماه با نظرف باخاطر خواست های اقتصادی و وضعی خود دست به مبارزه زدند . و اینکه کساز فرمایان شرکت نساجی در مذاکرات خود با نمایندگان کارگران ، که جهت انجام مذاکرات تکامل آمده بودند، بی اعتنائی نشان دادند کارگران به تاریخ ۲۷ جوناً بصورت غیر انرژمت با تصمیم

یک نسخه از یکصد شماره پرچم که بنیاد گذار ادبیات سیاسی مترقی در کشور و وسیله مؤثر آگاهی دهنده، تبلیغ کننده و بسیج کننده جمعی بود



در یکی از تظاهرات خیابانی و اجتماعات سیاسی سازمان یافته از سوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان پرچمی‌ها در سال‌های ۱۹۶۰



نمونه‌ای از یک اجتماع بزرگ پرچمی‌ها در سال‌های ۱۹۶۰
شمار عظیمی از روشنفکران و زحمتکشان



در جریان مبارزات انتخاباتی برای دوره دوازدهم شورا (۱۹۶۵) در حوزه انتخاباتی چهاردهی پلاکارد تبلیغاتی بدست یکتن از همکاران



فوتوئی از یک اجتماع سیاسی سازمانده شده بوسیله ح.د.خ.ا. پرچی‌ها در پارک زرنگار کابل (سال ۱۹۶۸)



اجتماع عظیمی از روشنفکران و جوانان که نمونه‌ای از میتنگ‌های سیاسی ج.د.خ.ا. (پرچی‌ها) بود که بخاطر دفاع از منافع توده‌های مردم افغانستان برپا می‌گردید



گردهم آئی انبوهی از اهالی شهر کابل که به سلسله تظاهرات خیابانی و میتنگ‌های سیاسی از سوی ج.د.خ.ا. (پرچی‌ها) در سال ۱۹۶۹ برگذار شده بود



گروهی از تظاهرکنندگان پرچمی با شعارها، پرچم‌ها و پلکاردهای معروف دهه شصت



برک کارمل، اناهیتا راتبزاد، میراکبر خیبر و سلطان‌علی کشتمند در پیشاپیش راهپیمائی
بمناسبت اول می، روز جهانی کارگران

فصل اول
اعلام مقامات عالیہ دولت، مثنی سیاسی
و
آزادی تمام زندانیان سیاسی

بر پایه ابلاغیہ مؤرخ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ شورای انقلابی، ترکیب هیأت رئیسه شورای انقلابی و حکومت جمهوری دموکراتیک، افغانستان بقرار ذیل اعلام گردید:

ببرک کارمل مثنی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بعنوان رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و قوماندان اعلی قوای مسلح.

اسدالله سروری: معاون شورای انقلابی
سلطان علی کشتمند: معاون شورای انقلابی

اعضای هیأت رئیسه شورای انقلابی:

نوراحمد نور، عبدالقادر محمداسلم وطنجار و گل آقا

(چند تن از اعضای دیگر هیأت رئیسه بعداً انتخاب و اعلام گردید. چنانکہ صالح محمدزیری نیز بہ عضویت آن پذیرفته شد.)

رئیس و اعضای حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان:

ببرک کارمل: صدراعظم

اسدالله سروری: معاون صدراعظم

سلطان علی کشتمند: معاون صدراعظم و وزیر پلان گذاری

محمدرفیع: وزیر دفاع ملی

سیدمحمد گلابزوی: وزیر امورداخله

شاه‌محمد دوست: وزیر امورخارجه

اناهیتا را تیزاد: وزیر تعلیم و تربیه

عبدالوکیل: وزیر مالیه

شیرجان مزدوریار: وزیر ترانسپورت

فیض‌محمد وزیر سرحدات و قبایل

محمدخان جلالر: وزیر تجارت

(اعضای دیگر حکومت بعداً اعلام شد)

بر اساس مصوبه مشترک مؤرخ ۲۹ دسمبر ۱۹۷۹، نخستین پلینوم (مجمع عمومی) کمیته مرکزی ج.د.خ.ا و شورای انقلابی ج.د.ا فیصله بعمل آمد که نام‌های اعضای بیروی، سیاسی کمیته مرکزی و اعضای شورای انقلابی اعلام گردد.

اعضای بیروی سیاسی

۱. بیرک کارمل
۲. اسدالله سروری
۳. سلطان علی کشتمند
۴. اناهیتا را تیزاد
۵. صالح محمد زیری
۶. غلام دستگیر پنجشیری
۷. نوراحمد نور

اعضای دارالانشاء کمیته مرکزی:

۱. بیرک کارمل
۲. صالح محمد زیری
۳. نوراحمد نور

اعضای کمیته مرکزی متشکل از ۳۶ تن و اعضای علی‌البدل آن متشکل از ۸ تن بودند که اعلام گردیدند.

اعضای شورای انقلابی متشکل از ۵۸ تن و هیأت رئیسه آن مشتمل بر ۷ تن اعلام گردید.

در این جلسه مشترک فیصله بعمل آمد که مطابق به موازین اساسنامه حزب و بر حسب شایستگی در شرایط لازم کمیته مرکزی، بیروی سیاسی و در الانشاء آن و همچنان شورای انقلابی با انتخاب و انتصاب اعضای جدید توسعه یابند. در فیصله نامه جلسه تأکید بعمل آمده بود که در دستگاه اداره دولت تناسب لازم از لحاظ جبهه ملی پدروطن رعایت گردد.

در جلسه مشترک هیأت رئیسه شورای انقلابی و حکومت ج.د.ا به تاریخ ۳۱ دسمبر ۱۹۷۹ اعضای جدید حکومت با حفظ اعضای قبلی، به قرار زیر تعیین و اعلام گردید:

۱. محمداسلم وطنجار: وزیر مخابرات
۲. عبدالمجید سرلند: وزیر اطلاعات و کلتور
۳. عبدالرشید آرتین: وزیر عدلیه
۴. محمداسمعیل دانش: وزیر معادن و صنایع
۵. راز محمد پکتین: وزیر آب و برق
۶. گلداد: وزیر تحصیلات عالی و مسلکی
۷. نظرمحمد: وزیر فواید عامه
۸. محمدابراهیم عظیم: وزیر صحت عامه
۹. فضل‌الرحیم مهمند: وزیر زراعت و اصلاحات ارضی

اعلام مشی سیاسی دولت

خطوط عمده سیاست داخلی و خارجی دولت در همان نخستین روز ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ با بیانیه ببرک کارمل اعلام گردید. در مقدمه بیانیه کارمل خطاب به مردم افغانستان چنین آمده بود:

«اجازه بدهید تا عمیق‌ترین تأثرات و همدردی‌ها، عظیم‌ترین احترامات و دروذهای آتشین را بمناسبت رنج‌های بیکران و اشک‌های خونین شما، بمناسبت حبس و زندان، تبعید و مهاجرت‌های جبری، زجر و شکنجه‌های وحشیانه و غیرانسانی، شهادت و کشتار جمعی ده‌ها هزار مادران و پدران ما، برادران و خواهران ما، دختران و پسران و کودکان ما که از طرف حفیظ‌الله امین میرغضب و به دستور مستقیم این جلاد آدمکش بعمل آمده؛ به پیشگاه شما تقدیم بدارم...»

سپس تحت عنوان وظایف مبرم، در بیانیه کارمل چنین آمده بود:

۱. «اعلام آزادی تمام زندانیان سیاسی که از دم تیغ ساطور حفیظ‌الله امین تبهکار سر بسلامت برده باشند و در شرایط لازم لغو قانون اعدام.
۲. لغو تمام مقررات ضد دموکراتیک و ضد انسانی و منع گرفتاری‌ها، توقیف‌ها، تعقیبات خودسرانه و تفتیش منازل و عقاید.
۳. احترام به اصول دین مقدس اسلام، آزادی وجدان، عقیده و مراسم مذهبی، حمایت از نظام کانون خانواده، رعایت اصل مالکیت قانونی و مشروع و عادلانه شخصی.
۴. احیای انبیت و مصنونیت فردی و جمعی، آرامش و صلح و نظم انقلابی در کشور.
۵. تأمین شرایط سالم آزادی‌های دموکراتیک اعم از آزادی تشکیل احزاب مترقی و وطنپرست و سازمان‌های توده‌ای یا اجتماعی، آزادی مطبوعات، تظاهرات، اجتماعات و نمایش‌های خیابانی، تأمین حق

کار و تحصیل، تأمین آزادی و محرمیت مکاتبات، مخابرات، مسافرت و مصئونیت منزل.

7. توجه و کمک جدی و بنیادی به نسل نوجوان و شاگردان مکاتب، محصلان و روشنفکران کشور بدون تبعیض».

مشی دولت در عرصه سیاست خارجی چنین اعلام گردید:

«دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان از سیاست صلجویانه بر مبنای اصول بی‌طرفی مثبت و فعال و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز از سیاست دفاع از صلح و دیتانت (تشنج، زدائی)، از تحدید سلاح‌های استراتژیک هسته‌ای و خلع سلاح عام و تام، از حقوق بشر و جنبش‌های آزادی‌بخش خلق‌های تحت ستم - بمثابه یک عضو وفادار سازمان ملل متحد و کشورهای غیرمتعهد - پشتیبانی و پیروی می‌کند. نظام جدید تمام قراردادهای منعقد شده میان افغانستان و کشورهای جهان را رعایت و احترام می‌نماید. این نظام با نیروهای صلحدوست در یک جبهه وسیع جهانی علیه جنگ و جنگ طلبان، استعمار کهن و نو، امپریالیزم و صهیونیزم، فاشیزم و راسیسم، آپارتاید و نژاد پرستی می‌رزد و همبستگی بین‌المللی خود را با سیستم جهانی اصالت اجتماعی، جنبش‌های جهانی کارگری و نهضت‌های آزادی‌بخش ملی و اجتماعی کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین بسط و توسعه می‌دهد».

شناسائی دولت جدید:

به دنبال استقرار حاکمیت جدید، در دومین روز، رهبران شوروی تشکیل دولت جدید را شادباش گفتند و بر رسمیت شناختند و به تعقیب آن تمام کشورهای سوسیالیستی و برخی از کشورهای بی‌طرف به این امر مبادرت ورزیدند. همچنان به مناسبت پانزدهمین سالروز تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان که مصادف به اول جنوری ۱۹۶۵ می‌باشد؛ از جانب رهبران احزاب حاکم کشورهای سوسیالیستی و برخی از احزاب مترقی، جنبش‌ها و سازمان‌های اجتماعی کشورهای دیگر پیام‌های شادباش به کابل مواصلت ورزید.

در نخستین روزها، یک هیأت بالاتر به سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا به کابل آمد و با هیأت رهبری حزب و دولت ملاقات نمود و این بمثابه نشانه و تبارزی از پشتیبانی آن سازمان با اعتبار آن زمان، از نظام نوین در افغانستان تلقی گردید.

سفرها و شارژدافیرهای کشورهای مختلف اعم از کشورهای سوسیالیستی، غربی و بی طرف که تا آن هنگام با افغانستان مناسبات دیپلماتیک داشتند؛ با رهبران دولتی دیدار کردند. طرفه اینکه سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌های سیاسی کشورهای غربی برغم عدم آمادگی آنها برای شناسائی رسمی رژیم جدید تا سال‌های زیادی (تا خروج نیروهای شوروی در فبروری ۱۹۸۹) در افغانستان باز و خیلی فعال بودند. سفارتخانه‌های کشورهای همسایه، شوروی، چین، هند، ایران و پاکستان پر رونق‌ترین دوران مناسبات سیاسی خود را با افغانستان سپری می‌کردند.

آزادی زندانیان سیاسی:

به تاریخ ۶ جنوری ۱۹۸۰ بر طبق مثنی قبلاً اعلام شده دولت از طریق رسانه‌های گروهی چنین ابلاغ گردید:

«عفو تمام زندانیان سیاسی که از دم تیغ خونین امین میر غضب سالم باقی مانده اند؛ بدون در نظر داشت طبقه، مذهب، زبان، قوم، ملیت، ایدئولوژی و اختلاف سیاسی و سازمانی اعلام می‌گردد.»

همچنان در این ابلاغیه چنین اعلام گردید:

«بجز چند تن انگشت شمار از باند امین جنایتکار، دیگر هیچ زندانی سیاسی در سراسر افغانستان باقی نمی‌ماند.»

به روز ۷ جنوری بساعت ۱۰ قبل از ظهر دروازه‌های زندان‌های خونین و سیاه پلچرخی در کابل بر روی زندانیان سیاسی باز گردید و موج عظیمی از مردم از هزاران تن زندانی آزاد شده استقبال کردند.

درباره آزادی زندانیان سیاسی بیرک کارمل چنین اظهار داشت:

«هزاران انسان نجیب و وطنپرست از سلول‌های باستیل پلچرخی، این مکتب ننگ و عبرت امین سفاک به کانون پرمحبت و عطوفت خانواده‌های خود برگشته و آه و ناله عزیزان‌شان را به شادی و سرور مبدل ساختند.»*

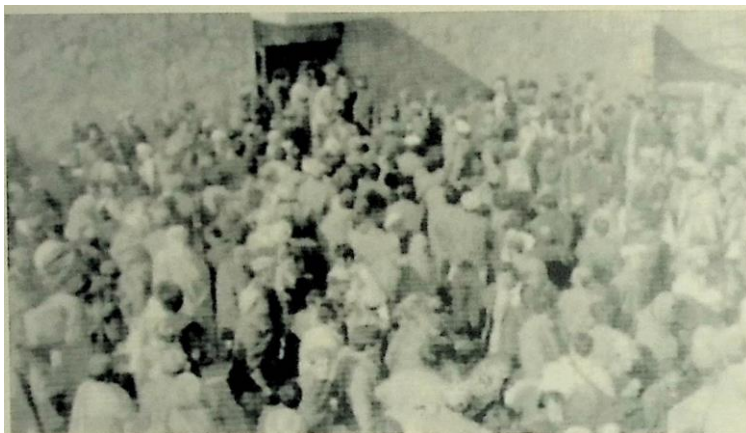
در مجموع در طی هجده روز از تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ تا ۱۵ جنوری ۱۹۸۰ در حدود شانزده هزار تن زندانی سیاسی در کابل و ولایات آزاد شدند. در میان آزاد شده‌ها از تمام سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و کلیه افشار اجتماعی و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی و نمایندگان ملیت‌های گوناگون کشور اعم از روحانیون، دانشمندان، استادان، معلمان، محصلان، هنرمندان، کارگران، پیشه‌وران و دهقانان موجود بود. از جمله تعداد کثیری از بنیادگرایان اسلامی وابسته به احزاب اخوانی بشمول برخی از رهبران ایشان نیز در جمله آزاد شدگان بود. همانگونه که اعلام شده بود؛ آزادی زندانیان سیاسی بدون هیچگونه قید و شرط و تبعیضی بطور آگاهانه انجام گردید.

استقبال مردم از این اقدام بی‌سابقه، گسترده و درخشان بود. خانواده‌ها و دوستان زندانی‌ها که هیچگونه امیدی به رهائی و زنده ماندن عزیزان خویش در صورت ادامه حاکمیت امین نداشتند؛ خوشنود و راضی؛ ولی شماری از ایشان که از سرنوشت عزیزان خود اطلاع نداشتند؛ توأم با دلهره به استقبال ایشان رفتند و هزاران بار سپاسگذاری نمودند. صحنه‌های دیدار موج‌های عظیمی از افراد خانواده‌ها و دوستان در برون دروازه‌های زندان مخوف پلچرخی که در هم می‌آمیختند و گمشده‌های خویش را در آغوش می‌کشیدند و اشک شوق از چشم می‌ریختند؛ خیلی‌ها دیدنی بود و همیشه تاریخی باقی خواهد ماند. ولی متأسفانه برای تمام خانواده‌ها که به استقبال گم‌شده‌های خویش رفتند؛ جایی برای مسرت باقی نمانده بود. برخی از ایشان با اندوه بزرگ بر دل با دست

* سالنامه ۱۹۸۰- ص ۶۰۳

خالی برگشتند. زیرا شماری از زندانیان بوسیله دار و دسته امین قبلاً به شهادت رسیده بودند.

درباره سرنوشت برخی از این ناپدیدشده‌ها، رژیم امین به خانواده‌های ایشان اطلاع داده و برخی‌های دیگر را مسکوت گذاشته؛ باری رژیم حفیظ‌الله امین فهرست دوازده هزار تن را که به قتل رسانده بود؛ فهرست بندی و اعلام کرد. آنها فهرست‌های متذکره را در عقب دیوارهای وزارت داخله خویش نصب و در ملاء عام قرار دادند. ولی رنج‌های عظیم و اعتراضات شدید مردم موجب گردید که فهرست‌های متذکره را بردارند و پس از آن درباره کشتارها سکوت اختیار نمایند. در هر حال، آنانی که حتی مطلع هم بودند؛ به امید واهی باز یافتن عزیزان خویش عقب درهای زندان آمدند و اشک‌های اندوه‌گینانه خویش را با اشک‌های مسرت بخش دیگران همراه ساختند.



دو صحنه از آزادی هزاران تن زندانیان سیاسی و پیشواز خانواده و
دوستان از ایشان جنوری سال ۱۹۸۰



فوتوئی یادگاری از همسر و فرزندانم هنگامی که من در زندان بسر می‌بردم و این فوتو برای من فرستاده شده بود؛ ولی بدستم نرسید تا اینکه پس از رهائی دستیابم شد.



پس از رهائی از زندان در آغوش خانواده همراه با مادرم همسر و فرزندانم در نخستین روزهای سال ۱۹۸۰

فصل دوم چند نکته قابل یادآوری شخصی

هر یک از زندانیان که جان سلامت بردند از جریان بازداشت‌ها، بازجویی‌ها، شکنجه‌ها و دوران زندانی بودن خویش چشم‌پوشیده، خاطره‌ها و داستان‌هایی دارند. من یکتن از چنین اشخاص بودم که در بخش پنجم این یادداشت‌ها جریان را بحیث خاطرات دوران زندان نوشته‌ام؛ در اینجا دو نکته قابل یادداشت را از بقایای دوران زندان یادآوری می‌شوم.

خاطره‌ای در ارتباط به زندان ارگ:

درباره چگونگی فراخواندن من به ارگ یا باصطلاح "خانه خلق" به تاریخ ۱۷ اگست ۱۹۷۸ بنام دیدار با نورمحمد تره‌کی رهبر حزب و دولت، ماجرای دستگیری و بازداشت در یکی از اتاق‌های زیرزمینی قصر گلخانه ارگ، سپس انتقال به کوتی باغچه ارگ، بازجویی‌ها و شکنجه‌های پرحمانه‌ای را که در آنجا بر من اجرا کردند؛ در بخش پنجم این یادداشت‌ها به تفصیل نوشته‌ام و اینک خاطره‌ای از آن روزهای سیاه را به یاد می‌آورم.

در نخستین روزهایی که محل زندگی و کار بپرک کارمل به ارگ انتقال گردیده بود؛ وی (در جنوری ۱۹۸۰) از من و مجموع خانواده ام به روز رخصتی جمعه برای دیدار از آنجا دعوت بعمل آورد. پس از صرف غذا، من همسر و فرزندانم همراه با کارمل و اعضای خانواده اش برای گردش به باغ حرمسرای ارگ برون شدیم و در ضمن دیدار از اینجا و آنجا در سمت جنوبی باغ به ساختمانی موسوم به "کوتی شب جمعه" وارد شدیم. من قبلاً آنجا را ندیده بودم. هنگامی که وارد اتاق بزرگ نشیمن ساختمان گردیدم؛ از تعجب یکه خوردم. زیرا این همان اتاق بزرگ با پرده‌های مخملین سبزرنگ چرکین و رورفته بود که

کلکین‌های سمت بیضوی شکل آنرا پوشانده بود و من آنرا بخاطر داشتم. اتاق همچنان خالی و بی‌موبل بود و حتی از تخت بی‌پایه با روپوش تافته زردرنگ خبری نبود که در آنجا من روی آن ساعاتی خوابیده بودم.

درباره چگونگی انتقال از آنجا به کوتی‌باغچه، قبلاً در بخش پنجم این یادداشت‌ها نوشته‌ام؛ ولی تا آنگاه نمی‌دانستم که این کوتی شب جمعه پیوست به "کوتی‌باغچه" قرار دارد. بخاطر روشن شدن موضوع قابل تذکار می‌دانم که شب هنگام همان روز سیاه بازداشت، مرا چشم بسته بوسیله موتر از زیرزمینی کاخ گلخانه ارگ با طی تقریباً بیست دقیقه به آنجا انتقال داده و وانمود کرده بودند که گویا بفاصله‌های دور می‌برند. در حالی که فاصله میان هردو محل بیش از دوصد متر نبود. اینکه هدف ایشان از آن صحنه سازی چه بوده است؛ برایم معلوم نشد. شاید می‌خواستند که مرا از همان روز نخست تحت تأثیر قرار بدهند؛ همه‌چیز را مرموز و بیمناک وانمود کنند؛ یا شاید هیچ هدف مشخصی نداشتند. صرف مرا می‌ترساندند و شوخی می‌کردند. در هر حال یک شیوه غیراخلاقی و یک برخورد انزجار برانگیز بود. این برخورد چنان مرموز و غیرطبیعی صورت گرفته بود که نمی‌توانست بحیث یک خاطره قابل نگارش در ذهنم باقی نماند. بالاتر از آن، صحنه سازی مضحک دیگری است که مرا پس از نیمه‌ای همان شب با چشمان بسته دقایق چندی در دهلیزها سرگردان ساخته و سرانجام از یک اتاق به اتاق دیگری، هردو در انتهای یک دهلیز ارتباطی بگونه اسرار آمیزی انتقال داده بودند.

ما پس از بازدید کوتی "شب جمعه" از طریق دهلیز ارتباطی سرپوشیده به "کوتی‌باغچه" وارد شدیم و من اتاقی را که در آن زندانی بودم؛ بازجویی و شکنجه شده بودم؛ به همراهان نشان دادم و درباره به ایشان از سرگذشت دردناک خویش مختصراً صحبت نمودم و در ضمن گفتم که در یک اتاق کوچک بی‌کلکین زیر زینه‌های تعمیر نیز شبی شدیدترین شکنجه‌ها را از سر گذشتانده بودم؛ تا آوازم به برون سرایت نکند و بطور اعجاب انگیزی زنده

ماندم. ببرک کارمل اظهار داشت که هرگاه علاقمند باشیم؛ می‌توانیم از آن بازدید نمائیم؛ ولی باید با احتیاط بود که چیزی برهم نخورد. زیرا تاکنون شواهد همچنان بجای خود باقی مانده است. شخص محافظ مؤظف را صدا زدند. وی آمد و دروازه اتاق را باز کرد. من بمجرد باز شدن دروازه، همان تخت آشنای بی‌پایه با روپوش از تافته زرد رنگ را فوراً تشخیص کردم؛ زیرا یکبار هنگامی که از زیر گلخانه ارگ به "کوتی شب جمعه" منتقل شده بودم؛ ساعتی بر روی زمینی قصر آن لمیده بودم و سپس در همین اتاق کوچک بر روی آن ساعت‌ها در یک شب بوسيله جریانات برقی شکنجه شده بودم. بالاتر از همه برای من مایه اعجاب، انتباه و تأثر گردید که کارمل گفت: درست روی همین تخت و در همین اتاقک، نورمحمد تره‌کی را جلادان امین بنحو فجیعی خفه کرده اند. هنوز چاپ بوت‌های عسکری بر روی روپوش زردگونه تخت بی‌پایه هویدا بود.

ابتلاء به بیماری زردی و تداوی آن:

از نخستین روزها پس از آزادی از زندان، شدیداً احساس خستگی می‌کردم؛ ولی آنرا امری طبیعی و ناشی از دشواری‌های دوران زندان می‌دانستم. همچنان با علاقمندی و با شدت کار می‌کردم تا اینکه روزی تب شدید مرا از پا انداخت. همسر علامت زردی مفرط را در چشمانم مشاهده نمود و بسرعت دوکتوران آمدند و مرا به بیمارستان منتقل کردند. بقرار معاینات و اظهارات دوکتوران بگمان غالب ویروس کشنده زردی در آخرین روزهای قبل از آزادی در زندان در وجودم زرق شده بود؛ یا واقعاً ناشی از بیماری‌های گوناگون و خستگی مفرط دوران زندان بود.

در واقع چندروز قبل از آزادی، بنابر بیماری‌های گوناگون ناشی از شرایط دشوار زندان مجرد که جسماً خیلی ناتوان شده بودم؛ طبیب مؤظف زندان در زمره ادویه دیگر، گویا ادویه تقویت کننده را در وجودم زرق کرده بود. من در آن لحظه از طبیب پرسیده بودم که چه چیزی را زرق می‌نماید و او گفته

بود که ویتامین‌ها و گلوکوز را تا جسماً تقویت کردم و در برابر بیماری‌ها مقاومت حاصل نمایم. قابل یادآوری می‌دانم که دسترسی به دوکتور و دوا صرف در آخرین ماه‌های زندان، هنگامی که حکم اعدام در مورد من به حبس بیست سال تخفیف یافته بود؛ امکان‌پذیر شده بود. اینکه آیا ویروس بیماری جگر عمداً یا سهواً زرق شده بود؛ معلوم نیست.

من مدت ده روز را در بیمارستان چهارصد بستر کابل تحت مداوی قرار گرفتم؛ ولی از شدت بیماری چندان کاسته نمی‌شد تا اینکه به تجویز دوکتوران عازم مسکو شدم. تب سوزان و شدت بیماری تاحدی بود که اجباراً مرا افتاده بر تذکره طبی به طیاره بالا بردند و مشاهده این‌وضع حدسیاتی را برای برخی از رسانه‌های خارجی بوجود آورد که گویا در اثر تیراندازی مخالفین یا در اثر برخورد درون حزبی به چنان روزگاری مبتلا شده باشم. من مدت دوماه و نیم را در بخش بیمارستان جدیدالاعمار بیماری‌های واگیر وابسته به بیمارستان بزرگ مرکزی مسکو تحت مداوی و قرانطین خاص قرار گرفتم.

بدین‌قرار، پس از انجام چندروز کار سیاسی و مدتی مداوی، من صرف توانستم که در نیمه دوم ماه مارچ ۱۹۸۰ به کار آغاز نمایم. در حالی که عنوان معاون رئیس شورای انقلابی یک مقام تشریفاتی و سمبولیک بیش نبود؛ به کار اصلی که معاونت صدراعظم و وزیر پلان‌گذاری باشد؛ پرداختم و در این مقام تجارب کاری بیش‌تر اندوختم.

فصل سوم اقدامات نخست و عاجل دولت جدید

در برابر هیأت رهبری دولت، وظایف بزرگ و عدیده‌ای قرار داشت. تا در قدم نخست اطمینان و اعتماد مردم بسوی حاکمیت نوین جلب گردد. این امر از یکسو با باطل ساختن سیاست‌های نادرست رژیم پیشین و نتایج آنها و از سوی دیگر با اتخاذ سلسله‌ای از اقدامات فوری و ضروری نوین امکان‌پذیر بود.

نشانه‌های منفی از اقدامات چپ‌روانه، ماجراجویانه و ضد مردمی رژیم امین در عرصه‌های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه مشهود بود. باین لحاظ خیلی منطقی شمرده می‌شد که از همان آغاز بقدرت رسیدن مجدد حزب متشکل از هردو جناح آن، بر آن اقدامات و سیاست‌هایی که نادرستی آنها در عمل و تجربه نیز ثابت شده بود؛ خط بطلان کشیده می‌شد. چنانکه تمام سیاست‌ها و فرامین ضد دموکراتیک رژیم گذشته از لحاظ حقوقی و قانونی ملغی اعلام گردید و عملاً شیوه‌ها و برخوردهای تنگ نظرانه و چپ‌روانه پیشین ترک گردید. بیرق کاملاً سرخ رژیم که نشان خلق بر روی آن حک شده بود؛ از جانب شورای انقلابی منسوخ اعلام گردید و بجای آن پرچم سه رنگ عنعنوی افغانستان با علاماتی از نشان محراب و منبر سنتی گذشته برافراشته شد. بگونه سمبولیک مجموعه پارچه‌ها و بیرق‌های سرخ که وسیعاً در همه جا پراکنده شده بود؛ برداشته شد و رنگ در و دیوار تمام عمارات بناها و خانه‌ها که سرخ رنگ آمیزی شده بودند؛ زدوده گردید.

بخش بیش‌تر اعضای رهبری و فعالین خلقی‌ها که پس از حوادث روزهای اخیر دسمبر ۱۹۷۹ در یک ائتلاف جدید با پرچمی‌ها پیوسته بودند؛ عملاً بیهودگی ناکامی و زیان‌های سیاست‌های گذشته را دریافته بودند. ایشان در برابر

سیاست‌های جدید نه تنها مقاومت نکردند؛ بلکه ابراز موافقت و همکاری کردند. تمام تصمیم عمده بشمول تعیین سرنوشت همکاران نزدیک امین با رضایت و رأی ایشان اتخاذ گردید. همچنان شوروی‌ها نیز کدام واکنش و مداخله مشهود در برابر سیاست‌های جدید حزب و دولت تبارز ندادند. اگرچه ایشان بی‌میل نبودند که برخی از جهات سیاست‌های گذشته در جهت سوسیالیزه کردن اقتصاد کشور و اصلاحات ارضی دنبال گردد؛ ولی در برابر تصمیم دولت از تبصره و مداخله احتراز می‌کردند. این تمایل بعضاً از سوی مشاورین اقتصادی شوروی در افغانستان بطور غیررسمی و ضمنی ابراز می‌گردید.

احترام به معتقدات مذهبی مردم:

در نخستین اعلامیه‌ها، ابلاغیه‌ها و بیانیه‌های رهبری حزب و دولت در رابطه به اعتقاد به دین مقدس اسلام، احترام به معتقدات دینی و مذهبی مردم و رعایت رسوم، سنت‌ها و عنعنات ایشان پیوسته سخن گفته می‌شد. به تاریخ ۲۵ جنوری ۱۹۸۰ اعلامیه خاصی از نام شورای انقلابی و حکومت ج.د.ا در ارتباط به آزادی کامل اجرای مناسک مذهبی در کشور صادر گردید. در اعلامیه متذکره منجمله چنین گفته می‌شد:

«دین مقدس اسلام، رسوم و عنعنات پسندیده اقوام، ملیت‌ها و خلق‌های کشور ما، اصول جداناپذیر نظام ملی و کلتور ملی و گنجینه‌های گران‌بهای معنوی وطن عزیز ما هستند.»

در اعلامیه آمده بود: شورای انقلابی و حکومت ج.د.ا قاطعانه و صادقانه اعلام می‌دارند که آزادی عام و تام عقاید، مذاهب، رسوم و سنن ملی مردم کشور، آزادی کامل اجرای مراسم و عبادات مذهبی مردم اعم از اهل تسنن و تشیع بر طبق اصول دین مبین اسلام در مساجد، تکیه خانه‌ها، خانقاه‌ها و خانه‌ها؛ آزادی انجام شعایر مذاهب دیگر که بعنوان ارثیه‌های نیاکان آنان باقی مانده، تمام مذاهب را که با اصول انسانی و انسان‌دوستی تضاد ندارند؛ مصئونیت و

امنیت جامعه اسلامی ما و مردم ما را بمخاطره نمی‌اندازد؛ رعایت احترام و حمایت می‌گردد.

همچنان در اعلامیه به قاطعیت تذکار یافته بود: کسانی که بخواهند نسبت به معتقدات دینی و مذاهب نسبت به سنن و عنعنات مردم ما بی‌احترامی کنند؛ مردم مسلمان‌مان را بنابر معتقدات شان مورد تحقیر و توهین و تحت فشار قرار دهند و علیه دین مقدس اسلام قرار گیرند؛ قانوناً جلب و برطبق قوانین دولتی مجازات خواهند شد.

پس از آن نیز با استفاده از هر فرصت و امکانی با صراحت کامل و به کرات در رابطه به موضوع فوق تأکید بعمل آمد و در اصول اساسی جداً عقیدت و احترام به دین مقدس اسلام، حمایت قاطع از آزادی ادای مراسم و شعایر مذهبی و تعقیب قانونی کسانی که علیه آن قرار گیرد؛ ثبت گردید. ولی نیروهای بنیادگرا که سوگند یاد کرده بودند هرگز هیچ حرف دولت را نشنوند؛ کماکان به تبلیغات و افتراآت خویش که گویا دولت معتقد و پابند به اصول دین اسلام نمی‌باشد؛ ادامه می‌دادند.

دولت به سلسله مساعی خویش بخاطر تبارز روحیه آمادگی برای ایجاد مناسبات دوستانه با کشورهای همجوار و نظام اسلامی، متن نامه سرگشاده‌ای را عنوانی حضرت آیت‌الله خمینی انتشار داد. این نامه که از سوی ببرک کارمل امضاء گردیده بود؛ مشحون از احترامات بزرگ نسبت به دین مقدس اسلام و نسبت به شخصیت امام خمینی بود و در آن ضرورت بوجود آمدن تحول نوین در افغانستان بررسی گردیده و آرزومندی برای ایجاد مناسبات حسن همجواری با جمهوری اسلامی ایران ابراز گردیده بود.

نامه متذکره (مؤرخ ۱۲ جنوری ۱۹۸۰) از جانب ببرک کارمل چنین آغاز گردیده بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

برادر بزرگوار حضرت آیت‌الله امام خمینی رهبر جلیل‌القدر خلق برادرمان ایران:

نخست از همه سلام‌های گرم برادرانه خود، دولت و خلق آزاده جمهوری دموکراتیک افغانستان را از صمیم قلب و اخوت اسلامی به جناب حضرت شما و به تمام برادران و قهرمانان مجاهد و مستضعف ایران می‌رسانم.»

سپس در نامه چنین آمده بود:

«به آن حضرت محترم اطمینان داده می‌شود که رهبری کنونی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بنا بر روابط دیرینه برادرانه افغانی - ایرانی و برحسب سیاست صلح‌جویانه خود از صمیم قلب آرزومند نزدیک‌ترین روابط دوستی و برادری اسلامی با جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. ما به پیشگاه مردم مستضعف خود از جمله تعهد سپرده ایم که آنچه می‌گوئیم به آن معتقدیم و به آن عمل می‌کنیم. مقامات عالی دولتی و حکومتی جمهوری دموکراتیک افغانستان در همان روزهای اول پیروزی مرحله نوین انقلاب ثور ضمن ارائه خط‌مشی خویش اعلام داشت: دولت افغانستان در حالی که انقلاب ملی و اسلامی ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی توده‌های عظیم خلق‌های برادر ایران را شاد باش می‌گوید؛ ابتکار نزدیکی و تحکیم دوستی میان دو کشور دوست را که رشته‌های مشترک تاریخی بهم بسته دارند و در ماهیت امر کوچک‌ترین اختلافی در بین نیست در دست خواهد گرفت. تا جایی که به دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان تعلق می‌گیرد؛ اکنون هیچ عاملی وجود ندارد که موجب اختلاف میان دو خلق برادر مسلمان افغانستان و ایران و میان جمهوری دموکراتیک افغانستان و جمهوری اسلامی ایران شود.»

اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان:

اصول اساسی ج.د.ا. ب‌مثابه قانون اساسی مؤقت کشور به تاریخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۰ بوسیله شورای انقلابی مورد تصویب قرار گرفت. این قانون که سنگ پایه‌های تشکیل یک نظام سیاسی دموکراتیک را تا هنگام طرح و تدوین قانون افغانستان بر زمین گذاشت؛ از اهمیت بزرگی برخوردار بود. بوسیله این قانون، خلای بزرگی را که بنابر نبود قانون اساسی در کشور بوجود آمده بود؛ تا حدود زیادی پر نمود. این قانون به هدایت حکومت از سوی کمیسیون در چهارچوب وزارت عدلیه تدوین گردید و برای مطالعه به کمیسیون دیگری که از سوی حکومت بوجود آمده بود؛ سپرده شد و همچنان از سوی کمیته مرکزی ج.د.خ.ا نیز تأیید گردید. سپس قانون متذکره به تصویب شورای وزیران و هیأت رئیسه شورای انقلابی رسید و برای تصویب نهائی به شورای انقلابی ارائه گردید.

اصول اساسی ج.د.ا. که در ۶۸ ماده تدوین گردیده بود؛ نظام سیاسی و اقتصادی کشور، آزادی‌ها حقوق و وظایف اساسی اتباع و اساسات ساختار دولتی کشور را ب‌مثابه یک دولت و قدرت سیاسی طراز نوین تثبیت و اعلام نمود. در اصول اساسی متذکره دفاع از استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، اعتقاد و احترام به دین مقدس اسلام و رعایت آزادی کامل اجرای مناسک دینی مردم، پیش‌بینی گردیده بود.

در اصول اساسی در عرصه بین‌المللی ب‌مثابه یک دولت صلح‌دوست، خطوط اساسی سیاست خارجی کشور اعلام گردیده بود که اساسات همکاری، عدم مداخله در امور داخلی، سیاست عدم‌انسلاک و همزیستی مسالمت‌آمیز با تمام کشورها را دربر می‌گرفت.

اصول اساسی ساختمان جامعه نوین از طریق تسریع رشد اقتصادی، ارتقای سطح زندگی و رفاه مردم، دموکراتیزه کردن واقعی زندگی سیاسی کشور، ایجاد نظم دموکراتیک در عرصه اداره دولت، تحکیم قانونیت دموکراتیک، تضمین

مالکیت خصوصی و شخصی مردم و نظم بخشیدن به مالکیت عامه را وظیفه دولت دموکراتیک قرار داده بود. چنانکه در ماده دوم چنین آمده بود:

«دولت برای رفاه و سعادت مردم خدمت نموده؛ زندگی صلح آمیز مصئون و آرام و رشد همه‌جانبه افراد، حفظ حقوق ملکیت، حیثیت، رسوم و عنعنات ملی ایشان را تأمین می‌کند. در جمهوری دموکراتیک افغانستان قدرت دولتی متعلق به زحمتکشان شهر و ده می‌باشد و توسط ارگان‌های دولتی مرکزی و محلی که از طریق دموکراتیک تأسیس می‌شوند، عملی می‌گردد.»

بر پایه اصول اساسی، افغانستان بمثابة یک دولت مستقل و دموکراتیک از منافع کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران و صاحبان ملکیت‌ها و سرمایه‌های متوسط، نیروهای دموکراتیک و ترقی‌خواه کشور، تمام ملیت‌ها و اقوام و تمام مسلمانان زحمتکش افغانستان، نمایندگی می‌کرد. در اصول اساسی گفته می‌شد که قدرت نیروهای دموکراتیک و ملی بر جبهه وسیع ملی پدروطن متکی می‌باشد و حزب دموکراتیک خلق افغانستان در آن نقش پیش‌آهنگ را ایفاء خواهد کرد. چنانکه در بخشی از ماده سوم اصول اساسی چنین آمده بود:

«جبهه ملی پدروطن مؤظف است تا در امر اتحاد تمام نیروهای خلق جهت فعالیت مشترک در تعمیل وظایف انکشاف ملی و دموکراتیک کشور در تربیه مردم به روحیه وطنپرستانه و جلب وسیع اتباع در اداره امور دولت و جامعه مساعدت کند»

بنابراین در اصول اساسی به شورای انقلابی و حکومت وظیفه سپرده شده بود که اساسات حقوقی تشکیل چنین جبهه‌ای را طرح نمایند. افزون برآن گفته می‌شد که روند توسعه و تحکیم جبهه ملی پدروطن و شرکت گسترده نمایندگان زحمتکشان و روشنفکران انقلابی در اداره دولت متکی بر سهم و فعالیت وسیع سازمان‌های سیاسی و اجتماعی خواهد بود. بر پایه آن بویژه دولت مؤظف بود تا از تشکیل و فعالیت گسترده اتحادیه‌های کارگری سازمان‌های زنان و جوانان

و روشنفکران و سایر سازمان‌های اجتماعی و دموکراتیک حمایت نمایند.

در اصول اساسی از ملکیت‌های قانونی اعم از عامه، خصوصی، شخصی، کوپراتیفی و اشکال دیگر آن دفاع بعمل آمده و بویژه بر اصل حمایت از ملکیت‌های عامه و فراهم کردن زمینه‌ها برای سرمایه‌گذاری‌های خصوصی تأکید شده بود.

در اصول اساسی پیش‌بینی گردیده بود که باید علیه بی‌سوادی و در امر توسعه خدمات برای صحت عامه مبارزه مؤثر انجام گیرد؛ برنامه‌های خدمات عامه، رشد علم و تخنیک، فرهنگ و هنر، تربیت بدنی و ورزش مورد تطبیق قرار گیرد.

بر پایه اصول اساسی، یکی از وظایف مهم دولت کمک به رشد و پرورش جوانان و برابری حقوق تمام اتباع در برابر قانون صرف نظر از تفاوت‌های نژادی، قبیله‌ای، زبانی، جنس، محل سکونت، دین و مذهب، تحصیلات، نسب، دارائی، موقف اجتماعی در عرصه‌های زندگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، شمرده می‌شد. از سوی دیگر وظایف اساسی مردم که عبارت از احترام به قانون و زیان نرساندن به حقوق و آزادی‌های دیگران و اجرای مکلفیت‌های اجتماعی، باشد؛ پیش‌بینی گردیده بود.

اصول اساسی پیش‌بینی می‌کرد که دولت از حقوق حقه ملی، مذهبی و فرهنگی ملیت‌ها و اقوام ساکن در افغانستان اعم از آنکه کوچک اند یا بزرگ؛ حمایت می‌نماید. برای براندختن هرگونه ستم و تبعیض اعم از اجتماعی و ملی تلاش می‌ورزد؛ سعی می‌نماید تا بخاطر رشد آزادانه زبان و فرهنگ کلیه ملیت‌های کشور شرایط مساعد پدید گردد؛ از موارث فرهنگی مردم حفاظت می‌کند و نابرابری‌ها میان مناطق مختلف کشور را از لحاظ رشد اقتصادی متدرجاً از بین می‌برد.

در اصول اساسی مسأله حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، مسأله مرکزی را تشکیل می‌کرد و دولت موظف بود که شرایط لازم اجتماعی، اقتصادی و

فرهنگی را بخاطر تحقق آنها در عمل فراهم سازد. برای اتباع کشور حقوق و آزادی‌های دموکراتیک زیرین ثبت شده بود:

- حق زندگی و مصئونیت فردی و اجتماعی؛
- آزادی کامل ادای شعایر دین مبین اسلام و همچنان ادای مراسم مذهبی برای پیروان سایر ادیان؛
- حق کار و تأمینات اجتماعی؛
- حق وقایه صحت و بیمه‌های صحی؛
- حق تحصیلات ابتدائی و متوسط به زبان مادری و توسعه تعلیمات رایگان؛
- آزادی فعالیت‌های علمی، تخنیکي؛ فرهنگی و هنری؛ حق بیان آزادانه و علنی اندیشه؛
- حق تشکیل اجتماعات و تظاهرات مسالمت‌آمیز و حق ایجاد و شرکت در سازمان‌ها؛
- مصئونیت منزل، محرمیت مراسلات، صحبت‌های تلفونی، مخابرات تلگرافی و سایر انواع مخابرات؛
- حق شکایت و عرض حال فردی و دسته جمعی به ارگان‌های مربوط دولت.

ایجاد نظم دموکراتیک در دستگاه اداره دولت، هدف عمده و اساسی را در اصول اساسی تشکیل می‌کرد و در آن انتخابات آزاد، سری و مستقیم برای ایجاد پارلمان پیش‌بینی گردیده بود و تا فراهم شدن شرایط، شورای انقلابی بمثابه عالی‌ترین ارگان باصلاحیت دولتی وظیفه قانونگذار را در کشور مؤقتاً انجام می‌داد.

شورای انقلابی، هیأت رئیسه این شورا، حکومت و ارگان‌های دیگر قدرت دولتی را بوجود می‌آورد؛ برنامه‌های رشد اقتصادی و بودجه دولتی را تصویب می‌نمود. در اصول اساسی ترکیب شورای وزیران صلاحیت‌ها و وظایف آن بعنوان مقام

عالی اجرائی قدرت دولتی مشخص گردیده بود. همچنان تشکیل ارگان‌های محلی دولتی و اصول عمده فعالیت‌های آنها پیش‌بینی شده بود.

در اصول اساسی گفته می‌شد که امکانات برای ایجاد نظام دموکراتیک قضائی در کشور فراهم گردیده است و در نظر گرفته شده بود که در ارگان‌های قضائی برای تمام اتباع در برابر قانون حق دفاع قانونی و محاکمه به زبان مادری متهمین صورت خواهد گرفت. همچنان در اصول اساسی تشکیل دادستانی کل (لوی‌خارنوالی) ارگان‌ها و اساسات عمده فعالیت آنها و نظارت بر تطبیق قانونیت از جانب دادستانی تسجیل شده بود. مشخصات نشان و بیرق دولتی نیز در اصول اساسی تثبیت گردیده بود.

در مجموع، تصویب و تطبیق اصول اساسی در کشور ما یک گام مهم در راه تدوین قانون اساسی واقعاً دموکراتیک و مترقی شمرده می‌شد و نشان دهنده آینده روشن برای یک جامعه مترقی و دموکراتیک بود. بر بنیاد این قانون عمده فعالیت‌های مجموعه ارگان‌ها و سازمان‌های دولتی تنظیم می‌گردید. بدینگونه اصول اساسی بنیاد استواری برای طرح و تدوین قوانین دموکراتیک و گام بزرگی در راه توسعه سیاسی و حقوقی کشور بود

برافراشتن بیرق ملی - دولتی:

به تاریخ ۲۱ اپریل ۱۹۸۰ طی مراسم ویژه‌ای بیرق دولتی برفراز برج در ورودی ارگ جمهوری در کابل برافراشته شد. پرچم سه رنگ دولتی (سیاه، سبز و سرخ) پس از حصول استقلال کشور در دوران سلطنت پادشاه مشروطه خواه امیر امان‌الله بوجود آمد که دارای ریشه‌ها و پس‌منظر طولانی تاریخی بود و نشان محراب و منبر و خوشه گندم که دارای سابقه قدیمی بود در دوران سلطنت محمدظاهرشاه باردیگر مورد قبول قرار گرفت. این نشان در رژیم محمدداؤد و سپس بوسیله خلقی‌ها تغییر داده شده بود.

در نشان جدید، اصل ترکیب حفظ گردید و اندک تغییرات در طرح آن بوجود

آمد. باین‌قرار تصویر محراب و منبر بر روی متن سبز، کتاب مفتوح، اشعه طلوع خورشید در میان‌گراری که توسط خوشه‌های گندم مزین با فیته‌های سیاه، سرخ و سبز احاطه شده و ستاره سرخ پنج‌گوشه که در قسمت فوقانی در بین دو انجام خوشه‌های گندم قرار داشت.

بیرق دولتی دارای سه رنگ بود که بشکل نوارهای سیاه، سرخ و سبز بالترتیب از بالا تا پائین بگونه افقی به اندازه‌های مساوی واقع شده بود. نسبت عرض بیرق به طول آن یک بر دو بود.

نشان و بیرق جدید با خواست مردم مناسبت و هم‌آهنگی داشت و با تاریخ و عنعنات ملی و اسلامی و با آرمان‌های ملی و مترقی نظام جدید و با شرایط و مرحله نوین دمساز بود. از لحاظ تاریخی رنگ سیاه بیرق یادگاری از خراسان کهن بود که حین پیکارهای تاریخی ابو مسلم خراسانی در پیشاپیش برده می‌شد؛ رنگ سرخ تداعی‌ای از مبارزات استقلال طلبانه مردم و رنگ سبز انعکاسی از جامعه اسلامی و سرسبزی افغانستان بود.

در نشان دولتی هریک از علایم جاوی مفاهیم زیرین بودند:

محراب در جامعه اسلامی عبادتگاه مسلمانان، منبر جایگاه هدایت مؤمنان؛ خورشید از خراسان نام کهن افغانستان یعنی کشور طلوع آفتاب؛ کتاب گشاده سمبول روشنگری و روشنفکران و فرهنگ؛ ستاره پنج‌گوش علامت اقبال و پیروزی؛ گراری یا چرخ ماشین نشانه کار و طبقه کارگر؛ خوشه گندم نمایانگر کشور زراعتی و نقش دهقانان. بدینگونه بیرق و نشان دولتی از یکسو بدون هیچگونه تنگ نظری و تلاش بیهوده برای تحمیل اراده خود بر واقعیت‌های عینی جامعه و از سوی دیگر بخاطر احترام به سنن و موارث ملی در مطابقت با خواست جدی مردم طرح و تثبیت گردیده بود.

فصل چهارم مسافرت به چک و سلواکیا و آغاز به کار دولتی

قبلاً درباره بیماری زردی و اینکه از روی تصادف روزگار در شرایط آزادی از زندان امکانات برای تداوی من میسر گردید؛ مطالبی نوشتم. اینک می‌پردازم به ادامه آن: تداوی خیلی مؤثر انجام گرفت و در پایان موفق شدم که به مسافرت مجوزه در رأس یک هیأت وسیع اقتصادی به چک و سلواکیا بروم. البته به غرض احتیاط هنوز دوکتور و آشپز مؤظف، مرا به آن کشور همراهی کردند.

من در جریان بازدید از چکوسلواکیا مطالبات زیادی را برای دریافت کمک‌های اقتصادی از آن کشور پیش کشیدم. مهماندار من معاون اول صدراعظم و رئیس کمیسیون دولتی چک و سلواکیا در شورای تعاون اقتصادی روهریچک بود. من در این دیدار دو مرتبه با شتروگل صدراعظم آن کشور ملاقات کردم و نظر وی را برای اعطای کمک‌های قابل ملاحظه اقتصادی به افغانستان جلب نمودم. همچنان با واسلاو بیلاک، منشی کمیته مرکزی حزب کمونیست چکوسلواکیا و رئیس مناسبات خارجی آن حزب که شخصیت با صلاحیتی بود؛ ملاقات و مذاکره نمودم و با همراهی وی با گوستاو هوساک منشی عمومی حزب و رئیس جمهور چک و سلواکیا ملاقات تعارفی و دوستانه بعمل آوردم.

در نتیجه این مسافرت، چک و سلواکیا حاضر گردید که بکمک مالی و فنی خویش فابریکه جدید بزرگ سمنت سازی غوری را در پلخمیری در جوار فابریکه قبلی سمنت سازی که بکمک آن کشور به ظرفیت چهارصد تن در روز ایجاد شده، بود؛ به ظرفیت تولیدی هشت صد تن در روز با مارک بلند احداث نماید. همچنان موافقت بعمل آمد تا کار مطالعاتی، سروی، استخراج و تجهیز تخریکی مجموع معادن ذغال سنگ افغانستان با کمک‌های مالی و فنی آن کشور

انجام گیرد که بر پایه آن تجدید ساختمان و کار استخراج معدن ذغال سنگ کرکر در پلخمری که برای اقتصاد افغانستان و اهالی کابل جنبه حیاتی داشت؛ بمقیاس بزرگی انجام می‌گرفت. کار بهره‌برداری از معدن ذغال سنگ سبزگ هرات و در جوار آن ایجاد دستگاه تولید برق به ظرفیت پنجاه هزار کیلووات در ساعت و همچنان کار بسته کاری تخنیک فابریکه سمند سازی هرات آغاز گردید. ولی در آستانه مونتاژ ماشین آلات آنها، در نتیجه تشدید حملات گروه‌های مسلح متوقف شد. کار مطالعات و استخراج معادن ذغال سنگ دره صوف و اشپشته نیز بنابر دلایل امنیتی متأسفانه به زودی تعطیل شد. ولی بکمک مالی و فنی آن کشور (چک و سلواکیا) پروژه بزرگ و واحد تهیه و بکار انداختن دستگاه‌های بزرگ دیزل جنراتورها جهت تولید انرژی برق برای تمام شهرهای افغانستان و کار توسعه بس‌های برقی (ترولوی بوس‌ها)، تجدید فابریکات قالبین بافی و پروسس انواع پوست‌ها و از جمله پوست قره‌قل در کابل و مزارشرف ادامه یافت.

یکی از دست‌آوردهای مهم آن بازدید هیأت افغانستان در تحت رهبری اینجانب از چک و سلواکیا، عقد موافقت‌نامه تجارت با آن کشور براساس کلیرنگ بود که با درنظرداشت محدودیت‌های اسعاری ما، خیلی به نفع افغانستان تمام گردید. یعنی بازپرداخت اقساط قرضه‌ها بشمول واردات انواع گوناگون امتعه از آن کشور که بیش‌تر ماشین آلات و تجهیزات را احتوا می‌کرد؛ از طریق صدور امتعه افغانی به قیمت‌های بین‌المللی صورت می‌گرفت.

در راه بازگشت از چک و سلواکیا در جلسه سالانه هیأت اجرائیه شورای تعاون اقتصادی کشورهای سوسیالیستی و سمت‌گیری سوسیالیستی که در مسکو برگزار گردید؛ اینجانب و هیأت همراه شرکت کردیم و مطالبات خویش را بخاطر بازسازی اقتصاد افغانستان مطرح نمودیم. هیأت اجرائیه شورای متذکره کمیسیونی را در جنب دارالانشاء شورا برای مطالعه و بررسی پیشنهادات ما تعیین نمود که بر پایه آن بعداً همکاری‌های قابل توجهی از

لحاظ اعطای کمک‌های اقتصادی به افغانستان به‌عمل آمد.

در مسکو، من فرصت یافتم که با برخی از مقامات حکومتی اتحادشوروی از جمله با معاون صدراعظم در امور اقتصادی، ایوان آرخپوف و با سیمان سکاچکوف معاون صدراعظم و رئیس کمیته دولتی روابط اقتصادی خارجی آن کشور و چند تن از وزرا ملاقات و مذاکره نمایم. بویژه مذاکرات با بابباکوف معاون صدراعظم و رئیس کمیته دولتی پلان‌گذاری که از سالیان متمادی در این مقام قرار داشت و به پدر اقتصاد پلان‌شده شوروی معروف بود و با بتالیچف وزیر تجارت آن کشور با ثمر بود. زیرا در این مذاکرات من مؤفق شدم که نظر حکومت شوروی را برای افزایش کمک‌های اقتصادی و بخصوص امدادهای بلاعوض مالی و مادی آن کشور جلب نمایم. چنانکه در جریان آن بازدید، موافقت‌نامه اعطای کالاهای امدادی از سوی شوروی به افغانستان به ارزش یکصد ملیون دالر کلیرنگ در هر سال، به امضاء رسید که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

همچنان ضمن توضیح سیاست‌های اقتصادی حکومت ج.د.ا، با استدلال وسیع حالی نمودم که در طی چندسال نخست ضرورت به طرح و تطبیق پلان‌های دراز مدت اقتصادی در افغانستان و ادامه اصلاحات ارضی به شیوه گذشته وجود ندارد. همچنان برهم زدن مناسبات اقتصادی در کشور بر پایه بازار آزاد به نفع مردم و حکومت افغانستان نیست. در صحبت‌ها از سوی من تلویحاً اشاره بعمل آمد که مسئولین امور در کابل بهتر می‌دانند تا دیگران که چگونه مسایل اقتصادی و اجتماعی خویش را حل و فصل نمایند به نظر می‌رسید که موضع حکومت افغانستان در این موارد برای حکومت اتحادشوروی قابل درک بود.

نخستین اقدامات در راستای بهبود وضع اقتصادی - اجتماعی کشور:

در سال ۱۹۸۰، برای حکومت از رژیم حفیظ‌الله امین یک اقتصاد ویران، وضع مالی و اسعاری نابسامان، نظام مالیاتی ناجور، تورم بی‌کنترول، پول بی‌پشتوانه،

سطح بلند قیمت‌ها و قحطی بی‌لگام، فساد مالی و اداری مزمن و در مجموع یک وضع ناهنجار اقتصادی و مالی به ارث مانده بود. من در مدت یکسال و چند ماه به رغم اینکه عنوان معاون صدراعظم را داشتم ولی عملاً تمام مسئولیت اجتماعی - اقتصادی کشور را که از جانب ببرک کارمل رئیس شورای انقلابی و صدراعظم به من واگذار شده بود؛ بر عهده داشتم. من با احساس مسئولیت در برابر مردم فعالانه و دینامیک با همکاری جدی و پرتحرک برخی از وزرای کارآگاه، کارمندان وطنپرست و اعضای سازمان‌های حزبی و اجتماعی با وقف، بخاطر رفع نادرستی‌های شمرده شده در بالا دست به اقدامات جدی زدم تا اینکه اقتصاد کشور از پرتگاه ورشکستگی حتمی نجات یافت.

در نخستین روزهای آغاز به کار پلان پنج‌ساله انکشاف اجتماعی و اقتصادی برای سال‌های ۱۹۷۸ - ۱۹۸۲ را که در غیاب من طرح و تصویب شده بود؛ مورد بررسی دقیق قرار دادم. درباره نظریات تیم پلان‌گذاری اتحادشوروی را در وزارت پلان‌گذاری متخصصین پلان‌گذاری ملل متحد موسوم به "یونیدو" را در آن وزارت و متخصصین هندی را که در تحت پروگرام "اتیک" آن کشور در وزارت پلان‌گذاری همکاری می‌کردند؛ استماع نمودم. سپس بنا بر تقاضای من از حکومت اتحادشوروی رئیس هیأت پلان‌گذاری آن کشور که در طرح پلان پنج‌ساله متذکره همکاری نموده بود؛ به کابل اعزام گردید. علاوه بر نظریات متخصصین متذکره در فوق، رئیس هیأت پلان‌گذاری شوروی نیز اظهار داشت که پیش‌بینی‌های پلان پنج‌ساله بر اساس دساتیر از بالا و بخصوص در اثر فشار از سوی حفیظ‌الله امین بگونه غیرواقعی و غیرعملی طرح گردیده بود.

شایان یادآوری است که در طرح تمام پلان‌های اقتصادی افغانستان اعم از پلان‌های پنج‌ساله اول و دوم دوران صدارت محمداؤد، پلان‌های پنج‌ساله سوم و چهارم حکومت‌های دهه دموکراسی، پلان هفت‌ساله دوران ریاست

بنابراین، از همان اولین روزهای آغاز بکار، امر تطبیق پلان متذکره که خیلی‌ها غیرعملی بود؛ در عمل معوق گذاشته شد و در عوض برنامه‌ای کوتاه مدت یکساله برای ادامه کارهای ساختمانی پروژه‌های در حال ساختمان و طرح پروژه‌های مفید اجتماعی و اقتصادی سریع‌الثمر، توأم با سنجش‌های لازم فنی تنظیم گردید. همچنان تدابیر عملی برای به تعویق انداختن ادامه اصلاحات ارضی به شیوه گذشته اتخاذ گردید. سپس برنامه جدید برای ادامه آن بر اساس قانون جدید و ضمایم آن طرح و تطبیق گردید.

پلان‌های یکساله بطور واقع‌بینانه و با سنجش‌های دقیق از کلیه امکانات مادی و فنی و منابع مالی و بشری در شرایط پیوسته در حال تغییر در شرایط ادامه جنگ در کشور طرح و تطبیق می‌گردید. زیرا بر پایه توسعه سیستم احصائیه گیری منظم، امکانات عملی برای کنترل از تحقق پلان‌ها تا حدود زیادی فراهم شده بود.

فصل پنجم دومین سالگرد قیام

و

نخستین مسافرت رسمی به اتحاد شوروی

تجلیل از دومین سالروز قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸ و از اول می روز جهانی کارگران در شرایطی بعمل آمد که رژیم جدید، حکومت نو و فضای نوین سیاسی در کشور حکمفرما شده بود. وحدت حزب شکست ناپذیر و پیروزی نظام نوین حتمی به نظر می‌رسید و کشورهای سوسیالیستی و سمت‌گیری سوسیالیستی و غالب نیروهای چپ از تحولات اخیر در افغانستان استقبال می‌کردند. چنانکه شرکت هیأت‌های عالیرتبه حزبی و دولتی کشورهای متذکره در مراسم دومین سالگرد مظهر نمایانی از پشتیبانی آنها و نمایش همبستگی انترناسیونالیستی شان بود. با استفاده از فرصت، ببرک کارمل نقاط نظر دولت جدید را در رابطه به سیاست خارجی کشور در شرایط حضور قوای شوروی در افغانستان صراحت بخشید. وی کمک‌های شوروی را بشمول کمک نظامی آن کشور بمتابه مظهري از همبستگی بین‌المللی در مطابقت با اوضاع جدیداً پدید آمده در جهان در شرایط جنگ سرد و در مطابقت با منافع مردم افغانستان در قبال جلوگیری از مداخله و تجاوز، از خارج ضروری شمرد. او در سیاست خارجی کشور اصل عدم‌انسلاک را بمتابه سنگ‌پایه این سیاست و اصل همزیستی مسالمت‌آمیز را در مناسبات با کشورهای دیگر بر پایه برابری، حقوق، احترام متقابل، حفظ حاکمیت عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر تمامیت ارضی و حق هر ملت در تعیین راه رشد خود برجسته ساخت در بیانیه چنین آمده بود:

«یگانه هدف موجودیت مؤقتی قطعات نظامی اتحاد شوروی به کشور ما

عبارت از کمک به افغانستان در دفع و طرد تجاوز خارجی می‌باشد. بمجرد اینکه تلاش دشمنان وطن‌ها برای مداخله در امور داخلی ما قطع و خطر تجاوز مسلحانه خارجی به خاک ما بر طرف گردد قطعات نظامی شوروی مطابق موافقت‌نامه موجود بین دو کشور از افغانستان به کشور خود باز خواهند گشت.»

در زمینه مناسبات با کشورهای همجوار پیشنهادات مشخص برای انجام مذاکرات مستقیم و حل هرگونه اختلافات ارائه گردید. چنانکه در ترحم کمیته مرکزی ح.د.خ.ا بمناسبت دومین سالگرد قیام، پیشنهادات متذکره مطرح گردید و آرزومندی بعمل آمد که احتمالاً با عکس‌العمل مساعد و حسن استقبال از سوی کشورهای مربوطه مواجه گردد. در بیانیه باین مناسبت اظهار گردید که در میان افغانستان و دول همسایه، عمدتاً با پاکستان چنان اختلافاتی وجود ندارد که از راه مسالمت‌آمیز بر اساس اراده نیک، حسن نیت و خردمندی رجل دولتی آنها به نفع مردمان ما نتواند حل گردد. ولی در برابر این حرف‌ها در آنروزها اصلاً گوش شنوایی وجود نداشت و بویژه رژیم نظامی پاکستان آن فرصت طلائی را نه بخاطر حل اختلافات بلکه در جهت تشدید آن مورد بهره‌برداری قرارداد. حاکم نظامی پاکستان ضیاء‌الحق ضرورت داشت که برای تحکیم پایه‌های حاکمیت خویش در داخل آن کشور، از باصطلاح مسأله افغانستان حداکثر استفاده نماید. هدف وی جلب هرچه بیش‌تر اعتماد و کمک‌های مالی و تسلیحاتی ایالات متحده امریکا و متحدین اروپائی و منطقوی آن بشمول چین، انتقام گرفتن از طرح مسأله پشتونستان بخاطر پشتیبانی آن از سوی حکومت‌های افغانستان بود. بنابراین، به نفع وی بود تا به تنش‌ها بیش از پیش دامن بزند. حکومت پاکستان آشکارا در نظر داشت که تحریکاتی هرچه بیش‌تر بوجود آورد؛ مداخلات را گسترده‌تر، فزون‌تر و نیرومندتر بسازد و افکار عامه جهانی را به بازی بگیرد که گویا از جانب پاکستان اصلاً مداخله‌ای در امور افغانستان در کار نیست.

بازدید از اتحاد شوروی

هیأت به رهبری ببرک کارمل مشتمل بود بر س.ع کشتمند معاون شورای انقلابی و معاون شورای وزیران، صالح محمد زبیری منشی کمیته مرکزی و عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی، اناهیتا راتبزاد عضو پیروی سیاسی و وزیر تعلیم و تربیه، شاه محمد دوست وزیر امور خارجه و محمود بریالی مسئول شعبه روابط بین‌المللی کمیته مرکزی.

این بازدید به تاریخ ۱۵ اکتوبر ۱۹۸۰ انجام گرفت و از هیأت در فرودگاه مسکو رهبران طراز اول حزبی و دولتی اتحاد شوروی در رأس لئونید بریژنف منشی عمومی حزب کمونیست و صدر هیأت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی استقبال بعمل آوردند و احترامات و تشریفات کامل و سرگشاده رسمی در پذیرائی‌ها، ملاقات‌ها، نشست‌ها، صحبت‌ها و دعوت‌ها اکیداً رعایت گردید. مذاکرات و تعاطی بیانیه‌های رسمی در فضای کاملاً برابر انجام شد و ملاقات خصوصی کارمل با بریژنف جنبه تشریفاتی داشت و کدام مسأله خاص میان آنان مطرح نگردیده بود. هیأت در کاخ کرملین اقامت داشت و از مؤسسات علمی و فرهنگی آن کشور دیدار بعمل آورد و کارمل از طریق شبکه تلویزیونی سراسری اتحاد شوروی سخنرانی کرد. موافقت‌نامه‌های چندی در رابطه به همکاری‌های علمی و اقتصادی میان کارمل و بریژنف به امضاء رسید و از جانب شوروی عین رهبران پذیرائی‌کننده بشمول بریژنف هیأت را تا میدان هوایی بدرقه کردند. هیأت همچنان از جمهوری‌های ازبکستان و گرجستان شوروی و از شهر لیننگراد بازدید بعمل آورد و به استقبال شایان رهبران و اهالی آنجاها مواجه گردید. آخرین مرحله مسافرت قبل از بازگشت به کشور دیدار از تاجیکستان شوروی بود.

یادآوری از خاطره‌ای ضمن بازدید از تاجیکستان و یادداشت‌هایی درباره زبان فارسی - تاجیکی:

یکی از خاطرات جالب من از این مسافرت بازدید از دوشنبه شهر، مرکز جمهوری تاجیکستان بود. رهبران و مردم تاجیکستان از هیأت خیلی گرم و صمیمانه پذیرائی نمودند. صحبت‌ها به زبان روسی و به زبان مشترک فارسی نیز انجام می‌گردید. در شب نخست اقامت، ضیافت بزرگی به افتخار هیأت در کاخ دولتی جمهوری برپا گردید که در آن جمع بزرگی از رهبران حزبی و دولتی و فرهنگیان تاجیک شرکت ورزیده بودند. بیانیه‌های رسمی و شعارها میان هردو جانب تعاطی گردید و سپس کنسرت زیبایی اجرا شد. ساعت ۱۲ شب ضیافت به پایان رسید و همه برای استراحت رفتند. محل اقامت برای هیأت مهمانخانه دولتی در میان یک باغ پر درخت و زیبا تعیین شده بود.

من تازه به اتاق خویش وارد شده بودم که دق‌الباب گردید و متعاقباً رهبران آن زمان جمهوری: خالوف رئیس شورای عالی، رسولوف منشی اول کمیته مرکزی حزب، رحمان نبی یوف صدراعظم و محکم قهاروف معاون صدراعظم و رئیس کمیته دولتی پلان‌گذاری به رسم دیرینه شرق با نان و نمک وارد شدند. ایشان اظهار داشتند که برای گفتن خوش آمدید دوستانه یکباردگر آمده اند. من از ایشان دعوت کردم و نشستند. صحبت میان ما در فضای بسیار صمیمانه به زبان فارسی - تاجیکی - دری آغاز گردید. ایشان گفتند که هرگاه من مایل باشم فضای ضیافت را بگونه اختصاصی ادامه بدهیم و به تعقیب آن غذاهای متنوع یکی پی دیگر بر اساس عنعنه مهمان نوازی شرقی باردگر سرویس گردید و صحبت‌های مان تا ساعت ۵ صبح ادامه یافت. محتوای صحبت‌ها را فقط یک مطلب و آن مسأله هم‌زبانی، هم‌جواری و احساسات مشترک تشکیل می‌کرد. آنان آشکارا از حسرت تاجیک‌ها بنابر دوری گزیدن معین از فرهنگ و ادبیات پربار زبان فارسی بود و دلیل آنرا برخورد احساساتی اولیه در مورد تغییر رسم‌الخط عربی - فارسی به رسم‌الخط سیرالیک - روسی و برگزیدن زبان

عامیانه تاجیکی (براساس خصلت پرولتری) بجای ادبیات پرغنائی این زبان می‌دانستند. آنان اظهار داشتند که با وصف برگرداندن بسیاری از آثار ذیقیمت پیشینان و ادبیات کلاسیک مشترک مان به رسم‌الخط تاجیکی، نسل‌هائی از تاجیک‌ها از پیشینه ادبیات پرافتخار و غنی مشترک فارسی زبانان و رشد و شگوفائی عظیم معاصر آن بی‌بهره و بی‌اطلاع باقی مانده اند و این ضایعه زیان‌باری شمرده می‌شود.

من درباره درک و تفاهم مشترک مان در رابطه به مسأله زبان صحبت کردم و پیشنهاد نمودم که ایشان برنامه مشخصی را با همکاری فرهنگیان افغانی و ایرانی در راستای همسان سازی و دمساز کردن فارسی تاجیکی با ادبیات فارسی مروج پیشرفته در ایران و فارسی دری در حال رشد سریع در افغانستان طرح نمایند که این مطلب مورد پشتیبانی رهبران تاجیک قرار گرفت. اصلاً صحبت روی این موضوع برای من جالب و خوش آیند بود و همچنان برای آنان نیز؛ زیرا از یک فرهنگ حرف در میان بود که از ریشه‌های قدیم مشترک آب می‌خورد.

تجربه چندسال اخیر این نظریه را کمک می‌نماید که زبان فارسی برای تمام فارسی زبانان در ایران افغانستان و تاجیکستان و همچنان زبان پشتو برای تمام پشتو زبانان در اینسو و آنسوی خط دیورند فقط یک زبان است منظور من اینست که رشد زبانی و فرهنگی از طریق آمیزش بخش‌های رسای لهجه‌های متفاوت عین زبان در طول زمان امکان‌پذیر می‌گردد.

اکنون که حرف روی مسافرت به تاجیکستان و مسأله زبان فارسی بمیان آمد لازم می‌شمارم تا خاطره‌هائی از بازدیدهای دیگر خویش از آن جمهوری و تجربه خویش را در رابطه به مسایل زبانی و کاری در اینجا نقل نمایم.

نخستین دیدار من از دوشنبه شهر هنگامی رخ داد که در اوایل فبروری ۱۹۸۰، در تب شدید می‌سوختم و برای تداوی در راه مسافرت به مسکو بودم. از قضای روزگار بگونه استثنائی بنابر خرابی هوا، هواپیما به عوض تاشکند در دوشنبه شهر فرود آمد. رهبران تاجیک از وجود من در هواپیما مطلع شدند و به زودی

در میدان هوایی به پیشواز آمدند ایشان با تشریفات خاص و خیلی صمیمانه من و همسر من را از میدان به مهمان خانه دولتی انتقال دادند و رسم کامل مهمان نوازی برادرانه را بجا آوردند. با وجود بیماری شدید، من طاقت آوردم که ساعتی چند آنجا بنشینم و دوستانه با آنان صحبت نمایم. مهماندار من شخصیتی فاضل بنام یوسف بیگ رستم بیگ اوف معاون صدراعظم و از بیست سال به آنسو وزیر معارف بود. همچنان در این دیدار با شخصیت‌های دیگر و از جمله با مردی دانشمند، محمدعاصمی رئیس فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان آشنا شدم.

برای من میسر گردید که در جریان سال‌های حاکمیت چند باردگر به تاجیکستان مسافرت نمایم و هر بار آن خاطره انگیز بود و همچنان برخی از رهبران و شخصیت‌های علمی و فرهنگی تاجیک نیز و از جمله چند بار محمدعاصمی رئیس اکادمی علوم به افغانستان مسافرت نمودند. من همچنان برای انجام برخی کارهای رسمی نیز به بخش‌هایی از آن جمهوری سفر کردم از جمله یکبار حین انتقال برق از آن جمهوری برای اهالی مناطق سرحدی فقیرنشین شغنان و زیباک و برخی مناطق دیگر ولایت بدخشان افغانستان به منطقه خودمختار بدخشان کوهی مربوط تاجیکستان مسافرت نمودم. باردیگر، مسافرت من به تاشکند و دوشنبه شهر پس از افتتاح لاین انتقال برق از تاجیکستان به ولایت کندز که سپس تا مزارشریف و پلخمیری تمدید گردید؛ رخ داد. قرار بود که این لاین با ولتاژ بلند از پلخمیری تا کابل امتداد بیابد که بنابر تخریبات از جانب گروه‌های مسلح این امر امکان‌پذیر نگردید. یک باردگر اتفاق افتاد که از طریق شیرخان بندر به شهرک دوستی مرکز ولایت قرغان تپه بروم و سپس در دوشنبه شهر از جلسه وسیع مسئولین امور ترانسپورتی موتوری افغانی و شوروی که بکار ترانزیت و انتقالات برای افغانستان مشغول بودند. سرپرستی نمایم.

باری در سال ۱۹۹۱ هنگامی که از لحاظ دولتی سبکدوش بودم؛ برای دیدار با

دانشمندان خاورشناسی و علوم اجتماعی اکادمی علوم از مسکو به تاجیکستان مسافرت کردم و به گرمی پذیرائی شدم. در این دیدار از جانب اکادمیسین حق نظراوف که برای من دوست محترمی بود در ضیافتی که از جانب وی ترتیب گردید؛ با دانشمندان تاجیک آشنا شدم. در این دیدار با بانو گل‌رخسار شاعره شهیر تاجیک درباره فرهنگ و زبان فارسی و با لطف کریم تیمورخانوف پژوهشگر و خاورشناس تاجیک که در عین حال مؤلف اثر تاریخ ملی هزاره‌ها نیز می‌باشد؛ درباره کتاب وی تبادل نظر نمودم.

آخرین دیدار من از آن کشور در ماه می ۱۹۹۲ اتفاق افتاد؛ هنگامی که تازه از بیماری ناشی از سوءقصد علیه خویش در فروری ۱۹۹۲ اندکی بهبود یافته بودم. هنگام این دیدار تغییرات زیادی رخ داده بود. من در حالی که بیکار و بیمار بودم و در تاجیکستان مانند جمهوری‌های دیگر شوروی سابق تحولات بزرگی در حال وقوع بود؛ ولی دوستان تاجیکی از من مانند سابق به گرمی پذیرائی کردند و بازهم در مهمان‌خانه دولتی اقامت گزیدم. در این دیدار با شخصیت‌های علمی و فرهنگی تاجیک دیدار نمودم و مهمان شخصی دوستان خوب خویش، پدر معارف یوسف بیگ رستم بیگ اوف و عاصمی بودم. ایشان بملاحظه نقاحت من پس از جراحت در کناره‌های دریای خروشان کافرنهان میله‌ها برپا کردند.

نتیجه اینکه حوادث روزگار چنان آورد که خوشبختانه فرهنگ دوستان تاجیک اخیراً به آرزوی دیرین خویش دست یافته اند و امکانات آنرا بدست آورده اند که راه را برای ترویج زبان اصیل فارسی بر رخ مردم خویش بگشایند. ولی بدبختانه در افغانستان روند شگوفاشدن زبان و فرهنگ فارسی در جریان سال‌های ۱۹۹۰ نه تنها متوقف گردید؛ بلکه سیر قهقرائی پیمود.

با کمال تأسف در افغانستان زبان و فرهنگ فارسی طی دوسده و نیم اخیر بارها چنان مورد خصومت و تعصب قرار گرفت و چنان کوبیده شد که اگر سخت جانی فرهنگی و ریشه‌های عمیق و دیرینه آن نمی‌بود؛ خیلی‌ها قبل از بیخ و بن

برانداخته می‌شد. گاهی زبان اکثریت مردم را بیگانه خواندند و خود در آن کلمات و اصطلاحات نامأنوس وارد کردند؛ بعضاً رشد آنرا بی‌جهت مانعی برای زبان‌های دیگر تلقی کردند و زمانی آنرا بنام‌های دیگر یاد نمودند. صرف در دهه ۸۰ قرن بیستم امکانات دولتی زمینه‌های رشد و گسترش آنرا فراهم آورد که اکنون فقط روشنی‌های کوچکی از آن دوران در خارجه در عرصه، هنر ادبیات و نشرات باقیست.

می‌گویند که زبان فارسی در افغانستان با زبان فارسی در ایران و با زبان فارسی در تاجیکستان تفاوت عظیم دارد. ولی این حرف حقیقت نیست. صرف تفاوت در لهجه و برخی کلمات و اصطلاحات مورد استعمال روزمره متفاوت اند و ادبیات و زبان تحریر تقریباً در هر سه کشور یکسان است. معهداً وجود تفاوت‌های معینی طبیعی است و در هر زبان دیگری حتی در داخل یک کشور و میان گویندگان عین زبان نیز این تفاوت‌ها وجود دارد. چنانکه زبان انگلیسی زبان مردم در بریتانیا، ایالات متحده امریکا، کانادا، استرالیا و چندین کشور دیگر می‌باشد و اندک تفاوت‌هایی در آن از یک کشور تا دیگری موجود است ولی گفته یک تن نویسنده و شاعر آگاه کشور پیرنگ کوهدامنی هیچ یک از این کشورها ادعا نکرده اند که نام زبان خویش را غیر از انگلیسی چیز دیگری مانند زبان امریکائی، زبان کانادائی - زبان استرالیائی و غیره بنامند.

من باین عقیده بودم و هستم که در یک کشور بخاطر رشد یا بخاطر کندی رشد این یا آن زبان نباید مانع رشد و پیشرفت زبان دیگر گردید. و برعکس بگذار همه زبان‌ها شگوفان گردند و مردم خود به زبان مادری خویش حرف بزنند و افتخار کنند و دانشمندان، فرهنگیان نویسندگان شاعران و دیگران آزادانه به آن بنویسند.

فصل ششم ایجاد سازمان‌های اجتماعی - توده ای

بسیار اقدامات بخاطر تشکل افشار گوناگون مردم در سال‌های اول و دوم حاکمیت نوین در کشور، محافل باشکوه برگزاری‌ها و برپائی‌ها جهت تأسیس سازمان‌های اجتماعی - توده‌ای بوجود آمد. در این برگزاری‌ها، افزون بر بخش‌های وسیعی از نمایندگان عرصه‌های گوناگون که باید اتحادیه‌های صنفی و مسلکی ایشان تشکیل می‌گردید؛ رهبران حزبی و دولتی نیز شرکت می‌نمودند. غالب اینگونه محافل که خصلت رسمی داشتند؛ عمدتاً در تالارهای تاریخی چون قصر سلام‌خانه در محوطه ارگ یا قصرستور در محوطه وزارت امور خارجه، برپا می‌گردید. در اینجا صرف از برخی سازمان‌های اجتماعی و تاریخ تأسیس آنها بقرار زیر نام برده می‌شود:

- نخستین کنفرانس زراعتی به تاریخ ۲۶ فروری ۱۹۸۰، بخاطر تشکیل کوپراتیف‌های دهقانی؛
- نخستین کنگره معلمان، مؤرخ ۲۴ می ۱۹۸۰، بخاطر تشکیل اتحادیه‌های معلمان کشور؛
- اولین کنگره کارمندان طبی کشور مؤرخ ۱۶ جون ۱۹۸۰، جهت ایجاد اتحادیه اطباء یا پزشکان کشور؛
- نخستین کنفرانس علماء و روحانیون کشور به تاریخ ۳۰ جون ۱۹۸۰ بخاطر تأسیس شورای عالی علماء و روحانیون؛
- تأسیس شورای مشورتی، اقتصادی، مؤرخ ۲۰ اگست ۱۹۸۰، بخاطر تشکل متشبهین ملی؛
- جلسه بزرگ روشنفکران شهر کابل مؤرخ ۷ سپتمبر ۱۹۸۰، جهت

مشوره برای تشکل اقشار روشنفکری در اتحادیه‌های مسلکی ایشان؛

• کنگره مؤسس اتحادیه ژورنالیستان ج.د.ا، مؤرخ ۱۵ سپتمبر ۱۹۸۰؛

• کنگره مؤسس اتحادیه هنرمندان جدا، مؤرخ ۲۲ سپتمبر ۱۹۸۰؛

• جلسه عمومی سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، مؤرخ ۲۵

سپتمبر ۱۹۸۰، بخاطر تجدید ساختار تشکیلاتی و تعیین نقش آن در

شرایط نوین؛

• کنفرانس سراسری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، سال ۱۹۸۰

بخاطر تجدید سازمان بخشیدن و تجدید ساختار تشکیلاتی آن

متناسب به شرایط نوین در کشور؛

• کنگره مؤسس اتحادیه نویسندگان و شعرای ج.د.ا، مؤرخ ۴ اکتوبر

۱۹۸۰.

• کنگره کوپراتیف‌های زراعتی مؤرخ ۱۱ دسمبر ۱۹۸۰؛

• کنگره اول اتحادیه‌های صنفی، افغانستان، مؤرخ ۷ مارچ ۱۹۸۱؛

• اولین کنفرانس سرتاسری سازمان صلح همبستگی و دوستی ج.د.ا،

مؤرخ ۲۰ مارچ ۱۹۸۱، بخاطر تشکل آن

تشکیل و تجدید سازمان‌های متذکره در بالا بمنابه پایه‌های نخستین برای

ایجاد جبهه ملی پدروطن در کشور شمرده می‌شدند. همچنان سازمان‌هایی که

بعداً نیز بوجود آمدند و شرکت شخصیت‌های اجتماعی و سیاسی جداگانه

ستون فقرات آنرا تشکیل می‌کرد.

جبهه ملی پدروطن:

کنگره مؤسس جبهه ملی پدروطن به تاریخ ۱۵ جون ۱۹۸۱ در تالار قصر

سلام‌خانه در ارگ کابل به شرکت بیش از یک هزار تن از نمایندگان اقشار

گوناگون اجتماعی کشور، از میان مناطق و ملیت‌های مختلف کشور،

هیأت‌های رهبری سازمان‌های اجتماعی و سیاسی و شخصیت‌های مستقل

اجتماعی و سیاسی دایر گردید. این کنگره بوسیله کمیسیون عالی تدارک منتخب کنفرانس نیروهای ملی و وطنپرست دعوت و برگزار شده بود.

در کنگره، آئین‌نامه و کمیته ملی جبهه بعنوان عالی‌ترین مقام رهبری آن انتخاب گردید. اعضای کمیته ملی (به ترتیب الفبا) عبارت بودند از:

۱. احمدعلی کارگر: کارگر سیلوی مرکز عضو شورای انقلابی
۲. احمدعلی کهزاد: مؤرخ معروف، شخصیت اجتماعی.
۳. اسدالله حبیب: (دوکتور) شاعر، نویسنده، پژوهشگر استاد و رئیس دانشگاه و رئیس اتحادیه نویسندگان ج.د.ا. و شعرای ج.د.ا.
۴. اناهیتا راتبزاد: (دوکتور) عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی ج.د.خ.ا، رئیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، رئیس سازمان همبستگی صلح و دوستی ج.د.ا
۵. بابہ قلیچ: شخصیت اجتماعی ترکمن‌های افغانستان از ولایت فاریاب، رئیس اتحادیه قالین بافان
۶. برهان‌الدین غیاثی: عضو کمیته مرکزی ج.د.خ.ا منشی اول کمیته مرکزی سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان.
۷. جان محمد پلار: هنر پیشه سینما و تیاتر
۸. حاجی محمد خمکنی: سناتور سابق، شخصیت اجتماعی از ولایت پکتیا.
۹. خدای داد بشرمل: دوکتور طب، عضو حزب شخصیت اجتماعی از ننگرهار.
۱۰. خلقی بابا: از بزرگان ولایت پکتیا، رهبر گروه مدافعین انقلاب
۱۱. خلیل‌الله کوهستانی: معین وزارت مخابرات، عضو شورای انقلابی
۱۲. خواجه نفیس: کارگر نساجی گلپهار.
۱۳. رحیم‌الله اصولی: منشی کمیته ولایتی هلمند
۱۴. زلیخا نورانی: هنر پیشه معروف تیاتر

۱۵. زینب: عضو شورای مرکزی سازمان زنان
۱۶. سخی مرجان: عضو هیأت رهبری سازمان جوانان.
۱۷. سلیمان لایق: شاعر، نویسنده عضو کمیته مرکزی ح.د.خ.ا، رئیس جرگه عالی اقوام و قبایل.
۱۸. احمدجان: دهقان از پنجشیر شخصیت اجتماعی
۱۹. سید اکرام پیگیر: عضو کمیته مرکزی و مسئول شعبه اسناد و ارتباط حزب.
۲۰. سید نسیم میهن پرست: منشی کمیته ولایتی جوزجان
۲۱. سعید افغانی: رئیس عمومی شئون اسلامی و رئیس شورای عالی علما و روحانیون.
۲۲. سیف الرحمن: از شخصیت‌های اجتماعی از ولایت ننگرهار
۲۳. شیر اکرم کارگر: کارگر نساجی، عضو گروه مدافعین.
۲۴. شیرعباس مسعود: شخصیت اجتماعی از ولایت پکتیا.
۲۵. صالح محمد زیری: عضو بیرونی سیاسی و منشی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا.
۲۶. صالحه فاروق اعتمادی: سابق رئیسه انجمن زنان افغانستان، شخصیت اجتماعی
۲۷. عبدالحکیم خلیق: معاون تخنیک رادیو - تلویزیون.
۲۸. عبدالحمید: پیشه‌ور از شهر کابل، عضو اتحادیه‌های صنفی.
۲۹. عبدالرحیم کارگر: کارگر تفحصات نفت و گاز از ولایت جوزجان
۳۰. عبدالرحیم هاتف: وکیل سابق شورا، شخصیت اجتماعی، تجارت پیشه
۳۱. عبدالستار پردلی: رئیس شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان:
۳۲. عبدالسلام رئیس سره میاشت (هلال احمر).

۳۳. عبدالصمد ویسا: سابق عضو ویش زلمیان، مدیر مسئول روزنامه اصلاح.
۳۴. عبدالظاهر: منشی کمیته ولایتی سمنگان
۳۵. عبدالغفار لکنوال: (دوکتور در زراعت) رئیس شورای مرکزی اتحادیه‌های دهقانی.
۳۶. عبدالغنی کارگر: کارگر نساجی گلپهار
۳۷. عبدالقادر آشنا: معین وزارت اطلاعات و کلتور
۳۸. عبدالقیوم بیسد: هنرمند معروف تیاتر.
۳۹. عبدالکریم حقانی: سابق رئیس تمیز.
۴۰. عبدالطیف ناظمی: شاعر، نویسنده، پژوهشگر و استاد دانشگاه
۴۱. عبدالله بختانی: شاعر و نویسنده زبان پشتو
۴۲. عبدالهادی داوی: مبارز معروف مشروطه خواه سابق رئیس شورای ملی افغانستان
۴۳. علی محمد زهما: استاد دانشگاه، نویسنده، مؤرخ، عضو اکادمی علوم ج.د.ا.
۴۴. غلام حضرت ابراهیمی: سناتور سابق معین وزارت امور ملیت‌ها.
۴۵. غوث‌الدین: (استاد) نقاش چیره دست رئیس اتحادیه هنرمندان
۴۶. فتح‌محمد فرقه‌مشر: مبارز آزادی‌خواه و مشروطه طلب سابق، شخصیت اجتماعی هزاره‌های افغانستان
۴۷. خورشید: هنرپیشه تیاتر
۴۸. فهیمه‌الله یار: معلمه
۴۹. فیض‌الله ذکی: عضو هیأت رهبری سازمان جوانان.
۵۰. فریداحمد مزدک: منشی سازمان جوانان.
۵۱. فضل احمد طغیان: از رهبران گروه کار سابق عضو ح.د.خ.ا.
۵۲. سید کریم مهمند: از شخصیت‌های اجتماعی ولایت ننگرهار.
۵۳. گل‌احمد فرید: رئیس نشرات وزارت اطلاعات و کلتور.

۵۴. گل غتی: معلمه از ننگرهار
۵۵. گیچ گلدی: وکیل دوره ۱۲ شورا از ولایت فاریاب.
۵۶. لطیفه: معلمه از ولایت بلخ
۵۷. ماهره: معلمه از ولایت کابل
۵۸. محبوبه هوتکی: دوکتور طب، عضو هیأت رهبری سازمان زنان.
۵۹. محراب‌الدین پکتیاوال: دوکتور در اقتصاد، معاون اول کمیته دولتی
پلان‌گذاری
۶۰. محرم‌علی: معاون شهرداری کابل
۶۱. محمدآصف نبرد: منشی کمیته ولایتی پروان
۶۲. محمداسرائیل راسی: منشی کمیته ولایتی بدخشان
۶۳. محمداسلم اکرم: نقاش هنرمند معروف
۶۴. محمدالله وطندوست: عضو حزب از ولایت فاریاب
۶۵. محمدجمال فخری: رئیس مطبوعه وزارت دفاع، مدیر مسئول
حقیقت سرباز.
۶۶. محمدحسن سپاهی: معاون اتحادیه‌های صنفی
۶۷. محمدحسین سرآهنگ هنرمند معروف موسیقی دان و آواز خوان.
۶۸. محمدحیدر مسعود دوکتور در ژورنالیزم، رئیس کمیته دولتی رادیو
تلویزیون، رئیس اتحادیه ژورنالیست‌های ج.د.ا.
۶۹. محمددین ژواک شاعر و نویسنده زبان پشتو
۷۰. محمدرفیق صادق: هنر پیشه معروف تیاتر
۷۱. محمدزمان مومند: معاون د ثور انقلاب
۷۲. محمدسالم علمی: (مولوی) عضو شورای عالی علماء و روحانیون
۷۳. محمدصدیق طرزی: مؤرخ و شخصیت اجتماعی
۷۴. محمدصدیق کاوون: شاعر، نویسنده، عضو انجمن نویسندگان
۷۵. محمدکبیر مزاری: رئیس اتحادیه دهقانان.
۷۶. محمدموسی آتش نورستانی: دوکتور طب شخصیت اجتماعی

۷۷. محمدنبی کندهاری: منشی کمیته ولایتی کندهار
۷۸. محمدنسیم جويا: عضو رهبری کمیته حزبی شهر کابل
۷۹. محمدنعیم شایان: مبارز معروف آزادی‌خواه از مبارزین مشروطه‌خواه دوره هفت شورا، شخصیت اجتماعی که سال‌های زیادی در زندان بعنوان زندانی سیاسی سپری نموده بود.
۸۰. محمدولی زلمی: از اعضای ویش زلمیان، معاون مدیر مسئول روزنامه هیواد.
۸۱. محمدهاشم علم: معاون کمیته ولایتی
۸۲. محمدهاشم کامه‌وال: (مولوی) عضو شورای عالی علما و روحانیون.
۸۳. میر محمدافضل: (پسر میر گذرگاه) شخصیت روحانی و اجتماعی از هرات
۸۴. محمدیوسف: تجارت پیشه شخصیت اجتماعی
۸۵. محمود حبیبی: (دوکتور در ژورنالیزم)، والی کابل
۸۶. مهرچند ورما: (تاجر) رئیس عمومی اتاق‌های تجارت، عضو شورای مشورتی اقتصادی
۸۷. سید ناصرشاه نادری (کیانی): سابق معین شورای ملی رهبر فرقه اسماعیلیه افغانستان
۸۸. نجم‌الدین کاویانی: عضو کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات کمیته مرکزی ج.د.خ.ا.
۸۹. نجیبه هوتکی: عضو رهبری سازمان زنان معاون اداره سواد آموزی.
۹۰. نوازعلی سرود: پیشهور (پوستین دوز) مسئول تبلیغات اتحادیه های صنفی.
۹۱. نورالله تالقانی: نویسنده، پژوهشگر، رئیس نشرات وزارت دفاع ملی.
۹۲. نجم الرحمن مواج: معاون اتحادیه دهقانان.
۹۳. نوراکبر پایش: منشی جبهه پدروطن
۹۴. واصف باختری: شاعر و نویسنده معروف شخصیت اجتماعی

۹۵. نور محمد غمجن پشه‌ای: عضو اکادمی علوم

از میان اعضای کمیته ملی جبهه متذکره در بالا، ۲۳ تن بحیث اعضای هیأت اجرائیه انتخاب گردید که شامل رئیس، معاونین و سکرتر جبهه نیز بودند. جبهه ملی پدروطن وظیفه خویش تجمع کلیه سازمان‌های اجتماعی و سیاسی آن زمان را در یک سیستم تعیین کرده بود که ستون فقرات آنرا اتحاد کارگران و دهقانان و تمام افشار اجتماعی تحول طلب و نیروهای ملی و مذهبی دموکراتیک و وطنپرست تشکیل می‌کرد. این جبهه اگرچه یک نهاد قابل اهمیت در نظام سیاسی و اجتماعی کشور شمرده می‌شد؛ ولی بهیچوجه نتوانست که جاگزین آن جبهه متحد ملی و دموکراتیک موعود و تشکیل دهنده دولت دموکراسی ملی باشد که در مرام ج.د.خ.ا و در سایر اسناد حزبی درباره آن بحث‌ها و صحبت‌های زیاد بعمل آمده بود. دلایل براین عدم موفقیت می‌تواند عوامل زیرین شمرده شود:

شرایط ناهنجار ادامه جنگ در کشور، تسلیح، تمویل، تشویق و تشجیع روزافزون نیروهای مسلح مخالف در خاک پاکستان و تشدید حملات آنها در داخل افغانستان؛ ادامه حضور نظامی اتحادشوروی در کشور؛ عدم آمادگی نیروهای گوناگون و خیلی‌ها پراکنده سیاسی موجود برای همکاری؛ نبود احزاب سیاسی بمتابه نمایندگان واقعی طبقات و افشار اجتماعی و ملیت‌های گوناگون در کشور؛ عدم موجودیت اراده لازم سیاسی از بالا برای تقسیم قدرت و عدم پذیرش کثرت گرائی (سیاسی پلورالیزم سیاسی)

فصل هفتم

تشدید مداخلات از قلمرو پاکستان در درون افغانستان

دولت افغانستان از همان آغاز دربارۀ مداخلات پاکستان، تجاوز از خارج بر قلمرو کشور، دربارۀ تربیت، تجهیز، تسلیح، تمویل، تحریک، سازماندهی گروه‌های مسلح و اعزام آنان به داخل افغانستان برای جنگ و دربارۀ ماهیت و هویت آن نیروها هرچه داد و فریاد و شکایت کردند؛ ولی رسانه‌های گروهی در غرب و کشورهای دیگر آنرا کم‌تر شنیدند و کم‌تر باور کردند. معهدا ابعاد مداخله چنان وسیع و آشکار بود که برغم انکارهای مکرر حکومت پاکستان، از اینجا و آنجا حرف‌ها و اعترافات آغاز گردید و بعدها همه دربارۀ آن گفتند و نوشتند. در این فصل بمثابه مشتم نمونه خروار به تذکار چند مطلب عمده در این باره به شهادت برخی از تاریخ‌نگاران و پژوهشگران بگونه مشخص بسنده می‌گردد.

فردهالیدی استاد در مکتب اقتصاد وابسته به دانشگاه لندن که یکی از آگاهان سیاسی در امور افغانستان و شرق‌میانه است؛ در اثر خویش بنام "سیاست خارجی شوروی و جنگ افغانستان" می‌نویسد:

«معلوم می‌شد که شوروی‌ها آرزومند بودند تا طی چند ماه دیگر (پس از ورود) از افغانستان خارج گردند. نیروهای ایشان در افغانستان به "قطعات محدود مصطلح" گردید. ولی در عوض رهبران شوروی خود را در یک جنگ طولانی درگیر یافتند. آنان شهرهای عمده و راه‌های تدارکاتی را تحت کنترل درآوردند؛ ولی قادر به کوبیدن مخالفین نشدند که بوسیله ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان تسلیح تمویل و کمک می‌شدند.»

ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان از آغاز تا هنگام مرگ خود می‌گفت که گویا

به "مجاهدین" هیچگونه کمک نمی‌کند؛ ولی مشاهده افزایش چشمگیر کمک‌های خارجی از طریق اداره استخبارات نظامی پاکستان به تنظیم‌های مجاهدین؛ ادعاهای پاکستان را مبنی بر عدم مداخله در امور افغانستان بگونه روزافزون بی‌اعتبار می‌ساخت. سرازیر شدن سیل آسای سلاح، تجهیزات و وسایل جنگی و کمک‌های مالی بوسیله سی.آی.ای چنان مشهود بود که ناممکن بود از آن انکار کرد.

جورج آرنی پژوهشگر و سابق گزارشگر رادیو بی.بی.سی در اثر خویش که به زبان فارسی دری تحت عنوان "افغانستان گذرگاه کشورگشایان" در پشاور به چاپ رسیده است؛ حقایق جالبی را درباره مواضع پاکستان، ایالات متحده امریکا، عربستان، سعودی، چین مصر و دیگران در همکاری با گروه‌های مسلح مجاهدین گزارش داده است. در اینجا صرف به برخی مطالب آن اشاره می‌شود. وی اظهار می‌دارد که موقف پاکستان مبنی بر انکار از مداخله و موضع امریکا مبنی بر اینکه وانمود می‌کرد گویا مقاومت یک مسأله داخلی افغانستان است و اینکه سری نگهداشتن کمک‌های نظامی را یک موضوع اساسی می‌شمرد؛ در وهله اول بدسترس گذاشتن سلاح امریکائی را به مجاهدین به صلاح ندیدند. باین منظور انبارهای عظیم سلاح از مصر بوسیله هواپیماهای امریکائی و کشتی‌ها به پاکستان انتقال گردید. منبع دیگر تهیه و ارسال مقادیر بزرگ سلاح برای گروه‌های مسلح، چین بود که معاملات سه جانبه میان، پاکستان امریکا و آن کشور زمینه‌های آنرا فراهم آورده بود. سازماندهی اصلی معاملات اسلحه را سی.آی.ای (سیا) بر عهده داشت. جورج آرنی در اثر متذکره خویش در فوق ص (۱۴۹) چنین می‌نویسد: «سیا در تهیه سلاح از کشورهای دیگر یا حیثیت دلال را داشت و یا مستقیماً به خرید می‌پرداخت. برای مثال اسرائیل سلاح‌هائی را که در جنگ ۱۹۸۲ در لبنان از عساکر سوریه به غنیمت گرفته بود؛ بالای سیا به فروش رسانید.»

وی در این باره چنین ادامه می‌دهد: «در صورتی که اسلحه ساخت شوروی به اندازه کافی از کشورهای دیگر تهیه شده نمی‌توانست؛ سیا ترتیبات تولید آنرا

می‌گرفت و به اساس معلومات منابع استخباراتی ایالات متحده، قسمتی از سلاح‌هایی که از مصر بدست آورده شد به یک فابریکه تحت کنترل سیا که در نزدیکی قاهره قرار داشت؛ برده شده در آنجا کاپی آنها ساخته شد. همچنان فابریکه‌های غرب و وسطای امریکا توپ‌های بی‌پس لگد و راکت‌های زمین به زمین پیمان وارسا و کمپنی هواپیما سازی هیو راکت‌های ضد هوایی نوع سام ۷ ساخت شوروی را با کیفیت بهتر کاپی می‌نمود. افزون بر آن "سیا" به بهای میلیون‌ها دالرنوت‌های جعلی افغانی می‌ساخت و بین مجاهدین توزیع می‌نمود تا با آن مصارف ترانسپورتی و دیگر امور خود را تکافو نمایند.»

تمام منابع آگاه می‌گویند که عملیات مخفی سیا در افغانستان، پس از جنگ ویتنام در نوع خود بزرگ‌ترین عملیات بود. عربستان سعودی پس از ایالات متحده امریکا، بزرگ‌ترین کمک کننده به شورشیان افغانی شمرده می‌شد. برطبق نوشته جورج آرنی در سال ۱۹۸۱ رهبران آن کشور موافقت کردند که در برابر هر دالر امریکائی یک دالر مصرف کند. چنانکه: «عربستان بیش از نیم ملیارد دالر به حساب بانکی سیا در سویس و جزایر کیمان تنها در دوسال ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ انتقال داد.»

مجموعاً در دهه ۱۹۸۰ ملیاردها دالر امریکائی و عربستان سعودی به شکل کمک نظامی از طریق پاکستان بدسترس گروه‌های مسلح مخالف دولت افغانستان قرار داده شد. در مورد اینکه چرا حکومت پاکستان باچنان شور و شوق به اصطلاح از "مجاهدین" حمایت می‌کرد؛ غالب آگاهان و صاحب‌نظران متفق‌القول هستند که هدف آن به کرسی نشاندن حکومت دست‌نشانده خویش در افغانستان بود. از جمله جورج آرنی در اثر خویش (ص ۱۵۶) چنین می‌نویسد: «سیاست پشتونستان داؤد، افغانستان و پاکستان را تالبه جنگ کشانیده بود. اکنون ضیاء آرزو داشت که با اغتنام از این فرصت طلائی مسأله پشتونستان را برای همیشه و به نفع خود حل کند و در نتیجه به نقشه آسیای جنوب غربی شکل نوی بدهد. هدف نهایی او از جنگ با کمونیست‌ها سقوط رژیم کابل نبود؛ بلکه او می‌خواست که از طریق مجاهدین

حکومتی را در کابل مستقر سازد که آن حکومت به نوبه خود بر سبیل سپاسگزاری از کمک پاکستان در یک کنفدراسیون اسلامی با آن ملحق گردد تا به این وسیله قدرت پاکستان بیش‌تر گردیده و بتواند با هند حتی در مسأله استرداد کشمیر با شرایط مساویانه داخل معامله گردد.

ضیاءالحق برای تحقق بخشیدن چنان خواب‌ها نیاز داشت که یک رهبری چریکی تسلیم شونده و دارای جهان‌بینی شبیه جهان‌بینی خود ایجاد کند. او به کمک با اقوامی چون تاجیک، ازبک و هزاره‌های شیعه کم‌ترین علاقمندی نداشت. زیرا به عقیده او آن اقوام با مردم پاکستان روابط فرهنگی یا تاریخی کمتری داشتند. او حتی پشتون‌ها را هم به صورت تبعیضی مسلح می‌ساخت.»

سازمانده و گرداننده اصلی مداخله و جنگ در افغانستان اداره استخبارات نظامی (آی.اس.آی) بود. جورج آر نی در این باره چنین می‌نویسد:

«استخبارات نظامی که تنها در برابر جنرال ضیاء جواب‌ده پنداشته می‌شد. به تدریج بین رهبری مجاهدین در پشاور نقش برادرکلان را اختیار نمود. استخبارات نظامی نه تنها اسلحه فراهم می‌ساخت؛ بلکه تسهیلات تربیوی و همچنان تسهیلات لوژستیکی و استخباراتی را تنظیم می‌کرد و ضمناً افغانستان را بحیث تخته مشق کارهای عملی ارتش پاکستان و استعمال سلاح‌های جدید مورد استفاده قرار می‌داد. علاوه بر آن جنرال‌های پاکستانی (مجاهدین) را تا خط مرز بدرقه و به صورت روزافزونی برنامه‌های استراتژیک را در غیاب مجاهدین طرح‌ریزی می‌کرد. وقتی که راکت‌های ستنگر بار نخست برای مجاهدین فرستاده شد؛ استخبارات نظامی پاکستان ترتیبات تربیوی آنرا گرفت. این تربیت نظامی در قرارگاه‌های نظامی پاکستان و توسط افسران پاکستانی و مربیون سابق امریکائی صورت گرفت.»*

برای اینکه نقش گردانندگی واقعی جنگ در افغانستان بوسیله آی.اس.آی

* جورج آر نی "افغانستان گذرگاه کشور گشایان" (ص ۱۵۸)

بدرستی تشخیص شده باشد بریده‌های کوچکی از بیانات دگروال محمدیوسف از دو کتاب وی در اینجا تذکار می‌یابد. سر تا پای کتاب‌های وی تحت عناوین "تلک خرس" و "خاموش مجاهد" که در پاکستان به نشر رسیده است. بخاطر نشان دادن فعالیت‌های آی.اس.آی و شخص خود او مملو از چنان افشاگری‌ها و حقایق نکاندهنده از بُعد مداخله و تجاوز به افغانستان از قلمرو پاکستان است که هر انسان آگاهی آنرا فاجعه قرن می‌خواند. مترجم کتاب تلک خرس دوکتور نثار احمد صمد بگونه مبتکرانه‌ای تحت عنوان "چکیده‌هایی از متن کتاب از مؤلف" بخوانید در یک صفحه برخی از نکات عمده را برگزیده است و از آن میان دگروال یوسف موصوف چنین اظهار می‌دارد:

«من بحیث رئیس شعبه افغانی در آی.اس.آی نه تنها مسئولیت آموزش و تسلیح مجاهدین را بعهده داشتم بلکه عملیات ایشان را در داخل افغانستان نیز پی‌ریزی می‌نمودم. هدف من این بود تا افغانستان را بحیث ویتنام شوروی‌ها در آورم.. افغانستان را باید آهسته آهسته به آتش کشانید.. ما در طی سال ۱۹۸۳ تقریباً ۱۰۰۰۰ تن اسلحه و مهمات را تسلیم شدیم در حالی که این مقدار در سال ۱۹۸۷ به ۶۵۰۰۰ تن رسید.. قسمت عمده و بیش‌تر این اسلحه از چین مصر و بعدها از اسرائیل سرازیر می‌شد.

.. یگانه ذریعه‌ای که بر طبق آن تنظیم‌ها و قوماندانان را تحت اثر خود در آورده می‌توانستیم و یا آنها را به خط سیر مطلوب سوق داده می‌توانستیم، همانا تخصیص یا دریغ داشتن اکمالات و آموزش بود.. معه‌ذا در یک دست... بخاطر پیشکش داشتن و در دست دیگر چوب دنده بخاطر راندن... کابل باید مشتعل و تباہ می‌گردید.. این بود سرمنزل مقصود ما».

از گفته‌های فوق استنباط می‌گردد که دگروال یوسف نقشی بیشتر از وسیله‌ای برای "مجاهدین" بجز پیشبرد سیاست‌های پاکستان در مورد افغانستان قایل نبوده است.

دگروال موصوف از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ آمر دفتر افغانستان در اداره

استخبارات نظامی پاکستان بود. اثر تلک خرس وی در واقع خاطرات شخصی او در سال‌های کارش در آن دفتر می‌باشد. این کتاب جنجال برانگیز بطور مؤثق بُعد وسیع مداخله مستقیم پاکستان را در امور داخلی افغانستان در سال‌های متذکره در فوق افشاء کرده است که البته در سال‌های قبل و بعد از زمان کار وی حدود این مداخلات بیش‌تر یا دست کم در همین حدود بوده است. ناشرین ضمن معرفی کتاب او به زبان انگلیسی می‌نویسند

«دگروال محمدیوسف با فعالیت‌های مؤثر خویش در حقیقت قوماندان اعلیٰ مجاهدین بود. وی در جریان افتادن هزاران تن اسلحه را از اینسو به آنسوی پاکستان و انتقال به کشور همسایه تحت اداره خویش قرار داد؛ اسلحه‌ای که با پول سی.آی.ای و عربستان سعودی منجمله از ایالات متحده امریکا، بریتانیا، چین، مصر، ترکیه و اسرائیل خریداری می‌گردید. او تربیت مجاهدین را در اردوگاه‌های مخفی در کشور خویش سازمان داد و رهبری کرد و گروه‌های نظامی پاکستان را بطور مخفیانه در داخل افغانستان فرستاد تا به چریک‌ها در تعرض‌ها کشتارها هجوم‌ها و حملات راکتی کمک نماید. تحت نظر او مجاهدین تغذیه می‌شدند؛ حمایت می‌گردیدند و هرگونه نیازمندی ایشان برآورده می‌شد او سرپازگیری از میان هزاران مهاجر را سازمان بخشید.»

دگروال یوسف خود می‌نویسد:

«من مکلف بودم که در تحت پرده دود مخفی کاری دقیقاً تنظیم شده فعالیت نمایم. این ضرورت برای گمنامی مطلق از انکار رسمی حکومت درباره کمک پاکستان به مجاهدین نشأت می‌کرد. هیچ‌یک از مقامات هرگز تائید نمی‌کردند که اسلحه مهمات و تجهیزات از طریق پاکستان و توسط پاکستانی‌ها برای چریک‌ها تأمین می‌گردید. حتی مطلقیت بیش‌تر در زمینه رد این حقیقت صورت می‌گرفت که آی.اس.آی مجاهدین را تربیت نظامی می‌دهد؛ عملیات جنگی آنانرا طرح می‌نماید و غالباً آنانرا بحیث مشاورین در داخل افغانستان همراهی می‌کنند.»

دگروال موصوف اظهار می‌دارد که در جریان چهار سال کار او در حدود هشتاد هزار تن "مجاهد" در داخل پاکستان تربیت جنگی دیدند؛ صدها هزار تن سلاح و مهمات به گروه‌های مسلح توزیع گردید.؛ چندین میلیارد دالر در این اقدامات بسیار بزرگ لوژستیکی بمصرف رسید و بطور منظم گروه‌های آی.اس.آی پاکستان در کنار مجاهدین به افغانستان داخل شدند. وی چنین می‌نویسد (ص ۱۲۸):

«..ما در آی.اس.آی پرسونل نظامی پاکستان را از ۱۹۸۱- ۱۹۸۷ همواره به داخل افغانستان اعزام داشته ایم. بگمان اغلب این فعالیت‌های شدیداً محرمانه به تعقیب منفصل شدن من از اردو همچنان ادامه یافته است.»

دگروال یوسف که به آمر خویش جنرال اختر عبدالرحمن (رئیس آی.اس.آی از ۱۹۸۰ - ۱۹۸۷) در هردو کتاب خویش خیلی‌ها اهمیت و حرمت قایل است و وی را دست راست ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان می‌شمرد؛ اظهار می‌دارد که وی به "مجاهدین" تکرار این جمله را هرگز فراموش نمی‌کرد: «کابل باید سوختانده شود» زیرا تخریب کابل محور و هسته مرکزی پلان جنرال اختر بود. وی در (ص ۱۷۲) چنین می‌نویسد:

« جنرال اختر با کابل عقده فطری و روانی داشت. وی به این امر که حملات در کابل باید چندین برابر سایر حملات باشد؛ خیلی جدی بود. اگر کدام قوماندان از وی در ارتباط به زدن کابل هر نوع اسلحه ثقیلی طلب می‌نمود؛ حاضر به صدور آن می‌شد. فشار بر کابل هدف اساسی استراتژی ما را تشکیل می‌داد. سقوط کابل بمعنی فاتح آمدن ما تلقی می‌شد. این بود سرمنزل مقصود ما؛ در اثر همین اولویت کابل بود که بیش‌ترین گروپ‌های مشاورین پاکستانی بر علیه آن شهرگماشته می‌شدند.»

آیا افزون بر حقایق و اعترافات فوق، ثبوت دیگری برای نشان دادن ابعاد مداخله و سازماندهی تجاوز از جانب یک کشور پاکستان بر کشور همسایه افغانستان ضرورت است؟!

تلفات مادی و انسانی در سال‌های هشتاد در نتیجه مداخلات پاکستان:

فصل تأثرانگیزی در تاریخ دهه هشتاد رویدادهائی است که افزون بر تلفات عظیم مادی و زیان‌های بزرگ اقتصادی مربوط به تلفات انسانی می‌گردد.

در سال‌های متذکره ناشی از عملکرد غیرمسئولانه برخی از گروه‌های مسلح که مستقیماً از سوی مراجع معین پاکستان راهنمایی می‌شدند؛ خرابکاری‌های بزرگ اقتصادی در افغانستان انجام می‌گردید و بویژه خطوط مواصلات و مخابرات، مکاتب و شفاخانه‌ها و مراکز صحتی مورد حملات قرار می‌گرفتند. در آن سال‌ها شمار زیادی از پروژه‌های صنعتی و ساختمانی، کشاورزی و آبیاری انرژی و برق رسانی ترانسپورتی و انتقالی تأسیسات مدنی و فرهنگی و حتی مساجد و مدارس بوسیله گروه‌های متذکره تخریب گردید و به آتش کشیده شد. در این میان بیش از همه سیستم‌ها و خطوط برق رسانی و تلفون بین ولایات و شهرها و وسایل نقلیه موتوری آسیب‌پذیر بودند. چنانکه به طول ده‌ها هزار متر کیبل و خطوط انتقال برق تخریب و جمع تخریب و جمع‌آوری می‌گردید و پایه‌های استنادی آنها منفجر می‌شد.

دگروال محمدیوسف کارمند کرسی افغانستان در اداره استخبارات نظامی پاکستان که از وی و کتاب معروف او، بمثابه اعترافاتش مبنی بر مداخله در امور، افغانستان در بالا نام برده شد بنام تلک خرس (برگردان به زبان فارسی - ص ۱۴۲) چنین اظهار می‌دارد:

«پایه‌های برق آسیب پذیرترین اهداف ما را تشکیل می‌داد. لین‌های کش شده بر پایه‌های یک مثلث عظیمی را در قسمت شمال و شرق کابل ساخته شده بود. چنانچه از حصص شرق کابل تابند سروبی و از آنجا در سمت شمال غرب به جبل‌السراج رسیده و سپس تا کابل ممتد بود (نقشه ۱۳ ملاحظه شود) ما مجاهدین را در مورد واژگون ساختن و انهدام این پایه‌ها تحت آموزش گرفتیم. شوروی‌ها ماین‌های ضد پرسونل را در اتصال پایه‌ها فرش نمود ولی ما نیز مجاهدین را هدایت دادیم تا سنگ‌های کلان را بدانجا بیاندازند تا در نتیجه آن

ماین‌های فرش شده منقلب و سپس مواد انفجاری کار گذاشته شود. این روش ساده ولی بسیار مؤثر بود. عظیم‌ترین موفقیت ما در سال ۱۹۸۴ بود که ضمن آن بتعداد هشت پایه برق را در مسیر سروبی - کابل طی یک شب انفجار دادیم در اثر این حمله شهر کابل دچار تاریکی محض گردید. صحنه‌های این عملیات ذریعه چند تن ژورنالیست‌های امریکائی فلم‌برداری و تحت عنوان «عملیات خاموش و سکوت در صفحات تلویزیون نشان داده شد.»

هرگاه صرف در عرصه زیان‌های رسیده در عرصه‌های آموزش و بهداشت در سال‌های ۱۹۸۰ سخن گفته شود؛ بر طبق آمار و ارقام انکارناپذیر بیش از دوهزار مکتب و مدرسه و بیش از سه صد مرکز صحتی ویران و به آتش کشیده شده است. مجموعه ضایعات اقتصادی زیان‌ها و خسارات ناشی از فعالیت‌های مستقیم و غیرمستقیم خرابکارانه و باندیتیزم اقتصادی در طی دهه ۱۹۸۰ نزدیک به یکهزار میلیارد افغانی به نرخ‌های سال ۱۹۹۰ بالغ می‌گردید.

درباره خرابکاری‌ها و ضایعات اقتصادی در بالا صرف اشاراتی بعمل آمد؛ ولی حجم و حدود آنها بزرگ و گسترده بود. با آن ویرانی‌ها و زیان‌های اقتصادی می‌توانست تلافی گردد. ولی آنچه نتوانست هرگز جبران شود تلفات انسانی، شهادت، جراحت و معلولیت ده‌ها هزارتن از بهترین فرزندان میهن بود.

وسایل ترانسپورتی بیش از همه در معرض نابودی از سوی گروه‌های متذکره مسلح قرار می‌گرفت. در طول سال‌های ۱۹۸۰ تعداد بی‌شمار موترهای باربری با اموال آنها غارت یا سوختانده شدند. طی آن سال‌ها اتفاق می‌افتاد که حتی در جریان یک‌روز ده‌ها عراده موتر غارت می‌گردید و شماری از رانندگان و مالکین وسایل، کلینرها و برخی از مسافری که در برابر زورگویی‌ها و راه‌گیری‌ها مخالفت یا مقاومت نشان می‌دادند. جابجا کشته می‌شدند یا مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. اقبشار دیگری که بیش‌تر در معرض خطر اذیت شکنجه و نابودی از جانب دسته‌های مسلح قرار می‌گرفتند؛ عبارت از معلمان، کارمندان دولت، دوکتوران و کارگران، روحانیون و ملا امامان بودند. ایشان با همکاری با

دولت متهم (!) و محکوم به جزا می‌شدند!

دگروال یوسف در صفحه ۱۶۶ کتاب متذکره خویش در رابطه به هدف قراردادن آموزگاران چنین می‌نویسد:

«در جمله حملات تخریبی یکی آن عبارت از کار گذاشتن بمب در تحت یک میز طعامخانه پوهنتون کابل در اواخر ۱۹۸۳ بود. این بمب در جریان صرف غذا منفجر گردید که به اثر آن بشمول یک پروفیسور زن ۹ نفر شوروی کشته شدند. مؤسسات تعلیمی بهترین اهداف را تشکیل می‌داد چون همه پرسونل کمونیست‌هایی بودند که به شاگردان عقاید مارکسیستی تلقین می‌نمودند. مجاهدین این عمل را بمثابه فاسد ساختن قشر جوان دانسته و مدعی بودند که جوانان ما بدینگونه بسوی الحاد کشانیده می‌شوند.»

توجه شود که نامبرده گویا برای توجیه عمل ضد انسانی خویش بمب گذاری را در طعامخانه دانشگاه کابل وانمود می‌سازد که بصورت انتخابی صرف شوروی‌ها را کشت در حالی که شوروی‌ها در دانشگاه متذکره و آنهم در طعامخانه نبودند. سپس او هدف قرار دادن مؤسسات تعلیمی را بهترین هدف می‌شمارد و گویا آنرا توجیه می‌نماید که همه کمونیست‌ها بودند؛ در حالی که این امر از یکسو حقیقت ندارد و از سوی دیگر اینکه در مؤسسات تعلیمی درس الحاد داده نمی‌شد. آن ادعا بطور قطع دروغ است. بدینگونه بملاحظه می‌رسد که بر پایه چه تصورات واهی چگونه انسان‌های بیگناه بقتل می‌رسیدند.

دگروال موصوف که رهبری خرابکاری‌ها و انسان‌کشی‌ها را از سوی اداره استخبارات نظامی پاکستان به اعتراف خودش برعهده داشت. یکباردگر می‌خواهد که راکت زنی‌ها بر شهرها و مناطق تجمع مردم را گویا توجیه نماید. باین گفته‌های وی (ص ۱۶۷) توجه نمائید:

«طریق سومی استیصال و زدن کابل همانا حملات وقفه‌ای راکت‌های دوربرد بود. این شیوه بحیث تقریباً یک وسیله عادی چنین ضربات در آمد. به تعداد ده‌ها هزار راکت در مدت زمان این جنگ بر کابل و یا زوایای آن فروریختانده

شده است. بجز در روزهای خیلی سرد، وقفه‌ای چندان در حملات راکتی رخ نداده است.. من هیچگاه ادعا نمی‌کنم که افراد ملکی و بیگناه و همچنان هواخواهان مجاهدین در اثر حملات راکتی ما بقتل نرسیده‌اند؛ چنین واقعات به کثرت رخ داده ولی بطور غیرعمدی! بتأسف. جنگ‌های امروزی را نمیتوان بدون تلفات افراد بیگناه براه انداخت. اگر ما حملات خویش را بر کابل با توجه به تلفات ملکی‌ها متوقف می‌ساختیم؛ این بمعنی انصراف و ترک گفتن استراتژی اساسی ما می‌بود. یک تعبیر افشاء گرانه قوماندان عبدالحق که در زدن کابل سهم فعال گرفته مؤید این حقیقت بوده است. وی ضمن مصاحبه با «مارک اربان» نویسنده کتاب "جنگ در افغانستان" چنین می‌گوید: هدف آنها (مجاهدین) افراد ملکی نبود. ولی اگر در تحت ضربات من واقع شوند باکی ندارم».

به نظر من تبصره بر اعترافات صریح فوق از سوی رهبر عملیات راکت زنی بر کابل و نقاط تجمع انسانی دیگر یعنی دگروال یوسف مامور استخبارات نظامی پاکستان مبنی بر پیشبرد مبارزه منفی خرابکارانه و ضد انسانی (پرتاب ده‌ها هزار راکت بعنوان یک وسیله عادی روزانه - به اعتراف وی) زاید است.

با تأسف بزرگ در سال‌های ۱۹۸۰ شمار بی‌شماری از بهترین فرزندان میهن اعم از حزبی‌ها و غیرحزبی‌ها مشتمل بر دوکتوران، انجینران، فرهنگیان آموزگاران، رانندگان، کارگران، کارمندان و دیگران که انقلابی خوانده می‌شدند؛ به شهادت رسیدند و ده‌ها هزار تن از مردان و زنان، جوانان، کهنسالان و کودکان قربانی راکت‌های باصطلاح مردم ما کور، انفجارات و هجوم‌ها شدند. ده‌ها هزار تن دیگر که در صفوف ارتش نیروهای امنیتی در شهرها و شاهراه‌ها، سپاهیان انقلاب، گروه‌های مدافعین سازمان‌های اجتماعی و نیروهای قومی و محلی گردآمده بودند؛ در راه دفاع از دست‌آوردهای مردم خویش جان سپردند. جنگ ویرانگر بطور کلی موجب تلفات اسفناک در میان صفوف نیروهای درگیر جنگ از هردو سو گردید. ولی تلفات جنگی نیروهای مخالف در مقایسه با

نیروهای دولتی بمراتب کم‌تر تخمین می‌گردید. زیرا شیوه‌های جنگ چریکی، حملات باسقفین، کمین‌گیری‌ها جنگ و گریز، عدم استقرار در یک موضع معین و مشخص، سیالیت و تقسیم بندی نفرات به دسته‌های کوچک که از سوی گروه‌های مسلح مخالف دولت اعمال می‌گردید و امکانات عقب‌نشینی و تجهیز مجدد آنان در خاک پاکستان بسادگی وجود داشت؛ آسیب‌پذیری آنان را به حداقل رسانده بود. با اشاره باین مطلب دگروال یوسف موصوف در اثر خویش ص (۱۵۷) چنین ابراز می‌دارد:

«من در قریب‌الاجتتام سال ۱۹۸۵ با مشاهده یک سلسله جنگ‌های مدهش و خونین مطمئن شدم که مجاهدین هنوز در موقف بهتری قرار دارند؛ آنها بجز در نواحی کابل با تحمل عقب‌نشینی که بر علل آن در فصل بعدی (فصل نهم) بحث خواهد شد؛ دیگر در هیچ نقطه کشور متحمل کدام تلفات و یا شکست عمده‌ای نشده بود. این پایداری و مقاومت مجاهدین علی‌رغم فشارها و ضربات روزافزون شوروی‌ها و بهتر شدن کارکردگی قوای افغانی ثابت نگهداشته شد.»

شایان یادآوری می‌دانم که اسناد و مدارک فراوان دال بر بی‌رحمی‌ها در برابر اعضای حزب، سازمان‌های اجتماعی، حتی اسپران و افراد ملکی که در سال‌های ۱۹۸۰ اعمال گردید؛ گواهی می‌دهد. گورخونین هزاران شهید در تپه مرنجان کابل و ولایات مختلف از یکسو از بی‌رحمی‌ها نسبت به آنان و از سوی دیگر از فداکاری‌ها قهرمانی‌ها و از خودگذری‌های ایشان بنام مردم و میهن حکایت‌ها دارد.

در اینجا، افزون بر شهادت مستقیم دیگران، صرف بعنوان یک نمونه که چگونه فریب همراه با بی‌رحمی بکار گرفته می‌شد؛ از شهادت فیض محمد، وزیر امورقبایل و سرحدات افغانستان در نیمه اول سال‌های ۱۹۸۰ تذکار بعمل می‌آید که وی بنام مصالحه دعوت برخی از سران گروه‌های مسلح و قبایل را پذیرفت؛ ولی خلاف تمام موازین قبول‌شده و عنعنات بگونه بی‌رحمانه‌ای به شهادت رسید.

فصل هشتم

پیشنهادات ج.د.ا برای انجام مذاکرات با پاکستان و ایران جهت حل سیاسی مسأله افغانستان

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان از نخستین روزها جانبدار حل هرگونه اختلافی با کشورهای همسایه از طریق مذاکرات و ایجاد مناسبات متقابل، برابر و مبتنی بر همسایگی نیک بر پایه تفاهم و دوستی بود. در فصول قبلی درباره تأکیدات دولت افغانستان در زمینه سیاست خارجی بر دو اصل عمده: همزیستی مسالمت‌آمیز و موقف عدم‌انسلاک کشور صحبت بعمل آمده است. همچنان خروج قوای شوروی از افغانستان مطلقاً مربوط و منوط به قطع مداخلات از خارج در امور افغانستان گردیده بود. ولی طوری که در فصل قبلی دیدیم پاکستان برغم مداخلات برهنه و گسترده خویش مؤکداً از وجود هرگونه مداخله‌ای در امور افغانستان انکار می‌ورزید. این امر وضع دشواری را بوجود آورده بود زیرا از یکسو پاکستان نه تنها از مداخلات دست نمی‌کشید؛ بلکه بگونه روزافزون آنرا گسترده‌تر و پردامنه‌تر می‌ساخت و از سوی دیگر به وجود آن اذعان نمی‌کرد. بنابراین، از جستجوی هرگونه راه حلی برای پایان بخشیدن به تنش میان دو کشور سرریز می‌زد. زیرا ضیاءالحق می‌خواست که بر سر مسأله افغانستان با ایالات متحده امریکا معامله نماید. اعتماد و پشتیبانی آن کشور را از رژیم خویش جلب نماید و برای اخذ امتیازات و کمک‌های نظامی از آن، هرچه بیش‌تر چانه بزند.

اداره ایالات متحده امریکا و بویژه حکومت رونالد ریگن می‌خواست که نه تنها مداخله و جنگ در افغانستان پایان نیابد؛ بلکه بخاطر گرفتن انتقام جنگ ویتنام از اتحادشوروی و تشدید جنگ سرد در جهان جنگ در افغانستان هرچه بیش‌تر تمديد و تشدید گردد و نتیجتاً زمینه برای خروج نیروهای شوروی از

افغانستان به زودی فراهم نشود. به قراری که دیگو کوردوویز معاون سرمنشی سازمان ملل متحد و نماینده خاص آن سازمان در امور افغانستان اظهار می‌دارد با وصف اینکه در اوایل دسمبر ۱۹۸۰ اتحادشوری تمایل خویش را برای پذیرش نقش ملل متحد برای حل سیاسی مسأله افغانستان ابراز داشت؛ ولی حکومت امریکا با آن مخالفت ورزید.

حکومت ج.د.ا. به تاریخ ۱۴ می ۱۹۸۰ اعلامیه‌ای را به نشر سپرد و در آن خواهان مذاکره برای حل و فصل سیاسی مسأله افغانستان و قطع مداخله از خارج در امور افغانستان گردید. براساس آمادگی حکومت ج.د.ا. برای انجام مذاکرات و تمایل اتحاد شوروی، کورت والدهایم سرمنشی ملل متحد، خاویز پیریز دو گوپار را که در آن زمان بحیث معاون سرمنشی در امور خاص سیاسی ایفای وظیفه می‌کرد؛ دو بار در آغاز سال ۱۹۸۱ و در ماه اگست آن سال به کابل اسلام‌آباد و تهران اعزام نمود. در این دیدارها و صحبت‌های بعدی در مرکز ملل متحد واضح گردید که آجندای مذاکرات باید دارای چهار جزء یعنی خروج شوروی از افغانستان، جلوگیری از مداخلات پاکستان در امور افغانستان، حل مسأله مهاجرین و تضمینات بین‌المللی باشد. ولی بر طبق نوشته کوردوویز، پاکستان برغم موافقت ضمنی و اولی خویش از قبول نظریات نماینده خاص ملل متحد به بهانه اینکه آن کشور در امور افغانستان مداخله نمی‌کند؛ اباورزید. باین قرار سال‌های دیگر فاجعه‌آمیز گذشت و سرانجام بر پایه همین پیشنهادات موافقت‌نامه ژنیو به امضاء رسید. ولی برغم آن مداخله کرگز قطع نگردید.

پس از دومین مسافرت پیریز دوکویار، حکومت ج.د.ا. به تاریخ ۱۴ اگست ۱۹۸۱ اعلامیه دیگری را با محتوی پیشنهادات نوین بخاطر انجام مذاکرات و حل سیاسی به نشر رسانید. این اعلامیه در یک اجلاس فوق‌العاده شورای وزیران تحت ریاست اینجانب بحیث صدراعظم افغانستان مورد تصویب قرار گرفت. در این اجلاس شاه‌محمد دوست وزیر امور خارجه در مورد سیاست

خارجی حکومت گزارشی ارائه نمود و بر پایه آن اعلامیه متذکره بمتابه قطعنامه حکومت پیرامون اوضاع سیاسی آن زمان در کشور مورد تصویب قرار گرفت.

در اعلامیه به ادامه اصول اعلام شده قبلی در اعلامیه مورخ ۱۴ می ۱۹۸۰ پیشنهادات نویی ارائه گردید که مبین انعطاف پذیری بیش‌تر جانب جمهوری دموکراتیک افغانستان برای انجام حل سیاسی بود و در آن گفته می‌شد که جانب افغانی مخالف اشتراک نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در مذاکرات نمی‌باشد. چنانکه دیگو کوردوویز در اثر خویش تحت عنوان "آنسوی افغانستان" که ترجمه آن حقایق پشت پرده تهاجم اتحادشوروی بر افغانستان نام گرفته است (ص ۱۶۲) می‌نویسد:

«افغانستان در ماه اگست یک تعداد پیشنهادهای دیگر را به نشر سپرد. در این پیشنهادهای اساساً آنچه تکرار شده بود که در پیشنهادهای ماه می گفته شده بود. معهدنا پیشنهادهای جدید یک نرمش قابل ملاحظه‌ای را در موقف کابل نشان می‌داد. کابل آماده بود که مذاکرات سه جانبه را بپذیرد. دوست (وزیر امور خارجه ج.د.ا) به والدهایم سرمنشی (ملل متحد) گفت که حکومتش تمام آنچه را انجام داد که بخاطر آغاز مذاکرات ضروری پنداشته می‌شد. بمنظور آشنائی با متن اعلامیه مؤرخ ۲۴ اگست ۱۹۸۱ حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان و بنابر اهمیت سیاسی این سند بخش‌های عمده آن در اینجا ذیلاً اقتباس می‌گردد:*

۱ - «هدف عمده و محتوی اساسی حل و فصل سیاسی را باید قطع کامل و مطمئن مداخلات مسلحانه و اشکال دیگر مداخلات از خارج در امور داخلی افغانستان و تضمین قابل اعتباری در جهت عدم تکرار آنها در آینده تشکیل دهد.

۲ - بعلت اینکه در حال حاضر مداخله مسلحانه و دیگر اعمال تخریبی

* سالنامه، افغانستان شماره ۴۷ سال ۱۳۶۰ خورشیدی، ص - ۳۲۳ - ۳۲۶

در افغانستان بیش از همه از خاک پاکستان صورت می‌گیرد؛ حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان بارها به حکومت پاکستان پیشنهاد نموده و بازهم پیشنهاد می‌نماید تا نمایندگان هر دو کشور برای بحث روی مسایل مربوط به آغاز مذاکرات بمنظور حصول توافق درباره عادی ساختن مناسبات بپردازند.

حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان آماده بود در جریان چنین مذاکراتی سایر مسایلی را که بین افغانستان و پاکستان وجود دارد؛ نیز مورد بررسی قرار دهد تا روابط میان افغانستان و پاکستان عادی گردیده ثبات و آرامش تأمین شود.

حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان یکباردگر روی پیشنهاد خود، حکومت جمهوری اسلامی ایران بمنظور آغاز مذاکرات در جهت تدارک موفقانه درباره انکشاف مناسبات دوستانه و همکاری‌های همه‌جانبه متقابلاً مفید بین دو کشور بشمول تبادلات تجارتي همکاری‌های اقتصادی و ترانزیتی و روابط فرهنگی تأکید می‌نماید.

موافقت‌نامه‌ها میان افغانستان و پاکستان و افغانستان و ایران باید اساسات مورد قبول همگانی مبنی بر احترام متقابل به حاکمیت ملی، آمادگی برای رشد مناسبات بر اساس اصول همسایگی نیک و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر را احتوا نماید و همچنان شامل تعهدات مشخص در جهت منع فعالیت‌های مسلحانه و هرگونه فعالیت‌های خصمانه دیگر از خاک یک کشور علیه کشور دیگر باشد.

۳- حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان با ترجیح دادن به ثمر بخشیدن آغاز مذاکرات دو جانبه با پاکستان و هم با ایران در صورت تمایل طرف پاکستان و ایران آماده خواهد بود به مذاکرات سه جانبه نیز بپردازد. اما عدم تمایل یکی از کشورهای مذکور برای انجام

مذاکرات نباید مانعی برای آغاز مفاهمه بین افغانستان و کشور سومی برای حصول توافق‌های مربوط بین آنها و همچنان برای تحقق بعدی این توافقات باشد.

بدیهی است کشوری که ابتداء از مذاکرات ابا می‌ورزد؛ می‌تواند بعداً بآن ملحق گردد و یا مذاکرات مستقل را با جمهوری دموکراتیک افغانستان انجام دهد

حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان مخالف آن نیست که سرمنشی سازمان ملل متحد و یا نماینده وی در مذاکرات جمهوری دموکراتیک افغانستان با حکومت پاکستان و ایران چه این مذاکرات دوجانبه و یا سه جانبه باشد، اشتراک نماید.

۴- حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان طوری که در فرمان هیأت رئیسه شورای انقلابی مؤرخ ۲۸ جوزای ۱۳۶۰ مطابق ۱۸ جون ۱۹۸۱ و سایر اسناد رسمی جمهوری دموکراتیک افغانستان در مورد عفو عمومی تذکار یافته برای آن‌عده از افغان‌هایی که بنابر علل مختلف مؤقّتاً در خاک پاکستان و دیگر کشورهای همسایه بسر می‌برند؛ آزادی و مصئونیت کامل در صورت بازگشت شان به وطن تأمین خواهد نمود. حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان برای چنین اشخاص امنیت، آزادی انتخاب محل اقامت، اشتراک مساویانه در حل و فصل مسأله زمین در چهار چوب اصلاحات ارضی را تضمین می‌نماید و برای آنان شرایط لازم زندگی کار و فعالیت با ثمر اجتماعی به نفع وطن ایجاد خواهد شد.»

پس از آن در این اعلامیه از ایجاد شرایط مساعد برای بازگشت داوطلبانه مهاجرین به افغانستان و رساندن کمک‌های همه‌جانبه مادی و معنوی به ایشان و رسیدن به توافق در صورتی که بخشی از ایشان مایل به بازگشت نباشند؛ صحبت بعمل آمده بود. اعلامیه مشعر بود که:

۵- «جزء متشکله حل و فصل سیاسی را باید تضمینات قابل اطمینان بین‌المللی و توافقات در مورد قطع و عدم تجدید مداخله مسلحانه و هرگونه دخالت دیگر در امور افغانستان تشکیل دهد. دولت‌هائی که این تضمینات را ارائه می‌دارند؛ باید خود از اعمال چنین مداخلات بطور قطعی خودداری نموده و از توافقات حاصله با استفاده از نفوذ و اعتبارشان پشتیبانی نمایند. بدین منظور دولت‌های تضمین‌کننده می‌توانند اسناد مربوط را طرح و تصویب نمایند و در آن تعهد بسپارند که حق حاکمیت و استقلال و تمامیت ارضی افغانستان و موقف آن را بحیث یک کشور غیرمنسلک احترام و رعایت کنند. از جانب خود جمهوری دموکراتیک افغانستان طرفداری خود را از سیاست صلح و عدم‌انسلاک و تمایل خود را به انکشاف روابط دوستانه با تمام کشورها و به نوبه اول با کشورهای همسایه اعلام می‌دارد. با اینکه جمهوری دموکراتیک افغانستان ترکیب کامل کشورهای تضمین‌کننده را در حال حاضر از قبل تعیین نمی‌کند؛ مانند سابق عقیده دارد که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایالات متحده امریکا و همچنان بعضی کشورهای دیگر که هم برای افغانستان و هم برای همسایگان آن که با افغانستان مذاکره می‌کنند؛ مورد قبول قرار گیرد باید شامل این ترکیب باشد. طرح و تنظیم تضمینات بین‌المللی و حل تمام مسایل دیگری که با منافع افغانستان ارتباط دارد؛ باید با شرکت حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان صورت گیرد. در عین حال حکومت ج.د.ا مخالف این امر نیست که بحث روی مسایل مربوط به طرح و تنظیم تضمینات بین‌المللی هم‌زمان با مذاکرات دوجانبه یا سه‌جانبه بین افغانستان و پاکستان و ایران آغاز و موازی با آن جریان یابد. در مراحل اولیه چنین بحث‌ها می‌تواند

شکل مشوره‌های غیررسمی را داشته و بعداً در یک جلسه مربوط بین‌المللی مطرح گردد.

7- در صورت قطع و عدم تجدید تضمین شده مداخلات مسلحانه و سایر اشکال دخالت در امور داخلی افغانستان علی‌که افغانستان را مجبور ساخت از اتحادشوروی در خواست فرستادن قطعات نظامی خود را به قلمرو افغانستان، نماید برطرف خواهد شد. مطابق بآن برای نیل به حل و فصل سیاسی بشمول طرح و تنظیم تضمینات بین‌المللی این امکان مهیا خواهد شد که براساس توافق طرفین فغانستان و اتحادشوروی ترتیب و تنظیم مدت زمان یا بعبارہ دیگر جداول بازگشت قطعات نظامی شوروی از افغانستان تعیین شود. بازگشت قطعات نظامی شوروی همگام با تحقق توافقات حاصله صورت خواهد گرفت.

بدین ترتیب به هر اندازه‌ای که توافقات مبنی بر منع مداخله در امور داخلی افغانستان زودتر حاصل و عملی گردد؛ به همان پیمانہ خروج نیروهای شوروی زودتر آغاز و انجام خواهد یافت و برعکس.

7- طوری که از مواد فوق برمی‌آید جمهوری دموکراتیک افغانستان اعتقاد عمیق دارد که حل و فصل سیاسی اوضاع پیرامون افغانستان که طرح و تنظیم و عملی کردن آن می‌تواند مرحله به مرحله اجرا شود؛ نه تنها پاسخگوی منافع مردم افغانستان و مردمان کشورهای همسایه می‌باشد؛ بلکه موجب رفع تشنجاتی که در منطقه بطور کلی بوجود آمده است؛ خواهد گردید.

در صورتی که اکثریت شرکت‌کنندگان موافق باشند، در این ارتباط حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان مخالف آن نیست که جنبه‌های بین‌المللی مسئله اطراف افغانستان همراه با مسایل تأمین صلح و امنیت در منطقه خلیج مورد بحث قرار گیرد. لیکن عدم توافق در مورد چنین بحث و ارزیابی مشترک هر دو مسئله نباید

موجب به تأخیر انداختن آغاز حل و فصل سیاسی اوضاع پیرامون افغانستان گردد.

۱- در هر نوع مذاکرات دو جانبه، سه جانبه و یا چند جانبه منجمله در بخشی که با تضمینات ارتباط دارد مسایل مربوط به نظام موجود در افغانستان، ترکیب حکومت آن و یا دیگر مسایل داخلی آن مورد بحث قرار نمی‌گیرد. این مسایل تنها بوسیله مردم افغانستان نه از جانب کس دیگری حل می‌شود و در آینده نیز چنین خواهد بود.»

طوری که بملاحظه می‌رسد، اعلامیه متذکره حکومت ج.د.ا، تضمینات بین‌المللی قابل اعتماد و توافقاتی را که عمدتاً باید شامل قطع مداخله در امور داخلی افغانستان و عدم تجدید آن باشد؛ مشخص ساخته بود و در آن گفته می‌شد که می‌تواند مذاکرات در مراحل اولیه حتی شکل مشوره‌های غیررسمی چند جانبه را داشته باشد و سپس در یک جلسه بین‌المللی مطرح گردد.

در اعلامیه متذکره مسأله مربوط به بازگشت قطعات نظامی شوروی از قلمرو افغانستان، بگونه کامل‌تر نسبت به اعلامیه پیشین توضیح گردیده و پیشنهاد شده بود که بمجرد قطع مداخله از خارج و ارائه تضمینات بین‌المللی برای عدم تکرار آن، نیروهای شوروی از افغانستان خارج می‌گردد. چنانکه در اعلامیه به صراحت تذکار یافته بود: «به هر اندازه‌ای که توافقات مبنی بر منع مداخله در امور افغانستان زودتر حاصل و عملی گردد؛ به همان پیمانانه خروج نیروهای شوروی زودتر آغاز و انجام خواهد یافت و برعکس».

همچنان به اظهارات دیگر حکومت ج.د.ا مبنی بر آمادگی جانب افغانی برای بررسی سایر مسایل موجود میان افغانستان و پاکستان بخاطر عادی ساختن روابط میان هردو کشور و تأمین ثبات و آرامش که در اعلامیه تذکار یافته بود؛ نمی‌شد کم بها داد.

اعلامیه ۲۴ اگست حکومت ج.د.ا هرگاه مورد قبول قرار می‌گرفت؛ گام مهمی بود که راه را برای حل و فصل سیاسی مسأله افغانستان سال‌ها قبل هموار

می‌ساخت. باین جهت این سند در همان زمان مورد توجه خاص آنانی قرار گرفت که علاقمندی به عادی ساختن اوضاع در منطقه آسیای جنوب غربی داشتند. ولی طوری که قبلاً دیدیم حکومت پاکستان در تحت رهبری ضیاءالحق می‌خواست که نقشه آسیای جنوب غربی را به نفع خود تغییر بدهد. چنانکه دیگو کور دو ویز در اثر مشترک خویش با سلیگ هریسن تحت عنوان "آنسوی افغانستان" برگردان آن به زبان فارسی ص (۱۸۶) می‌نویسد که ضیاءالحق در یک مصاحبه به وی گفته بود: «هدفش از ابتدای جنگ این است که یک رژیم دست نشانده پاکستان را در آنجا بوجود بیاورد و در صف بندی‌های استراتژیک در آسیای جنوبی تجدید نظر صورت گیرد.»

دیگو کور دو ویز به ادامه می‌نویسد که ضیاءالحق به وی چنین اظهار داشته بود: «ما حق آنرا بدست آورده ایم که در افغانستان یک رژیم دوست ما بوجود آید. ما بحیث یک کشور جبهه مقدم خطری را متقبل شدیم؛ هرگز اجازه نخواهیم داد که حالات در آنجا به شکل سابقش برگردد؛ طوری که اتحاد شوروی و هند در آنجا نفوذ داشته باشند و بر قلمرو ما دعوی وجود داشته باشد. حکومت افغانستان یک حکومت واقعاً اسلامی خواهد بود و بحیث جزء از جنبش عمومی احیای اسلامی فعالیت خواهد کرد و روزی خواهد رسید که مسلمان‌های اتحاد شوروی را بخود جلب و جذب نماید.»

واقعاً تجربه نشان داد که پاکستان هرگز به حل مسأله در افغانستان و دست بردار از مداخله نبود. در غیر آن از همان آغاز بر پایه پیشنهادات ج.د.ا. امکانات عینی و عملی وجود داشت که صرف با قطع مداخله از سوی پاکستان، نیروهای شوروی از افغانستان فوراً خارج گردد. خواست حکومت ج.د.ا. خیلی روشن بود که پاکستان از تشویق، تسلیح، تمویل، سازماندهی، تربیت نظامی تحریک و اعزام گروه‌های مسلح مخالف و اعزام افراد نظامی پاکستان در داخل افغانستان دست بردارد. البته در هیچ جا گفته نشده بود که پاکستان تضمین نماید که باصطلاح نیروهای مقاومت یا مجاهدین را از جنگ در داخل

افغانستان با دولت افغانستان باز دارد. این امر در صورت قطع مداخله از پاکستان و خروج قوای شوروی از افغانستان مربوط می‌شد به تناسب نیروها و مبارزه میان دولت و مخالفین که سرانجام به نفع یک جانب یا همسویی آنها می‌انجامید و در آخرین تحلیل از رنج‌های مردم تلفات سنگین و بغرنجی اوضاع کاسته می‌شد.

به رغم پیچیدگی اوضاع و دقت در کاربست اصطلاحات سیاسی و کشمکش‌های دیپلماتیک، مسأله به همان سادگی بود که در بالا تذکار یافت ولی این حکومت پاکستان بود که در هر صورت و با هر قیمت تصمیم داشت وضع سیاسی را در افغانستان به نفع خود تغییر بدهد و پیوست با آن از هر اقدام خویش‌علیه افغانستان ولو که در عمل خیلی برهنه و آشکارا انجام می‌گرفت؛ از نگاه لفظی و به بیان دیپلماتی پیوسته انکار نماید. این سیاست پاکستان مبنی بر ایجاد حکومت دست‌نشانده خود در افغانستان در وجود طالبان سرانجام تحقق یافت؛ ولی به چه قیمت گران با چه نتایج هولناک و باچه فجایع بعدی که یکسره افغانستان و مردم آنرا از زندگی و هستی مادی و معنوی ساقط کرد و آنها را یک‌باره بمقیاس‌های چندین قرن به عقب راند!!

به صراحت بمشاهده می‌رسد که اعلامیه ۲۴ اگست ۱۹۸۱ حکومت ج.د.ا در راستای تمایل نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد، پیریز دو کوپار مبتنی بر چهار اصل عدم مداخله خروج قوای شوروی تضمینات بین‌المللی و مسأله مهاجرین تنظیم گردیده بود. طوری که بعداً ملاحظه خواهیم کرد، اعلامیه متذکره بگونه‌ای بمثابه سنگ پایه توافقات ژنیو در ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ قرارگرفت؛ ولی چقدر به تأخیر!!

مساعی دیگو کوردو ویز که با انتخاب پیریز دو کوپار بمقام سرمنشی ملل متحد، عین نقش وی را بحیث معاون سرمنشی در امور خاص سیاسی و نماینده ویژه ملل متحد برای افغانستان طی ۷ سال (از سال ۱۹۸۱ تا سال ۱۹۸۸) ایفاء نمود؛ موجب تقدیر بود. وی موفق گردید که سرانجام امکانات برای امضای

توافقات ژنیو (مؤرخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸) فراهم گردد. این موضوع در بخش بعدی این یادداشت‌ها و خاطرات دنبال خواهد شد.

فصل نهم

تحلیل مختصری از اوضاع سیاسی و نظامی در کشور طی سال‌های حاکمیت ببرک کارمل در رأس حزب و دولت

پس از حوادث براندازی رژیم ترور و اختناق امین و استقرار نظام نوین در تحت رهبری ح.د.و در رأس آن ببرک کارمل در پایان سال ۱۹۷۹ در افغانستان، فضای جدید با توجهات گوناگون بوجود آمده بود. از این حوادث برداشت‌ها و تلقیات متفاوت و متناسباً ارزیابی‌ها و برخوردهای گوناگون وجود داشت. دست کم سه گونه موضع‌گیری متفاوت در درون و برون کشور قابل تشخیص بود:

۱- مردم عادی و اکثریت خاموش در داخل کشور از تغییرات و رویدادهائی که منجر به پایان یافتن یک دوران استبداد خونین در کشور گردیده بود؛ با خوشنودی استقبال کردند. در میان این اکثریت عظیم، خانواده‌های قربانیان جنگ و مقاومت و رژیم استبداد و اختناق، آنانی که مستقیم یا غیرمستقیم زیان دیده بودند؛ زندانیان آزاد شده، اعضاء و هواداران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، احزاب و سازمان‌های سیاسی مترقی و اجتماعی و غالب روشنفکران کشور شامل بودند. خوشنودی به پیشواز گرفتن و پشتیبانی این گروه‌های مردم چنان گسترده بود که اصلاً به مسأله حضور نیروهای شوروی در کشور توجهی نداشتند. و حتی در آغاز همکاری آنرا تا حدود معینی برای برانداختن اهریمن داخلی از اریکه قدرت لازمی و یگانه راه می‌شمردند. البته در عرصه جهانی تمام کشورهای سوسیالیستی و سمت‌گیری سوسیالیستی، برخی از کشورهای

بی‌طرف، احزاب کمونیستی و مترقی و جنبش‌های رهائی‌بخش ملی جهان سوم از تغییرات متذکره پشتیبانی می‌نمودند.

۲- دنیای غرب و در رأس ایالات متحده امریکا چنان واکنش سریع وسیع و غیرمترقبه در برابر رویدادهای متذکره و در قبال ورود قوای شوروی به افغانستان از خود نشان دادند که به بیان اکثریت صاحب نظران و تاریخ‌نگاران بی‌سابقه بود. این اقدام اتحاد شوروی در بحبوحه جنگ سرد به بزرگ‌ترین دستاویز برای امریکا و غرب علیه آن کشور مبدل گردید. شیوه‌هایی را که مقامات شوروی برای ورود نیروهای خویش به افغانستان بکار گرفتند؛ تا حدودی دلایل برای واکنش شدید غرب و برای برخی از همسایگان افغانستان و متحد آنها بویژه پاکستان و چین بدست داد. واکنش جمهوری اسلامی ایران همانند، ولی از موضع جداگانه و اندکی محطاطانه بود. عربستان سعودی و کشورهای دیگر عربی همانند از لحاظ موضع‌گیری‌های خارجی خویش بسود سیاست‌های غربی و با پول‌های بزرگ بادآورده نفتی خویش بهترین زمینه تظاهر بنیادگرایی با حضور در صحنه سیاسی منطقه را بدست آوردند. مجموع این کشورها از شیوه‌های پیاده شدن سریع نیروهای پرشمار و باساز و برگ نظامی شوروی به افغانستان به هراس افتادند. تبلیغات پر دامنه و گسترده هدفمندانه غرب مبنی بر آنکه شوروی‌ها قصد رسیدن به آب‌های گرم اقیانوس هند و خلیج فارس و دستیابی به منابع نفتی منطقه را دارند؛ در حالی که خود به آن باور نداشتند؛ آتش خصومت را در وجود رهبران آن کشورها شعله ورساخت.

۳- وضع جدید پدیدآمده در کشور و حضور قوای خارجی، برای گروه‌های مسلح و تنظیم‌های سیاسی آنها در داخل پاکستان بهانه نیرومندی برای تشدید و توسعه فعالیت‌های ایشان بدست داد. نیروهای آنها که متدرجاً از سال‌ها قبل با همکاری آن کشور سازمان

بخشیده شده و مسلح گردیده بودند؛ در برابر نظام نوین در افغانستان بیش از پیش تشویق گردیدند و جان گرفتند. در وجود برخی از این نیروهای بنیادگرا، مداخلات در امور افغانستان از سوی پاکستان همسایه و متحدان منطقوی و بین‌المللی آن، مقیاس‌های وسیع بخود گرفت.

بقرار ارزیابی‌های فوق، حاکمیت جدید در افغانستان در برابر بزرگ‌ترین آزمایش تاریخ کشور قرار گرفت. به هر اندازه‌ای که درجات تبلیغات و بدنام سازی از خارج در برابر نظام نوین اوج می‌گرفت به همان پیمانانه حزب حاکم، ح.د.خ. ایستادگی و استواری بیش‌تر از خود نشان می‌داد. مبارزه حاد میان این حزب و جانب مقابل برای دستیابی به عقول و قلوب مردم افغانستان در جریان بود. وجود نیروهای شوروی در داخل افغانستان اثر دوگانه داشت. یکی اثر تقویت‌کننده روانی برای جانبداران نظام و دیگری اثر بهانه دهنده و سوال برانگیز برای مخالفان در رابطه به حاکمیت و ماهیت و فعالیت آن. ولی آنچه مهم است اینکه در میان ارتش افغانستان مقاومت یا اختلافاتی در رابطه به ورود و حضور نیروهای شوروی طوری که وسیعاً در غرب و کشورهای همسایه پیش‌بینی می‌شد؛ بروز نکرد.

نیروهای شوروی به شهادت غالب آگاهان و صاحب نظران طی سال‌های نخست تا اینکه تحت حملات شدید گروه‌های مسلح قرار نگرفته بودند؛ در قرارگاه‌های خویش قرار داشتند و به مبارزه فعال نمی‌پرداختند. طی این مدت نیروهای نظامی افغانستان خود تجدید تشکل یافتند و بیش از پیش مسلح شدند؛ تا حدود زیادی قدرت اتکاء بخود کسب کردند. در این سال‌ها براساس موافقت‌نامه‌های قبلی که شوروی‌ها با حکومت‌های محمدداؤد و حفیظ‌الله امین عقد نموده بودند؛ به اکمال ارتش افغانستان از لحاظ تسلیحات، مهمات و تجهیزات ادامه دادند. آنها بر پایه موافقت‌نامه‌های متذکره صرف یک چهارم قیمت سلاح‌های تحویل داده شده خویش را کماکان دریافت می‌داشتند.

مشاورین نظامی شوروی که از گذشته‌ها در وزارت دفاع افغانستان و قطعات نظامی وجود داشتند؛ برای تجهیز و سازماندهی این نیروها و ارتقای قدرت رزمی آنها کار می‌کردند. مشاورین، نظامی بوسیله سرمشاور اردو که از گذشته (از حکومت محمداؤد باینسو) دارای دفتر و صلاحیت معین در چهارچوب وزارت دفاع افغانستان بود؛ سرپرستی می‌شدند. افزون برآن برخی از افسران عالی‌رتبه آن کشور بشمول مارشال لئونید سکوف معاون اول وزیر دفاع شوروی و مارشال اخرامیوف به صفت معاون وی، بعضاً از طریق مشاورین نظامی همکاری می‌کردند. ولی مشوره‌های آنان از یکسو بخاطر سازماندهی بهتر و تسلیح بیش‌تر نیروهای نظامی اثرات معین داشت و از سوی دیگر شماری از نظامیان رژیم پیشین خود را در زیر چتر حمایت آنان پنهان می‌کردند و موجب تضعیف انضباط حزبی و نظامی در صفوف ارتش می‌گردیدند.

معهدا کادر رهبری افسران پرچمی در ارتش در حالی که میانه خوبی افسران بالارته نظامی شوروی نداشتند. بزعم اینکه ایشان از بقایای خلقی‌ها در ارتش دفاع می‌نمودند؛ طی چندسال کار زیادی بخاطر تقویت اردو انجام دادند. در این سال‌ها شمار زیادی از اعضاء و هواخواهان حزب شامل کادر افسری شدند. ریاست امور سیاسی اردو کار وسیع حزبی در میان صفوف ارتش و ارتقای روحیه رزمی افسران و سربازان انجام می‌داد. قانون مکلفیت عمومی عسکری مورد تصویب و تطبیق قرار گرفت و بر پایه آن سطح جلب و احضار در اردو ارتقا حاصل کرد. سازمان‌های ملکی حزب و سازمان‌های اجتماعی نیز در کار اكمال صفوف ارتش از لحاظ نفرات و ایجاد شور و شوق حزبی در میان ایشان نقش شایانی ایفا می‌کردند.

وزارت امورداخله که در رأس آن سیدمحمد گلابزوی و اداره خدمات اطلاعات دولتی (خاد) که در رأس آن نجیب‌الله قرار داشت؛ افزون بر وظایف مشخص خویش، قطعات تمام عیار نظامی تشکیل دادند. در وزارت امورداخله غندهای اوپراتیوی مجهز با سلاح‌های سبک و سنگین بشمول زره‌پوش‌های نفربر و

تانک‌ها در تمام ولایات بوجود آمد و خاد نیز کندک‌ها و لواهای رزمی مسلح تشکیل کرد. این هردو اداره که روحیه جناحی خلقی و پرجمی در میان آنها مسلط بود؛ غالباً به رقابت همدیگر نیروهای مسلح خویش را تقویت می‌کردند. نیروهای وزارت دفاع، وزارت داخله و خاد در مجموع قوای مسلح کشور را تشکیل می‌کردند و ببرک کارمل قوماندان اعلی قوای مسلح کشور شمرده می‌شد. بموجب بند ۷ ماده چهل و سوم اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان کنترول قوای مسلح و برگماری و برکناری کادرهای آنها از صلاحیت شورای انقلابی و هیأت رئیسه آن بود که عملاً رئیس شورای انقلابی و قوماندان اعلی قوای مسلح این صلاحیت را بگونه روزمره اعمال می‌نمود.

افزون بر نیروهای مسلح کشور دسته‌های دیگری نیز بنام‌های گروه‌های مدافعین انقلاب که متشکل از هواخواهان حزبی، سازمان‌های اجتماعی و اعضای جبهه ملی پدروطن و مجهز با سلاح سبک بودند؛ در محلات مختلف شهر کابل، در مراکز ولایات و در بسیاری از دهات تشکیل شده و فعالیت می‌کردند. آنها وظیفه دفاع از محلات، زیست، مکاتب، مساجد کلینیک‌های صحتی و سایر مؤسسات مردمی را برعهده داشتند. همچنان سپاهیان انقلاب متشکل از داوطلبان مسلح حزبی برای دفاع از تأسیسات اقتصادی و ادارات گوناگون پوسته‌ها و سنگرها در کمربندهای امنیتی شهرها و شاهراه‌ها با قطعات نظامی همکاری می‌نمودند و در جبهات و محلات دشوار گذار نیروهای مسلح منظم را تقویت می‌کردند.

باینگونه قوای بالنسبه نیرومند، رزمی، دفاعی و امنیتی مجهز و آزموده در افغانستان بمرحله‌ای از رشد خود رسیده بود که به تنهایی قادر به هرگونه مانور نظامی بود و شمار آن همراه با قطعات منظم قومی و منطقوی، قطعات خاص، قطعات گارد و قطعات نظامی او پراتیفی به پنجصد هزار تن می‌رسید. همچنان وضع اقتصادی و اجتماعی در کشور پیوسته بهبود می‌یافت که در بخش بعدی در این باره به تفصیل صحبت خواهد شد. همچنان قابل تذکار است که هنوز

تبلیغات از برون کشور در رابطه به حضور نظامی شوروی در داخل کشور بقدر کافی در اذهان مردم تأثیر وارد نکرده بود.

در این اوضاع و احوال هرگاه قوای شوروی خاک افغانستان را ترک می‌کردند؛ امکانات عینی برای دفاع نظام بوسیله نیروهای خودی پدید گردیده بود. ولی متأسفانه، درک پیش‌بینی و اراده سیاسی کفایت نکرد و دومین اشتباه جدی در رابطه به ورود و حضور قوای شوروی در افغانستان رخ داد که بعدها جبران ناپذیر گردید.

بسیاری از آگاهان و تاریخ‌نگاران و از جمله دیگو کوردوویز معتقد اند که یوری اندروپوف هنگامی که در رأس رهبری حزب و دولت شوروی قرار گرفت؛ مسأله خروج قوای شوروی را از افغانستان در صدر اقدامات خویش قرار داد. ولی او بنابر دو عامل توفیق نیافت. یکی وجود اختلاف در درون هسته رهبری و نظامیان شوروی در این مورد در کوتاه مدت و دوم تشدید زود رس بیماری وی که در دراز مدت نتوانست این نظر خویش را به کرسی بنشاند. بقرار معلوم این مسأله از جانب اندروپوف با بېرک کارمل نیز در سال ۱۹۸۳ حین مسافرت وی به اتحاد شوروی و اقامت در آنجا برای تداوی، مطرح شده بود. در هر حال واقعیت اینست که اندروپوف مجال آنرا نیافت که درباره بازگشتاندن نیروهای خویش از افغانستان تصمیم قاطع اتخاذ نماید. در غیر آن موافقت یا مخالفت دیگران تأثیر تعیین‌کننده در این باره نداشت. زیرا این شوروی بود که خود نیروهای خود را فرا می‌خواند.

فصل دهم

بروز اختلافات و تعویض رهبری حزب

ببرک کارمل طی سال‌های نخست فعالانه کار می‌کرد؛ ولی بعداً تا حدودی خسته و بیمار شده بود. وی ناگزیر برای مدتی در بیمارستان ویژه رهبران در مسکو بستر گردید و در حالی که تا حدودی بهبود یافته بود به کشور بازگشت. معلوم است که وی طی آن مدت به تصامیم معینی برای تصفیه نسبی در کادر رهبری حزب و دولت رسیده بود. زیرا بمجرد ورود، این مطلب را در یک جلسه وسیع حزبی و دولتی تحت نام آغاز فاز نوین اعلام داشت. از اوضاع چنین برمی‌آید که این تصمیم از آن خود وی بود و ارتباطی به مشوره‌های شوروی‌ها نداشت. زیرا رهبران شوروی در رابطه به برهم زدن موازنه موجود میان پرچمی‌ها و خلقی‌ها در حزب و بویژه در ارتش بر پایه تجربه قبلی خیلی حساس بودند. واقعیت اینست که از مدتی باینسو در میان اعضای رهبری و فعالان حزبی نارضایتی‌هایی بوجود آمده بود. طرح ناخوشنودی‌ها از این یا آن نظر و عمل رهبری حزب بعضاً خصلت فراکسیونی و جناحی بخود می‌گرفت.

وحدت شکننده‌ای که در پایان سال ۱۹۷۹ میان پرچمی‌ها و خلقی‌ها بوجود آمده بود تا نیمه‌های دهه ۱۹۸۰ در سطح شکست‌ناپذیر به نظر می‌آمد. در آن زمان دیگر ادعای گرفتن قدرت از سوی خلقی‌ها منتفی شده تلقی می‌گردید. ولی گروه‌بندی‌های جدید در میان اعضای رهبری حزب بشمول خلقی‌ها و پرچمی‌ها در حال تشکل بود. موضع ببرک کارمل تا آن زمان در حزب تحکیم یافته بود؛ گرایش‌های جدید موجب نگرانی وی گردید.

شماری از ناراضی‌های پرچمی پیرامون عبدالوکیل عضو کمیته مرکزی حزب و وزیر مالیه گردآمده بودند و سیدمحمدگل‌بزوی عضو کمیته مرکزی و وزیر

امورداخله بگونه مفهوم شده رهبر خلقی‌های ناراضی تلقی می‌گردید. کارمل انگیزه مخالفت هردو و جانبداران ایشان را تمایل به ارتقاء به مقامات رهبری حزب و جاه طلبی می‌خواند و آنان نسبت به کیش شخصیت ببرک کارمل انتقاد می‌کردند. همچنان شماری از طرفداران محمدرفیع که وی ظاهراً بوسیله کارمل از سمت وزیردفاع برکنار و همراه با شماری از افسران بالارته پرچی برای تحصیلات اکادمیک به اتحادشوروی فرستاده شده بودند؛ نیز اختلافات و انتقاداتی را بالا می‌کشیدند.

انتقادات برخی از اعضای رهبری حزب بشمول نجم‌الدین کاویانی عضو کمیته‌مرکزی و مسئول تشکیلات حزبی در رابطه به گرایش‌های جدید کارمل که به نظر ایشان موجب تقویت ناسیونالیزم پشتون می‌گردید؛ خیلی جدی بود.

شماری از اعضای رهبری و فعالان حزبی انتقاد وارد می‌کردند که چرا سازمانده فعالی چون نوراحمد نور، عضو بیروسیاسی و منشی کمیته‌مرکزی بموافقت کارمل بی‌موقع برای تحصیل در انستیتوت علوم اجتماعی به مسکو اعزام یا تبعید گردیده است.

صالح محمدزیری عضو بیروسیاسی و منشی کمیته‌مرکزی و دستگیر پنجشیری عضو بیروسیاسی و مسئول تفتیش مرکزی مانند همیشه نقش اپوزیسیونی با رهبری را ایفاء می‌کردند و ناخوشنود بودند.

نجیب‌الله نیز انتقاد داشت که در رأس رهبری حزب تحرک لازم در مبارزه برضد مخالفین وجود ندارد. شماری از اعضای کمیته‌مرکزی و فعالان حزبی نسبت به وجود فراکسیون‌ها که از مقامات بالائی حزب رهبری می‌شدند شکایت داشتند.

در مجموع، جانبداران گروه‌بندی‌های متذکره تشویش‌هایی را آگاهانه یا ناآگاهانه ابراز می‌کردند مبنی بر اینکه مبدا اشتباهات گذشته بگونه‌ای تکرار

گردد. آنان به فوتوهای چندین متره ببرک کارمل در جاده‌ها و عمارات برای اثبات نگرانی خویش از تبارز کیش شخصیت اشاره می‌نمودند.

باینگونه اختلافات و انتقادات درون رهبری فراگیر شده بود و البته این مطالب از سوی برخی از اعضای بیروی سیاسی با من نیز در میان گذاشته می‌شد و من خود نیز شاهد هر عمل و عکس‌العمل بودم. کارمل و جانبداران وی نه تنها انتقادات متذکره در بالا را وارد نمی‌دانستند؛ بلکه متقابلاً "رهبران" گروه‌ها را به فراکسیون‌بازی محکوم می‌کردند.

در جریان کشمکش درون رهبری حزب، ببرک کارمل موفق گردید که عبدالوکیل را به سمت سفیر به ویتنام بفرستد. ولی سیدمحمدگلابزوی که پشتیبانی جدی خلقی‌ها و شوروی‌ها را با خود داشت؛ بجای خودش باقی ماند. در حالی که اختلافات در درون رهبری کماکان وجود داشت؛ زمانی فروکش می‌کرد و در مواقع دیگری تبارز می‌نمود.

در چنین اوضاع و احوالی مسأله پیش کشیدن برخی از اعضای کمیته مرکزی به حیث اعضای بیروی سیاسی و منشی‌های کمیته مرکزی مطرح گردید. مسأله خیلی جنجال برانگیز و اکنون نه تنها ملاحظات تناسبات میان پرچی‌ها و خلقی‌ها، بلکه میان جناح‌های مختلف پرچی‌ها نیز مطرح بود. ولی سرانجام بگونه‌ای سازش میان طرف‌های معین بوجود آمد و شماری از اعضای کمیته مرکزی به عضویت بیروی سیاسی پذیرفته شدند. مسأله عمده تعیین یک تن از اعضای بیروی سیاسی بحیث منشی تشکیلات حزبی بجای نوراحمد نور بود. چندین کاندید برای این پست وجود داشت؛ ولی کارمل باوصف احتیاط‌های لازم بعدها معترف بود که در مورد ابراز موافقت به تعیین نجیب‌الله به این پست اشتباه کرده بود. کارمل بر پایه گرایش‌های جدید خویش معتقد بود که در چنین مقامی باید یک تن پشتون بی‌تعصب و در عین‌زمان پرچی وفادار تعیین گردد. در آن زمان نجیب‌الله حایز چنین خصوصیتی بود. اگرچه پس از پایان یک جلسه خیلی مهم و سرنوشت‌ساز قبل

از پلینوم شانزدهم کمیته مرکزی در نظر داشت که موافقت خود را به انتقال نجیب‌الله از خاد به دارالانشاء باز گیرد؛ ولی دیگر آب از ناوه ریخته بود.

قبل از آنکه نجیب‌الله نخست در حزب و سپس در دستگاه دولت جانشین ببرک کارمل می‌گردید؛ از لحاظ تشکیلاتی باید مراحل چندی را می‌پیمود که راه یافتن در دارالانشاء کمیته مرکزی گام نخست ولی خیلی مهم بود. زیرا بر اساس معیارهای مسلط آن زمان، اولاً طرح تعویض ببرک کارمل که در حزب بقدر کافی محبوبیت و طرفدار داشت؛ از مقامات رهبری کار ساده‌ای نبود و از سوی دیگر هرگاه جانشین مطرح می‌بود، فقط عضو ارشد بیرونی سیاسی می‌توانست این شانس را داشته باشد. در این مقام تصادفاً من بودم که یکی از بنیادگذاران حزب و پس از کارمل چهره دوم در حزب شمرده می‌شدم و در درون رهبری حزب نیز هیچگونه مخالفتی با من وجود نداشت. ولی من شخصاً ادعای رهبری نداشتم و همچنان شاید تمام شرایط لازم برای این امر فراهم نبود.

مسافرت غیررسمی به اتحاد شوروی:

اینگونه مسافرت‌ها به مسافرت‌های کاری مسمی گردیده بود و آخرین آن در دوران رهبری میخائیل گرباچوف و ببرک کارمل انجام گردید. گرباچوف که در فبروری ۱۹۸۵ بحیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی انتخاب گردیده بود؛ از هیأت افغانی تحت رهبری ببرک کارمل برای انجام یک مسافرت غیررسمی بغرض مشاوره دعوت بعمل آورد.

اعضای هیأت عبارت بودند از سلطان‌علی کشتمند (عضو بیرونی سیاسی و صدراعظم)، صالح محمدزیری (عضو بیرونی سیاسی و منشی کمیته مرکزی) عبدالقادر (عضو کمیته مرکزی و وزیر دفاع) نجیب‌الله (عضو بیرونی سیاسی و رئیس خاد). نجیب‌الله برای نخستین بار در ملاقات‌های نوبتی کاری سالانه که در مسکو برای مشاوره صورت می‌گرفت؛ شرکت کرده بود. او بعداً جریان این بازدید را در مصاحبه‌های خویش با رسانه‌های گروهی گویا بمنظور " افشاء " موضع‌گیری‌های کارمل، علنی ساخت. بنابراین، من لازم می‌دانم تا نکات عمده

آن ملاقات غیررسمی را در اینجا یادداشت نمایم.

در جریان ملاقات در مسکو که یک‌روز تمام را در بر گرفت؛ در تحت رهبری گریاچوف شماری از اعضای بیرونی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی شرکت کردند که عبارت بودند از آندری گرومیکو صدر هیأت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی، نیکولای ریشکوف، صدراعظم، بوریس پونیماریوف منشی کمیته مرکزی و رئیس شعبه مناسبات بین‌المللی حزب کمونیست، مارشال لئونید سکوف وزیر دفاع، ویکتور چبریکوف رئیس کمیته امنیت دولتی.

در آغاز مذاکرات، میخائیل گریاچوف که به تازگی از مسافرت به فرانسه بازگشته بود؛ در رابطه به وضع جهان و شوروی سخن گفت و آشکارا نگرانی خویش را از وخامت اوضاع بین‌المللی و جنگ سرد که می‌توانست به یک جنگ سوزان اتمی مبدل گردد؛ ابراز داشت. وی به صراحت اعلام کرد که شوروی آماده دیالوگ با غرب برای رفع خطر جنگ اتمی و تخفیف تشنجات بین‌المللی می‌باشد. وی اظهار داشت که سعی بعمل آورده است تا از مسافرت خویش به فرانسه بمثابه یک تربیون برای بیان مقدماتی نظریات خویش بجانب غرب استفاده نماید. وی در این موارد خیلی مستدل و قناعت دهنده صحبت می‌کرد و به وضوح مطالبی را در جهت نرمش سیاسی تفهیم و تلقین می‌نمود. او در پایان صحبت مقدماتی خویش در رابطه به ضرورت حل سیاسی مسأله افغانستان اشاراتی بعمل آورد و گفت که پس از ورود به اوضاع کنونی افغانستان و استماع نظریات هیأت افغانی مشوره‌های جانب شوروی را ابراز خواهد کرد.

بیرک کارمل در صحبت خود به تحلیل و تجزیه مفصل عوامل جنگ داخلی تناسب نیروها و نظریات درباره دفاع از حاکمیت و پایان نظامی جنگ پرداخت. گریاچوف خود شخصاً نکات عمده گفته‌های کارمل را یادداشت می‌کرد و افزون بر آن تمام جریان صحبت از جانب دو تن کارمند وزارت امور خارجه که خیلی خوب زبان فارسی را می‌دانستند؛ مستقیماً یادداشت می‌گردید و دو تن

دیگر آنچه را که ترجمان به روسی ابراز می‌کرد؛ یادداشت می‌نمودند. پس از پایان صحبت کارمل، منحیت معمول من به اختصار درباره وضع مالی - اقتصادی افغانستان صحبت کردم.

پس از صرف غذا و تبادل نظرهای جداگانه، در بخش دوم گرباچوف به تفصیل سخن گفت و نظریات خویش را در رابطه به تحکیم قدرت دفاعی افغانستان، ضرورت تعدیل در برنامه‌ها و سیاست‌های حزب دموکراتیک خلق افغانستان و ضرورت انعطاف سیاسی در برخورد با مخالفین و اقلیت مختلف جامعه افغانستان و در مجموع برای حل سیاسی مسأله ابراز کرد.

در پایان صحبت او وضع بغرنجی در جلسه بوجود آمد و سوال‌ها آغاز گردید. کارمل با برافروختگی اظهار داشت که از ضرورت تحکیم قدرت دفاعی افغانستان و توجه به بهبود وضع سربازان و افسران در اینجا صحبت می‌شود؛ در حالی که در تحت رهبری مارشال سکوف وزیر دفاع شوروی در امور وزارت دفاع افغانستان مداخله صورت می‌گیرد؛ قوای شوروی در افغانستان بطور فعال نمی‌جنگند و فقط خودرا حفظ می‌نمایند. مارشال سکوف خیلی به وضوح از صحبت کارمل برافروخته گردید. ولی به اشاره گرباچوف خاموش باقی ماند. مارشال سکوف از افسران خیلی قدیمی ارتش شوروی از شرکت‌کنندگان جنگ جهانی دوم و از جمله فاتحین برلین شمرده می‌شد. طوری که قبلاً تذکار یافت او در عین‌زمان اینکه معاون اول وزیر دفاع شوروی بود با همکار نزدیک خویش - مارشال اخرامیوف مدتی را در افغانستان سپری کرد و کارمل وی را به حیث یکتا از حامیان جدی افسران خلقی می‌پنداشت و میانه خوبی با وی نداشت. زیرا وی و همکاران او باین عقیده بودند که در صفوف قوای مسلح افغانستان افسران خلقی نسبت به پرچمی‌ها در اکثریت اند. در حالی که عملاً چنین نبود و شمار زیادی از افسران صرف بخاطر پوشش خویش و ترس از پیگرد رژیم امین خودرا خلقی وانمود کرده بودند. همچنان برخی از نظامیان شوروی معتقد بودند که خلقی‌ها نسبت به پرچمی‌ها برای

سرکوب مخالفین قاطعیت بیش‌تر دارند و باین جهت از آنان حمایت می‌کردند. ولی این نظریات تا پایان به قوت خود باقی نماند زیرا در دوران رهبری گرباچوف سیاست‌های انعطاف پذیر پرچی‌ها برتری خویش را ثابت ساخت.

شاید منظور گرباچوف در جلسه از اشاره درباره ضرورت تحکیم قدرت دفاعی افغانستان و تکمیل صفوف اردو بدرستی درک نگردیده بود. تا جائی که معلوم است هدف آماده کردن شرایط برای خروج نیروهای آن کشور از افغانستان بود نه اینکه نفوذ وزارت دفاع یا نظامیان شوروی در قوای مسلح افغانستان بیش‌تر گردد یا افسران خلقی در اردو بگونه خاص حمایت شوند.

در رابطه به ضرورت تعدیل در برنامه‌های حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کارمل اظهار تشویش کرد که هدف مبدا تهی کردن حزب از ماهیت و سیاست‌های انقلابی آن باشد. در این ارتباط پونیماریوف توضیحات ارائه کرد و گفت که هدف از طرح این مسأله از سوی گرباچوف عبارت از کسب آمادگی حزب در برخورد با شرایط و قضایای نوین و متناسب بودن طرح‌ها و برنامه‌های آن با پدیده‌های روز است و بس. شاید آن توضیح کافی نبود و هدف گرباچوف تغییر ماهوی در ساختار اهداف و سیاست‌های حزب متناسب با شرایط جدید بود. قناعت کارمل از توضیحات پونیماریوف فراهم نگردید.

قابل یادآوری است که چندی قبل در جریان برگزاری کنگره بیست و ششم حزب کمونیست اتحاد شوروی میان هردو بحث کوتاهی در رابطه به ماهیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان انجام گرفته بود. قضیه از این قرار است که هنگام ورود هیأت افغانی به مسکو جهت شرکت در کنگره، پونیماریوف در رابطه به هیأت‌های نمایندگی دعوت شده از احزاب کمونیستی و کارگری احزاب سوسیالیستی و سوسیال دموکراسی احزاب مترقی و جنبش‌های رهائی‌بخش ملی کشورهای جهان سوم توضیحات مختصر ارائه کرد. کارمل از وی سوال کرد که حزب دموکراتیک خلق افغانستان در صف کدام یک از سه کتگوری احزاب شرکت کننده به کنگره دعوت گردیده است؟ پونیماریوف اظهار داشت

که البته بمنابۀ کتگوری سوم و کارمل اظهار ناخوشنودی کرد و گفت که این غیرعادلانه است و جایگاه ح.د.خ.ا بالاتر از آن می‌باشد. این چنین بحث‌ها چه در جریان کارکنگره و چه بعداً انجام گرفت. ولی کارمل به قناعت کامل نرسید. در رابطه به طرح مسأله سوم یعنی ضرورت تعدیل در سیاست‌های دولت، کارمل موافقت خویش را اظهار داشت و نکاتی را متذکر شد که بعداً در یک سند حزبی که بنام ترهای ده گانه ببرک کارمل مشهور گردید؛ انعکاس یافت. ولی عکس‌العمل کارمل در برابر سوال خروج قوای شوروی غیرمترقبه بود. او اظهار داشت که باری در رابطه به این مسأله به اندروپوف گفته بود که کاری نکند که دو مرتبه با دوچندان نیرو مجبور به لشکرکشی شود. نظر کارمل مبتنی بر آن بود که هرگاه قرار باشد انقلاب در افغانستان حفظ گردد؛ مداخلات از پاکستان باید قطع گردد. ولی پاکستان تا ایجاد یک رژیم دست‌نشانده خویش در افغانستان هرگز از مداخله دست نخواهد کشید و آنگاه باردیگر سوال مقابله با آن مطرح خواهد شد. گریباچوف جلسه را خاتمه بخشید و گفت که ما خیلی خوب تبادل نظر کردیم و نظریات هر دو طرف برای خود ایشان محفوظ باقی می‌ماند.

صرف نظر از آنکه انگیزه کارمل در قبال طرح مسأله خروج نیروها در جلسه چه بوده باشد؛ ولی او در حلقه بسیار کوچک خصوصی پیوسته از اقامت دوامدار قوای شوروی در افغانستان شکایت می‌کرد و اظهار می‌داشت که عساکر شوروی نه درست می‌جنگند و نه برمی‌گردند؛ در اینجا باقی مانده اند که ما را در میان مردم ما و در انظار جهانیان بی‌اعتبار سازند.

تا جائی که معلوم است کارمل اظهار آمادگی رهبری شوروی را برای خارج ساختن نیروها از افغانستان جدی تلقی نمی‌کرد و آنرا بیش‌تر مانور می‌دانست تا حقیقت. آمادگی جانب شوروی در این مورد خیلی محطاطانه بود و شتاب در آن بملاحظه نمی‌رسید. شاید شوروی می‌خواست که در انظار جهانی و بویژه در برابر غرب عقب‌نشینی نظامی را نپذیرد و بازگشت نیروها آرام و بر طبق

توافقات انجام گیرد. البته عامل اساسی برای تأخیر، شاید اقتناع مجموع رهبری شوروی به ضرورت درک این امر و بویژه نظامیان آن کشور بوده باشد و همچنان این ضرورت که قوای مسلح افغانستان خود را در خلاء احساس ننمایند و متدرجاً به پای خود بایستند. باین مناسبت حتی دوران رهبری گرباچوف که وی طرفدار جدی خروج قوا بود؛ در حدود نیمی از زمان اقامت نیروهای شوروی را در افغانستان احتوا کرد.

اعلام تزه‌های ده گانه ببرک کارمل درباره مشخصه انقلاب ملی و دموکراتیک اپریل:

پس از بازگشت از مسافرت به شوروی و دیدار با رهبران آن کشور، بمنظور تحرک بخشیدن به روند مبارزه برای دستیابی به صلح احتمالی در کشور، روشن ساختن نظریات رهبری حزب پیرامون مسایل مطروحه در مسکو و دادن آگاهی به اعضای حزب و مردم درباره آنها، بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفت اعلامیه‌ای پخش نماید و در آن سیاست انعطاف پذیر بالنسبه جدید حزب و دولت در آن شرایط توضیح گردد. ببرک کارمل ضمن ارائه نکات اساسی به من سپرد تا با همکاری محمود بریالی، برادر ایشان که رئیس شعبه مناسبات بین‌المللی کمیته مرکزی حزب بود؛ اعلامیه متذکره را آماده بسازم. سند آماده گردید و در جلسه بیروی سیاسی فیصله بعمل آمد که تحت عنوان پیشنهادات ببرک کارمل پخش گردد. سند را شورای انقلابی ج.د.ا نیز در جلسه مؤرخ ۱۳ نومبر ۱۹۸۵ خویش تحت عنوان "تزه‌های ده گانه ببرک کارمل" مورد تصویب قرار داد.

از آنجا که متن فارسی سند متذکره در خارج بدست نیامد، اینک بر پایه برگردان آن از زبان انگلیسی که در روزنامه کابل نیوتایمز به نشر رسیده بود؛ استناد می‌گردد. سند در مجموع دارای دو فقره است و در فقره اول آن تحت عنوان "تحکیم نظام دموکراتیک" ماهیت مرحله تکاملی تحول اپریل در سال‌های ۱۹۸۰ بررسی گردیده است. در این فقره اهداف و راه‌های پیشرفت توضیح

گردیده و بردشواری‌های مبارزه و اشتباهات تخطی‌ها و انحرافات که در روند تحول رخ داده، بود؛ انگشت گذاشته شده است. در این فقره گفته می‌شود:

«راه دیگری بجز مبارزه بخاطر آزادی دموکراسی و ترقی اجتماعی بخاطر رهایی مردم ما از عقب‌ماندگی، قرون وجود ندارد. ولی تحقق این اصول هرگز امری سهل و ساده نبوده است و نخواهد بود. باید در نظر گرفت که در تحت شرایط موجود رشد و تکامل انقلاب ملی دموکراتیک در افغانستان بگونه عینی یک روند تاریخی و مرحله طولانی است. این امر قبل از همه از این حقیقت نشأت می‌نماید که نظام نوین دموکراتیک افغانستان از رژیم‌های پیشین اقتصادی عقب مانده، بی‌سواد، کهنه پرستی، تاریک اندیشی، فقر، گرسنگی بیکاری، بیماری، عقب‌ماندگی اجتماعی اکثریت وسیع مردم، مناسبات فئودالی و ماقبل فئودالی قرون وسطائی و پراگندگی نیروهای دموکراتیک و ناسازگاری ملی را به ارث گرفته است. بنابراین، دستیابی به پیشرفت معنوی و مادی در کشور ما کار دوامدار دراز مدت را با حوصله‌مندی می‌طلبد».

در پایان فقره چنین نتیجه‌گیری بعمل می‌آید: «هدف اساسی ما اینست که راه را برای شرایطی در سرتاسر کشور هموار سازیم تا بدینوسیله تمام مسائل ملی مورد بحث در کشور در فضای انسانی آزاد و دموکراتیک با احساس اعتماد، همکاری، هم‌آهنگی، برابری و برادری بگونه جمعی و مسالمت‌آمیز بر پایه اصل منافع ملی و مصالحه‌ملی بدون توسل به سلاح، حل و فصل گردد.»

در فقره دوم زیر عنوان "گسترش پایه‌های اجتماعی انقلاب ماهیت حاکمیت دولتی در جمهوری دموکراتیک افغانستان، چنین توضیح گردیده است: «این حاکمیت حق اشتراک گسترده تمام وطنپرستان واقعی، نمایندگان تمام اقشار و گروه‌های اجتماعی کشور بشمون کارگران، دهقانان، زمین‌داران متوسط، پیشه‌وران، صنعتگران، روشنفکران، کارمندان، منسوبین نیروهای مسلح از سرباز تا جنرال، متشبهین خصوصی، صاحبان سرمایه‌های تجاری و صنعتی، روحانیون و شخصیت‌های اجتماعی با نفوذ تمام ملیت‌ها، اقوام و گروه‌های

اتنیکی، یعنی نمایندگان تمام مردم افغانستان را در اداره ارگان‌های قدرت و امور دولت و همچنان در فعالیت‌های سیاسی اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی در نظر می‌گیرد و تضمین می‌نماید.»

در این فقره، وظایف حاکمیت نوین که عبارت از تأمین ترقی اجتماعی و اقتصادی، شگوفائی فرهنگ مترق و ملی کشور، ارتقای سطح زندگی مردم، برقراری صلح و امنیت دوامدار و ایجاد شرایط لازم بخاطر فضای آرام و صلح آمیز کار برای تمام مردم افغانستان باشد؛ بر شمرده شده و چنین نتیجه‌گیری می‌شود: «اقدامات اساسی بخاطر گسترش بنیاد اجتماعی جهت ساختمان یک جامعه جدید و عادلانه اتخاذ خواهد شد و تمام متحدین سیاسی مربوط به اقشار مختلف جامعه جلب خواهند گردید تا در تمام ارگان‌های قدرت دولتی و اداره شرکت ورزند.»

در این بخش یا فقره چنین پیشنهاد می‌گردد.

- «کسب آمادگی برای همکاری گسترده ملی و سراسری متکی بر منافع همه مردم و منافع ملی.
- تغییر و توسعه ترکیب رهبری ارگان‌های دولتی یعنی شمول نمایندگان با اعتبار مردم که انعکاس دهنده منافع اقشار و گروه‌های گوناگون جامعه ما باشند، در شورای انقلابی و شورای وزیران ج.د.ا. این بدان معنی است که این مقامات تنها در انحصار حزب دموکراتیک خلق افغانستان نخواهد بود.
- بازکردن راه مذاکره تماس و تفاهم با عناصر و نیروهای مخالف.
- اعلام عفو عمومی در مطابقت با منافع ملی، آشتی و مصالحه انعطاف پذیر بخاطر صلح و امنیت سرتاسری.

در پایان این فقره گفته می‌شود: «ما از کلیه هموطنان خویش و وطنپرستان واقعی افغانستان مستقل دعوت می‌نمائیم که در بازسازی و نوسازی تاریخی و رستاخیز ملی و همچنان بخاطر خوشبختی مردم خویش فعالانه شرکت ورزند؛

دروازه‌های میهن بر روی تمام اتباع افغانی که در خارجه بسر می‌برند با صمیمیت و امنیت کامل و بدون هیچگونه تبعیض و تمایز باز است تا بخاطر شرکت در امر پیشرفت مستقلاًنه و دموکراتیک افغانستان نوین با حفظ حقوق و حیثیت، انسانی بازگردند».

در فقره سوم در تحت عنوان "حل عادلانه مسأله زمین و آب سیاست" دولت در رابطه به انجام اصلاحات ارضی، تأمین آب و رشد کشاورزی در کشور بیان گردیده است و در آن گفته می‌شود که دهقانان زحمتکش با حفظ حقوق کامل زمین‌داران متوسط، صاحبان احشام و فارم‌های کشاورزی، مالکان خصوصی باغ‌های میوه و تاکستان‌ها کمک خواهند شد. در این بخش خطاب به کارگران، دهقانان و پیشه‌وران بعنوان پایه‌های اجتماعی - توده‌ی تحولات در کشور ابراز می‌گردد که شرکت آنان در ساختمان جامعه نوین و امور دولتی یک ضرورت مبرم است.

در فقره چهارم زیر عنوان "همکاری متقابلاً مفید میان بخش‌های خصوصی و دولتی" خطاب به صاحبان سرمایه‌های خصوصی تجاری و صنعتی اظهار می‌گردد که ضرورت جدی است تا بخش خصوصی سهم خویش را در امر رشد و تکامل جامعه و اقتصاد ملی ادا نماید. به ادامه آن در سند چنین اظهار می‌گردد: «سیاست دولت ملی و دموکراتیک ما هرگز در جهت مقابل منافع بخش خصوصی نبوده است؛ برعکس هدف آن تأمین همکاری مطمئن و صمیمانه میان دولت و متشبهین خصوصی ملی می‌باشد. ما در نظر داریم که بنیاد اقتصادی و حقوقی برای سازماندهی مناسبات متقابلاً مفید میان سرمایه داران و دولت را گسترش بخشیم. ما در نظر داریم که امکانات عمل را برای حلقات متشبهین ملی بخاطر ابراز نمایندگی خویش و دفاع از منافع خویش در برابر ارگان‌های دولتی و در جبهه ملی پدروطن، بوجود آوریم.»

در فقره پنجم زیر عنوان "جهاد ملی برضد بی‌سوادی" خطاب به شخصیت‌های محترم علمی، فرهنگی، هنری، استادان، معلمان، دوکتوران

پزشکان)، انجیران، مهندسان، متخصصان عرصه‌های گوناگون، کارمندان دولتی، کارشناسان و روشنفکران چنین ابراز گردیده است: «شما منبع الهام بخاطر مبارزه مردم و پرچمداران دانش، فرهنگ، هنر و خرد مردم هستید و شما باید تخم خردمندی و خیرخواهی را در قلب‌های مردم بیفشانید و آنرا با محبت پایان ناپذیر نسبت به وطن انقلابی خویش پرورش دهید».

همچنان در سند به شاگردان جوان تحصیلات عالی و مسلکی بمثابه سرچشمه پایان ناپذیر کادرهای کشور و فرزندان پویا و نیرومند پدروطن مراجعه بعمل آمده است. در سند گفته می‌شود که ما باید مبارزه بخاطر امحای بی‌سوادی را در کشور و بویژه در میان جوانان بعنوان جهاد ملی اعلام نمائیم و به دنبال آن اظهار می‌گردد که شعار ما چنین است: «هرآنچه بهترین است باید در خدمت کودکان قرار گیرد. برای نسل‌های بالنده کشور آنچه برای آموزش مؤفقانه، رشد فزینی و فرهنگی ایشان ضرورت باشد، باید تأمین گردد و ایشان بمثابه میهن‌پرستان واقعی و پرشور بار آیند».

در فقره متذکره گفته می‌شود که دولت شمار مکاتب، بیمارستان‌ها، کودکانستان‌ها، شیرخوارگاه‌ها و پرورشگاه‌ها را افزایش می‌دهد و خانواده‌های قربانی جنگ، مساجد، مدارس مذهبی و اماکن مقدسه را حمایت می‌نماید. در پایان این فقره از روشنفکران بخاطر پیوستن داوطلبانه در سازمان‌های مسلکی و اتحادیه‌های خویش و ایجاد سازمان‌های آزاد اجتماعی و سیاسی نمایانگر منافع ایشان دعوت بعمل آمده است.

فقره ششم سند به مسأله "برابری ملیت‌های برادر در عمل" اختصاص دارد. در سند گفته می‌شود که کلیه ملیت‌ها، اقوام و گروه‌های اتنیکی ساکن در افغانستان: «باید نه تنها از برابری حقوقی، دوستی و برادری برخوردار شوند، بلکه برابری واقعی را نیز در زندگی اقتصادی و در تکامل فرهنگ‌های کهن خویش بشمول آموزش در زبان‌های مادری خود احساس نمایند.» در سند پیشنهاد گردیده است که باین منظور لازم است تا حقوق نمایندگی عادلانه تمام

ملیت‌ها، اقوام، گروه‌های اقلیتی و اقلیت‌های محلی از لحاظ قانونی تضمین گردد و راه شمول ایشان در کلیه ارگان‌های دولت مرکزی و مقامات محلی و درجبهه ملی پدروطن هموار شود.

در فقره هفتم زیر عنوان "تحکیم و توسعه سازمان‌های توده‌پی" گفته شده است که زمینه‌ها برای رشد و تکامل همه‌پی سازمان‌های اجتماعی در چهارچوب جبهه ملی پدروطن بیش از پیش آماده خواهد شد تا آنها در امر ساختمان جامعه نوین بگونه مؤثر کار و مبارزه نمایند. در بخشی از این فقره چنین آمده است: «فعالیت سازمان‌های توده‌پی اجتماعی مانند اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های دموکراتیک زنان و جوانان و اتحادیه‌های روشنفکران ایجادگر، گسترش و بهبود خواهد یافت.» به دنبال آن گفته می‌شود که هیچگونه مانعی در راه تشکل سازمان‌ها و گروه‌های دیگر اجتماعی - سیاسی وجود نخواهد داشت.

فقره هشتم سند متذکره چنین عنوان گرفته است: "آزادی، صلح، برابری برادری عدالت و امنیت: شعارهای مشترک اسلام و انقلاب اپریل" و در آن به علمای مذهبی، روحانیون و ملاها چنین خطاب گردیده است: «شما مشعل‌داران ایمان در میان مردم متدین افغانستان هستید. شما به هریک از افراد کشور دعوت تاریخی اسلام را درباره آزادی صلح برابری، برادری، عدالت و امنیت که شعار انقلاب ما نیز است برسانید.» به دنبال آن گفته می‌شود که دولت ج.د.ا. دین مقدس اسلام را احترام و پیروی می‌نماید و آزادی کامل ادای مناسک مذهبی را همانگونه که در اصول اساسی جداً تضمین گردیده است؛ رعایت می‌کند.

در فقره متذکره چنین آمده است: «ما علمای مذهبی را در فعالیت میهن‌پرستانه ایشان کمک و همکاری می‌نمائیم. ما مواظبت خاص از مساجد و مؤسسات مذهبی بعمل می‌آوریم، ما مسأله حمایت مالی از روحانیون و تحصیل علمای جوان مذهبی و برگزاری اجتماعات اسلامی را در کشور تشویق

و پشتیبانی می‌کنیم. اما هیچ‌کس نباید اجازه داشته باشد که از اسلام بخاطر مقاصد ناپاک خویش و بر طبق منافع دشمنان افغانستان استفاده نماید». در پایان این بخش اظهار می‌گردد که اصول انقلاب - ملی دموکراتیک ما بر اصول آزادی و برابری دموکراسی و ترقی انسان‌دوستی و عدالت اجتماعی، احترام به دین مبین اسلام و نهاد خانواده رعایت حقوق بشر و حیثیت انسانی، تأمین خوشبختی آرامش مردم حفظ عنعنات و سنن پسندیده پدران و نیاکان ما استوار خواهد بود.

عنوان فقره نهم چنین است: "دفاع از وطن و مخالفت با تجاوز و مداخله" و در آن به سرایان افسران و جنرال‌ها خطاب گردیده است که مسئولیت بزرگی در دفاع از وطن در قبال تجاوز مسلحانه از خارج کشور برعهده دارند. در سند گفته می‌شود که مبارزه مسلحانه برخلاف اراده و خواست ما برما تحمیل گردیده است. ما مجبور هستیم که از حاکمیت تمامیت ارضی و استقلال کشور در برابر تجاوز مسلحانه از خارج دفاع نمائیم و در این امر قطعاتی از نیروهای شوروی بر پایه قوانین و موافقات میان دولتی با ما همکاری می‌نمایند و بمرجری که تجاوز و مداخله از خارج در امور کشور ما قطع گردد؛ این قطعات از خاک افغانستان خارج خواهند شد. در پایان این بخش در سند چنین آمده است: «تحکیم ظرفیت‌های دفاعی کشور ما ادامه حرکت بسوی منافع ملی و مصالحه عامل جدیدی در امر تخفیف مداخله از خارج و جنگ روانی علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان، خواهد بود».

دهمین و آخرین فقره سند به بررسی مسأله "راه صلح آمیز وضع پیرامون افغانستان" اختصاص دارد و در آن چنین آمده است: «هدف سیاست خارجی دولت ج.د.ا، تأمین صلح فراگیر و گسترش همکاری همه‌جانبه بین‌المللی است. فعالیت ما در عرصه سیاست خارجی متکی بر رعایت منشور ملل متحد، اصول همزیستی مسالمت‌آمیز و عدم تشدید تنش می‌باشد و راه رسیدن به صلح و دوستی متقابلاً مفید با تمام کشورهای جهان، ادامه سیاست عدم‌انسلاک

فعال و مثبت تحکیم مناسبات دوستانه با کشورهای غیرمنسلک و با تمام کشورهای اسلامی و بویژه با کشورهای همسایه را دنبال می‌نماید. دولت ج.د.ا با احساس مسئولیت در قبال مردم و تاریخ صادقانه آرزومند حل مسالمت‌آمیز وضع پیرامون افغانستان است.»

در این سند گفته می‌شود که حزب دموکراتیک خلق افغانستان ایدئولوژی و استنباطات خویش را بر هیچ‌کسی تحمیل نمی‌نماید و اعتقادات سیاسی کلیه وطنپرستان و نیروهای دموکراتیک را احترام می‌گذارد.

در پایان سند ده فقره‌ی بالا چنین نتیجه‌گیری بعمل آمده بود:

«در این لحظه تاریخی ما بصراحت عقیده خویش را بیان می‌داریم که بخاطر آرمان‌ها و اهداف انقلاب - ملی دموکراتیک اپریل وحدت و همبستگی و همکاری در میان تمام شهروندان کشور کلیه نیروهای میهن‌پرست، دموکراتیک و ترقی‌خواه ضرورت حیاتی دارد. اتحاد تمام مردم ملیت‌ها، اقوام و گروه‌های اتنیکی در کشور موجب توسعه پایگاه اجتماعی انقلاب می‌گردد و پیروزی، ترقی و شگوفائی پدر وطن ما - افغانستان دموکراتیک، انقلابی و نوین را، تضمین می‌نماید.»

با مرور سند متذکره در فوق (تزه‌های ده گانه) بملاحظه می‌رسد که رهبری ج.د.خ.ا و دولت ج.د.ا قاطعانه باین حقیقت رسیده بودند که باید تغییرات معینی در سیاست‌های خویش در رابطه به مسأله جنگ و صلح در کشور، جلب نیروهای بالقوه مردم در دفاع از حاکمیت و نظام نوین و نشان دادن نرمش و انعطاف در برابر مخالفین مسلح و کشورهای حامی آنها، پدید آورند. در واقع این سند سرآغاز و مقدمه اعلام سیاست مصالحه‌ملی بود که چندی بعد در جریان حاکمیت نجیب‌الله بگونه مشخص‌تر، صریح‌تر و با تفصیل بیش‌تر اعلام گردید. چنانکه در این سند:

۱. از تمام جناح‌ها رسماً دعوت به مصالحه و آشتی بعمل آمد.

۲. مسأله شرکت طیف وسیعی از متحدین سیاسی در مقامات رهبری کننده دولت مطرح گردید؛
۳. در برابر مخالفین مسلح راه‌های مذاکره و مفاهمه باز گذاشته شد؛
۴. در صورت قبول مصالحه، اعلام عفو عمومی تعهد گردید؛
۵. خروج فوری نیروهای شوروی از افغانستان بمجرد قطع مداخله از خارج (البته عمدتاً از پاکستان) باردیگر تأکید شد؛ و
۶. بخاطر بازگشت داوطلبانه مهاجرین از خارج (البته) عمدتاً از پاکستان تضمینات ارائه گردید.

همچنان در این سند، نکات اساسی سیاست داخلی و خارجی دولت مبتنی بر اصول دموکراتیک و شیوه‌های نوین و برخورد آن نسبت به مسایل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و مذهبی در مطابقت با منافع اقشار گوناگون مردم و مجموعه ملیت‌ها اقوام و گروه‌های اتنیکی مسکون در کشور با صراحت بیان گردید. از اقشار اجتماعی مردم اعم از کارگران دهقانان، روشنفکران، نظامیان و سرمایه داران بگونه مشخص دعوت بعمل آمد که در سازمان‌های اجتماعی و سیاسی بپیوندند یا سازمان‌های خود را تشکیل بدهند و در اداره امور کشور شرکت ورزند.

پس از اعلام این سند که به تصویب شورای انقلابی ج.د.ا رسیده بود؛ در عمل نیز تغییرات معینی رخ داد. از جمله شخصیت‌های معین غیرحزبی و وابسته به احزاب و سازمان‌های موجود برای عضویت در شورای انقلابی و شورای وزیران و در جبهه ملی پدروطن دعوت شدند؛ مذاکرات با احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی و سیاسی موجود در کشور آغاز گردید و زمینه‌ها برای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آنها فراهم گردید؛ شماری چند از احزاب جدید اجازه فعالیت سیاسی یافتند؛ قوانین معینی بخاطر تحقق ایده‌ها و تعهدات ارائه شده در سند در موارد مشخص مطرح شد؛ و اقدامات مشخص برای تأمین تماس و انجام مذاکرات با احزاب گروه‌ها و شخصیت‌های مخالف دولت

در عمل اتخاذ گردید و در نحوه برخورد و تبلیغ سیاسی در برابر آنها تغییرات محسوسی پدید آمد. (در اینموارد در بخش‌های بعدی بگونه مشخص پرداخته خواهد شد.)

در هرحال این آغاز سیاست جدید انعطاف‌پذیر اعلام شده رهبری حزب و دولت نسبت بمسایل حاد و مبرم آن زمان بود که بعداً با شیوه‌ها و روش‌های متفاوت کج‌دار و مریز و با فرود و فراز ادامه یافت که مورد بحث یکی از بخش‌های بعدی این اثر خواهد بود.

اگرچه بیرک کارمل بعنوان رهبر حزب و دولت با اعلام "تزه‌های ده گانه" آمادگی خود را برای تغییر و انعطاف در شیوه‌های برخورد سیاسی و در سیاست‌های حزب و دولت ابراز داشت؛ ولی برای مخالفین (مجاهدین) موجودیت نیروهای شوروی در افغانستان توجیه قابل قبولی پنداشته می‌شد که خود را زحمت ندهند و از کرسی غرور خویش‌باخته و ساخته از پول و سلاح بیگانه، فرود نیایند. برای اعضاء و رهبری حزب که خواهان تغییر بودند، اعلام تزه‌ها دگر دیر شده بود و شوروی‌ها نیز در پشت پرده فعالیت می‌کردند. در نتیجه، بیرک کارمل که دچار خستگی جسمی نیز بود؛ وادار به عقب‌نشینی نخست از مقامات حزبی و سپس دولتی گردید و امکانات تحقق بخشیدن به اندیشه‌های ابراز شده در تزه‌های ده گانه را که به آنها از گذشته‌ها متعهد و وفادار بود؛ از دست داد. ولی بر پایه این تزه‌ها نجیب‌الله خویش‌تن را ظاهراً تجدید تربیت کرد؛ نیروی جدید کسب نمود و خود را قهرمان مصالحه‌ملی اعلام کرد.

طوری که بملاحظه می‌رسد از لحاظ ایدئولوژیک و موضع‌گیری‌های سیاسی تفاوت بزرگی میان اندیشه‌های کارمل و دیگران در رهبری حزب وجود نداشت؛ ولی اختلافات در برخی مسایل دیگر و از جمله در نحوه حرف شنوی از مشوره‌های شوروی‌ها میان وی و نجیب‌الله موجود بود.

نجیب‌الله بعنوان منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا.

بقرار تذکرات فوق، اختلافات در درون رهبری حزب جسته و گریخته ادامه داشت. نجیب‌الله با استفاده از آن موقف خویش را بحیث منشی تشکیلات مرکزی و وارث بیرک کارمل تحکیم می‌نمود. او خیلی ماهرانه و زیرکانه با همه اعضای رهبری اعم از خلقی و پرچی کار می‌کرد و حتی تا آستانه استعفای بیرک کارمل مناسبات خوبی را با وی حفظ کرده بود. چنانکه به پیشنهاد کارمل برای نخستین بار نجیب‌الله جزء هیأت ح.د.خ.ا در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی شرکت نمود.

کنگره از تاریخ ۲۶ فبروری تا ۷ مارچ ۱۹۸۵ در مسکو دایر گردید و هیأت حزب در تحت رهبری بیرک کارمل عبارت بودند از: سلطان‌علی کشتمند صالح محمد زیری، نوراحمد نور و نجیب‌الله.

کارمل در کنگره متذکره سخنرانی نمود. برخورد مقامات شوروی با هیأت مانند گذشته‌ها ظاهراً خیلی‌ها گرم و صمیمانه بود. معلوم نگردید که آیا در این جریان، درباره مسایل تشکیلاتی میان کارمل و مقامات شوروی صحبت و تبادل نظر شده باشد یا خیر؛ ولی وی از آغاز تا انجام خسته و گرفته به نظر می‌آمد.

سال ۱۹۸۶ در حالی آغاز گردید که اختلافات درون رهبری یکبار دگر اوج گرفته بود و این بار نمی‌توانست بدون تعویض رأس رهبری فروکش نماید. اکثریت اعضای بیرونی سیاسی مسأله تعویض رهبری را یک ضرورت جدی می‌پنداشتند و متدرجاً باین نتیجه رسیده بودند که نجیب‌الله را بجانشینی کارمل تعیین نمایند. کارمل نیز شخصاً از آن آگاهی داشت.

ماه‌های زمستان با گفت و شنودهای بی پایان سپری گردید. وضعی بوجود آمده بود که نه کارمل دل و هوای کار را داشت و نه دیگران. درباره بیماری کارمل شایعات گوناگونی پخش می‌گردید و او خود دیگر علاقمندی به تبارز شخصی نداشت و شرایط نیز باین امر مساعدت نمی‌کرد. چنانکه پیام شادباش نوروزی

و سال نو خورشیدی (اول حمل ۱۳۶۵ - ۲۱ مارچ ۱۹۸۶) خلاف معمول همه ساله بنام "پیام کمیته مرکزی ح.د.خ." انتشار یافت؛ در حالی که در سال‌های قبل با بیانیه رادیو - تلویزیونی سراسری ببرک کارمل اعلام می‌گردید. همچنان گزارش به پلینوم کمیته مرکزی ح.د.خ. منعقد ۲۷ مارچ ۱۹۸۶ تحت عنوان گزارش کمیته مرکزی منتشر گردید؛ در حالی که از آغاز حاکمیت تا آنگاه چنین گزارش‌ها از سوی ببرک کارمل ارائه و به اسم وی انتشار می‌یافت.

باین‌قرار در میان رهبری حزب فضای دلگیر و تنگی بوجود آمده بود؛ مانند اینکه بی‌باوری و رکود همه جا را فرا گرفته باشد. هرگاه در این جریان، مانند همیشه کارخیلی فعال شورای وزیران در تحت ریاست اینجانب و سازمان‌های حزبی و اجتماعی وجود نمی‌داشت؛ خلاء مدهشی در حاکمیت بوجود می‌آمد. این حکومت (شورای وزیران) بود که چرخ کار و مبارزه فعال را در دولت از پائین تا بالا با جلب همکاری قدمه‌های مختلف حزب در کمیته‌های شهری و ولایتی و سازمان‌های آنها در سازمان‌های اجتماعی و مراجع دیگر می‌چرخاند؛ طوری که کمبودی ناشی از رکود در مقامات رهبری حزب بمشاهده نمی‌رسید و در نتیجه تا آخرین لحظات از دشواری‌های درون رهبری حزب کسی چیزی نمی‌دانست.

قبل از برگزاری پلینوم هجدهم کمیته مرکزی، رفت‌وآمدها، سرگوشی‌ها و صحبت‌های تلخ و شیرین فراوان انجام می‌شد تا اینکه تمام اعضای بیروی سیاسی به استثنای نجیب‌الله، محمود بریالی و اناهیتا راتبزاد، نزد ببرک کارمل شتافتند تا به وی ابلاغ نمایند که اکثریت قاطع در رهبری حزب بملاحظه بیماری وی باین نتیجه رسیده اند که رهبر جدیدی برای حزب تعیین گردد. پس از گفت و شنود، مختصری کارمل پذیرفت که مقام منشی عمومی کمیته مرکزی حزب به نجیب‌الله واگذار گردد و تا زمان معینی با حفظ عضویت در بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب بحیث رئیس شورای انقلابی ایفای وظیفه نماید. به تاسی از آن، وی نامه‌ای را تحت عنوان پیشنهاد ببرک کارمل به کمیته

مرکزی سپرد. در نامه چنین آمده بود:

«رفقا بعد از اندیشه زیاد، اینجانب فیصله نمودم تا بنابر احساس مسئولیت و عوامل صحی و ارزبایی دقیق از امکانات خود و توجه به مسایل و پرابلم‌های بین‌المللی از شما خواهش بعمل آورم تا معذرت مرا از سمت منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بپذیرید.

با درنظرداشت فیصله مثبت شما می‌خواهم سپاسگذاری خود را به رفقای هم‌رزم حزبی اعم از گروه رهبری، کادرها و صفوف که در دشوارترین سال‌های مبارزه و انقلاب و تحکیم و تقویت صفوف حزب بصورت دسته جمعی و فداکارانه همکاری کرده اند اظهار نمایم.»

نامه چنین به پایان رسیده بود:

«جان و خون من قربان سعادت خلق و وطن محبوب مان افغانستان نوین و انقلابی باد. با احترام بیرک کارمل ۱۳/۲/۱۳۶۵.»

پلینوم هجدهم کمیته مرکزی به تاریخ ۱۴/۲/۱۳۶۵ (۴ می ۱۹۸۶) در حالی دایر گردید که محمود بریالی و اناهیتا راتبزاد بنابر رعایت مناسبات خانوادگی در آن شرکت نداشتند. بقیه اعضای کمیته مرکزی به اتفاق آراء پیشنهاد بیرک کارمل را مبنی بر استعفای وی از مقام منشی عمومی کمیته مرکزی ج.د.خ.ا پذیرفتند و نجیب‌الله را به اتفاق به عوض وی انتخاب نمودند.

باین‌قرار در تاریخ مبارزات و تشکیلات حزب مرحله دیگری سپری و فصل دیگری آغاز گردید. ولی این برای نخستین بار بود که تعویض رهبری در فضای تفاهم نسبی و بگونه مسالمت‌آمیز انجام شد.

بخش هشتم

دهه ۱۹۸۰

و

حکومت به شیوه نوین

شورای وزیران ج.د.ا

گزینه‌ای نمادین از این بخش:

«ضرورت برای اصلاحات اساسی در سیستم و شیوه‌های اداره دولتی در افغانستان از تجمع تغییرات بزرگی نشأت می‌کرد که در بنیاد اداره و نظام با آغاز دهه هشتاد در افغانستان بوجود آمده بود. تغییراتی که اساساً شرایط زندگی تمام اقشار اجتماعی را دگرگون ساخته بود. بنابراین، اصلاحات اداری با مسایل و برنامه‌های رشد اقتصادی ترقی اجتماعی و تکامل فرهنگی که ارتباط ناگسستی و همگرایی داشت از اولویت و ضرورت مبرم برخوردار بود.»

بعنوان نخستین اقدامات در سال ۱۹۸۱، دستمزدهای کارگران و معاشات کارمندان دولت بشمول متقاعدین بگونه متوسط به تناسب ۲۶/۶ درصد (۴۰ تا ۵۰ درصد برای کارمندان و کارگران کم درآمد) افزایش یافت. در سال‌های بعدی به اندازه ۳۰ درصد دیگر افزود گردید. وجوه ماکولات ایشان دو مرتبه بالا رفت و تدابیر تأمیاتی دیگر اتخاذ شد.»

«در سال‌های هشتاد افزون بر کارمندان و کارگران دولتی، سیستم کوبونی توزیع اموال متدرجاً برای خانواده‌های تمام منسوبین مؤسسات دولتی و مختلط، پولیس و بخش‌هایی از نظامیان و سربازان، ملا امامان و خطباء، متقاعدین، معیوبین و معلولین، بیوه‌ها و خانواده‌های بدون نان‌آور و کم درآمد و بازماندگان قربانیان جنگ تعمیم یافت. شمار مجموعی این خانواده‌ها به هفتصد هزار می‌رسید که با اعضای خانواده‌های ایشان در حدود چهار ملیون تن می‌شدند. افزون بر افزایش در شمار کوبونداران، بر شمار و مقدار مواد کوبونی نیز افزود گردید. در نیمه اول سال‌های ۱۹۸۰ قیمت‌های مواد کوبونی از سوی دولت سبب‌ساییدی می‌گردید و در نیمه دوم آن سال‌ها چهار نوع عمده و ضروری مواد کوبونی آرد، روغن شکر و چای بگونه مجانی توزیع می‌شد و قیمت‌های چند نوع مواد دیگر کوبونی کماکان سبب‌ساییدی می‌گردید.»

(ص ۷۴۶، ۸۷۳ و ۸۷۵)

نویسنده این اثر در مقام صدراعظم افغانستان

من یک سال و اندی بعنوان معاون شورای انقلابی معاون صدراعظم و وزیر پلان گذاری ایفای وظیفه کردم. از این جمله بقراری که قبلاً اشاره گردیده است یکماه و چندروز را در نخستین و بزرگترین تصمیم گیری‌ها، سازماندهی‌های حزبی و دولتی و انجام کار دشوار ولی پربار سپری کردم. سپس سه ماه دیگر برای تداوی بیماری شدید زردی و مسافرت‌های رسمی به چکوسلواکیا و شوروی گذشت. هنگامی که بازگشتم معاون دیگر شورای انقلابی و معاون صدراعظم، اسدالله سروری دیگر در افغانستان نبود. وی بحیث سفیر به منگولیا فرستاده شده بود. پس از آن صدراعظم ببرک کارمل صرف یک معاون داشت و انبوه بزرگی از کارها انباشته از گذشته باقی مانده بود. افزون برآن باید در مطابقت با تعهدات و مقتضیات نوین دستگاه اداره دولت اصلاح و نوسازی می‌گردید و شیوه‌های نوین کار در کادر حکومت ایجاد و بکار گرفته می‌شد.

در آن دوران به ادامه شیوه‌های گذشته کار در حکومت، اعضای کابینه در هفته یکبار گردهم می‌آمدند که بنام مجلس وزراء یاد می‌گردید. وزراء به دو سوی یک میز و صدراعظم در صدر آن جا می‌گرفتند. وزراء، پیشنهادات، تقاضاها گزارش‌ها و مشکلات کاری خویش را فی‌المجلس ارائه می‌کردند که از جانب منشی مجلس وزراء که یکتن از اعضای کابینه بود؛ یادداشت می‌شد. پس از آن از مجموع پیشنهادات و مسایل مطروحه، آجندای همان روز جلسه تعیین می‌گردید. فقرات آجندا یکایک در مجلس مورد بحث و مذاکره قرار می‌گرفت و سرانجام فیصله‌ای در زمینه بعمل می‌آمد و به هدایت صدراعظم از جانب منشی مجلس مصوبه برروی صفحات یک کتاب معین درج می‌گردید.

در ختم مجلس، هر یک از وزیران در پای مصوبات امضاء می‌کردند. سپس مصوبات و فیصله‌های مجلس بوسیله دفتری متشکل از چندین میرزا موسوم به دارالانشاء مجلس وزراء بمراجع مربوط فرستاده می‌شد.

ارسال فیصله‌ها و مصوبات نیز بر طبق شیوه‌های کهن انجام می‌گردید؛ طوری که نخست آنها را بر روی صفحه‌ای با مهر و نشان و غالباً با دست می‌نوشتند یا بعضاً تایپ می‌کردند و سپس در کتاب وارده و صادره آنرا نمبر و تاریخ می‌گذاشتند. میرزای صادر کننده در دارالانشاء مجلس وزراء در یکسوی صفحه و گیرنده در شعبه اوراق هریک از وزارت‌خانه‌ها و ادارات در صفحه مقابل آن امضاء می‌نمودند. باینگونه شعبات اوراق همیشه انباشته از نامه‌های گوناگون بشمول فیصله‌ها و مصوبات مجلس وزراء بود و چه بسا که روزها را در بر می‌گرفت تا نامه‌ها به مراجع اصلی آنها مواصلت می‌ورزید. مگر اینکه در برخی موارد روی پاکت‌ها خاص و راساً می‌نوشتند و در اینصورت بعضاً سرعت عمل بیش‌تر به خرج داده می‌شد.

این چنین شیوه کار از گذشته‌های دور، از زمانی که کابینه و مجلس وزراء در افغانستان بوجود آمد؛ تا آنگاه باقی مانده بود. مجلس وزراء از دوران حکومت جمهوری محمد داؤد به بعد در قصر گلخانه ارگ دایر می‌گردید. بپرک کارمل در سمت صدراعظم از همان ماه‌های نخست صرف دقایقی چند در مجلس وزراء می‌نشست تا آجندای جلسه ترتیب و تصویب گردد و هنگامی که مذاکره و مباحثه آغاز می‌گردید. جای خود را برای من خالی می‌کرد و خود به دفتر کار خویش در منزل دوم عمارت برمی‌گشت. باین‌قرار عملاً مجلس وزراء تحت اداره و رهبری من دایر می‌گردید و کار می‌کرد.

دفتر کار من در قصر صدارت قرار داشت و من از آنجا فعالیت وزارت‌خانه‌های ملکی را مورد بررسی و رهبری قرار می‌دادم. در صدارت افزون بر دفتر دارالانشاء مجلس وزراء چند اداره مرکزی بنام‌های ریاست خدمات ملکی، ریاست عرایض و ریاست محاسبات وجود داشت. وضع این اداره‌ها در هم و برهم بود و تحت

کدام نظم و مقررات معینی کار نمی‌کردند.

ضرورت جدی احساس می‌گردید تا شیوه‌های منسوخ و کهن اداره دولتی که در دستگاه حکومت حکمفرما بود؛ به شیوه‌های نوین تعدیل گردد. بمنظور اینکه حکومت به ارگانی برای خدمت به مردم و دفاع از منافع حیاتی ایشان مبدل می‌شد. باید دستگاه متناسب بخاطر رسیدن به این هدف ایجاد می‌گردید. همچنان کشور درگیر جنگ و وضع اقتصادی بمراث مانده از رژیم پیشین وخیم بود. من در راستای تلاش برای اصلاح اداره دولتی کارهای زیادی بخاطر بهبود وضع اقتصادی - اجتماعی کشور چه از مقام معاون صدراعظم و چه از مقام صدراعظم که در ماه جون ۱۹۸۱ به آن منسوب گردیدم؛ بعمل آوردم. در این رابطه مطالب زیادی برای گفتن و نوشتن وجود دارد؛ ولی بازگویی همه آنها نه مقدور است و نه لازم. در این بخش صرف به بخشی از جهات کارخویش اشاراتی بعمل می‌آورم؛ ولی قبلاً چگونگی انتخاب خویش را بحیث صدراعظم به اختصار کامل بیان می‌نمایم.

تا آن هنگام، بیرک کارمل افزون بر پست‌های منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی، پست صدارت کشور را نیز برعهده داشت و این در حالی که از همان آغاز کار حرف‌های زیادی در درون حزب و در جامعه گفته می‌شد که باید مقام صدراعظم به شخص دیگری تفویض گردد. برای احراز این مقام افزون بر اینجانب کاندیداهای دیگری نیز در نظر بود. از جمله بیرک کارمل قلباً مایل بود که شاه‌محمد دوست وزیر امور خارجه و دوست نزدیک و قدیمی وی به این مقام پذیرفته شود. دوست که برای مقام خویش شایسته شخصیتی با کفایت مجرب و قابل احترام و در تاریخ معاصر کشور یکی از بهترین وزرای خارجه کشور بود. ولی از لحاظ شاخص‌های پذیرفته شده آن‌زمان فاقد خصوصیات معین برای احراز مقام صدراعظم شمرده می‌شد. رهبری جمعی حزب مرا به آن مقام برگزید. زیرا من در رشته اقتصاد تحصیل کرده و در وزارت‌خانه‌های اقتصادی کشور سالیان

زیادی کار نموده و تجاربی اندوخته بودم. در عین‌زمان در بخش ایدئولوژیک و ادبیات سیاسی حزب کار کرده، آثار و مضامینی در اقتصاد و جامعه‌شناسی برای سازمان‌های حزبی و مطبوعات کشور نوشته و ترجمه نموده بودم و بویژه تحلیل‌ات اقتصادی من منتشره در پرچم ارگان- نشراتی، حزب معروف بود. من یکی از بنیادگذاران حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عضو بیرونی سیاسی کمیته مرکزی آن بودم و عملاً چهره دوم در حزب شمرده می‌شدم. تا آن‌زمان دوبار بعنوان وزیر پلان‌گذاری کار کرده بودم (یکبار برای مدت کوتاهی قبل از زندانی شدن و بار دیگر برای یکسال و نیم پس از گذشتاندن هفده ماه دوران مشقت‌بار زندان مجرد) و از مقام معاون عملاً کار صدراعظم را انجام می‌دادم. بنا به ملحوظات بالا که بمثابه معیارهای لازم برای احراز مقامی که صرفاً رهبری امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور را بر عهده داشته باشد؛ پذیرفته شده بود. بنابراین، من برای احراز آن مقام مستحق‌تر شمرده شده و برگزیده شدم. بیرونی سیاسی و کمیته مرکزی حزب نخست این انتخاب را انجام داد و سپس پیشنهاد از جانب بیرک کارمل به شورای انقلابی که بر اساس اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان حیثیت پارلمان مؤقت کشور را داشت؛ ارائه گردید و در جلسه مؤرخ ۱۰ جون ۱۹۸۱ آن مورد تصویب قرار گرفت که بر پایه آن من بعنوان رئیس شورای وزیران (صدراعظم) و رئیس کمیته دولتی پلان‌گذاری انتخاب شدم.

اعضای شورای وزیران، یعنی کابینه از جانب من به شورای انقلابی پیشنهاد شد و قبول گردید. در کابینه جدید شمار بیش‌تر وزرای سابق در پست‌های خویش باقی ماندند و صرف تعیینات زیرین در ترکیب حکومت وارد گردید:

- عبدالمجید سربلند معاون رئیس شورای وزیران و وزیر اطلاعات و کلتور
- گلداد معاون رئیس شورای وزیران و وزیر تحصیلات عالی و مسلکی
- عبدالوهاب صافی وزیر عدلیه و لوی خاړنوال

- سلیمان لایق وزیر امور اقوام و قبایل
- فقیر محمد یعقوبی وزیر تعلیم و تربیه

در ترکیب حکومت همچنان اعضای سابقه دار حزبی، متخصصین غیرحزبی، برخی از صاحبان شغل‌های آزاد و شخصیت‌های معروفی از حکومت‌های گذشته چون میر محمد صدیق فرهنگ، نعمت‌الله پژواک، محمدخان جلالر، دوکتور عبدالواحد سرابی و دیگران شرکت داشتند.

در برابر حکومت جدید وظایف بزرگ اقتصادی و اجتماعی قرار داشت که باید انجام می‌گرفت. برای اجرای این وظایف گسترده و مهم لازم بود که اداره متناسب بوجود آید. بنابراین، سیستم اداره در شورای وزیران بر پایه اصل مرکزیت دموکراتیک پایه‌گذاری گردید. وزراء با حفظ مسئولیت فردی در حالی که از صلاحیت‌های قانونی عمده در عرصه کار خویش برخوردار بودند؛ ولی از فعالیت‌های خویش پیوسته به جلسات شورای وزیران (مجلس وزراء) و به رئیس شورای وزیران (صدر اعظم) گزارش می‌دادند.

جایگاه شورای وزیران در اهرم قدرت دولتی از لحاظ قانونی:

به تاریخ اول مارچ ۱۹۸۰ از سوی شورای انقلابی کمیسیونی در چهارچوب وزارت عدلیه تشکیل گردید تا طرح مقدماتی اصول اساسی را بمثابة قانون اساسی مؤقت کشور بوجود آورد. بقراری که در بخش پیشین تذکار یافته است؛ طرح پس از مطالعه، بررسی تعدیل و تکمیل از سوی کمیسیون‌های بعدی مرکب از حقوق‌دانان، دانشمندان و صاحب نظران بتاريخ ۱۰ اپریل ۱۹۸۰ در جلسه وسیع شورای انقلابی باشتراک نمایندگان کلبه سازمان‌های اجتماعی و نمایندگان برگمراری شده اقوام و ملیت‌های مسکون در افغانستان، در ده فصل و شصت و هشت ماده، به تصویب رسید.

اصول اساسی حقوق اساسی و مکلفیت‌های اتباع و مسئولیت‌های عمده قوای سه‌گانه دولت شورای انقلابی و هیأت رئیسه آن با صلاحیت قانونگذاری، قوه

اجرائیه یا شورای وزیران و قوه قضائیه را مشخص ساخته بود و فصل پنجم آن اختصاص به شورای وزیران داشت. ماده ۴۶ آن چنین اظهار می‌داشت:

«شورای وزیران (حکومت) جمهوری دموکراتیک افغانستان عالیترین ارگان اجرائیوی قدرت دولتی بوده؛ مرکب است از صدراعظم، معاون یا معاونان صدراعظم و وزراء. شورای وزیران در اجراءات خود نزد شورای انقلابی و در خلای مدت بین دوره‌های اجلاسیه آن نزد هیأت رئیسه مسئول می‌باشد.»

صلاحیت‌های شورای وزیران در ماده ۴۷ متشکل از ۱۱ فقره در عرصه‌های اجتماعی اقتصادی و فرهنگی مشخص شده بود و صلاحیت‌های هر وزارتخانه در ماده ۵۰ چنین بیان گردیده است:

«در رأس وزارت‌خانه‌های ج.د.ا. وزراء قرار دارند. وزراء فعالیت خود را مطابق به قانون انجام می‌دهند. وزراء در پیشبرد امور وزارت و انکشاف ساحات مربوط مسئولیت فردی دارند.»

بر پایه اصول اساسی قانون شورای وزیران و همچنان قانون وزارت‌خانه‌های جمهوری دموکراتیک افغانستان بمنظور تعیین حدود صلاحیت‌ها و وظایف قانونی آنها مورد تصویب و عمل قرار گرفت. همچنان بخاطر تعدیل، تکمیل اصلاح و بهبود شیوه‌های کار و تنظیم فعالیت‌ها و اجراءات کار در شورای وزیران و وزارت‌خانه‌ها سلسله‌ای از قوانین، مقررات، لوایح طرزالعمل‌ها، اساسنامه‌ها و سایر اسناد قانونی در جریان سال‌هایی که من مسئولیت مقام صدارت افغانستان را برعهده داشتم؛ مورد تصویب و عمل قرار گرفته است. طی سال‌های متذکره تلاش انسانی بزرگی بکار برده شده است تا اجراءات از طریق شورای وزیران بر وفق قوانین موضوعه و در چهارچوب قانونیت مترقی و دموکراتیک انجام گردد و از هرگونه عمل غیرقانونی و غیرموجه تا حدودی که امکان‌پذیر بوده است؛ احتراز جسته شود و از تخطی‌ها جلوگیری بعمل آید. بخاطر برآوردن این آرزومندی‌ها و اجرای درست کارها، ارگان‌های مناسب بررسی کننده و نظارت کننده در کادر حکومت ایجاد گردیده بود.

فصل اول

اصلاحات در سیستم

و شیوه‌های نوین کار در شورای وزیران

ضرورت برای اصلاحات اساسی در سیستم و شیوه‌های اداره دولتی در افغانستان از تجمع تغییرات بزرگی نشأت می‌کند که در بنیاد اداره و نظام با آغاز دهه هشتاد در افغانستان بوجود آمده بود؛ تغییراتی که اساساً شرایط زندگی تمام اقشار اجتماعی را دگرگون می‌ساخت.

اصلاحات در دستگاه حکومت:

از آوانی که من عنوان رسمی رئیس شورای وزیران یا صدراعظم را احراز کردم؛ به اصلاح دستگاه حکومت از لحاظ شکلی و ماهوی پرداختم. در نتیجه در سیستم اداره، اصلاحات بنیادی بعمل آمد. از جمله کمیته اجرائیه شورای وزیران، اداره امور شورای وزیران، اداره امور ارگان‌های محلی، اداره بررسی نامه‌ها شکایات و عرایض مردم، اداره کنترل و تفتیش شورای وزیران و نهادهای اساسی دیگری چون کمیسیون‌های دایمی در مرکز شورای وزیران بخاطر سازماندهی دقیق کارها، جدیداً ایجاد گردید. هدف معرفی و بکار گرفتن سیستم بهتر، کار گزارش‌گیری و گزارش دهی منظم از پائین و مراقبت نوبتی از بالا، در دستگاه اداره حکومت بود.

همچنان وزارت‌خانه‌های موجود تجدید تشکل یافتند؛ وزارت‌خانه‌ها و ادارات جدید تشکیل شد و شعبات: مشاورین حقوقی، کنترل و تفتیش داخلی، استماع شکایات و عرایض مردم جدیداً در کلیه وزارت‌خانه‌های ملکی بوجود آمد.

همچنان تأسیس هیأت‌های مشورتی متشکل از کارشناسان در هر وزارتخانه از جانب شورای وزیران منظور گردید و مقررات داخلی یا اساسنامه که تا آن زمان فاقد آن بودند؛ برای هریک از وزارتخانه‌ها و ادارات جداگانه به تصویب رسید. آمارگیری و سیستم جدید بررسی عینی ارقام احصائیوی خارج از ساحه نفوذ ادارات حکومتی بوجود آمد. اداره مرکزی احصائیه با دستگاه‌های بزرگ معمول کامپیوتری آن زمان مجهز گردید. این اداره در عین‌زمان با اداره امور شورای وزیران در امر کنترل کامپیوتری از تطبیق مصوبات شورای وزیران همکاری می‌کرد.

از گذشته‌های طولانی در افغانستان در رابطه به اداره ولایات از جانب حکومت مرکزی، اشتباه تشکیلاتی وجود داشت. وزیرداخله از طریق وزارتخانه مربوط خود در واقع بر تمام کشور حکومت می‌کرد و نه صدراعظم بحیث رئیس حکومت. از لحاظ تشکیلات اداری تعیین و برکناری تمام والی‌ها، ولسوال‌ها و علاقه‌دارها و کارمندان آنها از صلاحیت وزارت امورداخله بود و شعبه‌ای در آن وزارت برای بررسی امور ولایات وجود داشت. ولی در جریان اصلاح سیستم اداره در کشور در نخستین سال‌های دهه ۱۹۸۰ اداره امور ولایات و حکومت‌های محلی در تحت اداره مستقیم شورای وزیران قرار گرفت. باین منظور دفتری بنام اداره امور ارگان‌های محلی در مرکز شورای وزیران تأسیس گردید. این اداره در رابطه به امور ولایات اعم از مسایل اقتصادی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی محلی و مسایل دیگر گزارش‌هایی به صدراعظم، معاونین وی، به کمیته‌ها و جلسات شورای وزیران ارائه می‌نمود و احکام تصاویب و فیصله‌ها را به ولایات ابلاغ می‌کرد و از تحقق آنها کنترل بعمل می‌آورد.

در سال‌های بعدی دهه متذکره، تغییرات بنیادی بر شیوه‌های اداره ولایات و در مجموع ارگان‌های محلی با ماهیت دموکراتیک پدید گردید. قانون شوراهای نمایندگان مردم برای ارگان‌های محلی، حاکمیت شیوه‌های انتخاب شوراهای

متذکره بوسیله مردم محل و شیوه‌های کار کمیته‌های اجرائیه شوراها به پیشنهاد شورای وزیران به تصویب رسید و در تمام ولایات کشور که در ساحه اداره دولت بودند؛ مورد تطبیق قرار گرفت.

شورای وزیران صدها پروژه قانونی و ضمایم قوانین، سلسله‌ای از مقررات مهم دولتی را در ارتباط به تنظیم زندگی قانونی و مدنی در کشور که از جانب وزارت‌خانه‌ها و ادارات مربوط با همکاری وزارت عدلیه طرح و ارائه می‌شد؛ مورد بررسی نوبتی قرار می‌داد. مقررات آئین نامه‌ها و اساسنامه‌ها را در جلسات عمومی خود به تصویب می‌رساند و بمرحله اجرا می‌گذاشت ولی قوانین و الحاق به میثاق‌های بین‌المللی را به مراجع مربوط جهت تصویب ارجاع می‌کرد.

بنابراین، اصلاحات اداری با مسایل و برنامه‌های رشد اقتصادی ترقی اجتماعی و تکامل فرهنگی که ارتباط ناگسستگی و همگرایی داشت؛ از اولویت‌ها و ضرورت مبرم برخوردار بود. همچنان ضمن آمادگی برای اجرای اصلاحات، مطمح نظر بود که پیشرفت واقعی اجتماعی باید در ساختار جامعه جستجو گردد. باین طریق دوکتورین اصلاح اداره دولت با اهداف مشخص اجتماعی - فرهنگی پیوند یافت و غنا بخشیده شد که خود پدیده جدیدی در زندگی ایدئولوژیک کشور شمرده می‌شد. البته در این جریان از نظریات پیش‌آهنگان تئوری و پراتیک دموکراتیک ساختن اداره و زندگی اجتماعی که این مسأله را از مواضع ایدئولوژیک طبقات زحمتکش جوامع بشری نگریسته اند؛ بهره جسته می‌شد.

آنچه برای وارد آوردن اصلاحات اداری حایز اهمیت جدی تلقی می‌گردید؛ درنظر گرفتن خواست‌های مردم بود که در عمل شکل می‌گرفت. این خواست‌ها مبتنی بود بر برانداختن موانع سیاسی که راه استقرار نظم نوین را سد می‌کردند و بموازات آن پدید آوردن اصلاحات در شکل و شیوه‌های اداره دولتی. البته خیلی‌ها مهم بود که گرایش‌ها و خواست‌های عمومی مردم در جهت اصلاحات به درستی تعبیر گردد و مورد اجرا قرار گیرد. بنابراین، شگفت‌آور نبود که برنامه‌های جدید حکومت با علاقمندی اقشار آگاه مردم

مواجه می‌گردید. فعالیت‌ها برای اصلاحات اداری از نیمه سال ۱۹۸۰ آغاز شد و از جون سال ۱۹۸۱ هنگامی که من مقام صدارت را احراز کردم؛ نیرومندتر و گسترده‌تر گردید.

تشکیل اداره امور شورای وزیران:

در نخستین روزهای کار من بحیث صدراعظم، بمنظور بررسی و حل و فصل مسایل عمده در وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی، ارگانی در مرکز شورای وزیران تحت نام اداره امور شورای وزیران تشکیل گردید و مقرر قانونی برای تشکیل و اجراء آن مورد تصویب قرار گرفت. در این اداره، متخصصین رشته‌های گوناگون که کارشناس نامیده می‌شدند؛ برای همکاری با بخش‌های معین وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی کار می‌کردند. طرح‌های مصوبات و فیصله‌های شورای وزیران از جانب شعبات و کارشناسان مشخص این اداره با همکاری و توافق رؤسای بخش‌های مربوط در وزارت‌خانه‌ها قبلاً آماده می‌گردید و توأم با گزارش‌ها ارزیابی‌ها و پیشنهادات برای رسیدگی و تصویب به جلسات شورای وزیران ارائه می‌شد. این اداره مصوبات شورای وزیران را بمراجع مربوط می‌رسانید و از تطبیق آنها بگونه دوامدار نظارت بعمل می‌آورد. برای کنترل مؤثرتر و دقیق‌تر از تحقق فیصله‌های شورای وزیران این بخش کار با همکاری اداره مرکزی احصائیه کامپیوتری شده بود.

کارشناسان اداره امور قبل از ارائه گزارش‌ها، ارزیابی‌ها و طرح‌های مصوبات به جلسات شورای وزیران پیرامون آنها طی یک جلسه یا جلسات مقدماتی کاری، به صدراعظم و معاونان وی معلومات و پیشنهادات ارائه می‌کردند و دساتیر لازم اخذ می‌نمودند. اینگونه جلسات بر پایه تقسیم وظایف و تقسیم زمان کار انجام می‌گردید و در لحظات معین برای بررسی موضوع مشخصی صرف آن‌عه از کارشناسان رؤسا و معاونان صدراعظم اشتراک می‌ورزیدند که مسأله مسایل قابل طرح به عرصه کار ایشان مرتبط می‌بود.

این شیوه کار برای من شخصاً و برای هریک از کارشناسان اداره امور بگونه‌ای

مدرسه آموزش و تجربه اندوزی مبدل گردیده بود. در جریان این کار من آگاهی وسیع در عرصه‌های مختلف کسب می‌نمودم و متقابلاً با ارائه مشوره‌های لازم بخاطر تکمیل و غنای طرح‌ها و فیصله‌ها همکاری می‌کردم.

در این جلسات مشورتی، معاون صدراعظم در بخش مربوط، وزیر و رئیس مربوط وزارت‌خانه‌ای که مسأله مورد بحث به آن تعلق داشت؛ رئیس عمومی اداره امور و رئیس بخش معین آن اداره و کارشناس مربوط دعوت می‌شدند. نخست کارشناس اولی که روی طرح کار کرده بود؛ گزارش مختصری در جلسه ارائه می‌نمود و سپس توضیحات بیش‌تر از وی و کارشناس ارشد استماع می‌گردید. در این جلسه رئیس بخش در وزارت‌خانه مربوط نیز نظرات و توافقات خویش را ارائه می‌نمود. در پایان رئیس جلسه مشورتی (صدراعظم) نکات نظر اصلاحی و تکمیلی خویش را ابراز می‌داشت. این روش در مورد هریک از مسایل و مطالب و مصوبات عمده بگونه جداگانه انجام می‌شد. برای اینکه طرح‌ها قبل از ارائه به جلسات شورای وزیران به پختگی لازم خویش رسیده باشند از جانب کارشناسان با رؤسای مربوط هریک از وزارت‌خانه‌ها که مسایل به آنها نیز بگونه مستقیم یا غیرمستقیم ارتباط می‌گرفت؛ مشوره‌های قبلی بعمل می‌آمد و در جریان جلسات شورای وزیران، وزراء و رؤسای ارشد مربوط نیز به تفصیل اظهار نظر می‌کردند. افزون برآن عملاً کلیه مسایل و اجراءات مقام شورای وزیران و اسناد که به امضای صدراعظم و معاونین وی می‌رسید؛ در اداره امور شورای وزیران ثبت می‌گردید. در غیرآن اسناد بدون ثبت در این اداره و ادارات مرکزی مماثل، فاقد اعتبار شناخته می‌شدند.

چندین سال تجربه نشان داد که این شیوه کار در وجود اداره امور شورای وزیران - توأم با برش قاطعیت، کیفیت سلامت و سرعت در کار و احساس مسئولیت - از اهمیت بزرگی برخوردار بود و موجب گردید تا روش‌های کهن و بازدارنده اداره جای خود را به سیستم نوین و کارا بدهد. در این اداره در سال‌های کار من در مقام صدارت افغانستان، شماری از بهترین کادرها و

کارشناس‌ها با روحیه وقف و وفاداری به آرمان خدمت صادقانه و وظیفه شناسی میهن‌پرستانه پرورش یافتند. شماری از کارمندان با کفایت در سال‌های متذکره بعنوان رئیس اداره امور با صلاحیت وزیر در نوبت‌های معین ایفای وظیفه کردند که عبارت بودند از:

دستگیر صادق	آدینه سنگین
محمد شریف شریفی	سید مرتضی
غلام جیلانی	دوکتور نجیب‌الله مسیر

همچنان شمار دیگری از کارمندان که بعنوان رؤسای بخش و کارشناسان ارشد اداره مؤفقانه و با وقف کار می‌کردند؛ مشتمل بودند بر:

محمد کاظم خسروی	عبدالشکور کشتکار
محمد ظاهر مؤفق	حمیدالله مفید
محمد رفیق یوسفی	عبدالرازق فانی
شاه محمد همراز	انجنیر فضل احمد
صفیه حسابی	مسعود سکندری

دوکتور انصار سکندری و دیگران

بعنوان دستیار دفتر من، سخی ظاهر که در عین حال جزء کارشناسان اداره امور بود و رئیس اداری میرمحمد حسن هردو از لحاظ کارائی، راست کاری، پاکی، شکیبائی در کار برخورد مهربانه و وظیفه شناسی در میان همقطاران و مجموعه مراجعین در شورای وزیران شهرت نمونه‌وار داشتند. در دفتر پذیرائی رئیس شورای وزیران، افراد فداکار و پرکاری ایفای وظیفه می‌نمودند. در آغاز عطاءالله رادمرد و میر علی محمد در این سمت کار می‌کردند و سپس میرویس تلفیقی از وظایف دفتر پذیرائی و امور محافظتی را فعالانه سرپرستی می‌نمود. گروه

محافظان متشکل از اشخاص صادق و سرسپرده‌ای بودند که خدمات ایشان پیوسته مورد قدردانی قرار می‌گرفت.

تشکیل اداره امور ارگان‌های محلی:

بموازات اداره امور شورای وزیران که به بخش‌ها تراز بندی شده بود؛ اداره دیگری نیز بنام اداره امور ارگان‌های محلی در مقر شورای وزیران تشکیل گردیده و فعالیت می‌کرد. این اداره نیز دارای بخش‌ها و کارشناس‌ها بود. روش‌ها و شیوه‌های کار که در بالا تذکار یافت؛ در رابطه به عرصه‌های کار در ولایات و مجموعه ارگان‌های محلی قدرت و اداره دولتی نیز بکار گرفته می‌شد.

شایان یادآوری است که قبل از سال‌های ۱۹۸۰، ارگان‌های محلی در کلیه ولایات کشور منحصراً تحت اداره وزارت امورداخله قرار داشت و این بدان معنی بود که صرف یک وزارت‌خانه و صرف وزیرداخله بر بخش اعظم کشور حکومت می‌کرد و نه حکومت. از سوی وزیرداخله هرگاه بعضاً برخی مسایل به صدراعظم گزارش داده می‌شد؛ خصلت ضمنی داشت. ولی بر پایه نظریات من در آن هنگام منطقی شمرده شد که اداره امور ارگان‌های محلی سراسری کشور بمقام صدارت تعلق گیرد و از این طریق همکاری مجموعه وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی نیز برای بهبود کار در ولایات جلب و بسیج گردد. درباره اینکه چگونه ارگان‌های محلی قدرت و اداره دولتی بگونه روزافزون خصلت خودگردان بخود گرفتند؛ بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در این اداره نیز کارمندان و کارشناسان با تجربه‌ای: چون لمراحمد لمر، دوکتور عبدالصمد قیومی، جیلانی کارگر، غنی هدفمند و دیگران بعنوان رئیس اداره و بعنوان کارشناسان ارشد خدمت کردند.

کابینه و جلسات آن:

جلسات نوبتی کامل شورای وزیران حداقل در هر دو ماه یکبار دایر می‌گردید و هیأت اجرائیه شورای وزیران رسماً در هر هفته یکبار جلسه می‌کرد. هیأت

اجرائیه، ارگان جدیدی و مشتمل بود بر صدراعظم بحیث رئیس؛ معاونین صدراعظم و وزرای مالیه، تجارت، ترانسپورت و پلان‌گذاری بحیث اعضای آن؛ رؤسای اداره امور و ارگان‌های محلی بحیث منشی‌ها (بنابر اهمیت عرصه‌های کار اعضاء در شرایط دهه هشتاد در کشور). البته در جلسات هیأت اجرائیه آن‌عده از وزرا و رؤسای ارگان‌های مستقل دولتی که مسایل مربوط به اداره آنها مورد بررسی قرار می‌گرفت؛ نیز دعوت می‌شدند. مسایل مهم جاری و تأخیرناپذیر در جلسات هیأت اجرائیه شورای وزیران حل و فصل می‌گردید.

هیأت اجرائیه فهرست مصوبات و تمام اجراءات کارخویش را در هر دوماه به جلسه کامل نوبتی شورای وزیران بغرض رسیدگی گزارش می‌داد. مسایل عمده سراسری کشوری، مسایل اساسی، مالی بودجوی و اسعاری، پلان‌های رشد اقتصادی و اجتماعی و طرح‌های قوانین، مقررات، لویح قانونی، طرزالعمل‌ها و اساسنامه‌ها صرف در جلسات کامل شورای وزیران مورد بررسی و تصویب قرار می‌گرفت.

افزون بر جلسات عمومی نوبتی شورای وزیران، در وقفه میان دوماه متذکره، در صورت ضرورت جلسات فوق‌العاده کابینه بخاطر بررسی و اتخاذ تدابیر برای اجرای موارد مشخص و عمده در سیاست‌های دولت دایر می‌گردید. همچنان شورای وزیران بعضاً جلسات وسیع را برگزار می‌نمود که در آنها علاوه بر تمام وزرا و مسئولین شماره یک ادارات دولتی، گروه‌هایی از کادرهای رهبری و کارشناسان بخش‌های معین اقتصادی اجتماعی و فرهنگی شرکت می‌ورزیدند.

شورای وزیران در موارد معین، جلسات مشترک خویش را با مقامات و نهادهای مهم کشوری مانند شورای انقلابی یا هیأت رئیسه آن، کمیته مرکزی ج.د.خ.ا و شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان برگزار می‌کرد و تصامیم مشترک اتخاذ می‌نمود. برنامه‌های فعالیت شورای وزیران بر پایه پیشنهادات وزارت‌خانه‌ها و ادارات معادل آنها مبتنی بر ابتکارات هیأت رهبری حکومت و

متکی بر تشخیص ضرورت‌ها پیش از آغاز هر ربع سال طرح می‌گردید؛ از سوی هیأت اجرائیه به تصویب می‌رسید و برای کلیه وزارت‌خانه و مراجع مربوط فرستاده می‌شد.

در شورای وزیران وظایف میان صدراعظم معاونان صدراعظم و وزرای مشاور تفکیک شده بود. صدراعظم رهبری عمومی را برعهده داشت؛ ولی رسیدگی روزمره از امور گروپ‌های معینی از وزارت‌خانه‌ها و ادارات مستقل دولتی بوسیله معاونین صدراعظم انجام می‌شد. معاونین صدراعظم و همچنان در صورت ضرورت وزراء نیز دربارہ مسایل عمده از فعالیت‌های خویش به صدراعظم گزارش می‌دادند. در تقسیم وظایف میان معاونین صدراعظم و وزرای مشاور مواردی چون رابطه کاری میان گروپ‌های معین وزارت‌خانه‌ها، سوابق کار، تجارب و صلاحیت‌های کاری شخصی معاونین و مشاورین در نظر گرفته می‌شد.

در دوران کارمن بحیث صدراعظم در دو مرتبه، شخصیت‌های مجربی بعنوان معاون رئیس شورای وزیران (معاون صدراعظم) متناوباً کار و همکاری می‌کردند و مشتمل بودند بر:

نظرمحمد	محبوب‌الله کوشانی
دوکتور نجیب‌الله مسیر	محمود بریالی
سید نسیم میهن‌پرست	مجید سریلند
محمد حکیم سروری	محمد سرور منگل
محمد رفیع	گلداد
دوکتور عبدالواحد سرابی	دوکتور خلیل احمد ابوی
سید امان‌الدین امین	انجنیر محمد عزیز
	دوکتور محراب‌الدین پکتیاوال
	دوکتور محمد حسن شرق
	عبدالرشید آرین

در اینجا، بگونه مثال درباره عرصه کار یکتا از معاونین صدراعظم تذکرات کوتاهی بعمل می‌آورم. سید امان‌الدین امین که شخصیتی غیرحزبی بود؛ سال‌های زیادی بحیث معاون صدراعظم در امور اداره اقتصادی کشور کار می‌کرد. وی که رشته اقتصاد را در آلمان غرب آموزش دیده بود؛ برای مدت‌های مدیدی در تحت سرپرستی مستقیم عبدالمجید زابلی سرمایه‌دار و اقتصاددان معروف افغانستان در شرکت بزرگ نساجی افغان و بانک ملی افغان و بحیث رئیس مؤسسات متذکره کار کرده و تجارب فراوانی در عرصه اداره اقتصادی اندوخته بود. او همچنان تجارب کار تجارقی، بیمه و بانکی را در خارج از کشور نیز کسب کرده و خود دارای اسهام و سرمایه شخصی و میراث پدری بود. وی بحیث معاون صدراعظم رهبری عمومی امور وزارت‌خانه‌های مالیه، تجارت، معادن و صنایع صنایع خفیفه و موادغذائی، بانک مرکزی، اداره مرکزی تشویق و انکشاف سرمایه‌گذاری‌های خصوصی را برعهده داشت و در عین‌زمان بعنوان رئیس سازمان غیرحکومتی شورای عالی مشورتی متشبتین خصوصی نیز انتخاب گردیده بود. همچنان در تمام این دوران کمیسیون اسعاری شورای وزیران در تحت اداره او کار می‌کرد.

در کمیسیون دایمی اسعاری شورای وزیران وزرای تجارت، پلان‌گذاری، مالیه و رئیس عمومی بانک‌ها عضویت داشتند و بدون فیصله این کمیسیون هیچگونه مصارف اسعاری، خارج از تخصیصات منظور شده در دولت نمی‌توانست انجام گیرد. همچنان مجموع درآمدهای اسعاری دولت تحت کنترل مستقیم این کمیسیون قرار می‌گرفت و مسایل مربوط به جستجوی منابع جدید درآمدهای اسعاری و تعیین نرخ‌های دولتی اسعار برعهده آن بود.

در شورای وزیران کمیسیون‌های دایمی دیگری برای آن بخش‌های کار که عمده و دایمی بودند از جمله بنام‌های کمیسیون ترانسپورت و انتقالات؛ کمیسیون فرهنگی، کمیسیون مهاجرین و عودت‌کنندگان وجود داشت. در رأس این کمیسیون‌ها متناوباً محمدرفعی، دوکتور محمدحسن شرقی، محبوب‌الله

کوشانی، محمود بریالی و عبدالمجید سریلند خدمات قابل ملاحظه‌ای انجام دادند. نقش کمیسیون ترانسپورتی در تحت سرپرستی محمدرفعی در آن سال‌های دشوار از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. افزون بر آنها، البته در شورای وزیران برای حل و فصل این یا آن مسأله عمده و عاجل کمیسیون‌های مؤقتی نیز تشکیل می‌گردید.

قبلاً گفته شد که وزرای مشاور در سیستم کار شورای وزیران در عرصه‌های معین همکاری می‌کردند. چند تن از وزرای مشاور که در فاصله‌های معین زمانی با مقام صدارت همکاری داشتند؛ حزبی بودند. چون فقیرمحمد یعقوبی، تواب بارک و دوکتور شاه‌ولی و چند تن دیگر غیرحزبی بودند. چون میر محمدصدیق فرهنگ، نعمت‌الله پژواک، دوکتور عبدالواحد سرابی، عبدالصمد سلیم، حمیدالله طرزی و سرچنگ جاجی.

من در آغاز کار از همکاری و مشوره‌های سودمند شخصیت باسابقه سیاسی، دانشمند، محقق و مؤرخ شهیر کشور میر محمدصدیق فرهنگ در زمینه‌های مختلف فرهنگی برخوردار بودم. من از گذشته‌ها با فرهنگ آشنائی و دوستی داشتم و بخصوص از طریق پسر ایشان، میر محمدامین فرهنگ که باهم سال‌های چندی را در دانشکده اقتصاد دانشگاه کابل هم‌صنف بودیم؛ مناسبات دوستانه فرهنگی میان ما تحکیم یافته بود. البته به مقتضای تفاوت سنی آن‌زمان، سابقه مبارزه و کارسیاسی و تجارب، بزرگ فرهنگ بر من حق استادی داشت. در دوران کار مشترک من با ایشان در وزارت معادن و صنایع در سال‌های ۱۹۶۰ که وی مشاور اقتصادی دوکتور محمدیوسف و رئیس اداره پلان‌گذاری آن وزارت بود و بعداً در صدارت در سال‌های ۱۹۸۰ که سمت وزارت مشاوریت را داشت؛ فرصت‌های خوبی برای تبادل نظر بود. من در حالی که با احترام حرف‌ها و مشوره‌های ایشان را در نظر می‌گرفتم با برخی نظریات ایشان موافق بودم و با برخی مخالف. میرمحمدصدیق فرهنگ تصمیم گرفت که در سال ۱۹۸۳ برای درمان از افغانستان خارج گردد و من

با احترام شخصیت وی زمینه‌های عملی مسافرت ایشان را به خارج از کشور فراهم نمودم و ببرک کارمل که از گذشته‌های دوران مبارزات آزادی‌خواهانه و دوره دوازدهم پارلمان با ایشان روابط دوستانه داشت؛ باین امر موافقت نشان داد.

دوکتور نعمت‌الله پژواک که در حکومت‌های گذشته بحیث وزیر معارف و وزیر امورداخله کار نموده بود؛ از تجارب قابل ملاحظه کاری بخصوص در عرصه تعلیم و تربیه برخوردار بود. وی مدت‌های زیادی در دوران کار من بحیث وزیرمشاور همکاری نمود و سپس برای مدتی معاون صدراعظم بود. او نظریات خویش را با صراحت لهجه که خصوصیت وی بود؛ اظهار می‌داشت که غالباً در نظر گرفته می‌شد و بعضاً محترمانه رد می‌گردید.

دوکتور عبدالواحد سرابی عالم اقتصاد که حایز تجارب کار اقتصادی و اداری در حکومت‌های گذشته بحیث وزیر معادن و صنایع و وزیر پلان‌گذاری بود؛ در آغاز بحیث وزیر مشاور و سپس بحیث وزیر تحصیلات عالی و مسلکی در دوران کار من همکاری کرد و بعداً در سمت معاون صدراعظم و معاون رئیس جمهور ایفای وظیفه نمود. من نسبت به شخصیت و نظریات دوکتور عبدالواحد سرابی که در سال‌های ۱۹۵۰ استاد و رئیس دانشکده اقتصاد و استاد من نیز بود؛ در دوران همکاری در شورای وزیران ارزش و احترام بزرگی قایل بودم.

حمیدالله طریزی که تحصیلکرده کشورهای غربی و یکتن از شخصیت‌های باسابقه و دارای روحیه بانشاط وطن دوستی بود؛ برای مدتی بحیث وزیر مشاور در دوران کار من، همکاری نمود. وی دارای تجارب عملی در عرصه تجارت خارجی در کشور بود و از بخش خصوصی اقتصاد و تجارت آزاد با صراحت پشتیبانی می‌نمود.

به ارتباط موضوع تجارت در کشور شایان یادآوری است که یکتن از شخصیت‌های غیرحزبی معروف، محمدخان جلالر بود که در تمام مدت

کارمن در مقام صدارت وزیر تجارت کشور بود. جلالر بعنوان فرزند یک خانواده سنتی تجارت پیشه، در حکومت‌های گذشته در عرصه تجارت و همچنان به صفت وزیر مالیه کار نموده و تجارب وسیعی اندوخته بود. او طی نزدیک به ده سال بحیث وزیر تجارت با صلاحیت بی‌نظیری کار و همکاری نمود. وی جانبدار جدی تجارت آزاد و اقتصاد بازار بود؛ ولی بازرگانی دولتی را نیز رونق خوبی بخشید. در بخش‌های اقتصادی مالی بانکی و تجارتی کشور شمار زیادی از کارشناسان تحصیلکرده در کشورهای غربی و حایز تجارب از کار با حکومت‌های سابق و جوانان تحصیلکرده در کشورهای شوروی و اروپای شرقی کار می‌کردند که همه ایشان از سوی من شخصاً تشویق و حمایت می‌شدند. زیرا چنین امری برای چرخش اقتصاد کشور در مسیر درست ضروری پنداشته می‌شد. در این میان یادآوری از خدمات شایسته عبدالوکیل بعنوان وزیر مالیه که در راه استقرار سیستم نوین مالی در کشور تلاش‌های سازنده‌پی بعمل آورد؛ بجا است. سپس دوکتور محمدکبیر وزیر مالیه با روش‌ها و برخوردهای مبتکرانه و صادقانه در راه تکامل این سیستم گام برداشت. وی که آموزش عالی در امور مالی در اتحادشوروی دیده بود؛ در دوران حکومت جمهوری محمداؤد به کشور بازگشت و در ریاست خزاین وزارت مالیه کار کرد و در شورای عالی اصلاحات ارضی آن دوران بعنوان رئیس توزیع زمین و اسکان شرکت ورزید. او در سال‌های ۱۹۸۰ در امور تفتیش و کنترل مالی با شورای وزیران فعالانه همکاری نمود و سپس سال‌های زیادی در رأس وزارت مالیه و بانک‌ها قرار گرفت و در امر نوسازی نظام مالی و کنترل جدی بر درآمدها و مصارف بودجوی، در شرایط دشوار ادامه جنگ داخلی در کشور، نقش فعالی ایفا نمود. همانگونه که معمولاً به سازماندهندگان و مجریان سختگیر و فعال القابی را نسبت می‌دهند؛ وی را می‌توان "وزیر مالیه آهنین" نامید.

لازم می‌شود تا از برخی وزراء کارشناسان و کارمندان دیگر اعم از حزبی‌ها و غیرحزبی‌ها که در دوران کار من بعنوان صدراعظم افغانستان، در اجرای وظایف خویش مؤفق بودند و تمام استعداد و انرژی خویش را عمدتاً برای

بهبود امور و خدمت به کار مربوط صرف می‌کردند؛ یادآوری نمایم. ولی انجام آن بگونه کامل در این یادداشت‌ها و خاطرات مختصر میسر نیست. معهذاً، ضمن برخورد مشخص در ارتباط به این یا آن مسأله مهم یادآوری‌هایی درباره برخی از شخصیت‌ها صورت خواهد گرفت. در این ارتباط آنچه که حایز اهمیت اساسی و شایان یادآوری می‌باشد؛ روحیه وقف و فداکاری هزاران تن از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان است که در کار و پیکار دشوار دلیرانه بازو دادند و شماری از ایشان در این راه جان سپردند.

فصل دوم

تجدید تشکیلات اداری در چهارچوب شورای وزیران

مقتضیات جدید در کشور در سال‌های ۱۹۸۰، ضرورت ایجاد یک دستگاه اجرایی با سطح بالنسبه بالای کارائی و مؤثریت را بمثابه افزار خدمتگذار مردم، پدید آورده بود. در این راستا دستگاه اداره دولت مستمراً مورد بازنگری قرار می‌گرفت. اشکال کهن اداری جای خود را برای سیستم اداره نوین، خالی می‌کرد. در این روند اداره‌ها و سازمان‌هایی که مؤثریت و ضرورت کاری خود را از دست داده بودند؛ لغو می‌شدند و در عوض اداره و سازمان‌های جدید بر وفق نیاز زمان بوجود می‌آمدند یا آنهایی که بدون پیوندهای منطقی به برخی از وزارت‌خانه‌ها مربوط بودند؛ به اشکال نوین تجدید سازمان می‌گردیدند. همچنان تقسیم و تفکیک وظایف و افزایش در حجم کار در این یا آن عرصه ایجاب می‌کرد که ادارات و مؤسسات جدید تشکیل گردد. چنانکه در سال‌های متذکره (سال‌های هشتاد) به ادامه اصلاحات اداری، سطح صلاحیت و مسئولیت شماری از وزارت‌خانه‌ها، کمیته‌ها، ادارات و مؤسسات ارتقا حاصل نمود. برای این مقصد شیوه‌های آزمون شده مؤثری بکار گرفته شد. برخی ادارات تجدید تشکیل یافت؛ برای برخی‌های دیگر مقررات و اساسنامه‌ها که وظایف آنها را مشخص می‌کرد؛ طرح گردید. بخاطر فعال ساختن برخی‌های دیگر، محرکات و مشوقات مادی و معنوی گوناگون بمثابه تکانه‌های جدید بکار گرفته شد. کار بعضی از آنها تحت بررسی‌های دوامدار قرار گرفت و سطح توقعات و بازپرسی از آنها ارتقا یافت. رؤسای ناوارد یا بی‌میل به کار برخی از ادارات با متخصصین مجرب و فعال تعویض گردید.

اقدامات در موارد متذکره در فوق، نه سیر در جهت تورم تشکیلاتی و کاریابی بی‌جهت و نه کاهش بی‌لزوم تشکیلات اداری و اضافه‌بستی‌های کارمندان بود؛

بلکه متناسب ساختن دستگاه اجرایی حکومت با مقتضیات و ضرورت‌های کاری هدف اساسی شورای وزیران را تشکیل می‌کرد و من شخصاً در این امر انهماک می‌ورزیدم. تجدید تشکیل کلیه وزارت‌خانه‌های کشور البته هم‌زمان و به یکبارگی صورت نگرفت؛ بلکه متدرجاً و بر پایه ارزیابی نیازهای اداره انجام گرفت. در اینجا در ارتباط به تغییر، تعدیل، تجدید، تنقیص و تکمیل در برخی از وزارت‌خانه‌ها و ادارات در دستگاه اداره حکومت که بر پایه قانون شورای وزیران، قانون وزارت‌خانه‌ها طرزالعمل کار شورای وزیران و معیارهای سنجیده شده دیگر انجام گرفته بود؛ تذکراتی بعمل می‌آورم:

۱. درباره تشکیل جدید برای اداره امور ولایات قبلاً صحبت بعمل آمد. به ادامه آن شورای وزیران تصمیم گرفت که بر پایه اصول اساسی ج.د.ا، ریاست‌های پلان، اداری و تفتیش وزارت داخله را لغو نماید و در عوض تشکیل جدیدی در جهت پیشرفت بسوی ایجاد سیستم اداره ارگان‌های محلی واقعاً خدمت‌گزار مردم در مطابقت با مقتضیات نوین و نیازمندی‌های مبرم جامعه، بوجود آورد.
۲. ریاست خدمات ملکی، ریاست اصلاحات اداری و ریاست تحریر و قلم مخصوص در صدارت که وظایف و اهداف مشخصی نداشتند، لغو گردیدند و بر پایه آنها اداره امور شورای وزیران بوجود آمد که درباره آن قبلاً صحبت بعمل آمده است.
۳. ریاست تفتیش محاسبات صدارت که اداره بدنامی بود و در گذشته‌ها عمدتاً بکار دوسیه سازی و شانتاژ سیاسی برضد کارمندان معین دولتی اشتغال داشت؛ توأم با مقررات آن لغو گردید و بجای آن اداره کنترل و تفتیش شورای وزیران با مقررات و اهداف جدید بوجود آمد و به دستگاه مؤثر بررسی مالی و حسابی مبدل گردید. این اداره، خود از طریق بررسی‌ها بوسیله مفتشین و کنترلران خویش موارد سوءاستفاده فساد و بی‌قانونی‌های مالی را کشف و مورد بازجویی قرار می‌داد و همچنان بمنظور کشف چنین مواردی برخی نهادهای دیگر

نیز با آن همکاری می‌نمودند. چنانکه شعبات تفتیش داخلی در هریک از وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی، شعبه جلوگیری از جرایم مالی در وزارت داخله، بخش اقتصادی در وزارت امنیت دولتی، سازمان‌های اولیه حزبی و شعبات پرشبکه اتحادیه‌های صنفی هرگاه خلاف‌رفتاری‌های مالی را در ادارات دولتی کشف می‌نمودند؛ گزارش‌های خویش را به اداره کنترل و تفتیش ارائه می‌کردند؛ این اداره موضوع را بررسی و مرتکبین را مورد بازرسی قرار می‌داد و در صورت نقض قانون آنرا به دادستانی یا مدعی العموم (خارنوالی) راجع می‌ساخت. دادستانی افزون بر بازجویی جرایم مالی و متهمین که از سوی اداره تفتیش، پولیس یا مقامات دیگر دولتی معرفی می‌شدند؛ خود مستقلاً نیز از طریق شعبات نظارت بر قانونیت خویش در ارگان‌های دولتی موارد مشخص سوءاستفاده برخورد غیرقانونی و فساد را در رابطه به مسایل مالی و اداری مورد بررسی اولی قرار می‌داد و سپس برای بازپرس قانونی به محاکم رجعت می‌داد. همچنان در ابتدا شورای انقلابی و سپس شورای ملی موارد مشخص را در رابطه بمسایل مالی حساسی و اداری در کمیته‌ها و جلسات خویش مطرح می‌کرد و مورد سوال و بررسی قرار می‌داد.

موجودیت و فعالیت همه‌پی این ادارات و نهادهای مراقبت و نظارت در سیستم مالی و اداری کشور بمعنی مداخله بی‌مورد در کار حکومت، وزارت‌خانه‌ها و ارگان‌های دولتی جداگانه یا بمعنی حکومت پولیسی نبود؛ بلکه برای یک اداره سالم و با احساس مسئولیت و برای جلوگیری از فساد ضروری پنداشته می‌شد.

اداره عمومی کنترل و تفتیش شورای وزیران به دوگونه به بررسی مسایل می‌پرداخت:

۱. بر پایه برنامه‌های کاری در هر ربع سال که تمام وزارت‌خانه‌ها،

ادارات، مؤسسات و تصدی‌های دولتی را در بر می‌گرفت و

۲. بر پایه اطلاعات رسیده مبنی بر تخطی‌ها.

در هر دو صورت گروه‌های ۳۰ گانه تفتیش، امور مالی و اجرائی را در محل مورد مورد بررسی قرار می‌دادند و نتایج کار ایشان در مرکز اداره بوسیله کمیسیون دیگری بازنگری می‌شد. در صورتی که خلاف رفتاری‌های جدی، سوءاستفاده و تخطی از قوانین مشهود و ثابت می‌شد؛ مسأله از سوی کمیسیون برای بازجویی به مراجع قانونی ارجاع می‌گردید. ولی در هر حال ضروری پنداشته می‌شد که نتیجه‌گیری‌های گروه‌های تفتیش مبتنی بر مواد قوانین موضوعه ارائه گردیده و توأم با پیشنهادات اصلاحی برای رفع نواقص باشد. بهمین جهت اداره عمومی کنترل و تفتیش مسأله کاربرد نظریات اصلاحی پیشنهاد شده از سوی گروه‌های تفتیش را مورد بررسی قرار می‌داد و درباره آنها توأم با اجراءات کاری خویش در هر شش ماه به جلسات عمومی شورای وزیران گزارش ارائه می‌کرد. این اداره در تحت رهبری دوکتور محمدکبیر به نهادی مؤثر و با اعتبار در زمینه جلوگیری از فساد مالی در دستگاه دولت مبدل گردیده بود.

بطور کلی در سیستم اداره حکومت شعبات مشخص برای بررسی کارهای مشخص در صدارت (اداره امور شورای وزیران و اداره تفتیش و کنترل شورای وزیران) و شعبات مماثل با مقیاس‌های کوچک‌تر در وزارت‌خانه‌ها و ریاست‌های مرکزی وجود داشت که کار گزارش‌دهی منظم از پائین و مراقبت نوبتی از بالا را سهل می‌ساخت. ولی موجودیت این سیستم‌ها در اداره حکومت بمعنی متمرکز کردن صلاحیت‌ها در مقامات معین و سلب صلاحیت از وزارت‌خانه‌ها و ارگان‌های مرکزی و محلی دولتی و بمعنی توسعه کاغذ پرانی‌های بی‌لزوم نبود؛ بلکه جهت همکاری مؤثر متقابل را داشت.

۴. قبلاً در هریک از وزارت‌خانه‌ها شعبات کنترل قبلی بر مصارف

بودجوی وجود داشت ولی فاقد مؤثریت لازم بودند. زیرا هم مصارف

و هم کنترل بودجوی از یک دست در خود وزارت‌خانه انجام می‌شد

و در واقع تشکیلات اضافی بود. بنابراین، شورای وزیران تصمیم گرفت که تمام شعبات کنترل قبلی در تمام وزارت‌خانه‌ها لغو شود و بجای آنها اداره کنترل مرکزی در وزارت مالیه که کنترل بودجوبی از وظایف اساسی آن بود؛ تشکیل گردد. این اقدام، مزید بر تشکیل شعبات تفتیش داخلی در هریک از وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی کنترل بر مصارف و جلوگیری از اصراف از بودجه دولتی را بمیزان قابل ملاحظه‌ای ارتقا و تشدید بخشید.

شعبات تفتیش داخلی مشابه به تشکیل اداره عمومی تفتیش و کنترل شورای وزیران، بر طبق اساسنامه نمونوی خویش صلاحیت بررسی بعدی امور مالی را یعنی پس از مصارف، در تحت اداره وزیر و شورای مشورتی بر عهده داشتند و در عین حال در مواقع لازم با هیأت‌های تفتیش اداره عمومی کنترل و تفتیش شورای وزیران همکاری می‌کردند.

۵. ریاست کارتوگرافی اصلاً در چهارچوب وزارت معادن و صنایع ایجاد گردیده بود و بعدها تحت سرپرستی مستقیم صدارت تحت نام ریاست کارتوگرافی و کادستر کار کرد؛ ولی دو عرصه کار جداگانه در آن جمع شده بود. لهذا، شورای وزیران تصمیم گرفت که کادستر برای سروی اراضی به بخش اصلاحات ارضی تعلق گیرد و اداره کارتوگرافی و جیودوزی بعنوان یک اداره مستقل با صلاحیت وزارت تجدید تشکیل گردد. این اداره در رابطه به ثبت و نشانی کردن مرزهای افغانستان و موارد دیگر خدمات برجسته‌ای ایفا کرد. چنانکه از طریق این اداره در سال‌های هشتاد کار مهم تثبیت و نشانی کردن مجدد سرحدات شمالی افغانستان با اتحادشوروی سابق از جهیل جرقول در کرانه پامیر در شمال شرق تا کشک در کرانه هرات در شمال غرب بانجام رسید. متخصصین گروه‌های کاری اداره کارتوگرافی و جیودوزی در طول چندین سال در ساحه و بر روی نقشه‌ها از

سوی افغانستان با کار مشترک با متخصصین هیأت نمایندگی اتحادشوروی کار کردند. تثبیت مجدد خطوط مرزی بر روی نقشه‌های جدید و در ساحه بر پایه تطبیق دقیق نقشه‌ها و موافقت‌نامه‌های قبلی بوسیله کمیسیون‌های مشترک هردو کشور صورت می‌گرفت.

کمیسیون جانب افغانی در تحت سرپرستی اداره کارتوگرافی و جیودوزی فعالیت می‌کرد و اعضای آن عبارت بودند از معینان وزارت امورخارجه، وزارت معادن و صنایع، وزارت زراعت و اصلاحات ارضی، نمایندگان باصلاحیت وزارت‌های دفاع ملی و امورداخله، والی‌های ولایات مربوط و برخی مراجع دیگر.

کمیسیون جانب شوروی نیز دارای ترکیبی کم و بیش همانند بود. کمیسیون‌ها بصورت نوبتی طی هر سه ماه یکبار در کابل و باردگر در مسکو یا تاشکند تشکیل جلسه می‌دادند. گزارش‌های کار کمیسیون افغانی پیوسته در جلسات وسیع شورای وزیران استماع می‌گردید و هریکس موافقت شده به تصویب شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و شورای عالی اتحادشوروی می‌رسید. در برخی موارد کار تثبیت خطوط تغییر یافته در مسیر رود پنج و سپس آمو که دشواری‌ها بوجود می‌آورد؛ دقت زیاد و کار بزرگی را می‌طلبید. بگونه مثال در مناطقی میان ولایت تخار افغانستان و جمهوری تاجیکستان، رود آمو بستر خود را تغییر داده و وارد بخشی از خاک افغانستان شده بود. برغم اینکه بر پایه قوانین بین‌المللی و موافقات قبلی خطوط مرزی باید در خط وسطی دریا تثبیت می‌شد؛ ولی بنابر وسواس و پافشاری شورای وزیران ج.د.ا خطوط قبلی در آنطرف دریا در قلمرو شوروی، مورد موافقت قرار گرفت. بدینگونه اداره کارتوگرافی و جیودوزی افغانستان کار بس مهم و با ارزش میهنی را با پیروزی‌ها و دست‌آوردهای درخشان در زمینه تثبیت دقیق خطوط

مرزی کشور انجام داد. در این کار موفقیت آمیز و امور دیگر بوسیله اداره متذکره، نقش رئیس آن که شخصیتی دانشمند و دارای دیپلوم دوکتورا در رشته کارتوگرافی بود؛ دوکتور بهاول درویش در خور اهمیت وطنپرستانه و فراموش ناشدنی است. وی در طول کار من به سمت صدراعظم، رهبری اداره کارتوگرافی و جیودوزی افغانستان را بر عهده داشت.

6. قبلاً محاسبات و معاملات قروض و کمک‌های خارجی از سوی ریاست خزاین وزارت مالیه انجام می‌گردید که غیرمنطقی بود؛ زیرا قروض و امدادها جزء عواید دولتی نبودند. بنابراین، شورای وزیران تصمیم گرفت که این امر از سوی بانک مرکزی انجام گیرد و تشکیل آن در وزارت مالیه لغو گردد. پس از آن، میزان و منابع کمک‌ها و امدادهای خارجی سیستم محاسبات و استفاده از قروض و بازپرداخت آنها مشخص گردید و بهبود یافت.

7. در رابطه به استخدام، قبلاً دو اداره بنام‌های مدیریت عمومی کار و کارگر در وزارت معادن و صنایع و مدیریت عمومی قوای بشری در صدارت وجود داشت که حدود صلاحیت و فعالیت‌های آنها فراگیر و پاسخگوی نیازهای اجتماعی در چنین عرصه مهم اجتماعی نبود. بنابراین، از ادغام این دو اداره محدود و کم کفا اداره مستقلی تحت نام ریاست کار و تأمینات اجتماعی ایجاد گردید که به زودی به وزارت ارتقا یافت. وزارت کار و تأمینات اجتماعی در تحت رهبری یکتن از وزرای با ابتکار فعال و پرتحرک دهه هشتاد اسدالله کاوش، به زودی به یکی از وزارت‌خانه‌های مهم و مرکزی در کشور مبدل گردید. وزارت‌خانه نوبنیاد متذکره در عرصه کاریابی، استخدام، دفاع از حقوق کارگران، حل و فصل معضلات کار و تأمینات اجتماعی برای زحمتکشان کشور خدمات بزرگی به انجام رسانید. در امر موفقیت، آن افزون بر وزیر، شماری از بهترین کادرهای با استعداد و با ابتکار

نقش مؤثر داشتند و در اینجا بگونه نمونه از دو تن ایشان لعل محمد نظری بعنوان معاون آن وزارت و نجیب‌الله بیکران دستیار و همکار آن وزارت نام می‌برم. این وزارت بر پایه تطبیق قانون کار و قانون حقوق و امتیازات شهدا و بازماندگان ایشان منشاء خدمات فراموش ناشدنی گردید که بعداً در این زمینه‌ها توضیحات مختصری ارائه خواهد شد.

۸. به تاسی از احترام واقعی به دین مقدس اسلام و به معتقدات اسلامی در سال ۱۹۸۰ اداره‌ای تحت نام ریاست عمومی شئون اسلامی ایجاد گردید که بعدها به وزارت شئون اسلامی و اوقاف ارتقا یافت. این اداره در سال‌های هشتاد بویژه در تحت رهبری مولانا عبدالولی حجت، یکتن از علمای جید علوم اسلامی، قاضی معروف و شخصیت مهذب اجتماعی کشور خدمات بزرگی در عرصه تبلیغ شئون اسلامی، حمایت مادی و معنوی از روحانیون ترمیم و ساختمان مساجد و اماکن مقدسه و در عرصه‌های دیگر امور دینی و مذهبی ایفا نمود که بعداً توضیحات مختصر ارائه خواهد شد.

۹. وزارت آب و برق که دو عرصه مجزا از هم را بگونه میکانیکی باهم یکجا ساخته بود؛ بنابر اهمیت بزرگ هردو در اقتصاد کشور بعنوان دو وزارت‌خانه جداگانه بنام‌های وزارت انرژی برق و وزارت آبیاری تشکیل گردید. هردو وزارت‌خانه در سال‌های هشتاد در تحت رهبری دوکتور رازمحمد پکتین و انجنیر احمدشاه سرخاپی از لحاظ تأمین انرژی برق برای مردم و از لحاظ تأمین آب برای کشاورزی خدمات بزرگی انجام دادند. به کارهای عمده وزارت‌خانه‌های متذکره در بحث پیرامون دست‌آوردهای اقتصادی اشاره بعمل خواهد آمد.

۱۰. بخاطر تشویق بخش خصوصی اقتصاد، حمایت از آن و استفاده مؤثر از این منبع مهم اقتصادی بمنظور بهتر ساختن وضع عمومی اقتصادی و اجتماعی کشور، شورای مشورتی اقتصادی بعنوان یک

اداره مستقل از حکومت ولی در همکاری نزدیک با آن تأسیس گردید. در مصوبه شورای وزیران در این رابطه آمده بود که بمنظور استفاده از نظریات و مشوره‌های کارشناسان و صاحبان تشبثات خصوصی اعم از صنعتگران، تاجران، سرمایه داران ملی، صاحبان وسایط ترانسپورتی، پیشه‌وران و دیگر اصناف متشبهین، شورای متذکره تأسیس گردد. در مصوبه پیش‌بینی می‌گردید که از طریق این شورا امکانات بوجود می‌آید که حجم تولیدات و محصولات صنعتی زراعتی و حیوانی در کشور و سطح کیفیت آنها ارتقا خواهد یافت؛ از وسایل موجود ترانسپورتی استفاده مؤثر بعمل خواهد آمد و امور فابریکات صنعتی خصوصی بگونه بهتر انسجام خواهد یافت. افزون‌بر آنها، هدف از تأسیس شورای متذکره عبارت بود از ایجاد هم‌آهنگی و همکاری میان بخش‌های دولتی مختلط و خصوصی اقتصاد؛ تأمین اتحاد نیروهای ملی و دموکراتیک و بکارگیری تمام امکانات موجود در کشور بمقصد استفاده مؤثر از ذخایر طبیعی و نیروی کار. در آغاز، سرپرستی شورای مشورتی اقتصادی برعهده صدراعظم گذاشته شده بود و وزرای پلان و تجارت بالترتیب معاونین اول و دوم وی بودند. ولی طوری که قبلاً اشاره بعمل آمد، بعدها این عهده انتخابی گردید. اعضای شورای مشورتی اقتصادی عبارت بودند از وزرای پلان، مالیه، تجارت، صنایع خفیفه و موادغذائی، ترانسپورت و توریسم بحیث اعضای انتصابی و نمایندگان اتاق‌های تجارت و صنایع مرکز و ولایات انجمن‌های صنایع خصوصی، اتحادیه‌های ترانسپورتی مرکز و ولایات نمایندگان اصناف و پیشه‌وران که از سوی مؤسسات خویش انتخاب و به شورای متذکره معرفی می‌شدند. همچنان صدراعظم پنج تن از اقتصاددان‌ها و دانشمندان علوم اجتماعی را بحیث اعضای شورا تعیین می‌نمود. شورای مشورتی اقتصادی طی دهه ۱۹۸۰ نقش مفیدی را در امر تشویق و جلب اعتماد شمار زیادی

از سرمایه داران و صاحبان تشبثات خصوصی برای سرمایه گذاری‌ها در عرصه‌های مهم اقتصادی اعم از صنعتی، بازرگانی، خدماتی، ساختمانی و انتقالاتی و ارتقای سطح، تولید بهبود خدمات و استخدام انجام داد.

۱۱. سطح صلاحیت وزارت پلان‌گذاری بملاحظه اهمیت عرصه کار آن و بمنظور ارتقای مؤثریت و فعالیت در امور پلان‌گذاری در کشور به کمیته دولتی ارتقاء حاصل نمود. رئیس کمیته دولتی پلان‌گذاری حایز مقام معاون صدراعظم بود و معاونین وی در بست وزیر تعیین می‌شدند. کمیته دولتی پلان‌گذاری گزارش‌های کار خویش را به صدراعظم و به جلسات شورای وزیران ارائه می‌کرد و پلان‌های دولتی از جانب شورای انقلابی مورد ارزیابی و تصویب قرار می‌گرفت. این کمیته در دهه هشتاد سکان اداره اقتصادی کشور را استوار در دست خویش نگهداشته بود. در این اداره شمار زیادی از کارمندان آموزش دیده در رشته‌های اقتصادی در داخل کشور و در خارجه کار می‌نمودند.

۱۲. در چهارچوب حکومت قبل از سال‌های ۱۹۸۰، شماری ادارات و مؤسسات وجود داشت که از لحاظ کاری با وزارت‌خانه‌ها و مؤسسات اداره کننده ارتباطی محکم نداشتند. همچنان میان وزارت‌خانه‌ها از لحاظ تقسیم وظایف معین معقولیت لازم وجود نداشت. بگونه مثال اعزام جوانان برای آموزش به کشورهای خارجی قبلاً در انحصار وزارت تحصیلات عالی و مسلکی بود که ظاهراً موجه به نظر می‌آمد؛ ولی در عمل غیرمنطقی بود. زیرا آموزش در خارجه بوسیله مؤسسات وزارت‌خانه متذکره انجام نمی‌گرفت و باید شمار و اعزام محصلان بر پایه ضرورت‌های پلانی در رشته‌های مشخص از سوی کمیته دولتی پلان‌گذاری بعمل می‌آمد. بنابر همین منطق و همچنان بمنظور جلوگیری از برخوردهای ذهنی‌گرانه، امتیازطلبانه و

تبعیضی در این زمینه* مسأله برگماری و اعزام جوانان برای آموزش به خارجه به کمیسیون ویژه‌ای که در چهارچوب شورای وزیران تشکیل شده بود؛ محول گردید و کمیته دولتی پلان‌گذاری وظایف جلب کمک‌های خارجی برای اعطای بورس‌های تحصیلی تعیین رشته‌های آموزشی و اعزام به خارجه را انجام می‌داد. کمیسیون ویژه در تحت رهبری معاون صدراعظم در امور فرهنگی کار می‌کرد و اعضای آن عبارت بودند از وزرای تحصیلات عالی و مسلکی، وزیر تعلیم و تربیه، معاون کمیته دولتی پلان‌گذاری و معاون وزارت امورخارجه. این کمیسیون، همکاری اتحادیه‌های صنفی افغانستان و شعبه آموزش و پرورش تبلیغ و ترویج کمیته مرکزی ح.د.خ.ا را نیز در این زمینه جلب می‌نمود. در نتیجه در طی سال‌های هشتاد شمار بزرگی از جوانان با استعداد، متعلق به اقشار اجتماعی، اقوام و ملیت‌ها و مناطق گوناگون کشور در رشته‌های مورد نیاز اقتصاد دانش و فرهنگ کشور به خارجه اعزام شدند. آموزش و پرورش دیدند. کمیسیون بر پایه قانون آموزش و تعیین متخصصان جوان فعالیت می‌کرد و به صدراعظم پیوسته گزارش ارائه می‌نمود.

۱۳. در پیش‌گفتار این فصل درباره بیکاری شعبات اوراق در وزارت‌خانه‌ها ادارات و مؤسسات کشور اشاره بعمل آمده است؛ در سال‌های پیشین در واقع این شعبات بمتابه ذخیره گاه بی‌نظم اسناد مکاتیب و اوراق دولتی انباشته روی هم تلقی می‌گردید. در این شعبات صرف کسانی بکارگماشته می‌شدند که بیکاره بودند. یا اضافه بست می‌شدند و یا برخی از کارمندان آگاه را جزائی در شعبات متذکره می‌فرستادند. در سال‌های هشتاد بر پایه مقررات جدید، شعبات اوراق به شعبات

* بگونه مثال در سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ بنا به هدایت حفیظ‌الله امین تقریباً صد درصد محصلان برگماری شده برای تحصیل به خارجه و بویژه به اتحادشوروی به شمار (۱۵۰۰ تن در سال) حزبی (خلقی) بودند.

مهمی بمثابه آرشیف ادارات دولتی تبدیل گردید. سطح صلاحیت و مسئولیت این شعبات ارتقا یافت. تمام اسناد دولتی باید در این شعبات ثبت و نگهداری می‌شدند. تصامیم و اوامر وزیر و رؤسای مربوط صرف از طریق شعبات آرشیف می‌توانست صادر گردد و خصوصیت تطبیقی حاصل نماید. افزون برآن به شعبات آرشیف نقش مهمی برای تنظیم امور هیأت‌های مشورتی وزارت‌خانه‌ها تفویض گردید.

۱۴. در گذشته‌ها، وزراء و رؤسای ادارات دولتی هر یک جداگانه تصمیم می‌گرفتند و اجراءات می‌کردند و مرجع رسمی در وزارت‌خانه‌ها و ادارات برای اتخاذ تصامیم دستجمعی ثبت و کنترل بر تطبیق آنها وجود نداشت. ولی در دهه هشتاد، شورای وزیران تصمیم اتخاذ نمود که بر پایه مقررده موضوعه در تمام وزارت‌خانه‌ها و ادارات مستقل هیأت‌های مشورتی تشکیل گردد. ترکیب هیأت‌های مشورتی بطور کل عبارت بود از وزیر مربوط یا رئیس کمیته دولتی و یا اداره مستقل دولتی بحیث رئیس هیأت؛ معینان و رؤسای ادارات جداگانه برخی از مدیرهای عمومی و کارشناسان ارشد بحیث اعضای دایمی هیأت، رئیس اداره آرشیف بحیث منشی هیأت و مسئول دارالانشا که فعالیت‌های عملی از طریق آن انجام می‌گرفت. هیأت‌های مشورتی اجراءات وزارت‌خانه و اداره مربوط را در پایان هر ربع سال و نتایج تحقق پلان و بودجه دولتی را مورد بررسی قرار می‌داد. فقرات کلی برای تشکیل هیأت‌های مشورتی در مقررده پیش‌بینی گردیده بود؛ ولی بمنظور تعیین اعضاء بگونه مشخص و اساسنامه آنها در جلسات شورای وزیران مورد تصویب قرار می‌گرفت.

۱۵. بمقصد اینکه تصامیم احکام و اجراءات مقامات رهبری در وزارت‌خانه‌ها، کمیته‌ها و ادارات دولتی در مطابقت با قوانین کشوری، مقررات لوایح و طرزالعمل‌های جاری و نه در مغایرت و مخالفت با

آنها اتخاذ گردد؛ لازم شمرده شد که در تمام ارگان‌های اجرائی دولتی مشاوریت‌های حقوقی ایجاد گردد. این مشاوریت‌ها متشکل از کارشناسان حقوقی بودند. مسأله مطابقت طرح‌های فیصله‌های عمده با قوانین، قبل از تصویب از سوی این مشاوریت‌ها انجام می‌شد. مشاوریت افزون برآنکه از لحاظ حقوقی به مقامات رهبری مشوره‌ها ارائه می‌کرد؛ بخاطر ارتقای سطح دانش حقوقی کارمندان اداره نیز برنامه‌هایی را طرح و تطبیق می‌نمود.

۱۶. بمنظور ارائه پاسخ مناسب بمراجعات مردم و استماع دقیق خواست‌های ایشان، شعبات بررسی نامه‌های مردم در تمام وزارت‌خانه‌ها، کمیته‌ها و ادارات دولتی در سال‌های ۱۹۸۰ ایجاد گردید. شعبات متذکره دارای مقرر و مؤظف بودند که با مراجعه کنندگان بنحو شایسته‌ی برخورد نمایند و به اقناع ایشان بپردازند. این شعبات عرایض و یادداشت‌های تحریری مراجعین را رسماً بمقامات رهبری و اداری مربوط می‌رسانیدند و پاسخ مقتضی قانونی دریافت می‌داشتند.

در مقر شورای وزیران نیز شعبه مشابهی تحت نام رسیدگی به نامه‌ها و شکایات مردم بر پایه ریاست عرایض گذشته، تشکیل شده بود. کار اداره جدید رسیدگی به نامه‌ها و شکایات مردم با ریاست عرایض پیشین تغییر بنیادی داشت. زیرا در ریاست عرایض متذکره تقریباً با کلیه مراجعین تقاضا کنندگان، عارضین و شکایت کنندگان برخورد یکسان صورت می‌گرفت. باین معنی که در پایان عرایض ایشان عنوانی مرجع مربوط که غالباً از آن شکایت می‌گردید؛ چنین جملات متحدالمال نوشته می‌شد: «بر طبق مقررات اجراءات شود!». یا اینکه «بر طبق مقررات به شکایت عارض رسیدگی شود!» در پای این دو جمله متحدالمال، رئیس شعبه عرایض یا بنماینده‌ی از وی یکتن از کارمندان، شعبه امضا می‌کردند و عریضه بار دیگر به مراجعه کننده

سپرده می‌شد و وی خود باید آنرا به مرجع مربوط تسلیم بدهد. البته این صرف کاغذ بازی و اتلاف وقت بود. ولی در اداره جدید در شورای وزیران که در دهه هشتاد به صدها هزار درخواست و شکایت مردم رسیدگی مشخص قانونی بعمل آمد؛ برخورد دگرگون صورت می‌گرفت. نخست با غالب مراجعه کنندگان مصاحبه رو در رو انجام می‌شد و متناوباً وزرای مشاور نیز در این امر شرکت می‌کردند. دوم - تقاضاها و شکایات مردم بر اساس تقسیم وظایف در اداره به کارمندان و کارشناسی رجعت داده می‌شد که مسئولیت رسیدگی عرصه‌های معین یا وزارت‌خانه‌های معینی را برعهده داشتند. سوم - در رابطه به چگونگی هر قضیه جداگانه از مرجع مربوط سوالات و معلومات شفاهی و تحریری بعمل می‌آمد. چهارم - بر پایه اطلاعات بدست آمده از هردو جانب، حکم مناسب در پای عرایض و یادداشت‌های مراجعه کنندگان ثبت و راجستر می‌گردید و در پای آنها در برخی موارد مهم صدراعظم و معمولاً یکتن از معاونان صدراعظم یا وزرای مشاور بملاحظه عرصه‌های کار ایشان امضاء می‌کردند. پنجم - عرایض و شکایات توأم با نامه‌های توضیحی بمراجع مربوط رسماً ارسال می‌گردید و پاسخ فوری مطالبه می‌شد. ششم - هرگاه بنا بر دلایلی به رفع شکایت عارض پرداخته نمی‌شد یا عارض خود از اجراءات مرجع مربوط رضایت نشان نمی‌داد؛ موضوع به وزارت عدلیه ارجاع می‌گردید که با در نظر داشت قوانین و مقررات حکمیت نماید و به حل و فصل مسأله بپردازد یا در صورت لزوم قضایا را به محاکم رجعت بدهد.

۱۷. در اینجا به تغییر اسم یک مؤسسه تجارتي بعنوان یک نمونه می‌پردازم که ظاهراً کوچک و عادی به نظر می‌آید؛ ولی در واقع دارای اهمیت اصولی است که ارزش مطرح ساختن دارد. در سال‌های هشتاد نام "د خلک وارداتی او صادراتی اتحادیه" به "شرکت افغان

کارت" تبدیل شد و این صرف یک تغییر شکلی نه؛ بلکه دارای خصلت ماهوی بود. اتحادیه متذکره در سال ۱۹۷۸ در پی قیام نظامی ثور بعنوان یک مؤسسه تجارتي دولتي تأسيس گردیده بود و امتیازات بزرگی از قبیل حق الامتیاز توريد تلویزیون و وسایل صوتی و صوری و انواع بی‌شمار کالاهای تجارتي را در دست داشت. هدف از تأسيس آن، متمرکز کردن مجموعه تجارت خارجی به شاخ و برگ‌ها و تحت اداره آن بود. گردانندگان رژیم آن‌زمان آشکارا اظهار می‌داشتند که در وجود آن اتحادیه نخست به ملی کردن تجارت خارجی و سپس تجارت داخلی خواهند پرداخت. اینکه چنین چیزی عملی بود یاخیر؛ بجای خودش باشد. ولی گرایش‌ها و اقدامات ناپخته در آن سمت و سو، عدم اعتماد تاجران، رکود بازرگانی و کساد بازار را بوجود آورد که زمانی را احتوا نمود تا در سال‌های هشتاد وضع بگونه عادی برگردد. بنابراین، لازم بود که نخست اسم ترساننده اتحادیه تجارتي متذکره به اسم معمولی‌ای تعویض شود و سپس بعنوان یک شرکت عادی مختلط با سرمایه دولتي و خصوصی فعالیت نماید. افغان کارت حق الامتیازهای حاصله را بر پایه محاسبات دقیق به واردات وزارت مالیه می‌پرداخت و در سال‌های هشتاد شرکت مؤفقی بود.

۱۸. در سال‌های هشتاد، شورای وزیران به امور احصائیوی - آمارگیری و به امر ارتقای سطح فعالیت مسئولیت کارائی و صلاحیت اداره مرکزی احصائییه، توجه خاصی مبذول می‌کرد. قابل یادآوری می‌دانم که در جهت ایجاد سیستم احصائیوی مؤثر در افغانستان و توسعه و تعمیق فعالیت‌های اداره مرکزی احصائییه، متخصص تحصیلکرده و مجربي به اسم غلام محی‌الدین شهباز خدمات با ارزشی انجام داد. به یاد دارم که در نخستین ماه‌های پس از قیام نظامی ثور در سال ۱۹۷۸ هنگامی که من وزیر پلان‌گذاری بودم و مسأله سرشماری نفوس در افغانستان بهمکاری مؤسسه خاص (دیموگرافی) سازمان

ملل متحد سردست بود؛ من ضمن بررسی موضوع با شماری از متخصصین امور احصائیه و از جمله با شهباز آشنا شدم. از همان نخستین صحبت متوجه شدم که وی دارای استعداد سرشار در رشته اختصاصی خویش می‌باشد که در یکی از مؤسسات علمی غربی فراگرفته بود. ولی من به زودی زندانی شدم و پس از رهائی در سال ۱۹۸۰ هنگامی که باردگر امور وزارت پلان‌گذاری را نیز بر عهده داشتم؛ به امر بهبود امور احصائیوی نیز توجه خویش را متمرکز ساختم. در گام نخست شعبه احصائیه که در چهار چوب وزارت پلان از سال‌ها با فعالیت محدود وجود داشت؛ توسعه و سپس به اداره مستقلی تحت اسم اداره مرکزی احصائیه ارتقا داده شد. غلام محی‌الدین شهباز که غیرحزبی بود و از سال‌ها در یک پست عادی خیلی پائین‌تر از صلاحیت علمی و کاری خویش کنار می‌کرد؛ در بست وزیر بحیث رئیس عمومی اداره مرکزی احصائیه تعیین گردید. وی در تمام مدت کار من بحیث صدراعظم در این پست و غیرحزبی باقی ماند و خدمات شایسته‌ی انجام داد. از جمله در اداره متذکره بخش کامپیوتری با خریداری سیستم‌ها و دستگاه‌های جدید کامپیوتری آن زمان ایجاد گردید.

شورای وزیران سعی می‌نمود که اداره مرکزی احصائیه بعنوان یک اداره بی‌طرف مستقلاً کار کند و حتی‌الامکان ارقام احصائیوی را از وزارت‌خانه‌ها ادارات و مؤسسات دولتی نیز فارغ از حیظه نفوذ مقامات رهبری آنها جمع‌آوری و سپس پروسس نماید. از جمله در این راستا، من به پیشنهاد اداره مرکزی احصائیه مبنی بر تأسیس شعبات خاص آن اداره در وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی موافقت کردم تا ارقام و حقایق از دست اول جمع‌آوری و جمع‌بندی گردد. یکی از اقدامات دیگر اینکه اداره متذکره مؤظف گردید که ارقام احصائیوی را مستقیماً از پروژه‌های تحت ساختمان و مراجع مربوط

دیگر در رابطه بمیزان پیشرفت کار و استفاده از بودجه انکشافی جمع‌آوری نماید و نتیجه‌گیری‌های خویش را حین بررسی تحقق پلان و بودجه دولتی هم‌زمان با گزارش‌های کمیته دولتی پلان‌گذاری بگونه مستقل به جلسات شورای وزیران ارائه نماید. این امر تا حدود زیادی از هرگونه گداز گوی جلودگی می‌نمود.

۱۹. احساس ضرورت روزافزون برای تأمین مردم از لحاظ نان و موادغذائی دیگر و رشد صنایع مصرفی در کشور ایجاب می‌کرد که اداره باکفایت متمرکز و مسئولی ایجاد گردد. بنابراین، از ادغام بخشی از ریاست ارزاق و احتیاجات عامه که در تحت اداره وزارت تجارت کار می‌نمود و از بخش صنایع سبک که در تحت رهبری وزارت معادن و صنایع قرار داشت؛ وزارت جدیدی بنام وزارت صنایع خفیفه و موادغذائی تشکیل گردید.

باید در نظر گرفت که ریاست ارزاق و احتیاجات عامه علاوه بر تهیه موادغذائی، تجارت موادنفی و اداره سیلوا، آسیاب‌ها و فابریکات نان‌پزی را نیز بدست داشت که اداره کارهائی آن حجم و بیگانه از هم بوسیله یک اداره ناممکن تلقی می‌گردید. همچنان ادامه کار صنایع سبک در کنار کارهای بزرگ تفحص و استخراج معادن و بر پایه آن ایجاد صنایع سنگین، منطقی شمرده نمی‌شد. بنابراین، بر پایه بخشی از ریاست ارزاق و احتیاجات عامه، اداره تدارک موادنفی وابسته به وزارت تجارت ایجاد گردید. وزارت جدید التشکیل صنایع خفیفه و موادغذائی طی سال‌های ۱۹۸۰ کارهای چشمگیری را در عرصه تولید توریید و توزیع موادغذائی و بدرجه اول گندم و آرد انجام داد و تهیه مواد اولیه مورد نیاز مردم از قبیل روغن، شکر، چای و سایر موادغذائی و مصرفی قابل توزیع برای کوبونداران را با همکاری مستدام وزارت تجارت برعهده گرفت. سیلوا، آسیاب‌ها و فابریکات نان‌پزی که در کابل، پلخمری و مزارشریف بکمک اتحادشوروی و

سیلوهای هرات و قندهار که به قرضه کشور آلمان غرب بوسیله شرکت‌های ساختمانی دنمارکی ساخته شده بودند. نقش بزرگی را برای تهیه آرد و نان برای اهالی شهرهای متذکره، قطعات نظامی و مؤسسات تعلیمی در شرایط ادامه جنگ در کشور ایفاء نمودند. همچنان با تلاش‌های پیگیر این وزارت‌خانه رشته‌هایی از صنایع سبک و مصرفی در شهرهای کابل، مزارشریف، هرات، جلال‌آباد، کندز و پلخمری با سرمایه‌گذاری‌های دولتی مختلط و غالباً خصوصی بوجود آمد.

شایان یادآوری است که در مجتمع سیلوها، آسیاب‌ها و کارخانه‌های نان‌پزی گروه‌هایی از بهترین کادرهای کارگری، انجیران و متخصصین پرورش یافتند و از میان ایشان شمار زیادی اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند. سابقه گرایش کارگران متذکره بمبارزات ترقی‌خواهانه کارگری برمی‌گردد به روزهایی که در نیمه دوم سال‌های ۱۹۶۰ در آغاز، این جانب و سپس شمار دیگری از رفقا توجه خویش را به کار انقلابی میان آنان مبدول کردند. من با نخستین گروهی از متخصصین و انجیران که از آموزش در رشته بکار انداختن آسیاب‌ها و فابریکات نان‌پزی در کشور از شوروی برگشته بودند؛ ارتباط تأمین کردم. نخست یک حوزه حزبی در تحت رهبری من و با تشبث انجیر محمدعزیز تشکیل گردید. پس از آن کادرهای رهبری آگاه و ترقی‌خواه پرورش یافته در فابریکات متذکره در سال‌های سهم قابل ملاحظه‌ای بخاطر تأمین مردم از لحاظ آرد و گندم و موادغذائی دیگر ایفاء کردند. خصوصیت پیگیرانه انقلابی کادرهای متذکره از اینجا ناشی می‌شود که ایشان دارای ریشه و پیشینه کارگری بودند. آنان از پائین‌ترین مراحل اشتغال به کارهای ساده و سطوح کارگری به انجیران و متخصصین با تجربه و تحصیلکرده مبدل شدند؛ یعنی مدرسه عملی کار و فراگیری علمی تخصص را در آمیخته و هم‌زمان آموختند.

چهره‌های برجسته در میان ایشان زیاد بود که از جمله در اینجا صرف از شماری از آنان که در مراحل گوناگون در عرصه تأمینات مردم از لحاظ موادغذائی مقامات رهبری را برعهده داشتند یادآوری می‌گردد:

انجنیر محمدعزیز	انجنیر محمداصغر
انجنیر لمراحمند	انجنیر سلطان محمد صالحی
انجنیر محمدیعقوب	انجنیر محب‌علی
انجنیر عبدالمجید	انجنیر باز محمد
انجنیر سید نورعلی	

انجنیر محمدعزیز از کارگر تا سطح معاون صدراعظم و رئیس کمیته دولتی پلان‌گذاری ارتقاء حاصل نمود و انجنیر لمراحمند سال‌های زیادی بعنوان وزیر صنایع خفیفه و موادغذائی مؤفقانه کار کرد.

۲۰. از سال‌های پیشین وزارت‌خانه پر مصرفی بنام وزارت سرحدات و یا وزارت قبایل در چوکات حکومت با امتیازات و صلاحیت‌های مالی بی‌حسابی وجود داشت که به امر جلب افراد قبایل پشتون اعم در داخل و خارج افغانستان می‌پرداخت. در سال‌های هشتاد بنا به پیشنهاد شورای وزیران نخست نام وزارت‌خانه متذکره به اقوام و قبایل تعویض گردید که ضمناً در برخی موارد به امور اقوام دیگر کشور نیز توجه مبذول می‌داشت. سپس وزارت امور ملیت‌ها بگونه جداگانه تشکیل گردید و وزارت سرحدات و قبایل بجای خود باقی ماند. این وزارت‌خانه جدید در راستای برابری حقوقی اقوام و ملیت‌های گوناگون مسکون در کشور کثیرالممله افغانستان تا حد معینی نقش با اهمیتی در تحت رهبری محمدعوض نبی زاده که خود دارای ریشه و پیشینه کارگری بود ایفاء نمود.

۲۱. در گذشته کلیه عرصه‌های اطلاعاتی فرهنگی و هنری در یک وزارت‌خانه جمع شده بود که به کار رشد و توسعه هیچ یک بگونه‌ای که شایسته بود؛ رسیدگی و پرداخته شده نمی‌توانست. در سال‌های

۱۹۸۰ با درک ضرورت جدی اقدام برای پیشرفت عرصه‌های فرهنگ و هنر در کشور، وزارت‌خانه متذکره به چهاربخش با صلاحیت‌هایی در سطح وزارت تقسیم و توسعه یافت که عبارت بودند از کمیته دولتی رادیو - تلویزیون و سینماتوگرافی کمیته، دولتی کلتور (فرهنگ و هنر)، کمیته دولتی طبع و نشر (مطبوعات و انتشارات) و آژانس اطلاعاتی باخترا.

وجود این تشکیلات بالنسبه گسترده برای آن ضرورت بود که عرصه‌های اطلاع‌رسانی و آگاهی سطح آگاهی مردم رشد فرهنگ و هنر و توسعه نشرات نیاز جدی به کار و پیشرفت داشت و این امر از اهمیت والائی در برنامه‌های حزب و دولت در سال‌های ۱۹۸۰ برخوردار بود. همچنان باید در نظر گرفت که در آن سال‌ها مانند سال‌های پیشین این عرصه در انحصار و در قبضه دولت قرار داشت و بخش خصوصی سهم و نقش ناچیزی در زمینه ایفا می‌نمود و باین‌لحاظ شورای وزیران توجه ویژه‌ی به آن مبذول می‌کرد. در عرصه‌های چهارگانه متذکره در دهه هشتاد پیشرفت‌های چشمگیری حاصل گردید و در این امر شخصیت‌های فرهنگی و هنرمندان شایسته و برجسته‌ای نقش بزرگی ایفاء کردند. در موارد گوناگون از این شخصیت‌ها یادآوری بعمل خواهد آمد؛ ولی در اینجا صرف از رؤسای کمیته‌های دولتی متذکره که چهره‌های شناخته شده و معروف در حلقات فرهنگی و سیاسی کشور شمرده می‌شدند و در مراحل مختلف در دوران کار اینجانب بحیث صدراعظم، منشاء خدمات شایسته شده اند یادآوری می‌گردد:

دوکتور محمدحیدر مسعود

لطیف ناظمی

محمداکبر کرگر

کاوون توفانی

داؤد کاویان

غلام حضرت همگر

محمد بشیر رویگر

عبدالقیوم بیسد

۲۲. ورزش و پرورش فیزیکی در افغانستان از گذشته‌ها صرف به نام وجود داشت؛ ولی در سال‌های هشتاد به این امر توجه ویژه‌ای مبذول گردید و بمنظور سازماندهی آن کمیته دولتی سپورت و تربیت بدنی به صلاحیت وزارت تشکیل گردید. افزون بر آن کمیته ویژه اولمپیک در تشکیل آن، برای آماده ساختن تیم‌های سپورتی بخاطر اشتراک در بازی‌های اولمپیک فعالانه به کار می‌پرداخت.

۲۳. کارهای ساختمانی در گذشته‌ها تحت نام وزارت فواندعامه، انجام می‌گرفت که اسم مشخص و با مسمی نبود. بنابراین، در سال‌های هشتاد، وزارت متذکره از لحاظ شکلی و ماهوی تجدید سازمان داده شد؛ اسم آن در مطابقت با وظایف مشخص که بآن سپرده شده بود؛ به وزارت ساختمانی تعدیل گردید. اجرای دو وظیفه عمده در مقیاس سراسری کشور در برابر آن قرار داده شد که عبارت بود از سرک‌سازی و اعمار ساختمان‌های صنعتی و مدنی. بخش پروژه‌سازی شهری و خانه‌سازی از وزارت متذکره جدا گردید و بر پایه آن اداره شهرسازی و خانه‌سازی بنیاد نهاده شد. این امر لازم بود؛ زیرا بسیاری از خانواده‌ها بخاطر فشارهای وارده از سوی گروه‌های مسلح بر ایشان و بخاطر امنیت خویش بسوی شهرها رو می‌آوردند و شهرها بسرعت گسترش می‌یافتند. بمقصد جلوگیری از بی‌نظمی‌های ساختمانی و دادن پاسخ مثبت به نیاز روزافزون برای خانه‌سازی، اداره متذکره ایجاد گردید.

در اداره شهرسازی و خانه‌سازی، شمار بزرگی از انجیران و مهندسان با استعداد کار می‌کردند و نمونه‌های درخشان طرح‌های مهندسی و

پروژه سازی را با فعالیت‌های ایجاد گرانه خویش پدید می‌آوردند. رؤسای اداره متذکره با صلاحیت وزیر کار می‌کردند.

۲۴. از گذشته‌ها، اداره کوچک نیمه مستقلی با امکانات محدود مالی بنام ریاست آمادگی ضد حوادث وجود داشت؛ ولی فعالیت‌های آن خیلی‌ها محدود، وقفوی و نوبتی بود. زیرا صرف در صورت بروز حوادثی چون سیلاب، زلزله و دیگر آفات طبیعی به فعالیت می‌پرداخت. ولی در سال‌های هشتاد ضرورت افتاد تا اداره متذکره از نو سازمان یابد و دامنه فعالیت‌های آن بگونه روزافزون گسترده‌تر گردد. زیرا بنابر ویرانگری‌ها و راکت اندازی‌های بی‌شمار و بمقیاس روز و هفته بی‌وقفه گروه‌های مسلح بر شهرها و بویژه بر شهر کابل هر روز توفانی برپا می‌گردید و چون سیلاب و زلزله بسیاری از خانواده‌ها را از هستی و زندگی ساقط می‌کرد.

کارمندان این اداره در شهر کابل و نمایندگان آن در ولایات کشور بمرجده آگاهی از حادثه اندوه‌باری اعم از طبیعی یا آفریده دست ویرانگران آتش افروزان و راکت اندازان به محل رخداد می‌شتافتند و کمک‌های سخاوتمندانه مادی و معنوی به خانواده‌های آسیب دیده می‌رساندند. بگونه مثال مراسم و مصارف کفن و دفن قربانیان راکت‌های گروه‌های مسلح که کورکورانه بر باشندگان بیگناه فرو می‌افتاد؛ بوسیله این اداره انجام می‌شد و کمک قابل توجهی بشکل مبالغی پول و مقادیری کالا به بازماندگان قربانیان و به خانواده‌های زیان دیده مبذول می‌گردید. به رغم اینکه این معاونت‌ها نمی‌توانست زخم‌های عمیق مردم را التیام بخشد؛ ولی اندک تسکینی برای دردهای ایشان در لحظات حساس شمرده می‌شد و دست کم اقدامی بود در ردیف وظایف انسان‌دوستانه حکومت.

اداره آمادگی ضد حوادث، بودجه مصرفی خویش را از وزارت مالیه دریافت می‌داشت و امدادهای نقدی و کالائی خارجی را نیز می‌پذیرفت.

اداره متذکره که خصلت یک مؤسسه خیریه را بخود گرفته بود؛ خدمات فراموش ناشدنی با اهمیتی را طی سال‌های ۱۹۸۰ از طریق رئیس آن میر فضل‌احمد که انسانی حساس، دلسوز، صادق و صمیمی نسبت به آسیب دیده‌ها و نیازمندان بود؛ تحت رهبری مستقیم صدراعظم، بانجام رسانید.

۲۵. در سال‌های هشتاد بنابر ضرورت دستگیری از پناهجویان که به افغانستان رو می‌آوردند؛ اداره کمک به مهاجرین تأسیس گردید. این اداره با همکاری نزدیک برخی از سازمان‌های اجتماعی و بویژه شعبه مناسبات بین‌المللی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در چهارچوب شورای وزیران فعالیت می‌کرد. پناهجویان و مهاجرین از کشورهای اسلامی و همسایه بویژه از پاکستان و ایران و عراق که در کشورهای خویش تحت پیگرد و آزار قرار داشتند؛ به افغانستان پناهنده می‌شدند. گردانندگان اداره کمک به مهاجرین با احساس انسانی برخورد عاطفی و با درک مکلفیت‌های بین‌المللی خویش، هرگونه کمک مقتضی مادی و معنوی به پناه جویان مبذول می‌داشتند.

۲۶. گرایش فزون‌شمار پناهندگان و مهاجرین افغانی در خارج از کشور و بخصوص در پاکستان و ایران بخاطر عودت به وطن خویش حکومت را واداشت که به این مسأله برخورد مسئولانه تبارز بدهد و مکلفیت‌های میهن‌پرستانه و انسانی خویش را در برابر ایشان بدرستی درک نماید. بنابراین، نخست اداره عودت کنندگان به صلاحیت وزارت و به زودی وزارت عودت کنندگان و سپس تحت نام کمیته دولتی عودت کنندگان در تحت رهبری معاون صدراعظم در چهارچوب شورای وزیران تأسیس گردید و در میان مهاجرین از شهرت نکوئی برخوردار شد. ولی همانگونه که مهاجرت شمار بیش‌تر مهاجرین از کشور در تحت شرایط ادامه جنگ سرد خصلت سیاسی

و تشویق کننده از برون بخود گرفته بود؛ عودت ایشان نیز عمدتاً تابع همان شرایط بود و موانع در برابر ایشان از برون بوجود می‌آمد. باین لحاظ عودت مهاجرین خصوصیت کتلوی که انتظار می‌رفت بخود نگرفت؛ ولی خانواده‌ها و افرادی که باز می‌گشتند با آغوش گشاده پذیرائی می‌شدند و کمک‌های لازم بشری به ایشان مبذول می‌گردید. وزارت عودت کنندگان در مدتی که من وظیفه صدارت افغانستان را بردوش داشتم؛ بوسیله دوکتور محمدحسن شرق بعنوان معاون صدراعظم رهبری می‌گردید و سپس یکتن از وزرای با احساس میهنپرستانه انسانی فتح محمدرین انجام این وظیفه را بردوش گرفت.

فصل سوم برخورد به مسأله کادری و پرورش کادرهای اداری

در فصل قبلی این بخش در رابطه به خصوصیات برخی از کادرها در شورای وزیران اشاراتی بعمل آمد و اکنون می‌خواهم پیرامون مسایل انتخاب گمارش و جایجا ساختن کادرها در دستگاه اداره حکومت که شیوه‌های برخورد با آن در تاریخ اداره دولتی در افغانستان پدیده جدیدی بود؛ مطالبی ارائه نمایم. ولی نخست لازم می‌شمارم که تعریف کوتاهی از این مطلب بدست بدهم: کادرها عبارت از ترکیب اساسی کارمندان دارای آمادگی در چهارچوب رهبری ارگان‌های حزب، دولتی و اقتصادی است که وظیفه دارند مشی سیاسی حزب و دولت را تحقق بخشند.

هنگام اتخاذ تصمیم برای انجام اصلاحات در دستگاه اداره حکومت که در فصل قبلی توضیح گردید؛ بدرستی در نظر بود که ایجاد و تکامل یک سیستم واحد و مؤثر کار و سازماندهی بهتر آن با مسأله کادری مناسبات نزدیک دارد. این امر امکاناتی را در جهت بهبود امور اداره ارتقای سطح فعالیت صلاحیت و اعتبار شورای وزیران بعنوان عالی‌ترین قدرت اجرائی و اداری دولت بوجود می‌آورد. زیرا هر حزب و دولتی از طریق کارمندانی که وفادار به اهداف و برنامه‌های آن باشند و بدرستی سیاست‌های آن را درک نمایند و تحقق بخشند؛ قادر به اجرای آنها در عمل خواهد شد. زیرا صلاحیت در حل مسایل و فعالیت منظم و هم‌آهنگ و حسن انجام کار از شرایط لازم فعالیت مؤفقیّت آمیز دستگاه اداره دولتی می‌باشد. بدینگونه میان سیاست حزب و دولت معین و فعالیت، کادرها باید پیوسته ارتباط و وابستگی متقابل را در نظر گرفت و این امر در برگماری و تبدیلی کادرها تجلی می‌یابد. بملاحظه این، اصل شورای وزیران پیوسته در نظر می‌گرفت که دستگاه‌های اداری وزارت‌خانه‌ها، ادارات و

مؤسسات و سازمان‌ها باید با کادرهای ماهر و وفادار به راه و روش پذیرفته شده، مجهز گردند.

مسأله کادری و برگماری دقیق کادرها در مقامات رهبری و اجرائی در چهارچوب شورای وزیران همواره مورد توجه بخصوص من بعنوان صدراعظم بود. بگونه مثال در اینجا بندهائی از یک بیانیه خویش را که در جلسه مورخ ۳۰ اکتوبر ۱۹۸۲ کارمندان حزبی و دولتی در رابطه به مسأله کادرها ایراد گردیده بود؛ نقل می‌نمایم و بخاطر توضیح مسایل مطروحه در آن تبصره‌های کوتاهی بعمل می‌آورم.

در آغاز بیانیه چنین آمده است: «مقدمتاً این امر بدیهی را یادآور می‌شوم که در هر جامعه و در هر دولت، حل پیروزمندانه تمام مسایل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مستقیماً وابسته به سطح بلند شایستگی و ورزیده‌گی کادرها و انتخاب و انتصاب صحیح آنان است؛ نیاز به این امر همیشه مبرم است. ولی در سال‌های تحولات انقلابی ضرورت برای کادرها فوق‌العاده افزایش می‌یابد.»

در بیانیه به دشواری‌هایی که در شرایط جنگ داخلی در برابر دولت قرار داشت و به ضرورت حل مسایل بغرنج اشاره بعمل آمده و به دنبال آن گفته می‌شود: «برای حل این مسایل و وظایف نه تنها به کادرهای تخصصی، بلکه به وجود کادرهای دارای تجربه کافی سیاسی، مبتکر، جدی فعال و پرانرژی نیاز داریم. از نظام‌های گذشته برای ما نه تنها یک اقتصاد عقب مانده با سیستم ناقص اداره دولتی بمیراث مانده است؛ بلکه عقب ماندگی‌های ذاتی رژیم‌های استثمارگر سنن و عادات مضر عمیقاً نفوذ یافته در ذهن بخش‌های معینی از کارکنان در ماشین دولتی باقیست. ما در نظر می‌گیریم که انجام همه این‌ها در یک زمان کوتاه ناممکن است؛ ولی از همین اکنون باید در مورد انتخاب و پرورش کادرهای رهبری که بطور ارگانیک در خویشتن حزبیت را با خبرگی و ورزیدگی، نظم و انضباط، ابتکار و خلاقیت در کار در آمیزند؛ توجه لازم معطوف نماییم.

این‌چنین کادرهای رهبری در فعالیت روزمره خویش باید خواست‌ها و نیازمندی‌های مردم و جامعه را در نظر گیرند و در کار و زندگی نمونه باشند».

انتخاب و برگماری کادرها در مقامات رهبری در شورای وزیران غالباً با دشواری‌های معین روبرو می‌گردید. زیرا حزب ملحوظات گوناگونی را افزون بر صلاحیت و وظیفوی و سیاسی کادرها در نظر می‌گرفت. از جمله مقرراتی (نومنکلاتور) وجود داشت که بر پایه آن برگماری کادرهای رهبری در شورای وزیران نیز باید از سوی برخی مقامات رهبری حزبی تأیید می‌شدند. این مسأله همواره موجب اختلاف شورای وزیران و شخصاً من بعنوان صدراعظم با مقامات حزبی می‌گردید. در بیانیه ضمن شکایت از این موضوع از جمله چنین گفته می‌شود: «لازم است تا بملاحظه برخی تجارب حاصله در این زمینه و همچنان در نتیجه تبادل نظری که امروز بعمل آمد؛ نحوه پیش کشیدن، انتخاب و انتصاب کادرها در مقاماتی که شامل فهرست ارگان‌های حزبی می‌باشد؛ بهبود یابد و این امر بمثابه یک روند تکاملی دایمی تلقی گردد. در رابطه به این مسأله اجازه بدهید تا یک سلسله نظریات عمومی را مطرح بسازم: منظوری مقرری‌های کادرهای رهبری که شامل فهرست مقامات حزبی اند، غالباً زمان زیادی را احتوا می‌نماید. در چنین حالات، وزارت‌خانه‌ها و ادارات مجبور می‌شوند که بمنظور جلوگیری از رکود و سکتگی در کار کادرهای پیشنهاد شده را بعنوان سرپرست مؤظف بسازند. به نظر من این‌چنین منظوری‌ها باید بدون اتلاف وقت انجام گیرد. ولی برکناری از وظیفه در حال باید مبتنی بر دلایل منطقی بدون شتابزدگی و بدون هرگونه تنگ نظری و بدون برخوردهای ذهنی گرانه صورت گیرد».

در بیانیه پس از بحث و انتقاد روی موضوع متذکره (نومنکلاتور) که بیش‌تر خصلت فورمالیته و بوروکراتیک داشت؛ چنین نتیجه‌گیری بعمل آمده است: «این امر بمفهوم آن نیست که تصامیم ارگان‌های حزبی مورد اعتماد لازم نمی‌باشد، بلکه برای آنست تا مسئولین ارگان‌های مربوط دولتی سهم و

م‌س‌ئ‌ول‌ی‌ت‌ خ‌و‌د‌ر‌ا‌ د‌ر‌ ت‌ق‌ر‌ر‌ ا‌ی‌ن‌ ی‌ا‌ آن‌ ک‌ا‌ر‌م‌ن‌د‌ ا‌ح‌س‌ا‌س‌ ن‌م‌ا‌ی‌ن‌د‌».

ب‌ه‌ د‌ن‌ب‌ال‌ ب‌ح‌ث‌ ب‌ال‌ا‌ ب‌ه‌ ا‌ر‌گ‌ان‌‌ه‌ا‌ی‌ ح‌ک‌و‌م‌ت‌ چ‌ن‌ی‌ن‌ ر‌ه‌ن‌م‌و‌د‌ د‌ا‌ده‌ ش‌ده‌ ا‌س‌ت‌: «ض‌ر‌ور‌ ا‌س‌ت‌ ت‌ا‌ آ‌م‌ر‌ی‌ن‌ م‌س‌ئ‌ول‌ ن‌ی‌ز‌ د‌ر‌ ا‌م‌ر‌ ا‌ن‌ت‌خ‌ا‌ب‌ د‌ق‌ی‌ق‌ ک‌ان‌د‌ی‌د‌ا‌ه‌ا‌ ب‌ا‌ی‌ن‌ ی‌ا‌ آن‌ م‌ق‌ام‌ م‌س‌ت‌ق‌ی‌م‌اً‌ م‌س‌ئ‌ول‌ی‌ت‌ د‌ا‌ش‌ت‌ه‌ ب‌ا‌ش‌ن‌د‌. ع‌لا‌و‌ت‌اً‌ ط‌ر‌ز‌ الع‌م‌ل‌ ا‌ن‌ت‌خ‌ا‌ب‌ ک‌اد‌ر‌ه‌ا‌ ب‌ا‌ی‌د‌ د‌ر‌ ه‌ر‌ح‌ال‌ ب‌ا‌ ق‌و‌ا‌ن‌ی‌ن‌ ن‌ا‌ف‌ذ‌ ک‌ش‌ور‌ی‌ م‌ط‌ا‌ب‌ق‌ت‌ ک‌ا‌م‌ل‌ د‌ا‌ش‌ت‌ه‌ ب‌ا‌ش‌د‌. ه‌ن‌گ‌ام‌ ا‌ن‌ت‌خ‌ا‌ب‌ ک‌اد‌ر‌ه‌ا‌ ب‌ا‌ی‌د‌ ب‌ی‌ش‌ از‌ ه‌م‌ه‌ خ‌ص‌و‌ص‌ی‌ا‌ت‌ م‌ش‌خ‌ص‌ ش‌خ‌ص‌ی‌ ی‌ع‌ن‌ی‌ ش‌ا‌ی‌س‌ت‌گ‌ی‌ و‌ ص‌لا‌ح‌ی‌ت‌ ک‌ان‌د‌ی‌د‌ ب‌رای‌ م‌ق‌ام‌ م‌ع‌ی‌ن‌ه‌ د‌ر‌ ر‌اب‌ط‌ه‌ ب‌ا‌ آ‌م‌اد‌گ‌ی‌ ب‌رای‌ ح‌ل‌ م‌س‌ا‌ی‌ل‌ ب‌غ‌ر‌ن‌ج‌ و‌ م‌ه‌م‌ ک‌ه‌ ب‌ی‌ش‌ م‌ی‌آ‌ی‌د‌ و‌ ب‌ا‌ م‌ل‌ا‌ح‌ظ‌ه‌ و‌ر‌ز‌ی‌ده‌گ‌ی‌ و‌ خ‌ب‌ر‌ه‌گ‌ی‌ د‌ر‌ ک‌ا‌ر‌ و‌ ا‌ن‌ج‌ام‌ ک‌ا‌ر‌ از‌ ر‌وی‌ و‌ج‌د‌ان‌ و‌ط‌ن‌پ‌ر‌س‌ت‌ان‌ه‌، د‌ر‌ ن‌ظ‌ر‌گ‌ر‌ف‌ت‌ه‌ ش‌و‌د‌. ه‌ن‌گ‌ام‌ ا‌ر‌ز‌ی‌ا‌ی‌ی‌ ک‌ان‌د‌ی‌د‌ه‌ا‌ ب‌ا‌ی‌ن‌ ی‌ا‌ آن‌ م‌ق‌ام‌، ل‌ا‌ز‌م‌ ا‌س‌ت‌ ت‌ا‌ ب‌ر‌خ‌ور‌د‌ ا‌ص‌ول‌ی‌ و‌ ک‌ا‌م‌لاً‌ ع‌ی‌ن‌ی‌ ب‌د‌ون‌ د‌ر‌ن‌ظ‌ر‌د‌ا‌ش‌ت‌ ه‌ی‌چ‌گ‌ون‌ه‌ م‌ل‌ا‌ح‌ظ‌ا‌ت‌، ا‌م‌ت‌ی‌ا‌ز‌خ‌وا‌ه‌ی‌‌ه‌ا‌، خ‌و‌ی‌ش‌ا‌و‌ن‌د‌ی‌‌ه‌ا‌، گ‌ر‌و‌ه‌ب‌ن‌د‌ی‌‌ه‌ا‌ و‌ د‌وس‌ت‌ی‌‌ه‌ا‌ی‌ ش‌خ‌ص‌ی‌ ص‌ور‌ت‌ گ‌ی‌ر‌د‌. د‌ر‌ ا‌ن‌ت‌خ‌ا‌ب‌ ک‌اد‌ر‌ه‌ا‌ ب‌ا‌ی‌د‌ از‌ ی‌ک‌س‌و‌ ق‌اط‌ع‌ان‌ه‌ ع‌لا‌ق‌م‌ن‌د‌ی‌‌ه‌ا‌ی‌ ش‌خ‌ص‌ی‌ ر‌ا‌ ک‌ن‌ا‌ر‌گ‌ذ‌ا‌ش‌ت‌ و‌ از‌ س‌وی‌ د‌ی‌گ‌ر‌ ب‌ی‌ت‌ف‌ا‌و‌ت‌ی‌ و‌ ب‌ی‌ع‌لا‌ق‌گ‌ی‌ ر‌ا‌ ب‌ه‌ی‌چ‌و‌ج‌ه‌ ن‌ب‌ا‌ی‌د‌ ب‌ر‌وز‌ د‌اد‌».

د‌ر‌ ب‌ی‌ان‌ی‌ه‌ ب‌ه‌ ا‌د‌ام‌ه‌ م‌ط‌ا‌ل‌ب‌ ب‌ال‌ا‌ د‌ر‌ ا‌ر‌ت‌ب‌اط‌ ب‌ه‌ م‌س‌أ‌له‌ ک‌اد‌ر‌ه‌ا‌ از‌ ل‌ح‌اظ‌ خ‌ص‌و‌ص‌ی‌ا‌ت‌ م‌لی‌ ا‌ی‌ش‌ان‌ ک‌ه‌ ح‌ک‌و‌م‌ت‌ ت‌ل‌ا‌ش‌ م‌ی‌و‌ر‌ز‌ی‌د‌ س‌ی‌ا‌س‌ت‌ م‌ت‌ع‌اد‌لی‌ ر‌ا‌ ق‌ا‌ب‌ل‌ ق‌ب‌ول‌ س‌ا‌ز‌د‌ چ‌ن‌ی‌ن‌ گ‌ف‌ت‌ه‌ م‌ی‌ش‌و‌د‌: «ه‌م‌چ‌ن‌ان‌ ا‌ن‌د‌ی‌ش‌ه‌ ق‌ا‌ی‌ل‌ ش‌د‌ن‌ ا‌م‌ت‌ی‌ا‌ز‌ ب‌ا‌ی‌ن‌ ی‌ا‌ آن‌ ه‌ن‌گ‌ام‌ ا‌ن‌ت‌خ‌ا‌ب‌ ک‌اد‌ر‌ه‌ا‌ از‌ ل‌ح‌اظ‌ و‌ا‌ب‌س‌ت‌گ‌ی‌ ا‌ی‌ش‌ان‌ ب‌ا‌ی‌ن‌ ی‌ا‌ آن‌ ق‌وم‌، م‌ل‌ی‌ت‌ و‌ ق‌ب‌ی‌ل‌ه‌ ب‌ا‌ی‌د‌ از‌ ر‌ی‌ش‌ه‌ ر‌د‌ گ‌ر‌د‌د‌. ب‌ا‌ی‌د‌ ک‌ا‌ر‌ ب‌ز‌ر‌گ‌ی‌ ر‌ا‌ ب‌رای‌ پ‌ر‌ور‌ش‌ ک‌اد‌ر‌ه‌ا‌ی‌ م‌ح‌ل‌ م‌ت‌ع‌ل‌ق‌ ب‌ه‌ ه‌م‌ه‌ م‌ل‌ی‌ت‌‌ه‌ا‌، ا‌ق‌وام‌ و‌ ق‌ب‌ا‌ی‌ل‌ ک‌ش‌ور‌ و‌ س‌پ‌ر‌د‌ن‌ م‌س‌ئ‌ول‌ی‌ت‌ م‌ق‌ا‌م‌ا‌ت‌ ر‌ه‌ب‌ری‌ م‌ح‌ل‌ا‌ت‌ م‌ع‌ی‌ن‌ه‌ ب‌ه‌ آن‌ان‌، س‌ا‌ز‌مان‌ د‌اد‌. ا‌ص‌ل‌ ع‌م‌د‌ه‌ ا‌ی‌ن‌س‌ت‌ ک‌ه‌ د‌ر‌ م‌س‌أ‌له‌ ا‌ن‌ت‌خ‌ا‌ب‌ ک‌اد‌ر‌ه‌ا‌ ب‌ا‌ی‌د‌ از‌ ت‌ب‌ار‌ز‌ ه‌ر‌گ‌ون‌ه‌ ا‌ن‌د‌ی‌ش‌ه‌ و‌ ع‌م‌ل‌ ت‌ب‌ع‌ی‌ض‌ ط‌ل‌ب‌ی‌ م‌لی‌ و‌ ق‌ب‌ی‌ل‌وی‌ ج‌لو‌گ‌ی‌ری‌ ک‌رد‌ و‌ ب‌ه‌ ب‌ر‌تری‌ خ‌وا‌ه‌ی‌ ی‌ک‌ م‌ل‌ی‌ت‌، ق‌وم‌ ی‌ا‌ ق‌ب‌ی‌ل‌ه‌ د‌ر‌ ب‌ر‌اب‌ر‌ م‌ل‌ی‌ت‌ ق‌وم‌ و‌ ق‌ب‌ی‌ل‌ه‌ د‌ی‌گ‌ر‌ م‌وق‌ع‌ ن‌د‌اد‌».

د‌ر‌ ب‌ی‌ان‌ی‌ه‌ ب‌ه‌ س‌ه‌م‌ ز‌ن‌ان‌ و‌ ج‌وا‌ن‌ان‌ د‌ر‌ م‌ق‌ا‌م‌ا‌ت‌ ر‌ه‌ب‌ری‌ د‌س‌ت‌گ‌اه‌ ا‌د‌اره‌ د‌ول‌تی‌ چ‌ن‌ی‌ن‌

آمده است: «یکی از جهات دیگر در مسأله انتخاب کادرها اینست که در شرایط کنونی رشد و تکامل انقلاب، مسأله جلب و وسیع زنان به کارهای مفید اجتماعی و ارتقای آنان بطور تدریجی و پیگیر به مقامات رهبری باید بمثابة یکی از مسایل مبرم محسوب گردد. ولی آنچه در این ارتباط درباره جوانان می‌توان گفت اینست که ما وظیفه داریم تا در مقامات مسئول جوانانی را که دارای سطح لازم درک، شایستگی لازم و اندیشه استوار باشند، بگماریم».

در بیانیه پس از تحلیل وضع از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و برشمردن وظایف کادرهای رهبری در مقامات حکومت چنین گفته می‌شود: «انجام این وظایف تا حدود معینی به وجود کادرهای خوب و نحوه برخورد آنان با وظایف محوله ارتباط می‌گیرد. تنها کار از روی وجدان انقلابی توأم با از خود گذری و فداکاری، ابتکار و روح جستجوگر برای حل پارلم‌ها، نظم و انضباط آهنین، احساس مسئولیت در انجام وظایف توسط هریک از کارکنان یعنی از رهبری یک وزارت و اداره تا یک کارگر عادی ضامن پیروزی ماست. مثال‌هایی وجود دارد که علی‌الرغم دشواری‌های موجود در اثر کار فعالانه کارمندان نتایج خوبی بدست می‌آید و برعکس غالباً بمشاهده رسیده که سعی می‌شود نواقص ناشی از بیکاری، سهل انگاری، عدم آزمودگی و عدم علاقمندی به کار فعال و پرتحرک با ارائه مشکلات پنهان گردد. شورای وزیران در پی آنست تا تدابیری را بکار بندد که بر طبق آن فعالیت ارگان‌های اداره دولتی و کادرهای دستگاه دولتی بهبود یابد. قبل از همه ایجاب می‌نماید تا کار بخاطر استحکام بخشیدن مبانی حقوقی زندگی اجتماعی و اقتصادی در کشور ادامه بیاید و بر پایه آن فعالیت ارگان‌های دولتی و کارمندان مسئول دولتی انجام گیرد».

در پایان بیانیه درباره کمبودها و نواقص در کار کادرهای رهبری در دستگاه که اداره دولتی و انتقاد بر آنها اشاره گردیده و چنین گفته می‌شود: «ما معتقدیم انتقاد اصولی و سالم برای رفع نواقص در کار و بهبود فعالیت ادارات و مؤسسات و سازمان‌ها مساعدت می‌نماید و مخصوصاً در امر پرورش کادرها

نقش مثبت ایفاء می‌کند. لازم است به این منظور سلاح انتقاد و انتقاد از خود را وسیع بکار برد. در برابر آنچه مسئولین که به انتقاد اعتنا نمی‌کنند و از آن نتیجه‌گیری درست بعمل نمی‌آورند و کار ادارات مؤسسات و سازمان‌های مربوط خویش را بهبود نمی‌بخشند؛ ضرورت است تا تدابیر مؤثر و جدی تا برکناری از وظیفه اتخاذ گردد. رعایت انضباط آگاهانه در انجام کار دولتی و اجرای دقیق و بهنگام فیصله‌ها در ارتباط با کادرها از موارد مهمی است که پیوسته در مرکز توجه شورای وزیران قرار دارد.»

طوری که بملاحظه می‌رسد مسأله برگماری کادرها یکی از دشوارترین و پیچیده‌ترین مسایل در کار شورای وزیران بود. زیرا چه قبل و چه بعد از تعیین کادرها در پست‌های بالائی باید توافق مقامات رهبری حزبی کمیته‌مرکزی و دولتی (شورای انقلابی - شورای ملی - ریاست جمهوری) کسب می‌گردید که در نگاه اول غیرموجه به نظر می‌رسید و شکیبائی و انعطاف‌پذیری فراوانی را از سوی شورای وزیران می‌طلبید. این شیوه برخورد با کادرها غالباً موجب دل‌سردی ایشان و اتلاف وقت می‌گردید. ولی بمنظور سهولت در کار در چهارچوب اداره امور شورای وزیران دفتر پرسونل و کارشناسان معین مؤظف بودند که مشخصات و خصوصیات کاندیداها را با همکاری وزارتخانه و اداره پیشنهاد کننده توأم با استدالات منطقی برای ضرورت انتخاب و برگماری ایشان در پست‌های معین تهیه نمایند و بمقامات مورد منظوری قبلی و بعدی بفرستند و مسأله را تا پایان پیگیرانه دنبال نمایند. شورای وزیران در حالی که در مطالبات و وظیفوی از کادرها جدی و سختگیر بود؛ ولی از ایشان پشتیبانی بعمل می‌آورد و مقدم بر همه تلاش می‌نمود تا کادرهای شایسته و مناسب، مستحق و قادر به عملی ساختن سیاست حزب و دولت باصلاحیت اصولی، ماهر و وفادار انتخاب گردند. در درون و برون کشور آموزش و پرورش ببینند و برگمارده شوند.

بدین لحاظ در دستگاه اداری شورای وزیران طی دهه هشتاد از لحاظ مسأله

کادری بهبود قابل ملاحظه‌ای رخ داد و طی چند سال معین گروه بزرگی از کادرها با تجارب خوب پرورش یافتند و در شرایط دشوار ادامه جنگ داخلی، خدمات بزرگی بسود مردم کشور و رشد اقتصاد و فرهنگ آن انجام دادند. در این بخش یادداشت‌ها و خاطرات آنچه درباره پیروزی‌های حکومت طی دهه هشتاد یادآوری می‌گردد، در واقع بیانی است از نتایج کار و پیکار کادرهای حزبی و دولتی که در وجود دست‌آوردهای مشخص مادی و معنوی متبلور شده بود. بمنظور کمک به کادرها و خانواده‌های ایشان تشویق و دل بستگی آنان برای انجام کار صادفانه و نتایج بهتر کار سطح، معاشات رتبه‌ها و درجات دولتی متناسب به میزان کار پیوسته ارتقا می یافت.

شمار کادرهای رهبری در مقامات حزبی و دولتی در مرکز و ولایات به هزاران تن می‌رسید و در این میان وزراء و رهبران درجه یک ادارات مستقل دولتی در چهارچوب شورای وزیران که اعضای کابینه شمرده می‌شدند؛ نقش با اهمیتی را در سیستم اداره دولتی ایفا می نمودند.

فصل چهارم

برخی تذکرات در رابطه به اقدامات و تدابیر مالی و اقتصادی حکومت در دهه هشتاد

در طی زمانی که من بعنوان صدراعظم افغانستان ایفای وظیفه می‌کردم کارهای با اهمیتی بسود رشد اقتصاد و در راستای دگرگونی‌های اجتماعی در کشور انجام گردید. در رابطه به توسعه اقتصادی با تطبیق پلان‌های یک‌ساله و در اخیر پنج‌ساله شمار قابل ملاحظه پروژه‌های جدید در عرصه‌های گوناگون اقتصاد ملی اعم از صنعتی و ساختمانی آبیاری و زراعت برق رسانی و انرژی ترانسپورت زمینی و هوایی راه‌سازی و مخابرات ساختمان‌های مدنی و رهایشی، تسهیلات شهری و روستائی، ساختمان‌های صحتی و تعلیمی تأسیسات مذهبی و فرهنگی، طرح و تطبیق گردید.

مسأله تهیه سرپناه و منازل رهایشی برای مردم در شهرها و بویژه در شهر کابل مسأله دشواری بود که در برابر حکومت قرار داشت. جمعیت این شهرها بنا بر رجوع یا فرار خانواده‌ها از برخی روستاهای اطراف در نتیجه زندگی دشوار ایشان در تحت تسلط گروه‌های مسلح مخالف بسرعت افزایش می‌یافت. این ضرورت بخصوص در شهرهای کابل، جلال‌آباد، هرات، مزارشریف و پلخمری که امکانات کاربایی در آنها موجود بود؛ بیش از شهرهای دیگر احساس می‌گردید تا آنجا که میسر بود حکومت محلات جدیدی را پیوسته مورد جستجو و بررسی قرار می‌داد و آنها را برای ساختمان منازل در اختیار مردم می‌گذاشت. ولی با تأسف که دولت و مردم هر دو امکانات مالی کافی و زمان زیاد برای بررسی‌ها در اختیار نداشتند. تا طرح‌های دقیق ساختمانی را با معیارهای مدنی خانه‌سازی در عمل تحقق بخشند. معهداً اداره شهرسازی و خانه‌سازی که در سطح وزارت جدیداً ایجاد شده بود؛ طرح‌های خوبی را برای توسعه

متناسب شهرها، ریخته بود. همچنان در نتیجه تلاش‌های این اداره در رابطه به حل مسأله فاضل آب شهر کابل به رغم امتناع بانک جهانی از اعطای قرضه متعهد شده قبلی برای این منظور، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای حاصل گردیده بود. فابریکه خانه‌سازی کابل که بیست سال قبل بکمک اتحادشوروی احداث شده بود، بنابر کمبود بودجه ساختمانی بی‌توجهی و بی‌اعتنائی مقامات مربوط مؤفق به انجام کار بزرگی نگردیده بود؛ ولی در سال‌های هشتاد، با تجدید و توسعه فابریکه متذکره و بالابردن چندین مرتبه‌ای ظرفیت‌های تولیدی آن و تدارک منابع، تمویل امکانات میسر گردید که در یکسال به تعداد دو هزار آپارتمان رهایشی مجهز کانکریتی از دو تا پنج اتاق اعمار گردد. در حالی که در ظرف بیست سال گذشته مجموعاً دوهزار آپارتمان از همین نوع و بوسیله همین فابریکه ساخته شده بود. کار اعمار فابریکه‌های عظیم خشت پزی در کابل و در مزارشریف که هریک ظرفیت تولیدی برای ساختمان هزاران منزل رهایشی را در سال داشتند تا حدود زیادی تکمیل گردیده بود ولی با تغییرات بعدی کار ساختمان آنها متوقف و تخریب شدند.

برق رسانی و تنویر خانه‌های مردم با برق یکی از اولویت‌ها برای شورای وزیران بود. بخاطر حفظ دستگاه‌های تولید برق آبی در کشور در قبال خطر تخریب آنها بدست گروه‌های مسلح و برای حفظ خطوط انتقال برق، حکومت دشواری‌ها و مصارف هنگفتی را متقبل می‌گردید. بخاطر ادامه جریان مداوم انرژی برق، ناگزیر باید هرچندروز، بعد این یا آن بخش خطوط انتقال و پایه‌های استنادی آنها را که بوسیله برخی از گروه‌های مسلح جمع‌آوری و تخریب می‌گردید، ترمیم نماید و از نو بسازد انتقال برق از مرز شوروی به برخی از مناطق بدخشان و با ولتاژ بلند به کندز مزارشریف و پلخمیری تمدید گردید. ولی پلان بعدی تمدید آن تا کابل بنابر مسایل امنیتی به تعویق افتاد. خریداری جنراتورهای بزرگ مولد برق برای تمام ولایات طرح‌های ساختمانی دستگاه‌های برق آبی و برق حرارتی مبتنی بر دیزل گاز و ذغال سنگ، نیم‌کاره باقی ماند.

حکومت در رابطه به مسأله رشد زراعتی و اصلاحات ارضی سیاست جدیدی را در پیش گرفت بمنظور حفظ و ارتقای سطح تولید زراعتی از توزیع زمین‌های اضافه بر نصاب زمین‌داران در صورتی که ایشان اراضی خویش را به فارم‌های زراعتی، باغ‌ها یا تاکستان‌ها مبدل می‌ساختند؛ صرف نظر گردید. همچنان از پارچه کردن و توزیع باغ‌ها و تاکستان‌های موجود جداً جلوگیری بعمل آمد. زمین‌های عامه یا دولتی اعم از ساحاتی که معلوم بود یا اینکه به اراضی زمین‌داران بزرگ بطور غیرقانونی ملحق گردیده بود؛ زمین‌های دشتی و خاره یا زمین‌های متروکه به خانواده‌های بی‌زمین توزیع می‌گردید. دهقانان تشویق می‌شدند که بمنظور دسترسی بهتر به وسایل زراعتی پیشرفته، کود، تخمیانة سهمیه آب و قرضه‌ها، به کوپراتیف‌های زراعتی بپیوندند. شرکت در کوپراتیف‌ها کاملاً داوطلبانه بود و دهقانان ساحه مشخص زمین‌های خویش را در اختیار خویش داشتند. هدف از پیوستن به آنها، صورت استفاده سهل‌تر از امکانات و تسهیلات زراعتی و فروش محصولات دهقانی بود و نه امتزاج زمین‌ها یا تولید مشترک.

مسأله آب و توزیع آن در زراعت پیوسته یکی از جنجال برانگیزترین مسایل در کشور ما شمرده می‌شد. حکومت‌ها غالباً از برخورد مستقیم به این موضوع طفره می‌رفتند و باین جهت آنرا عمدتاً برای تولید برق مطرح می‌ساختند. چنانکه در سال‌های قبل از دهه هشتاد وزارت آب و برق باین مسأله از لحاظ ایجاد شبکه‌های جدید آبیاری می‌پرداخت و از حل موضوع تنظیم توزیع آب در کشاورزی خودرا کنار می‌کشید. ولی در این دهه در چهارچوب شورای وزیران بر پایه بخشی از شعبات وزارت آب و برق و بخشی از شعبات وزارت زراعت وزارت آبیاری ایجاد گردید و وزارت آب و برق به وزارت انرژی و برق تغییر شکل و ماهیت یافت به موازات قوانین جدید در ارتباط به اصلاحات ارضی قانون مهم استفاده از آب در زراعت و مقررات ضمیمه آن، مورد تصویب قرار گرفت. براساس یکی از مقررات ضمیمه، میرآب‌ها و میرآب‌بازی‌ها در روستاها از جانب دهقانان انتخاب می‌شدند و آنان معاش خویش را از جانب

حکومت‌های محلی دریافت می‌داشتند. باین‌قرار آنان در برابر دهقانان محل احساس مسئولیت می‌کردند و پاسخ دهنده بودند و هم در برابر هم شوراها محلی در صورت مشاهده خلاف، رفتاری دهقانان حق داشتند که از ایشان قبل از بسر رسیدن میعاد معینه، صلب صلاحیت نمایند.

در سال‌های هشتاد از جانب وزارت آبیاری ساختمان‌های مهم آبیاری متشکل از بندهای ذخیره و آبگردان بالای دریاها کانال‌ها و شبکه‌های توزیع آب طرح‌ریزی گردید و شماری از پروژه‌های مهم مراحل ساختمانی خود را پیمودند. ولی متأسفانه در این عرصه نیز که برای دهقانان و زمین‌داران و در مجموع برای زراعت و مردم ارزش حیاتی داشت؛ از جانب برخی از گروه‌های مخالف مسلح خرابکاری‌های عدیده‌ای صورت گرفت و کار برخی از مهم‌ترین پروژه‌های آبیاری متوقف گردید. حکومت بگونه دوامدار به بازسازی این تأسیسات نیز می‌پرداخت.

باین‌قرار افزون بر تحقق پلان‌های مطروحه در عرصه ساختمان‌های جدید، حکومت مجبور بود که کار احیای مجدد و ترمیمات تعداد بی‌شمار پروژه‌ها، ساختمان‌ها، مؤسسات، نهادها و تأسیسات اقتصادی و فرهنگی تخریب شده را انجام بدهد.

در طی سال‌های هشتاد نزدیک به دوهزار مکتب و شمار زیادی از مدارس مذهبی و مساجد، صدها باب از مؤسسات طبی و کلینیک‌های صحی تحت عنوان اینکه گویا در مکاتب و مدارس باصطلاح دروس "کمونیستی" داده می‌شود یا در شفاخانه‌ها و کلینیک‌ها زخمی‌های جنگ تداوی می‌گردند؛ به آتش کشیده شدند. حکومت ناگزیر بود که بگونه مستمر به ترمیم و احیای مجدد آنها پردازد. زیرا وجود آنها برای ادامه زندگی مادی معنوی و صحت مردم از اهمیت بزرگی برخوردار بود. در این جریان هزاران تن از معلمان، دوکتوران، پرسونل تدریسی و طبی ملاامان و خدمتگذاران مساجد و مدارس جان‌های خود را از دست دادند. در حالی که هرگاه حتی به نظرات ناصواب

برخی از مخالفین مسلح عطف توجه شود؛ واقعیت اینست که در هیچ مکتب و مدرسه‌ای هرگز درسی داده نمی‌شد که خلاف منافع وطن و مقدرات مذهبی مردم بوده باشد. اتهام "الحاد" بر معلمان و شماری از ملا امامان طرفدار صلح و آرامش مردم یک اندیشه نادرست و عمل ناروا بود. مؤسسات صحتی و شفاخانه‌ها مکلف بودند که علاوه بر تداوی مردم و مجروحین قربانی کردن یکی، دیگری رشد نکنند. آگاهانه باین معنی که سعی بعمل می‌آمد تا از یکسو نه محدودیت‌های قانونی ترمز کننده و نه قایل شدن امتیازات فوق‌العاده بسود یکی و به ضرر دیگری وضع گردد و از سوی دیگر سیاست رهبری کننده و نه صرف مشاهده کننده در این ارتباط اعمال شود.

سرمایه‌گذاری‌های دولتی بخصوص در عرصه‌های زیربنایی که از جمله تهدایی برای سرمایه‌های خصوصی نیز شمرده می‌شدند و در زمینه‌های اجتماعی - فرهنگی انجام می‌گردید و نتایج قابل توجهی در اقتصاد کشور و در زندگی مردم پدید می‌آورد. بخش خصوصی اقتصاد برای رشد روزافزون خود در عرصه‌های صنایع کوچک و متوسط، مصرفی، تجارت، ترانسپورت و خدمات، اعتمادهای قانونی و عملی حاصل می‌کرد. اقتصاد مختلط در برخی عرصه‌های منفعت‌آور عامه با سرمایه‌گذاری‌های مشترک دولتی و خصوصی به حیات خود ادامه می‌داد. اشکال کوپراتیوی اقتصاد و مالکیت بطور داوطلبانه بویژه در عرصه‌های صنایع دستی و زراعت زمینه‌های پیشرفت می‌یافتند.

چنین بود ماهیت سیاست اقتصادی دولت که بعضی‌ها آنرا در غرب با سیاست کمونیستی مغالطه می‌کردند و تاکنون نیز آنرا به چنان عنوانی می‌نامند. دو شکل مسلط اقتصاد و مالکیت که عبارت بودند از سرمایه‌داری دولتی و سرمایه‌داری خصوصی، بموازات هم و در رقابت با هم به پیش می‌رفتند تا هنگامی که من مسئولیت امور اقتصادی کشور را در دست داشتیم؛ هیچگونه پیش‌بینی و پلانی وجود نداشت که از یکسو مؤسسات دولتی انتفاعی برای بخش خصوصی بفروش برسد و از سوی دیگر این یا آن تصدی خصوصی ملی

ساخته شود یا رشد سریع بخش خصوصی اقتصاد کند گردد. نمونه‌ای در عمل مبتنی بر چنین گرایشی بملاحظه نمی‌رسید.

دلایل زیادی وجود دارد که از جانب شورای وزیران انگیزه‌های مادی و قانونی و تدابیر عملی برای تشویق سرمایه‌گذاری‌های خصوصی بکار گرفته می‌شد. چنانکه شورای مشورتی اقتصادی متشکل از برخی سرمایه داران تاجران و متشبهین ملی معروف آن زمان و رؤسای ادارات دولتی همکار با بخش خصوصی اقتصاد در تحت رهبری مستقیم معاون شورای وزیران که خود یکتا از شخصیت‌های اجتماعی و از میان متشبهین ملی بود؛ در رابطه به گسترش سرمایه‌گذاری‌های خصوصی تصمیم می‌گرفت. چنانکه در سال‌های متذکره صنایع نساجی نخی و پشمینه بافی، چرمگری و بوت دوزی، پلاستیک سازی و کیمیای، نجاری و فلزکاری خشت پزی و سنگتراشی، قالین بافی، فرآورده‌های حیوانی، کشمش پاکی، تولید موادغذائی و نوشابه‌های غیرالکھولی با سرمایه‌گذاری‌های خصوصی به سرعت رشد می‌کرد. سرمایه‌های بخش خصوصی عمدتاً در عرصه‌های ترانسپورت و خدمات در زراعت و ساختمان بکار گرفته می‌شد.

بازرگانی آزاد خصوصی و تبادلله اسعاری توسعه می یافت. نرخ‌های ارز (اسعار) همه روزه در سرای شازده (شاهزاده) کابل بر پایه عرضه و تقاضا از جانب صرافان تعیین می‌گردید و بانک‌ها نیز در معاملات آزاد اسعاری خویش آنرا در نظر می‌گرفتند.

بطور کلی دهه ۱۹۸۰ سال‌های رونق تجارت شمرده می‌شد. درآمد پولی و اسعاری دولتی نیز از این مدرک همه ساله به میزان‌های قابل توجهی ارتقا می‌یافت و محصول گمرگی بگونه روزافزون به یکی از منابع قابل اطمینان و تأمین کننده پول فزینکی برای دولت مبدل می‌گردید. در سیستم گمرکی و طبقه بندی اموال وارداتی که قبلاً خیلی‌ها پیچیده و منبع سوءاستفاده‌ها بود؛ تغییرات اساسی بوجود آمد. اصلاح سیستم مالیاتی و ایجاد سیستم‌های جدید، مالی

اسعاری و بانکی از مؤلفیت‌های قابل اهمیت شورای وزیران در آن سال‌ها بشمار می‌آید. سنجش‌های مالی جستجوی همیشگی منابع جدید عواید و جلوگیری از مصارف، اضافی تنظیم دقیق تخصیصات بودجوی و کنترل جدی بر مصارف دولتی که از جانب وزارت مالیه بگونه جدی انجام می‌گرفت؛ پیوسته از پشتیبانی شورای وزیران برخوردار بود.

شورای وزیران تلاش می‌کرد که سیاست متوازی را از لحاظ اقتصادی و تأثیر آن بر طبقات و اقشار مختلف اجتماعی در پیش بگیرد. اقشار کارگری و در مجموع زحمتکشان افغانستان برای نخستین بار در تاریخ کشور پشتیبانی از منافع واقعی خویش را در وجود حکومت احساس می‌کردند. نهادهای حقوقی و قوانین برای دفاع از حقوق کارگران بوجود آمده بود. قانون کار که بوسیله وزارت جدیدالتأسیس کار و تأمینات اجتماعی در مطابقت با موازین و معیارهای وضع شده از جانب سازمان بین‌المللی کار طرح و تکمیل گردید؛ نه تنها یکی از دست‌آوردهای شورای وزیران بلکه پیروزی اقشار کارگری کشور شمرده می‌شد. وزارت کار و تأمینات اجتماعی خود به تکیه‌گاه مطمئن برای حمایت از نیروی کار کشور و استخدام مبدل شده بود. اتحادیه‌های صنفی افغانستان بمثابه یک سازمان اجتماعی غیرحکومتی و متشکل از اتحادیه‌های متعدد کارگران و کارمندان، نقش بزرگی را در همکاری با بخش‌های مختلف اقتصاد ملی و خدمات اجتماعی در سطح کشوری ایفاء می‌نمود. در سال‌های هشتاد عملاً بیکاری قابل ملاحظه‌ای در کشور وجود نداشت. برای کارگران که در رشته‌های گوناگون در جریان کار در پروژه‌های اقتصادی و در مکاتب حرفه‌ای - تکنیکی پرورش می‌یافتند و نیروی بالنسبه بزرگ کار کشور را تشکیل می‌کردند و همچنان برای فارغان مؤسسات تعلیمی و تحصیلی کشور اعم از مرد و زن امکانات دستیابی بکار وجود داشت.

شورای وزیران برای بی‌جا شده‌ها در داخل کشور و عودت کنندگان از خارج کشور تسهیلات لازم مادی و رهایشی را ایجاد می‌کرد. وزارت امور عودت

کنندگان در چهارچوب شورای وزیران ایجاد شده بود که در رأس آن یکتن از معاونین صدراعظم کار می‌کرد. همچنان کمک‌های بشری قابل توجهی به هزاران تن از مهاجرین خارجی که به افغانستان پناهنده شده بودند؛ صورت می‌گرفت.

حکومت در دهه هشتاد مخاطرات مواد مخدر را در افغانستان جدی می‌گرفت و باین مناسبت مبارزه قاطعی را بخاطر جلوگیری از کشت پرورس و استعمال آن در افغانستان و قاچاق آن به خارج که عمدتاً از طریق مناطق سرحدی با پاکستان صورت می‌گرفت؛ اعلام نمود. شورای وزیران بر پایه نظریات جمع‌بندی شده یک هیأت بررسی کننده و پیشنهادات، آن مصوبات مفصلی را با مفردات، مشخص به تصویب رسانید. بمنظور تحقق اسناد متذکره کمیسیون‌های باصلاحیتی در ولایات، قندهار هلمند، نیمروز، پکتیا ننگرهار کنرها، و بدخشان ایجاد گردید. این کمیسیون‌ها گزارش‌های خود را به کمیسیون مرکزی که در اداره امور شورای وزیران تشکیل شده بود و در تحت رهبری یکتن از معاونین صدراعظم کار می‌کرد؛ ارسال می‌نمودند. بر اساس پیشنهادات کمیسیون‌های متذکره کشتزارهای تریاک در مناطقی که تحت تسلط برخی از گروه‌های معین مسلح قرار داشت؛ از طریق زمین و هوا از بین برده می‌شدند و مجال برای کشت مزید آن داده نمی‌شد. همچنان در سرحدات کشور، در بنادر و میدان‌های هوایی بمنظور جلوگیری از قاچاق مواد مخدر اعم از تریاک و چرس و ورود هیروئین از مناطق سرحدی پاکستان به داخل افغانستان مبارزه قاطع و شدید صورت می‌گرفت.

اقدامات اقتصادی که بوسیله شورای وزیران در دهه ۱۹۸۰ انجام گردید؛ گسترده و چندین جانبه بود. زیرا این امر وظیفه اصلی و اولی این ارگان شمرده می‌شد.

اقدامات متذکره اهدافی را در مبارزه بخاطر رفع عقب‌ماندگی دیرین اقتصادی کشور که از رژیم‌های گذشته بمیراث مانده بود؛ دنبال می‌کرد. بر پایه آمارهای

نشر شده و حقایق پیش از سال‌های هشتاد، جایگاه افغانستان از لحاظ رشد اقتصادی و درآمد سرانه در ردیف کشورهای درحال توسعه آن دوران در آخر فهرست قرار داشت و کشوری فقر زده با مردم فقیر مشخصه آن بود.

بدین‌قرار، کمک به امر رشد اقتصاد کشور و بهبود زندگی اقتصادی مردم آن که آرمان حزب و دولت در آن برهه از تاریخ افغانستان شمرده می‌شد؛ به دوش شورای وزیران گذاشته شده بود. بنابراین، حکومت بخاطر انجام چنان امری مهم و مبرم، مکلفیتی بزرگ و مسئولیتی سترگ احساس می‌کرد. ولی عملکرد آن در این عرصه تابع شرایط عینی، امکانات واقعی، منابع تمویل، سطح رشد نیروهای تولیدی و آمادگی‌های ذهنی آن زمان بود. در هرحال شورای وزیران با درک و شناخت واقعیت‌های متذکره تلاش عظیمی بکار برد تا جنبش نیرومندی در کشور در این عرصه حیاتی پدید آید. باید در نظر گرفت که پیشرفت‌های نسبی اقتصادی در شرایطی انجام گردید که از یکسو برای استقرار امنیت در کشور منابع عظیم مالی و مادی دولت بمصرف می‌رسید یا بعنوان دیگر به هدر می‌رفت و از سوی دیگر تأسیسات و نهادهای اقتصادی و در واقع بنیاد اقتصاد کشور پیوسته هدف آماج ویرانگرانه گروه‌های مسلح داخلی و مداخلات هدایت شده از پاکستان قرار می‌گرفت. برای انجام این امر، میلیاردها دالر به شکل اسلحه و امدادهای مالی و مادی به پاکستان سرازیر می‌گردید. در حالی که دولت افغانستان در چنبر محاصره اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری و متحدان آن در همجواری کشور و در منطقه و جهان قرار گرفته بود.

برغم تمام درد و رنج دشواری و ناهنجاری سنگین و سهمگین ناشی از مداخلات خارجی و ویرانگری‌های جنگ داخلی اصلاحات و اقداماتی فزون‌شمار در رابطه به اقتصاد کشور انجام گرفت. در نتیجه طی یک دهه، بر پایه ارقام و حقایق انکارناپذیر پیشرفت‌های مشهود و حتی چشمگیر در زمینه‌های افزایش منابع مالی اصلاح وضع پولی و بانکی، اعتلای بازرگانی، ارتقای سطح تولید صنعتی و کشاورزی، انجام کارهای راه‌سازی و ترابری، ساختمان‌های مدنی و رهایشی و

عرصه‌های دیگر اقتصاد و در آخرین تحلیل بخاطر بهبود نسبی زندگی مادی مردم پدید گردید. هرگاه قرار باشد که با ارائه آمار و حقایق جهات گوناگون پیشرفت‌های بدست آمده به تفصیل مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد؛ کار بزرگی را ایجاب می‌نماید. ولی یکباردگر شایان یادآوری می‌دانم که دست‌آوردها در این رابطه نسبی و متناسب به سطح رشد اقتصاد کشور در مقایسه با سال‌های پیشین از دهه هشتاد بوده اند. البته عامل و شرایط ادامه جنگ ویرانگر را در طول سال‌های متذکره نیز باید در نظر گرفت. قابل تذکار می‌دانم که سخن گفتن درباره پیشرفت اقتصادی در افغانستان به هیچ‌صورت مطلق سازی از خود راضی‌گری و بلندپروازی‌های ذهنی‌گرانه یا مقایسه اقتصاد کوچک کشور ما با اقتصادهای بزرگ کشورهای دیگر بشمول کشورهای همسایه، مطرح نیست.

بر پایه بررسی کوتاهی که بطور کلی در رابطه به وضع اقتصادی کشور طی دهه هشتاد در بالا بعمل آمد؛ اینک به توضیح برخی جهات اصلاحات و اقداماتی که در مجموع منجر به رشد نسبی اقتصاد کشور در دهه متذکره گردیده است؛ بگونه مشخص‌تر و با پهنای بیش‌تر تحت عناوین جداگانه پرداخته می‌شود.

بازرگانی و مناسبات تجاری:

بازرگانی یکی از کهن‌ترین و معمول‌ترین فعالیت‌های اقتصادی در کشور شمرده می‌شود. در سال‌های ۱۹۸۰ در مناسبات و شیوه‌های برخورد با بازرگانی عنعنوی بطورکل تغییرات بزرگی پدید نیامد و این یگانه عرصه‌ای بود که بگونه خاص چندان مشمول تحریمات و محاصره اقتصادی کشورهای غربی و متحدان آن نگردید.

قانون تجارت که در نخستین سال‌های ۱۹۸۰ تدوین و تصویب گردید؛ آزادی‌ها و امکانات وسیعی را برای تاجران خصوصی در عرصه تجارت خارجی و تجارت داخلی، در عمده فروشی و پرچون فروشی، در صادرات و واردات بوجود آورد. در آن سال‌ها، بیش از ۸۰ درصد تجارت داخلی و در حدود ۶۰

درصد تجارت خارجی همچنان در دست شرکت‌ها و تاجران خصوصی بود. معه‌ذا بملاحظه امکانات عینی و بخاطر صرفه اقتصادی در سیاست‌های تجارقی و شرکای تجارت متقابل کشور تحولاتی رونما گردید. در این راستا اصلاحات معینی مورد اجرا قرار گرفت که نتایج خوبی بسود رشد بازرگانی، منافع تاجران و ارتقای سطح درآمدهای مالی بانکی و اسعاری ارزی برای کشور ببار آورد.

تشویق صادرات کالاهای تولیدی و پیداوار عنعنوی افغانستان مشتمل بر قالین، قره‌قل، میوه خشک (بویژه کشمش، بادام و پسته) و میوه تازه بویژه (انگور و انار)، پشم، پت، روده، پوست، پخته تخم رشقه، زغر، کنجد، صنایع دستی، گاز طبیعی و کودکیمیایوی یکی از سیاست‌های اصلی حکومت را در سال‌های ۱۹۸۰ تشکیل می‌کرد؛ زیرا صادرات را بعنوان یکی از راه‌های پذیرفته شده برای رشد تولید، افزایش درآمدهای اسعاری، توازن بیلانس تادیات و تجارت، ارتقای سطح استخدام، تشویق و حمایت مؤل‌دین و صادر کنندگان و در نتیجه بهبود زندگی بخش‌هائی از مردم می‌شمرد. بدین لحاظ، شورای وزیران محصول گمرکی بر کلیه صادرات کشور را لغو کرد؛ در حالی که قبلاً بر صادرات از کشور محصول گمرکی بر پایه تعرفه‌های معینی اخذ می‌گردید. در این ارتباط همچنان فیصله بعمل آمد که درآمدهای اسعاری ناشی از فروش امتعه افغانی در خارج از کشور به نرخ‌های بازار آزاد از تاجران صادر کننده خریداری گردد یا اسعار ماحصل صادرات، تمام و کمال به خود تاجران تعلق گیرد. در حالی که در سال‌های پیشین ۲۰ درصد اسعار ماحصل صادرات قالین و قره‌قل از سوی دولت به نرخ‌های رسمی (هر دالر امریکائی معادل ۲۰ افغانی) جبراً خریداری می‌گردید و تفاوت نرخ‌های رسمی با بازار آزاد، دست کم یک بر ششم بود. درباره کالاهای صادراتی دیگر نیز موازین گوناگون برای اخذ و خرید اسعار حاصله ناشی از فروش آنها در خارج کشور وجود داشت.

تا اینجا موضوع به تشویق صادرات به کشورهای سرمایه‌داری و منطقه تعلق

می‌گرفت که معاملات با آنها باصطلاح با اسعار سخت انجام می‌شد. ولی در رابطه به صادرات به اتحادشوری و برخی از کشورهای دیگر سوسیالیستی نیز تدابیر تشویقی اتخاذ شده بود. چنانکه باین منظور نرخ دالر کلیرنگ نخست از ۵۰ افغانی به ۸۰ افغانی و سپس از ۸۰ به ۱۳۰ افغانی بوسیله بانک‌ها تسعیر می‌گردید؛ یعنی در برابر هر دالر کلیرنگ ماحصل صادرات به شوروی و چکوسلواکیا ۱۳۰ افغانی (نزدیک به سه مرتبه افزایش به تناسب سال‌های قبل از دهه هشتاد) پرداخت می‌گردید. برغم خریداری دالر کلیرنگ از تاجران به نرخ‌های بلند پیوسته برای خرید مجدد آن از سوی تاجران بغرض توريد اموال از اتحادشوری و برخی از کشورهای دیگر سوسیالیستی که خیلی‌ها باصرفه و منفعت آور بود؛ تقاضا وجود داشت. در تنظیم امور متذکره وزارت‌های تجارت و مالیه، اتاق‌های تجارت، اداره عمومی بانک‌ها و شورای عالی مشورتی، متشبثین خصوصی زیدخل بودند و فعالیت‌های آنها را قوانین و مقررات و رسیدگی‌های کمیسیون اسعاری شورای وزیران سازمان می‌بخشید. از سوی حکومت به مؤلدين کالاهای صادراتی و صادر کنندگان کمک‌های همه‌جانبه مانند تهیه موادخام با شرایط سهل، اعطای قرضه‌ها (به ربح پائین ۱۲ درصد، در سال در حالی که قبل از دهه هشتاد ۱۴ درصد بود) و تعاون و کمک به امر ایجاد کوپراتیف‌های تولیدی آنان، انجام می‌گرفت. صندوق صادرات بمنظور حمایه و تشویق صادرات و صادر کنندگان ایجاد گردیده بود؛ ولی در عین‌زمان تدابیری برای جلوگیری از استفاده‌های نادرست بوسیله تاجران اعمال می‌گردید. چنانکه قرضه‌های سفید که در سال‌های پیش از دهه هشتاد برای تاجران داده می‌شد و آنان غالباً به حیل‌های گوناگون از تادیه دوباره آن سرپاز می‌زدند یا فرار می‌کردند؛ ملغی گردید. در عوض قرضه‌های جدید برای تاجران به رویت اسناد مؤثق تجارتي تادیه می‌گردید. بشرط آنکه قرضه‌های قبلی بسر رسیده بازگردانده می‌شد.

همچنان بمنظور تدارک کالاهای کافی مورد ضرورت مردم در بازارها تسهیلات برای تاجران جهت توريد اموال فراهم گردید و از جمله ربح قرضه‌های اسعاری

برای واردات بطور کل از ۱۷ درصد قبل از دهه هشتاد به ۱۴ درصد تنزیل یافت و برای توريد پنج نوع اموال مورد نیاز اولیه مردم چای، شکر، روغن، شیر و صابون، بانک‌های دولتی اسعار مورد ضرورت را پنج درصد پائین‌تر از نرخ بازار آزاد بدسترس تاجران قرار می‌دادند.

یکی از مدارک عمده تأمین درآمدهای دولتی عبارت از عواید فروش کالاهای مصرفی وارده از کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحادشوروی بود. بدینگونه که بر پایه موافقت‌نامه‌های معین از کشورهای متذکره و بویژه از اتحادشوروی امدادهای مالی بشکل اموال حاصل می‌گردید. این کالاها به بازار عرضه می‌شد و درآمدهای ناشی از فروش آنها به حساب عواید دولتی جمع‌آوری می‌گردید. بگونه مثال از سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ از مدرک امدادهای مالی بلاعوض اتحادشوروی که سالانه دست کم به یکصد میلیون دالر کلیرنگ بالغ می‌گردید؛ صدها هزار تن گندم، شکر، روغن، صابون، پترول، دیزل، سمنت، کودکیمیایی، آهن باب و میلیون‌ها متر پارچه باب و دیگر کالاهای گوناگون وارد می‌شد و توسط مؤسسات متعدد دولتی، شرکت‌های خصوصی و تاجران در بازار بفروش می‌رسید و درآمدهای آنها به حساب واردات دولت شامل می‌گردید. قابل تذکار می‌دانم که محاسبه قیمت‌ها بر پایه دالر کلیرنگ که دارای میکانیزم خاصی بود، سراسر بِنفع افغانستان بود. زیرا هر دالر امریکائی به قیمت‌های دولتی آن‌زمان، کمتر از یک روبل روسی محاسبه می‌گردید.

افزون بر امدادهای شوروی بشکل کالاهای مصرفی، در موارد دیگر نیز از سوی آن کشور امدادهای اقتصادی به افغانستان اعطا می‌گردید. این کمک‌ها بگونه اعتبار به مبالغ هنگفتی بشکل دالر کلیرنگ در افغانستان بانک ذخیره می‌گردید.

اعتبارات متذکره از سوی هیأت‌های مشترک بانک مرکزی وزارت مالیه وزارت تجارت و اتاق‌های تجارت به سهمیه‌های معین به تاجران بفروش می‌رسید که برای توريد اموال از آن کشور مورد استفاده قرار می‌گرفت. در برخی موارد وزارت تجارت افغانستان از امدادها و اعتبارات وزارت تجارت خارجی شوروی

برای توريد اموال مورد نیاز اولیه از کشورهای سومی نیز استفاده می‌نمود. بدینگونه کالاهای معین غیر قابل دستیاب در زمان‌های معینی در اتحادشوروی برای صدور از کشورهای سومی مانند هند، مالیزیا، سنگاپور و غیره برای افغانستان به پول اسعاری شوروی در بدل اعتبارات متذکره خریداری می‌شد. البته بخاطر متوازن شدن بیلانس تجارت میان دو کشور کالاهای بیش‌تر افغانی به اتحادشوروی صادر می‌گردید.

می‌توانیم معاملات بازرگانی متذکره چنین بود: وزارت تجارت افغانستان همه ساله با وزارت تجارت خارجی اتحادشوروی موافقت‌نامه‌های تجارتی را امضا می‌کرد که بموجب آنها مقادیر معینی کالاهای وارداتی و صادراتی بین هر دو کشور به یک مبلغ معین به دالر کلیرنگ تبادل می‌گردید. بعضاً در نیمه‌های دوم سال، حین ارزیابی بیلانس تجارت میان دو کشور از سوی افغانستان از توريد یکمقدار معین گندم و موادنفی از آن کشور صرف نظر می‌گردید. در عوض، وزارت تجارت ما به جانب اتحادشوروی صلاحیت می‌داد تا این یا آن مقدار مواد متذکره را که شامل موافقت‌نامه‌های تجارتی بود؛ بجای تسلیمی به افغانستان به کشورهای سومی به فروش برساند. اینگونه فروشات به دالر آزاد انجام می‌گرفت. زیرا موادنفی آزادانه به اسعار سخت بفروش می‌رسید و گندم را اتحادشوروی خود به دالر امریکائی از ایالات متحده، امریکا، کانادا، استرالیا یا کشورهای دیگر وارد می‌نمود. اسعار ماحصل اینگونه فروشات به حساب درآمدهای وزارت تجارت افغانستان پرداخت می‌گردید. وزارت تجارت اسعار متذکره را بر طبق موافقت‌نامه‌های معین بدسترس تاجران و شرکت‌های تجارتی قرار می‌داد تا برای توريد کالاهای معین اولیه مورد نیاز مورد استفاده قرار گیرد. در سال‌های ۱۹۸۰ موارد گوناگونی از اینگونه معاملات صد درصد بسود افغانستان بمشاهده رسیده است؛ چنانکه بر پایه آنها برای توريد مقادیر عظیمی روغن و صابون از مالیزیا و سنگاپور، چای از هند و تجهیزات تخنیکی از جاپان، کوریای جنوبی و کشورهای دیگر در چهارچوب موافقت‌نامه‌های تجارتی میان دو کشور افغانستان و اتحاد شوروی، اقدام بعمل آمده است.

افزون برآن، در سال‌های معینی تفاوت میان بیلانس تجارت میان دو کشور که غالباً بسود افغانستان می‌بود؛ در برابر بیلانس تجارت و تادیات (بشمول قرضه‌ها) میان افغانستان و کشورهای معین دیگر، از سوی شوروی پرداخت می‌گردید. در اینصورت افغانستان مکلف نبود که تفاوت بیلانس تجارت و تادیات خویش را به اسعار آزاد تادیه نماید. در این رابطه باید این حقیقت را در نظر گرفت که غالباً بیلانس تجارت و تادیات افغانستان با شوروی مثبت و با کشورهای دیگر منفی بود. زیرا واردات افغانستان از کشورهای دیگر بشمول کشورهای سوسیالیستی (به استثنای اتحاد شوروی) بخاطر ضرورت به ماشین‌آلات، تجهیزات، وسایل طی و ادویه بیش‌تر از صادرات به کشورهای متذکره بود و آن کشورها بجز به پخته و کشمش (آنهم سورت‌های درجه یک آنها) به کالاهای صادراتی دیگر افغانی علاقمندی زیاد نشان نمی‌دادند. ولی وضع معاملات بازرگانی افغانستان با اتحادشوروی بگونه عنعنوی دگرگون بود؛ باین معنی که از سال‌های طولانی بدانسو در اتحادشوروی تقاضا برای خرید اموال صادراتی افغانی از قبیل پخته، پشم، پوست، روده، نباتات طی، میوه‌جات خشک و تازه (عمدتاً کشمش و انار) وجود داشت. باین مناسبت برای صادرات به اتحادشوروی رقابت شدید میان تاجران پیوسته در جریان بود. افزون برآن گاز طبیعی یک رقم درشت را از لحاظ درآمدهای خویش در صادرات جانب افغانی تشکیل می‌کرد.

مواد اولیه مورد نیاز مردم از قبیل مواد خوراکی، موادساخت، البسه و چیزهای دیگری افزون بر تولید داخلی از اتحادشوروی بمقادیر زیاد وارد می‌گردید. بخشی از این واردات با صدور کالاهای عنعنوی صادراتی افغانستان جبران می‌شد و بخشی دیگر جزء امدادهای مالی آن کشور به افغانستان بود که بشکل اینگونه کالاها تادیه می‌گردید. در این میان بعضاً کارشکنی‌های مقامات بازرگانی پاکستانی جریان طبیعی صادرات افغانی را به اتحادشوروی و کشورهای اروپای شرقی و غربی صدمه میزد. بدینگونه که بصورت وقفوی یک یا چند نوع کالای صادراتی افغانی مانند پوست، پشم و اموال دیگر بملاحظه صعود قیمت‌های

جهانی آنها بشیوه قاچاق بوسیله تاجران پاکستانی خریداری می‌شد و از آنجا به کشورهای دیگر صادر می‌گردید و در نتیجه مکلفیت‌های صادراتی افغانستان تحقق نمی‌پذیرفت. چنانکه قالین افغانی که در بازارهای اروپایی و امریکا دارای شهرت خوبی بود. از چند سال بدینسو بنام قالین پاکستانی صادر و به فروش می‌رسید.

در آن سال‌ها در مجموع تجارت با پاکستان برغم کشیدگی‌ها میان دو کشور در حالی که ویژه‌گی عنعنوی خود را حفظ می‌کرد؛ بطور کلی رو به گسترش بود. بازار اصلی و عمده میوه‌جات و سبزیجات تازه هردو کشور را بازارهای همدیگر تشکیل می‌کرد. صادرات متقابل میوه و سبزیجات میان هردو کشور چنان آزاد بدون محصول و وسیع بود که قیمت‌های آنها در عین‌زمان در هردو کشور در یک سطح قرار می‌گرفت. آنچه برای صدور متقابل میوه کمک می‌کرد؛ اقلیم‌های متفاوت هردو کشور است. در تابستان‌ها و پائیزها میوه‌های متنوع عالی افغانی از قبیل انگور، انار، سیب، ناک، زردآلو، قیسی، بهی، شفتالو، گیلاس و انواع آلوها، تربوز و خربوزه که خاص مناطق معتدله است به پاکستان که خود فاقد آنها است؛ سرازیر می‌گردید و در زمستان‌ها و بهارها میوه‌های سیتروس و نیمه‌حاره‌ی پاکستان بمقادیر عظیم به افغانستان وارد می‌شد. ولی این جریان پس از هرچند گاهی بنابر راه‌گیری‌ها بوسیله گروه‌های مسلح قطع می‌گردید. برای باز نگه‌داشتن راه و جلوگیری از حملات این گروه‌ها مساعی و مصارف زیادی بکار گرفته می‌شد.

یکی از خصوصیت‌های بازار و تعجب‌آور تجارت میان افغانستان و پاکستان داد و ستد غیررسمی متقابل کالاها بود. بدینگونه که سالانه مقادیر عظیم کالاهای وارداتی از افغانستان به پاکستان ری اکسپورت (صدور مجدد) می‌شد. بویژه کالاهای وارده از اتحادشوروی از قبیل یخچال‌ها، دستگاه‌های تهویه، تراکتورها، ماشین آلات، تجهیزات، پرزه جات و صدها نوع دیگر در پاکستان خریداران دائمی داشت. کالاهای وارده از جاپان و بریتانیا، آلمان و کشورهای

دیگر از قبیل دستگاه‌های تلویزیون، دستگاه‌های صوتی و صوتی، ساعت، تجهیزات، ادویه، پارچه‌های مرغوب پشمی انگلیسی و سکاتلندی، چای هندی و صدها قلم دیگر از افغانستان به پاکستان ری اکسپورت می‌گردید. در عوض کالاهای مصرفی، پارچه‌باب، سامان بازی کودکانه و مقداری روغن و آرد از پاکستان به طرق غیررسمی به افغانستان وارد می‌شد. بدین طریق میان دو کشور در عین‌زمان دو نوع تجارت معمول بود که یکی رسمی بود و دیگری غیررسمی. از تجارت غیررسمی کم‌تر جلوگیری بعمل می‌آمد. زیرا از یکسو نیاز مردم پاکستان را به کالاهای صنعتی و بعضاً ضرورت‌های صنایع رو به توسعه آن کشور را و تا حدود معینی نیاز اهالی ولایات شرقی و جنوبی کشور را به کالاهای مصرفی برآورده می‌ساخت و از سوی دیگر این نوع بازرگانی بوسیله خانان بانفوذ قبایل سرحدی پشتون نشین انجام می‌گرفت. پاکستان بنابر سیاست حمایوی از صنایع داخلی خویش به ورود رسمی برخی انواع کالاها اجازه نمی‌داد ولی در برابر صادرات مجدد ناگزیر به چشم پوشی بود. زیرا افزون بر عوامل دیگر، در برابر کالاهای با کیفیت و کارآمد ری اکسپورت کالاهای صنعتی بی کیفیت و ناپسند خویش را که در خود پاکستان خریدار نداشت؛ به افغانستان صادر می‌کرد. ولی برای افغانستان ری اکسپورت بجز یکمقدار درآمد گمرکی، آنها منفعت دیگری نداشت زیرا موجب کمبود و افزایش قیمت‌های کالاهای وارداتی می‌گردید و کالاهای متذکره به اسعار ذیقیمت از منابع داخلی وارد کشور می‌شد.

تاجران و شرکت‌های تجارتي افغانستان از آزادی عمل کامل برای صادرات و واردات به تمام کشورهای جهان برخوردار بودند. در سال‌های ۱۹۸۰ بازرگانی با کشورهای طرف معامله دیرین در اروپا و جنوب شرق آسیا کماکان به میزان قابل ملاحظه‌ی انجام می‌گرفت. قالین، کشمش و پوست قره‌قل به بریتانیا صادر می‌گردید و اصلاً قیمت‌های آنها در لیلام‌های بازار لندن همه ساله تعیین می‌گردید. آلمان غرب مانند گذشته خریدار خوب روده، پوست پیکل، قالین و نباتات طبی افغانی بود. تجارت با ایالات متحده امریکا به میزان معینی صورت

می‌گرفت. ولی کالاهای مصرفی، ادویه، تجهیزات، ماشین آلات، وسایل تخنیکي سمعی و بصری، موتر و کالاهای دیگر عمدتاً از جاپان، کوریای جنوبی، تایوان، هانکانگ، سنگاپور و مالیزیا وارد می‌گردید.

تجارت با هند همیشه خیلی پررونق بود و صدور میوه جات خشک و تازه و نباتات طبی افغانستان فیصدی قابل ملاحظه‌ی صادرات را در بازرگانی خارجی احتوا می‌نمود. در آن سال‌ها تجارت با ایران که قبل از انقلاب اسلامی در آن کشور خیلی گسترده شده بود؛ از رونق افتاد؛ ولی در سال‌های اخیر دهه هشتاد، باردگر رو به گسترش بود.

در وزارت تجارت در همکاری با وزیر آن محمدخان جلالر، گروهی از کادرهای تحصیلکرده با تجربه و فعال در عرصه بازرگانی بعنوان معینان وزیر و رؤسای بخش‌های عمده کار می‌کردند که در اینجا از چند تن ایشان نمونه وار نام می‌برم: عبدالسلام، غلاممحمد بیلاقی، علی‌احمد علی، مهرچند ورماء، سید عظیم حسینی، ضیاءالدین ضیاء، عبدالوهاب آصفی، احمدولی سیغانی، احمد شاهین، غلامحسین بیات، فقیرمحمد فقیری، حبیب راستین، محی‌الدین صدیقی، حمید کیانور، احسان خرسند، فقیر زمیری، لطف‌الله، عبدالاحمد، علی‌احمد رضائی، موسی حیدری، جمعه‌الدین جاجی، محمداعظم یوسف زی، محمدنبی پویا، غلام فاروق سیغانی و دیگران.

مسایل مالیاتی، مالی بانکی و اسعاری:

بموازات گسترش مناسبات بازرگانی، پیوسته شیوه‌ها و وسایل نوین و تدابیر مشخص بخاطر ایجاد تسهیلات و جلوگیری از سوءاستفاده‌ها، اتخاذ می‌گردید. از جمله اصلاحات معینی در شیوه‌های کار گمرکات بوجود آمد؛ در حالی که از گذشته‌ها از آن طریق استفاده‌های ناجایز و رشوه ستانی صورت می‌گرفت. در این راستا تعرفه‌های جدید گمرکی تدوین شد و بر پایه آن سنجش‌های حساسی ساده و قابل فهم برای هردو سو: اداره گمرک و تاجران، جاگزین شیوه‌های منسوخ گذشته گردید. چنانکه در گذشته‌ها، از یک کالای

تجارتی ۲۰ نوع محصول بنام‌های گوناگون اخذ می‌گردید و درآمدهای واقعی گمرکی در میان آنهمه سردرگمی‌ها پنهان می‌شد. همچنان اعمار هنگ‌های جدید با معیارهای حفاظتی و ایمنی، ایجاد لابراتوارهای جدید در گمرکات و ساختمان گمرکات جدید از جمله در شهر حیرتان، تسهیلات فراوانی را در زمینه اداره گمرکات بمیان آورد. بنابر اهمیت عمده این عرصه و درآمدهای آن که بخش قابل ملاحظه بودجه دولتی متکی بر آن بود؛ در سال‌های اخیر اداره عمومی گمرکات در سطح وزارت با به عرصه وجود نهاد.

در سال‌های متذکره، افزون برآنکه محصول گمرکی بخش قابل ملاحظه درآمدهای دولتی را بشکل پول فزینی تشکیل می‌کرد؛ این امر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. زیرا تا حد معینی از بدوران انداختن پول جدید می‌کاست.

یکی از منابع عمده دیگر درآمدهای دولتی، فروش تولیدات جای داده‌ها و ملکیت‌های دولت و عرضه خدمات دولتی بود. از زمره اقدامات اصلاحی که در رابطه به بهبود کار مؤسسات دولتی به اجرا درآمد؛ عبارت از مکلف ساختن تصدی‌های دولتی برای تنظیم پلان‌های مالی سالانه آنها بود. بر پایه آن، مؤسساتی که از دولت سبسایدی (تعاون - تقاوی) می‌گرفتند؛ باید خودکفا می‌شدند و بیلانس مالی خود را در پایان هر سال به وزارت مالیه می‌سپردند.

مصارف اسعاری در ادارات مؤسسات و تصدی‌ها نیز تحت کنترل قرار گرفت و از جمله مقررات جدیدی برای استفاده از پول دولت در خارجه و لایحه اسعاری سفر خرج‌ها تنظیم گردید. مستوفیت‌ها که در واقع نمایندگی‌های مالی و مالیاتی در ولایات و محلات بودند؛ غالباً بعنوان اداراتی که در آنها استفاده‌سوء از دارائی‌های عامه رواج داشت؛ شناخته می‌شدند. ولی در سال‌های هشتاد شیوه‌های کار در ادارات متذکره تا حدودی اصلاح گردید. چنانکه مستوفیت‌ها مؤظف شدند که بیلانس مالی شرکت‌ها و تاجران را حداکثر سه ماه پس از پایان سال قبل مورد ارزیابی و سنجش دقیق قرار بدهند و مالیات و محصولات را بموقع جمع‌آوری نمایند. در حالی که در سال‌های

پیشین مسأله ارائه بیلان‌ها و تادیه مالیات‌ها برای سال‌های چند نادیده انگاشته می‌شد. فعالیت‌های مستوفیت‌ها از سوی وزارت مالیه و اداره عمومی کنترل و تفتیش شورای وزیران بگونه منظم مورد بررسی قرار می‌گرفت.

در سال‌های هشتاد، در تحت رهبری دوکتور محمدکبیر وزیر مالیه گروهی از کارمندان با تجربه که به صلاحیت و صداقت شهرت داشتند در عرصه‌های مالی بعنوان معین، مستوفی و رئیس در ادارات عمده ایفای وظیفه می‌کردند که از برخی از ایشان در اینجا نام برده می‌شود: شاه‌محمود، ذکیم شاه، محمدرسول فکور، غلام‌محمد عمید، خلیل‌الله امین و دیگران.

در دهه هشتاد در عرصه مالیاتی بملاحظه شرایط دشوار زندگی مردم و ادامه جنگ در کشور، تجدید نظر بعمل آمد. مالیات ارضی که بردوش دهقانان و زمین‌داران سنگینی می‌کرد و اصلاحات ارضی ناقص و شتابزده نظام زمین‌داری را در کشور بهم زده بود؛ ملغی اعلام گردید و باقیات آن از سال‌های پیشین، دو مرتبه مورد عفو قرار گرفت. چنانکه قروض مالیات کمرشکن زمین بر دهقانان در سال ۱۹۸۱ بالغ بر ۸۲۲ ملیون افغانی بسود دهقانان بخشیده شد که در نتیجه، ۶۰ هزار خانواده دهقان از آن مستفید شدند.

سطح مالیات بر عایدات ثابت نگهداشته شد و مالیات بر فروش اصلاً مطرح نگردید. اگرچه این پالیسی مالیاتی که عمدتاً متکی بر مالیات غیرمستقیم بود؛ از نگاه اقتصاد بازار چندان تعریفی نداشت و همچنان با ایدئولوژی و تمایل به سمت‌گیری مسلط آن دوران نیز موافق نبود؛ ولی راه دیگری برای حفظ توازن اقتصادی در کشور و تشویق سرمایه‌گذاری‌های داخلی با درنظرداشت منافع اقشار گوناگون مردم، بمشاهده نمی‌رسید. بنابراین، واقعیت‌های زندگی در این مورد تئوری‌ها را کنار گذاشت و راه خود را به پیش گشود. ولی بمنظور جبران آن حکومت تلاش می‌ورزید راه‌های جدید رساندن کمک‌های مالی به مردم در عمل تحقق یابد. در این رابطه بعنوان یکی از تدابیر فوند تشویقی برای کارگران بوجود آمد که به انگیزه نیرومندی برای افزایش تولید مادی مبدل گردید.

در سال‌های ۱۹۸۰ در رابطه به اداره و پالیسی بانک‌ها، مسایل و اموربانکی سلسله‌ای از تدابیر اصلاحی بمرحله اجرا درآمد. نمایندگی‌های بانک‌ها، بویژه نمایندگی‌های بانک زراعتی در ولایات و محلات گسترش یافت. از طریق آنها تسهیلات برای قرضه دهی، از جمله برای خرید کود و تخمیان و داد و ستد پولی فراهم می‌گردید.

تجارت و تبادل اسعار از آزادی کامل برخوردار بود و عمدتاً نرخ‌های اسعاری در بازار آزاد بر پایه عرضه و تقاضا تعیین می‌گردید. سرای شازده (شهزاده) بمتابه یکی از بازارهای عمده تبادل اسعار در شهر کابل از شهرت و اعتبار زیادی برخوردار بود. بانک‌ها نرخ‌های آزاد خرید و فروش اسعار خویش را بملاحظه نرخ‌های مروج روز در بازار تعیین می‌کردند و البته نرخ‌های رسمی قراردادی برای ادارات دولتی امر جداگانه‌ای بود. بانک‌ها و شرکت‌های بیمه که در دوران حکومت جمهوری محمداؤد ملی گردیده بودند؛ به آن وضع باقی ماندند؛ ولی با تدوین قوانین جدید که تأسیس بانک‌ها و شرکت‌های بیمه خصوصی را اجازه می‌داد؛ انحصار دولتی در این عرصه پایان یافت. با ادامه اقتصاد بازار در طی سال‌های هشتاد هیچ یک از مؤسسات خصوصی در هیچ عرصه‌ای ملی نگردید. ولی برعکس تدابیری برای واگذاری برخی از مؤسسات صنعتی و تجارتی دولتی بمنظور گرداندگی بهتر آنها به بخش خصوصی، پیش‌بینی گردیده بود.

با اتخاذ تدابیر چندین جانبه و چندین بعدی مالی، پولی، بانکی سطح انفلاسیون (تورم پولی) در سال‌های ۱۹۸۰ پائین حفظ شده بود؛ در حالی که در شرایط ادامه جنگ داخلی و در مقایسه با عقب‌ماندگی اقتصادی و میراث‌های دیگر ناهنجار گذشته‌ها، کار دشواری می‌نمود.

در طول سال‌های دهه هشتاد که من بعنوان صدراعظم در مرتبه اول کار می‌کردم (۱۹۸۱ - ۱۹۸۸) نرخ هر دالر امریکائی در بازار آزاد از ۵۰ تا ۲۰۰ افغانی در نوسان بود. طی ۹ ماه سال ۱۹۸۸ که من در این مقام نبودم در نتیجه خرابی سریع وضع اقتصادی که نتایج آن در طی سال ۱۹۸۹ مشهود گردید؛ نرخ هر

دلر به یکبارگی از ۲۰۰ به ۴۰۰ افغانی ارتقا یافت. از نیمه سال ۱۹۹۰ که من برای مرتبه دوم دیگر در شورای وزیران کار نمی‌کردم به ۶۰۰ افغانی و در سال ۱۹۹۱ به یکبارگی تا ۱۷۰۰ افغانی صعود کرد و در سال‌های بعدی دهه ۱۹۹۰ نرخ هر دلر تا به یکصد هزار افغانی نیز رسید. در دهه هشتاد نرخ رسمی بودجوی - اسعاری هر دلر به ۵۰ افغانی ثابت باقی ماند. بر طبق آمار رسمی بانک مرکزی نرخ یک دلر امریکائی در بازار آزاد بصورت متوسط در طول یکسال از سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰، به قرار زیر بود:

سال	نرخ هر دلر به افغانی
۱۹۸۰	۴۵/۰۷
۱۹۸۱	۵۴/۹۶
۱۹۸۲	۷۴/۳۶
۱۹۸۳	۱۰۰/۶۹
۱۹۸۴	۱۲۱/۹۱
۱۹۸۵	۱۲۶/۵۲
۱۹۸۶	۱۵۰/۲۶
۱۹۸۷	۱۷۲/۲۶
۱۹۸۸	۲۱۵/۵۰
۱۹۸۹	۴۱۴/۷۲
۱۹۹۰	۶۷۸/۳۵

در فیبروری سال ۱۹۸۹ که من برای مرتبه دوم بعنوان صدراعظم برگزیده شدم؛ بحران شدیدی سرتاپای اقتصاد ناتوان کشور را فرا گرفته بود. تمام نظام کنترل اقتصادی پیشین از هم پاشیده بود؛ کلیه ذخایر موادغذائی و موادسوخت و ذخایر پسانداز شورای وزیران ته کشیده و از میان رفته بود. افزون برآن کاهش شدید کمک‌های اقتصادی اتحادشوری در پی خروج نیروهای آن کشور از افغانستان هم‌زمان با آغاز کار من برای مرتبه دوم در

شورای وزیران، تحمیل جنگ جلال‌آباد و برخی عوامل دیگر، دشواری‌های زیادی را از لحاظ اقتصادی پدید آورد. این وضع موجب گردید تا بعنوان یکی از نشانه‌ها نرخ اسعار صعود نماید و سطح تورم پولی افزایش یابد. البته به دوران انداختن پول اضافی بخاطر جبران مصارف عظیم دفاعی نیز تأثیر منفی در این روند وارد می‌آورد. معهدا در نتیجه احیای دوباره سیستم اداره اقتصادی، افزایش، کالاهای وارداتی و تلاش‌های پیگیر در جهت به خط آوردن مجدد روند مالی - پولی از سیر صعودی سرسام آور نرخ‌های اسعاری و تورم و قیمت‌های اموال تا حدود زیادی کاسته شد. افزون برآن از طریق ارتقای سطح معاشات و دستمزدها و افزایش درآمدهای مردم و کاهش مصارف اضافی و اداری دولتی از تنزل سریع سویه زندگی در کشور جلوگیری بعمل آمد. این‌وضع تا پایان دهه هشتاد ادامه داشت؛ تا اینکه یکباردگر با اتخاذ سیاست‌های نادرست اقتصادی بعنوان یکی از علل اصلی موجب سقوط حاکمیت گردید.

برغم اینکه افغانستان در دهه هشتاد از سوی کشورهایی که با آنها در گذشته‌ها مناسبات عادی اقتصادی و همکاری داشت؛ تحت محاصره اقتصادی قرار گرفته بود؛ ولی اقساط قرضه‌های بسر رسیده و سودهای آنها به کشورها و بانک‌های غربی بگونه منظم پرداخته می‌شد. چنانکه در پایان کار من بعنوان صدراعظم صرف مبالغ اندکی کمتر (از دوصد ملیون دالر) از آنها باقی مانده بود. در این ارتباط نکته قابل یادآوری این است که تادیات متذکره برغم قطع کامل کمک‌ها، قرضه‌ها، امدادها و حتی مناسبات عادی از سوی حکومت‌های غربی و مؤسسات بین‌المللی پولی وابسته به آنها مانند بانک جهانی برای عمران و انکشاف، صندوق وجهی بین‌المللی، بانک جهانی، بانک انکشاف آسیائی و غیره انجام می‌گرفت. افزون برآن هنوز ذخایر قابل ملاحظه اسعاری کشور در بانک‌های خارجی باقی بود.

در پایان این بحث شایان یادآوری می‌دانم که در مرتبه دوم کارمن بعنوان صدراعظم، مانند دوره اول سازمان‌های حزبی و اجتماعی و گروهی از بهترین

درصد تأثیرات منفی در آهنگ رشد اقتصاد کشور بجا گذاشت. صرف اخذ قرضه‌هایی بمقیاس‌های کوچک از دولت‌های هند، عراق لیبیا و اندکی از کویت افزون بر کشورهای سوسیالیستی امکان‌پذیر بود.

برای تنظیم بودجه متوازن تلاش بعمل می‌آمد تا از یکسو سنجش‌های دقیق از آهنگ‌های رشد صورت گیرد و از تمام منابع عایداتی دولت اعم از داخلی و خارجی حداکثر استفاده پیش‌بینی گردد و از سوی دیگر حداکثر صرفه‌جویی و کنترل بر مصارف در نظر گرفته شود.

تدارک تخصیصات برای بودجه در سال‌های متذکره، کاری دشوار و انجام وظایف بزرگی وابسته به آن بود. افزون بر تقاضاها برای هزینه‌های بالا در این یا آن عرصه، مصارف نظامی و امنیتی فیصدی‌های بلندی را احتوا می‌کردند. احیای مجدد پروژه‌های صنعتی و ساختمانی، تأسیسات و پروژه‌های اجتماعی و فرهنگی از کار بازمانده و تخریب شده و ایجاد پروژه‌های جدید مصارف بزرگی را ایجاب می‌کردند. بنابراین، ضرورت بود تا بر پایه پلان‌ها و برنامه‌ها بخاطر افزایش درآمدهای دولتی تلاش‌های بزرگی انجام گیرد و در عین‌زمان منابع جدید مالی جستجو گردد؛ احساس مسئولیت بخاطر تحقق پلان‌ها ایجاد شود و سطح مؤثریت کار در کلیه عرصه‌ها و قدمه‌ها ارتقا یابد. این‌ها و صدها تدبیر و اقدام سنجیده شده دیگر انجام می‌گرفت تا چرخ اقتصاد کشور در سال‌های ۱۹۸۰ سریع‌تر بچرخد.

در رابطه به طرح پلان‌های درازمدت و کوتاه مدت باید گفت که در آن سال‌ها ضرورت آنها جداً محسوس و قابل درک بود. امکانات برای سرمایه‌گذاری‌های گسترده و بویژه در امور زیربنایی برای بخش خصوصی نه امکان‌پذیر بود و نه با صرفه؛ زیرا از یکسو بنابر سطح پائین انباشت سرمایه‌های خصوصی و از سوی دیگر ایجاد تسهیلات زیربنایی از سوی دولت علاقمندی متشبتین خصوصی را صرف ایجاد برخی از مؤسسات صنایع سبک و مصرفی خدمات بازرگانی و ترابری جلب می‌کرد. در چنین اوضاع و احوالی راه دیگری وجود نداشت؛ بجز

اینکه دولت به ادامه سیاست تقویت سرمایه‌داری دولتی در تمام بخش‌های اقتصاد و بخاطر رشد فرهنگ در کشور بر پایه پلان‌های رشد اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌گذاری نماید. هدف از اقدامات پلان‌شده تأمین رشد سریع‌تر اقتصاد ملی، ایجاد شرایط بهتر برای توسعه نهادهای اجتماعی و فرهنگی و بوجود آوردن امکانات برای رفاه نسبی مادی مردم کشور بود. بدینگونه با طرح پلان‌های انکشافی امکان‌پذیری گردید تا یک اقتصاد فارغ از بحران و بدون هرج و مرج پایه‌گذاری گردد؛ از منابع مالی داخلی و خارجی و امکانات مادی و نیروهای بشری استفاده مطلوب و مؤثر بعمل آید؛ رژیم صرفه‌جویی منطقی بکار گرفته شود و دورنمای بخش‌های اقتصاد به روشنی تعیین و تثبیت گردد. با آن، در نظام اقتصادی و اجتماعی کشور، تمام قواعد پلان‌گذاری مرکزی اعمال نمی‌گردید. زیرا شرایط عینی برای چنین امری مساعد نبود. همچنان شورای وزیران و من شخصاً تحقق پلان‌گذاری مرکزی را در شرایط ادامه جنگ و تسلط بخش خصوصی در نظام اقتصادی کشور غیر عملی می‌شمردیم.

در سال ۱۹۸۰، من هنگامی که بکار آغاز کردم؛ وظیفه اصلی که در برابرم قرار گرفت طرح و تطبیق پلان‌های رشد اقتصادی و اجتماعی کشور بود. در اینجا قابل یادداشت می‌دانم که من در طی نزدیک به سه ماهی که پس از قیام نظامی ۱۹۷۸ بعنوان وزیر پلان کار می‌کردم؛ با پیشنهادات و دساتیر مقامات بالائی در رابطه به الغاء پلان انکشاف اقتصادی و اجتماعی هفت ساله دوران محمد داؤد و طرح پلان جدید، پنج‌ساله بر پایه دلایل عینی عملاً مخالفت کردم. ولی پس از بازداشت و زندانی شدن من در ماه اگست ۱۹۷۸ پلان جدید پنج‌ساله که خیلی‌ها بلند پروازانه بود؛ طرح گردید. بر پایه پیش‌بینی‌های آن پلان تخیلی و عوام‌فریبانه بود که گویا طی یک‌دوره پنج‌ساله معجزه اقتصادی در افغانستان رخ می‌داد. گویا بی‌سوادى بگونه کامل در کشور محو می‌گردید و گویا مردم به رفاه اجتماعی و اقتصادی دست می‌یافتند!

بنابراین، پلان پنج‌ساله که از سال ۱۹۷۸ بجامانده بود؛ غیرواقعینانه،

ذهنی‌گرانه و بلند پروازانه ترتیب شده بود. امکانات مالی و مادی، شرایط عینی و عوامل انسانی در آن بگونه واقعی در نظر گرفته نشده بود. بدین‌قرار طی دو سالی که (۱۹۷۸-۱۹۷۹) از طرح و تطبیق پلان متذکره می‌گذشت؛ کلیه شواهد و دلایل از تخیلی بودن آن حکایت داشتند.

بنابر عواملی که در بالا بر شمرده شد؛ در سال‌های ۱۹۸۰، طی چند سال متوالی پلان‌های کوتاه مدت یکساله طرح و اجرا می‌شد که با واقعیت‌های موجود سازگاری بیش‌تر داشت. پلان‌های متذکره افزون بر پروژه‌های جدید اقتصادی و فرهنگی شامل پروژه‌های انتقالی و ادامه برخی از کارهای اقتصادی گذشته توأم با برخی اصلاحات و تعدیلات لازم در آنها نیز بود. بموازات آن پلان‌ها یا برنامه‌های کوتاه مدت برای ترمیم و بازسازی تأسیسات مؤسسات مناطق و محلات آسیب دیده، بعنوان ضمیمه پلان‌های یکساله طرح و تطبیق می‌گردید. همچنان وجوه احتیاطی بخاطر ساختمان پروژه‌های عاجل یا بخاطر رفع کمبود تخصیصات پروژه‌های در حال ساختمان و یا بخاطر ترمیم و بازسازی فوری برخی تأسیسات تخریب شده و آسیب دیده پیش‌بینی می‌گردید که خصلت سیال و انعطاف پذیر داشت.

در عین‌زمان در همان نخستین سال‌ها در دهه هشتاد کار برای طرح پلان پنج‌ساله جدید نیز آغاز گردید. در پلان متذکره سنجش‌های دقیق و امکانات بگونه واقع‌بینانه و قابل تطبیق پیش‌بینی گردیده بود. در پلان متذکره، اهمیت درجه یک برای رشد عرصه‌های صنعتی معدنی و انرژی داده شده بود که ۴۳/۴ درصد مجموع سرمایه‌گذاری‌های انکشافی را احتوا می‌کرد خدمات اجتماعی با ۲۳/۷ درصد مقام دوم، ترانسپورت و مخابرات با ۲۲/۴ درصد مقام سوم، کشاورزی و آبیاری با ۱۰/۵ درصد مقام چهارم را احراز نموده بودند.

بر پایه آن، پلان در رابطه به توسعه اقتصاد و رشد فرهنگ به تناسب امکانات مالی و مادی و شرایط عینی در کشور پیشرفت‌های چشمگیری دست داد. در دورانی که من مسئولیت امور اقتصادی و اجتماعی را در کشور بر عهده داشتم

از آغاز سال ۱۹۸۰ تا نیمه سال ۱۹۹۰ (به استثنای ۹ ماه حکومت دوکتور محمدحسن شرق در سال ۱۹۸۸) مجموعاً بیش از ۲۵۰ پروژه جدید بمیزان متوسط و بزرگ در رشته‌های گوناگون تکمیل گردید و برای بهره‌گیری آغاز بکار نمود. در اینجا صرف از عمده‌ترین تأسیسات متذکره که در عرصه‌های اقتصاد و فرهنگ در کشور حایز اهمیت بودند؛ نام میبرم:

۱. ساختمان پل برای عبور قطار موتوررو و پیاده رو بر روی آمو دریا میان حیرتان در شمال افغانستان و شهر بندری ترمز در ازبکستان.
۲. ساختمان مجتمع تأسیسات بندری، شبکه گسترده خط‌آهن، ایستگاه‌ها، گدام‌ها و ذخیره‌گاه‌ها برای مواد نفتی، گاز مایع و خشکه بار و ساختمان‌های اداری و رهایشی بعنوان یک شهرک در حیرتان ولایت بلخ.
۳. ساختمان فابریکات جرقدوق در شبرغان برای تجرید سلفر از گاز، خشک کردن و آماده انتقال ساختن گاز طبیعی از طریق لوله‌ها به دو سمت مزارشریف و بندرگاه کلفت در کنار آمو دریا.
۴. اعمار منازل رهایشی برای متخصصین کارمندان و کارگران صنعت گاز و ملحقات آن در شهر شبرغان.
۵. احداث لوپنگ (لوله دوم) پایپ لاین گاز میان شبرغان تا سرحد شمال.
۶. اكمال گالری‌های انتقالاتی در معادن ذغال سنگ کرکر و دودکش در پلخمري.
۷. ایجاد فابریکه جدید نان پزی در شهر کابل.
۸. احداث دستگاه مخابراتی شمشاد در کابل برای اخذ و ارسال اطلاعات تلویزیونی و تلفونی بوسیله قمر مصنوعی.
۹. تکمیل مراحل اول و دوم بس‌های برقی ترولی (بوس) در شهر کابل مجهز با شبکه برقی و بس‌های جدید.

۱۰. ساختمان و تجهیز شفاخانه در شهر هرات برای درمان بیماری‌های چشم که این بیماری در آنجا خیلی فراگیر بود.
۱۱. تعدیل تکمیل و تجهیز فابریکه خانه‌سازی در شهر کابل با ظرفیت ساختمانی ۲۰۰۰ آپارتمان عصری در سال.
۱۲. اكمال ۸۰۰۰ آپارتمان در مکروریان و قصبه کارگری شهر کابل.
۱۳. ساختمان ایستگاه‌های عصری آتش نشانی در شهرهای کابل هرات و مزار شریف.
۱۴. تکمیل شبکه سوم شهری کابل برای برق رسانی.
۱۵. احداث فابریکه نان پزی در مزار شریف
۱۶. ساختمان آسیاب در پلخمری
۱۷. ایجاد ذخیره گاه‌های بزرگ موادنفی در دشت سقابه لوگر، در پلخمری و در دشت شادیان مزار شریف.
۱۸. ساختمان و تجهیز انستیتوت کیمیا در شهر کابل
۱۹. ساختمان درس‌خانه‌ها، لیلیه‌ها (مجتمع دوم) و لابراتوارهای جدید در دانشگاه کابل.
۲۰. ساختمان تعویض و تجهیز استدیوهای رادیو و تلویزیون در پایتخت
۲۱. اكمال دستگاه‌های موج متوسط و کوتاه در کابل و ولایات.
۲۲. ایجاد ترانسپوزرها و ستدیوهای پخش برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی در ولایات.
۲۳. احداث تأسیسات انستیتوت دولتی طب کابل.
۲۴. ایجاد مؤسسات ترانسپورتی و ایستگاه‌های خدمات تخنیکي برای هزاران عراده موتر با توناژ بلند و تانکرها برای انتقال خشکه بار و موادنفی در دشت چمتله و شهرهای کابل، هرات، پلخمری و حیرتان.
۲۵. احداث فابریکه پروسس زیتون برای کانسرو سازی و روغن کشی در ولایت ننگرهار.

۲۶. ساختمان انستیتوت علوم اجتماعی در شهر کابل.
۲۷. ساختمان گالری‌ها در طول شاهراه سالنگ.
۲۸. ساختمان سیلوی مزار شریف.
۲۹. احداث پروژه‌های آبرسانی در مسیر دریا‌های کابل و لوگر برای تهیه آب آشامیدنی صحی برای شهروندان کابل.
۳۰. نوسازی توسعه و تجهیز مسلخ کابل
۳۱. ساختمان دستگاہ بزرگ برق حرارتی در خیرخانه شهر کابل.
۳۲. احیای مجدد فابریکه خشت سازی بگرامی و آغاز کار احداث فابریکه‌های بزرگ تولید خشت در ده سبز ولایت کابل و در شهر مزار شریف.
۳۳. ساختمان ورکشاپ ترمیمات اساسی اگریگات موترهای کاماز در کارخانه جات جنگلک.
۳۴. ایجاد پولی کلینیک مرکزی بیمه صحی کارگران و کارمندان دولت.
۳۵. ایجاد مجتمع لابراتوار تجزیه مواد مفیده جامد مواد معدنی در کابل
۳۶. ایجاد انسستیتوت تشخیص بیماری‌های حیوانی در دارالامان شهر کابل.
۳۷. ایجاد الواتورهای سیلوهای پلخمري، مزارشريف و هرات.
۳۸. تمديد لاین انتقال برق ۱۱۰ کیلو ولت از سرحد اتحادشوروی سابق تا شهر کندز.
۳۹. احداث ذخیره گاه و پرکاری بالون‌های گاز مایع در شهر کابل.
۴۰. احداث کرین کیبل بالای آمو دریا در ناحیه کلفت در شمال کشور.
۴۱. احداث فابریکه نل‌های کانکریتی در کابل برای تولید لوله‌ها جهت تمديد خطوط برق و تلفون و احداث مرحله اول کانالیزاسیون شهر کابل.
۴۲. ساختمان و تجهیز انسستیتوت پیداگوژی در کابل
۴۳. ساختمان ورکشاپ‌های ترمیم عراده جات و وسایط نیروهای مسلح

- در شهر قندهار و در بگرام.
۴۴. ایجاد دانشگاه نظامی - سیاسی- در بالاحصار شهر کابل
۴۵. احداث دستگاه ریخته‌گری و ذوب فلزات کارخانجات جنگلک کابل
۴۶. ایجاد بانک خون در کابل.
۴۷. احداث ایستگاه خط آهن در تورغندی ولایت هرات.
۴۸. نصب دستگاه‌های تلفونی تروپوسفیر در ولایات.
۴۹. تجدید ساختمان فابریکه نان پزی نمبر یک کابل.
۵۰. تمدید لاین انتقال ۲۲۰ کیلوولت از مرز اتحادشوروی سابق تا شهر مزارشرف
۵۱. ساختمان پروژه آبیاری بختیاران در ولایت کابل.
۵۲. حفر کانال جدید لشگرگاه - شمالان در ولایت هلمند.
۵۳. نصب توربین‌های برق آبی بهارک ولایت بدخشان.
۵۴. ایجاد محله رهایشی و توقفگاه موترهای بابری دربندر حیرتان.
۵۵. تکمیل دستگاه فشار گاز در ولایت جوزجان برای تولید گاز مایع و مازوت
۵۶. احداث کانال آبیاری در پروژه بزرگ کوچه سفلا در ولایت تخار
۵۷. احداث میدان هوایی در شهر شبرغان ولایت جوزجان.
۵۸. ساختمان مطبعه جدید و مجهز برای چاپ کتاب‌های درسی در پلچرخ ولایت کابل.
۵۹. تکمیل ساختمان عمارت بلند منزل مخابرات بشمول پوسته خانه مرکزی.
۶۰. احداث جاده اسفالت موتررو جدید میان کابل - بگرام بطول کیلومتر که از لحاظ انتقالاتی از اهمیت استثنائی برخوردار بود.
- طی سال‌های متذکره شمار زیادی پروژه‌های جدید متوسط تکمیل گردید و مورد بهره‌برداری قرار گرفت که از آنها بطور کلی یادآوری می‌گردد:

- ساختمان استیشن‌های میکانیزه کشاورزی در ولایات مختلف
- ایجاد دستگاه‌های تحقیقاتی و لابراتوارهای کشاورزی و وترنری
- ایجاد پروژه‌های گاو‌داری و مرغ‌داری.
- احداث گرم‌خانه‌ها برای تحقیقات کشاورزی و تولید سبزیجات.
- ساختمان و قیرریزی سرک‌ها بطول صدها کیلومتر میان شهرها و ولایات مختلف.
- قیرریزی سرک‌های درون شهری در کابل قندهار و برخی شهرهای دیگر
- احداث دستگاه‌های تلفون اوتومات در بخش‌های مختلف شهر کابل و برخی از شهرهای دیگر.
- ایجاد دستگاه‌های ارتباطی تیلی کامنیوکیشن.
- اعمار پولی کلینیک‌ها و مراکز صحتی جدید و ترمیم و بازسازی مراکز صحتی تخریب شده در ولایات مختلف.
- ساختمان تعمیرات اداری برای برخی از وزارت‌خانه‌ها مراکز اداری ولایات و محاکم.
- ساختمان مکاتب جدید و بازسازی عمارات مکاتب تخریب شده.
- ساختمان و ترمیم مساجد و اماکن متبرکه اسلامی
- تأسیس پرورشگاه وطن برای کودکان بی‌سرپرست.
- اعمار شمار زیادی کودکانستان‌ها و شیرخوارگاه‌ها در محلات زیست و محلات کار در کابل و ولایات.
- اعمار مغازه‌های دولتی پرچون فروشی، مغازه‌های مواد ارتزاقی و مصرفی مغازه‌های کوپونی در ولایات مختلف.
- اعمار پل‌های جدید بالای دریاها و سیلبرها و بازسازی پل‌ها و پلیچک‌های تخریب شده
- اعمار گدام‌ها و ذخیره‌گاه‌ها در ولایات مختلف.
- اعمار پوسته‌های امنیتی در طول شاهراه‌ها بلندآژها و قرارگاه‌ها

- تمديد و توسعه خطوط پرواز و اسفالت آنها در میدان‌های هوایی کابل، هرات، مزارشريف و برخی میدان‌های دیگر.

شایان یادآوری می‌دانم که هر سال تمام پروژه‌ها اعم از کوچک و بزرگ در پلان‌های انکشافی پیش‌بینی می‌گردید و جریان کار آنها تحت کنترل قرار می‌گرفت. هرگاه برخی از پروژه‌ها امکانات پیشرفت نداشتند؛ در باز توزیع بودجه انکشافی که در هر ربع سال انجام می‌گرفت؛ از فهرست باز می‌ماندند و بجای آنها پروژه‌های ضروری‌تر پذیرفته می‌شدند. بگونه نمونه در اینجا بخش‌هایی یک گزارش کمیته دولتی پلان‌گذاری را که بوسیله محمدعزیز رئیس آن کمیته به شورای وزیران ارائه گردیده بود؛ تذکار می‌دهم.

در جریان سال ۱۹۸۷ از جمله ۷۵۹ پروژه شامل پلان به شمار ۵۲ پروژه بنابر عدم امکان استفاده از وجوه منظور شده حذف گردید و در برابر به شمار ۱۸ پروژه جدید با استفاده از وجوه موجود در باز توزیع، شامل پلان شد همراه با گزارش متذکره فهرست ۶۰ پروژه‌ای که در پایان سال متذکره به بهره‌برداری سپرده می‌شد؛ ارائه شده بود.

در گزارش گفته می‌شد که در سال متذکره با ایجاد امکانات جدید کارگماری در اقتصاد ملی برای ۷۱ هزار تن زمینه کار مساعد گردید و باین طریق شمار نیروهای بشری مصروف کار به ۵/۲ میلیون تن رسید. در جریان سال بیش از ۶ هزار تن از مؤسسات تحصیلات عالی و متوسط مسلکی فارغ و به صفت متخصصان جوان افزون بر ۲۵ هزار تن افراد مستعد به کار در ادارات و مؤسسات دولتی به کار پذیرفته شدند. بدین طریق با افزایش سطح استخدام در سال متذکره به تناسب سال پیشین از افراد مصروف در امور منزل به اندازه ۴۱ هزار تن کاهش یافت.*

* اقتباس از گزارش منتشره در سالنامه ۱۹۸۷، ص (۴۸۷).

من در نیمه سال ۱۹۹۰ مقام صدارت را ترک گفتم؛ ولی به شمار ۲۴۷ پروژه بزرگ متوسط و کوچک را بعنوان پروژه‌های انتقالی، باصطلاح بمیراث گذاشتم. غالب پروژه‌های متذکره تحت ساختمان قرار داشتند و کار ساختمانی آنها به فیصدی‌های متفاوتی انجام شده بود. شماری از آنها در جریان سال متذکره تکمیل گردید و به بهره‌برداری سپرده شد و شماری دیگر پس از یکی دو سال بایستی به پایه تکمیل می‌رسیدند عمده‌ترین آنها عبارت بودند از:

در بخش کشاورزی و آبیاری:

- افتتاح تأسیسات نمایندگی مجتمع آبیاری جلال‌آباد؛ احیا و بازسازی باغات ستروس و زیتون در مجتمع متذکره.
- بکارانداختن مجدد هجده نهر در ولایت بلخ
- تکمیل نهرهای آبیاری گورگان ولایت بغلان و کوکچه در ولایت تخار.
- انکشاف تأسیسات آبیاری سرده در ولایت غزنی
- توسعه تأسیسات آبیاری ولایت پروان
- انکشاف اراضی زابری مارجه، نادعلی، شمالان و درویشان در ولایت هلمند
- توسعه شبکه‌های آبرسانی برای روستاهای ولایت کابل
- تحکیم سواحل رودهای پنج و آمو در ولایات تخار و کندز.
- حفرچاه‌های عمیق جهت تهیه آب برای علفچرها در مناطق جنوب و جنوب غرب کشور.
- ایجاد فارم‌های زراعتی در لرخابی و خواجه الوان ولایت بغلان و در چهار دره ولایت کندز
- تجهیز تأسیسات تکمیل شده کوپراتیف‌های نمونوی در ولایات کابل فراه، هرات و سمنگان
- تکمیل ایستگاه‌های میکانیزه در ولایات جوزجان و فراه.

- تکمیل کار ذخیره‌گاه‌ها و تدارک وسایل برای ادویه ضد ملخ در ولایات مختلف.
- تکمیل فارم‌های گاویشیری و مرغداری در بادام باغ ریشخور، بیبی‌حصار و بگرامی ولایت کابل
- تکمیل ساختمان کلینیک‌های حیوانی در ولایات کابل (دارالامان)، بغلان (دره کیان)، ننگرهار و هرات
- تکمیل فارم‌های تولید تخم‌های بذری و گدام‌های کود کیمیاوی در ولایت کابل (بگرامی) و (دارالامان)
- تکمیل کار احیای سریندها برای تأسیسات آبیاری در ولایات بلخ، هلمند، کابل، بادغیس، فراه، هرات و پکتیا
- حفر ۸۰ حلقه چاه عمیق و نیمه عمیق برای آبیاری جنگلداری و تهیه آب آشامیدنی در ولایات مختلف و حفر و ترمیم کاریزها

در بخش صنایع و انرژی

- تکمیل کار ساختمانی و مونتاژ فابریکه سمنت هرات.
- احداث فابریکه دوم سمنت غوری در ولایت بغلان
- توسعه فعالیت‌های تفحصاتی و ساختمانی برای استخراج و غنی‌سازی مس عینک در ولایت لوگر
- ساختمان دستگاه تجرید سلفر از گاز در فابریکه کود و برق مزارشریف.
- ادامه تفحصات نفت و گاز شمال حفر و تجهیز چاه‌های گازی در ولایات جوزجان و سرپل
- انجام مطالعات تکنیکی و پروژه سازی کارخانه تصفیه نفت خام در ولایت سرپل بر پایه تفحصات نفتی که در ولایت متذکره و ولایات جوزجان فرایاب و هرات انجام گردیده بود.
- ساختمان منازل رهائشی و تأسیسات فرهنگی و اجتماعی برای کارگران

- و کارمندان نفت و گاز شمال در ولایت جوزجان
 - تکمیل و بکار انداختن فابریکات نساجی نخی هرات و قندهار
 - تجهیز و توسعه بوت دوزی صنایع افغان در کابل
 - انکشاف مناطق صنعتی شهر کابل بمنظور ایجاد تسهیلات زیربنایی
 - برای سرمایه‌گذاری‌ها از سوی متشبتین بخش خصوصی
 - ساختمان فابریکه چرمگری و پوستین دوزی در ولایت بلخ
 - احداث فابریکه دوم شکر بغلان.
 - احداث دستگاه کمباین سایکل گاز توربین در خیرخانه شهر کابل.
 - تمديد شبکه چهارم برق کابل و شبکه‌های برق رسانی برای شهرهای قندهار، گلپهار، پلخمري، شبرغان، ایبک و جبل‌السراج
 - تجویز برای برق رسانی به قریه‌ها و روستاها در مسیر لاین انتقال نغلو - سروپی - کابل و در مسیر لاین‌های انتقال برق از اتحادشوروی تا کندز - پلخمري، مزارشريف - شبرغان در مرحله نخست و در مرحله بعدی تا کابل
 - تجویز برای تمديد لاین انتقال برق ۱۱۰ و ۲۲۰ کیلو ولت از مرز شوروی سابق تا کابل بطول ۸۰ کیلومتر در مرحله نخست.
 - نصب گاز توربین‌های ولایات، قندهار کاپیسا (گلپهار) و سمنگان.
- در بخش راه‌سازی ترانسپورت و مخابرات
- ترمیم و قیرریزی جاده‌های موتررو میان شهرهای عمدہ و برخی از سرک‌های داخل شهرها.
 - ترمیم و جغل اندازی سرک‌ها اعمار پل و پلچک‌ها در روستاهای ولایات مختلف.
 - تکمیل کار ایستگاه‌های خدمات تخنیکي موتری در تورغندی ولایت هرات، پلچرخي ولایت کابل و جبل‌السراج ولایت پروان.
 - ایجاد مؤسسه ترانسپورتی نمبر (۲) تانکری برای انتقال موادنفی در

دشت چمتله ولایت کابل.

- ایجاد مؤسسه ترانسپورتی مسافری با ۴۰۰ عراده بس در پلچرخي شهر کابل.
- نصب دستگاه‌های تلفون اتومات و تلفون‌های بین‌الولایتی تروپوسفیر در ولایات غزنی، هلمند، قندهار و هرات.
- توسعه میدان هوایی بین‌المللی کابل (مرحله دوم)
- ساختمان میدان هوایی شهر زرنج ولایت نیمروز و توسعه میدان هوایی شهر میمنه ولایت فاریاب.

در بخش تعلیم و تربیه و صحت عامه

- تکمیل کار ساختمانی، ترمیماتی، بازسازی شماری از مکاتب در ولایات مختلف بشمول مکاتب تخنیکي - حرفه پی.
- تکمیل کار ساختمانی تأسیسات پرورشگاه وطن در افشار، مکروریان و کارته پروان ولایت کابل و در شهر جلال‌آباد ولایت ننگرهار.
- ساختمان کودکانها و شیرخوارگاهها در ولایات مختلف.
- اعمار ساختمان‌های حفاظتی و الحاقیه‌ها برای حفظ آثار موزیم ملی و آرشیف ملی در شهر کابل.
- تکمیل کار ساختمانی، ترمیماتی و بازسازی شماری از کلینیک‌های صحتی و مؤسسات حمایه طفل و مادر در ولایات مختلف.
- اعمار مرکز پروتیز معیوبین در شهر کابل.
- ساختمان بلاک احیای مجدد معلولین در شهر کابل.
- تکمیل ساختمان و تجهیز بیمارستان ولادی و نسائی در کابلو
- تکمیل کار بیمارستان ۲۰۰ بستر وزارت امورداخله در کابل

در بخش ساختمانی

- اعمار دفاتر اداری برای نمایندگی‌های برخی از وزارت‌خانه‌ها، ادارات و مؤسسات در ولایات مختلف.

- اعمار مراکز، تعلیمی هنگرها و پوسته‌های امنیتی.
- تکمیل کار توسعه فابریکه خانه‌سازی در کابل و اعمار اپارتمان‌های رهایشی در مکروریان کابل.
- ایجاد تأسیسات آتش نشانی در پلچرخ و خیرخانه شهر کابل و در شهر حیرتان ولایت بلخ.
- پروژه سازی کانالازیسیون شهر کابل و آغاز کار ساختمانی مرحله اول آن.
- ساختمان مرکز سیسمولوژی زلزله شناسی در شهر کابل

در بخش خدمات تجارتي

- تکمیل کار ذخیره‌گاه‌های موادنفی در ولایت بلخ و در تورغندی ولایت هرات.
- ساختمان ذخیره‌گاه‌های روغن مایع نباتی در شهرهای کابل و حیرتان.
- ساختمان گدام‌ها و مغازه‌های پرچون فروشی دولتی در ولایات جوزجان نیمروز و کابل

شایان تذکار می‌دانم: فهرست‌های بالا بملاحظه انتشارات دولتی در سال‌های ۱۹۸۰ حین پیش‌بینی‌ها پروژه سازی‌ها و ارزیابی‌های تحقق پلانی بوسیله کمیته دولتی پلان‌گذاری و آمار منتشره از سوی اداره مرکزی احصائیه در سال‌های متذکره جمع‌بندی و ترتیب گردیده است. بایستی این حقیقت را نیز در نظر گرفت که مجموعه پروژه‌های متذکره در بالا با سرمایه‌گذاری‌های دولتی ایجاد شده اند. بنابراین، مؤسساتی که با سرمایه خصوصی طی سال‌های ۱۹۸۰ بوجود آمده اند؛ شامل فهرست بالا نیستند. شماری از پروژه‌های متذکره در فوق در جریان سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ به پایه تکمیل رسید. درباره اینکه بعداً با آنها چه معامله‌ای صورت گرفت؛ معلوماتی در دست نیست همچنان در رابطه به اینکه سرنوشت مجموعه تأسیسات دستگاه‌ها، پروژه‌ها، فابریکه‌ها و ساختمان‌های صنعتی و مدنی رهایشی و فرهنگی که طی چهار دهه از سال‌های

۱۹۵۰ به بعد در افغانستان بوجود آمده بودند؛ در طول دهه ۹۰ چگونه رقم خورد؛ معلومات زیادی وجود ندارد. معهذاً، گزارش‌ها می‌رساند که یا بخش اعظم آنچه بود؛ به نبود پیوسته است یا در حالت زار قرار دارند.

لازم به تذکار می‌دانم که در بهار ۱۹۹۰ هیأت پرشماری از سوی سازمان ملل متحد به سرپرستی شاهزاده صدرالدین آغاخان بعنوان هم‌آهنگ کننده همکاری‌های اقتصادی و بشری آن سازمان برای افغانستان وارد کابل گردید. در ترکیب هیأت متذکره مقاماتی چون کمیساریای عالی ملل متحد برای پناه‌گزیانان تورلد ستولتمنبرگ، جیمز انگرام مدیر اجرائیه برنامه جهانی غذا و دیگران شامل بودند. هیأت با من و اعضای کابینه جلساتی برپا کردند و به تقاضاهای ما گوش فرا دادند. در واقع این دومین بازدید هیأت متذکره از افغانستان بود و بازدید نخست هنگام صدارت دوکتور محمدحسن شرف در سال ۱۹۸۸ صورت گرفته بود. پس از بازگشت هیأت گزارش‌هایی از سوی کمیته دولتی پلان‌گذاری به رهبری انجنیر سلطان‌حسین معاون اول آن کمیته ترتیب گردید. در پایان کار به همکاری متخصصان ملل متحد پیشنهادات آماده و تقدیم گردید و بر پایه آن بایستی صدها ملیون دالر کمک سرازیر می‌گردید. اگرچه من دیگر در مقام شورای وزیران نبودم؛ ولی می‌دانستم که گامی در عمل، در جهت تحقق آن برداشته نشد.

در سال‌های ۱۹۸۰ شمار زیادی از کادرهای تحصیلکرده در رشته‌های اقتصادی و فنی در مدرسه عملی کار برنامه ریزی در کشور آموزش دیدند و تجربه اندوختند. در اینجا از چند تن ایشان نمونه وار نام می‌برم:

انجنیر خیرالله عزیزی، انجنیر سلطان‌حسین، انجنیر جعفر کاظم، حبیب‌الله فرهمند، احمدضیاء مرشدی، سید ضیاء‌الدین، سیدمرتضی، احمدفهمیم معروفی، دوکتور عبدالرشید رؤف، رحمت‌الله اخگر، نجیب‌الله فایز، سیدموسی، محمدکبیر واصل، شرف‌الدین عبادی، اصیل و دیگران.

اصلاحات ارضی کشاورزی و آبیاری:

در دهه هشتاد به دنبال سال‌های پیشین سهم عمده در محصول ناخالص تولید شده، در درآمد ملی و در اقلام مهم صادرات در افغانستان، متعلق به بخش کشاورزی و دامپروری بود. در سال‌های متذکره برغم ادامه جنگ و تأثیرات ناهنجار اصلاحات ارضی ناقص نیازمندی‌های مهم کشور از لحاظ تهیه مواد خوراکی و موادخام برای صنایع غذایی و مصرفی و صنایع دستی از طریق محصولات کشاورزی و دامداری تأمین می‌گردید.

تحقق تحولات عادلانه و دموکراتیک ارضی، تأمین رشد تولیدات کشاورزی و محصولات دامداری، تشدید فعالیت‌های تشویقی برای جلب علاقمندی و رساندن مساعدت‌های لازم به ایشان در سرخط سیاست ارضی حکومت قرار داشت. بمنظور تحقق سیاست متذکره اقدامات زیرین اتخاذ گردیده و در عمل تحقق یافت:

- تلاش بخاطر حل مسأله زمین‌داری با تصحیحات و تدابیر جدید برای ادامه اصلاحات ارضی؛
- معافیت دهقانان از مالیات ارضی و جرایم آنها؛
- انجام کمک‌های لازم به دهقانان از لحاظ تهیه تخم‌های بذری، کودکیمیایی، وسایط تخنیک، تعویض قلبه‌های کهن و عنعنوی با قلبه‌های معاصر و وسایط کوچک زراعتی؛
- فروش تراکتورها و برخی ماشین آلات زراعتی به اقساط به دهقانان؛
- ایجاد ایستگاه‌های میکانیزه در ولایات مختلف و به اجاره دادن تراکتورها و ماشین آلات زراعتی به دهقانان و ترمیم آنها؛
- حل مسأله تهیه آب برای دهقانان؛
- پروژه‌سازی و اعمار تأسیسات و شبکه‌های آبیاری در ولایات مختلف؛
- انجام خدمات و ترنری، ایجاد مراکز تداوی و وقایه حیوانات و القاح

مصنوعی، فارم‌های تحقیقاتی و لابراتوارها؛

- ایجاد بنیاد مادی و تخنیک‌ی برای فارم‌های دولتی؛
- کمک به دهقانان برای ایجاد کوپراتیف‌های مصرفی کردیتی و تولیدی
- ایجاد کوپراتیف‌های دهقانی برای فروش محصولات کشاورزی و دامداری و کوپراتیف‌های صنایع دستی در روستاها.

تمام این اقدامات باید براساس برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت بخاطر رشد و عصری ساختن کشاورزی بر پایه پیشرفت‌های دانش و تخنیک معاصر و براساس پلان‌های واقعینانه بخاطر تطبیق مرحله تکاملی اصلاحات ارضی انجام می‌گرفت.

من پس از آنکه رسماً بعنوان صدراعظم افغانستان در سال ۱۹۸۱ بکار آغاز کردم؛ مسأله اصلاحات ارضی را چندین بار در جلسات شورای وزیران و در جلسات مشترک با شورای انقلابی و کمیته مرکزی حزب مطرح کردم. زیرا در این ارتباط هنوز نظریات گوناگون وجود داشت. برخی‌ها آنرا یک دست‌آورد بزرگ حزب و مردم می‌پنداشتند و برخی‌های دیگر در مورد الغای آن سخن می‌گفتند. البته هیچ‌یک از دو نظر درست نبود و باید راه معقول برای برخورد به چنان مسأله حیاتی که بازندگی اکثریت عظیم جمعیت کشور ارتباط داشت؛ دریافت می‌گردید. افزون بر جمع‌بندی نظریات و پیشنهادات ارائه شده از سوی کارمندان ارگان‌های محلی، من شخصاً به ولایات مختلف مسافرت نمودم و با اقشار مختلف دهقانان و زمین‌داران صحبت‌ها و مشورهائی را انجام دادم و به نتیجه‌گیری‌های مشخص رسیدم.

شورای وزیران پس از غور عمیق به این نتیجه رسید که دهقانان خواهان زمین اند و تا جائی که مقدور باشد؛ باید به آنان زمین داد. در این راستا فیصله بعمل آورد که با انتقاد از شیوه‌های شتابزده و احساساتی انجام اصلاحات ارضی در سال‌های ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ و تصحیح شیوه‌های برخورد به این مسأله، بایستی برنامه‌ای برای تحقق مرحله تکاملی اصلاحات ارضی طرح گردد که در وهله

نخست بر پایه واقعیت‌های عینی جامعه روستائی، ایجاد سیستم معقول مناسبات ارضی، برسمیت شناختن حق مالکیت موجود بر زمین و توزیع اراضی اضافی به دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین و مزدوران کشاورزی استوار باشد.

شورای وزیران براساس گزارش فضل رحیم مهمند وزیر زراعت و اصلاحات ارضی که در این زمینه تجربه کافی اندوخته بود؛ برنامه ادامه اجرای اصلاحات ارضی را طی سه پلان عملیاتی مورد تصویب قرار داد. این برنامه مشتمل بر مجموعه‌ای از اقدامات بود:

۱. نتایج مرحله اول اصلاحات ارضی مورد ارزیابی قرار گیرد؛ اشتباهات قبلی تکرار نگردد و از میان برداشته شود؛ منازعات در مورد زمین و آب مورد بررسی عادلانه قرار گیرد و از لحاظ قانونی حل و فصل گردد؛

۲. زمین‌های اضافی بر پایه قوانین توزیع گردد؛

۳. اراضی توزیع شده ثبت دفاتر املاک شود و اسناد رسمی مالکیت بر زمین صادر گردد.

بخاطر تثبیت عملی بودن فیصله، شورای وزیران در نظر گرفت که برنامه متذکره بصورت امتحانی طی چهارماه در بخش‌های گوناگون کشور مورد تطبیق قرار گیرد و از نتایج گزارش ارائه گردد. نتایج جمع‌بندی شده بوسیله اینجانب در یک جلسه وسیع شورای وزیران با اشتراک کلیه مسئولین وزارت‌خانه‌ها، ادارات، مؤسسات، سازمان‌های ذیربط و کارمندان ارگان‌های محلی چنین ارائه گردید: برغم شرایط پیچیده شمار بیش‌تر گروه‌های عملیاتی طی مدتی از ماه میزان (سپتمبر) الی ماه جدی (دسمبر) سال جاری (۱۹۸۱) توانستند وضع موجود زمین‌داری در برخی از ولسوالی‌های کشور را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهند. از ولایات بدخشان، بامیان و بغلان گزارش داده اند که دهقانان به تطبیق عادلانه اصلاحات ارضی علاقمندی فراوانی نشان می‌دهند و پشتیبانی خویش را نسبت به اهداف اصلاحات ارضی و آب ابراز می‌دارند.

جدایی ناپذیر مالکیت دهقانان بر زمین و آب تثبیت شد و نحوه توزیع آب برای آبیاری در زراعت به اشتراک مستقیم خود دهقانان تنظیم گردید. بر پایه مقررات متذکره در هر قریه میرآب و در هر روستا که از منبع مشترک آبی استفاده می‌کردند؛ میرآب باشی از سوی دهقانان انتخاب می‌گردیدند که در رابطه به توزیع قانونی و عادلانه آب در برابر دهقانان و در برابر کمیته‌های اجرائیه شوراها نمایندگان محل مسئولیت داشتند.

در زمینه طرح و تطبیق اسناد قانونی درباره استفاده از آب در امور آبیاری رهبری موفقیت‌آمیز سیاست‌های حکومت در رابطه به مسأله آب و گسترش شبکه‌های آبیاری در کشور نقش انجنیر احمدشاه سرخابی وزیر آبیاری بویژه قابل یادآوری است.

شورای وزیران بدرستی درک می‌نمود که انسان زحمتکش بزرگ‌ترین ثروت کشور ما است و بایستی از او و منافعش دفاع جدی صورت می‌گرفت. چنانکه در بیانیه من که در یک جلسه وسیع در برابر گروهی از مسئولان وزارتخانه‌ها، ادارات و مؤسسات مربوط ارگان‌های حزبی و دولتی ولایات و محلات کشور بمناسبت بررسی مسأله اصلاحات ارضی ایراد شده بود؛ چنین آمده است: «... کار و زحمت دهقانان باید مورد احترام همگانی قرار گیرد. زیرا در اثر زحمت دهقان، این نماینده قدیمی‌ترین کار تخصصی در زمین، مواد غذایی برای تمام مردم ما حاصل می‌گردد و با دست‌های پرآبله دهقان ضروری‌ترین ماده غذایی حیات انسان که اسمش نان است؛ تولید می‌شود.»*

بنابراین، در جریان کار برای تطبیق اصلاحات ارضی و آب، تدابیر مقتضی جهت تأمین امنیت دهقانان و کارمندان اتخاذ می‌گردید. همچنان پیوسته سعی می‌شد تا از دهقانان، کارگران و کارمندان، کوپراتیف‌ها، فارم‌های دولتی، ایستگاه‌های میکانیزه و تأسیسات و نهادهای دیگر در عرصه کشاورزی نیز حمایت و

* منتشره در سالنامه ۱۹۸۱ افغانستان، ص ۱۳۶

حفاظت بعمل آید. در این راستا همکاری سازمان‌های حزبی اتحادیه کوپراتیف‌های دهقانی، گروه‌های مدافعین انقلاب و ارگان‌های دفاعی و امنیتی شایان یادآوری است.

حین انجام اقدامات عملی در نظر بود که اصلاحات ارضی با کار سیاسی تنویری و تربیتی در میان دهقانان همراه گردد تا دهقانان خود در آن روند شرکت ورزند؛ منافع خویش را بدرستی تشخیص بدهند و توانائی دفاع از آنرا کسب نمایند. بنابراین، هنگام توزیع زمین تبلیغ می‌گردید که اصلاحات ارضی بسود دهقانان زحمتکش با رعایت عادات، رسوم، سنن، عنعنات و خصوصیات مشخص مردم کشور انجام می‌گیرد. هدف از کار سیاسی میان دهقانان در جهتی سیر می‌نمود تا دهقانان در مبارزه برای برانداختن نظام فئودالی و نیمه فئودالی در روستاهای کشور بگونه آگاهانه شرکت ورزند و بجای آن مناسبات جدید اجتماعی سازمان یابد.

یکی از اشکال مهم در راه ارتقای سطح شعور سیاسی و اجتماعی و تحکیم اتحاد سیاسی دهقانان با کارگران زراعتی و پیشه‌وران روستایی تشویق و جلب آنان به کوپراتیف‌های زراعتی بود. کوپراتیف‌های متذکره در واقع اتحاد داوطلبانه و آگاهانه دهقانان بود و پیش‌بینی می‌شد که از اینطریق نه تنها حجم تولید کشاورزی، دامداری و صنعت دستی افزایش خواهد یافت و سطح زندگی مادی ایشان ارتقا حاصل خواهد کرد بلکه این امر به اعتلای آگاهی، سیاسی رشد، ابتکارات غنای تجربه عملی، مهارت‌های کاری و آمادگی ایشان برای شرکت در امور اجتماعی و سیاسی مساعدت خواهد نمود.

بدین لحاظ حزب و دولت به تشکیل و تقویت کوپراتیف‌ها بعنوان سازمان‌های توده‌یی - اجتماعی و روند کوپراتیفی کردن کشاورزی اهمیت بزرگی قایل بودند. چنانکه تشکیل و گسترش اینگونه کوپراتیف‌ها در کنفرانس زراعتی مطرح گردید. این کنفرانس به تاریخ ۲۸ فبروری ۱۹۸۰ در کابل دایر گردید و برای دوروز ادامه یافت و در آن بیش از یکهزار تن نماینده شرکت ورزیده بودند.

طی سال‌های ۱۹۸۰ شمار زیادی کوپراتیف زراعتی و دهقانی در سرتاسر کشور (محلای که تحت حاکمیت دولتی قرار داشتند) تأسیس گردید که تحت رهبری شوراهای ولایتی کوپراتیف‌ها فعالیت می‌کردند. کوپراتیف‌ها همچنان دارای شورای مرکزی مستقر در کابل بود و اعضای آن در کنگره کوپراتیف‌ها انتخاب می‌گردید. بعنوان یک نمونه می‌توان تذکر داد بر طبق آمار درسال ۱۹۸۲ به شمار ۱۲۰۰ کوپراتیف در سرتاسر کشور وجود داشت که در آنها بیش از ۲۰۰ هزارتن دهقان متشکل شده بودند. شورای وزیران تشخیص می‌کرد که تنها تشکیل کوپراتیف‌ها، انجام اصلاحات ارضی یا تبلیغ درباره آنها بسنده نیست؛ مگر اینکه با یک سلسله اقدامات مشخص در عرصه کشاورزی و آبیاری توأم گردد. بدین لحاظ جداً در نظر گرفته می‌شد که قبل از هر اقدام دیگری بایستی تدابیری اتخاذ گردد تا سطح استفاده از زمین‌های موجود ارتقا یابد؛ برای آنها آب کافی تأمین گردد و روی آنها بگونه تشدید کشت انجام گیرد؛ زمین‌های جدید تحت آبیاری در آورده شود؛ امور دامداری و نسل‌گیری اصلاح گردد؛ از کودکیمیای، تخمیان و ماشین‌آلات زراعتی استفاده مطلوب بعمل آید. صرف در اینصورت سطح تولیدات کشاورزی ارتقا خواهد یافت؛ مردم اربلحاظ مواد ارتزاقی تأمین خواهند شد؛ موادخام کافی برای صنایع سبک و غذایی بدست خواهد آمد و سطح صادرات محصولات کشاورزی و دامداری بالا خواهد گرفت.

صنایع، معادن و انرژی:

در دهه هشتاد، سرمایه‌گذاری در تأسیسات زیربنایی و آمادگی برای بهره‌برداری از معادن و ایجاد پایه‌های صنایع سنگین سبک و تولید موادغذائی، توسعه پایگاه انرژی در کشور مورد توجه جدی شورای وزیران قرار داشت. بدین لحاظ بخش عمده سرمایه‌گذاری‌های دولتی در این عرصه‌ها بکار گرفته می‌شد. تفحص معادن، بویژه نفت و گاز و ذغال سنگ بهره‌برداری از آنها و تدارک منابع کافی انرژی برای رشد رشته‌های دیگر اقتصاد ملی و برای تدارک

نیازمندی‌های مردم کشور نخست در شهرها و سپس در روستاها حایز جایگاه مهم در سیاست‌های اقتصادی حکومت بود. در اینجا صرف به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌گردد.

طی سال‌های متذکره به ادامه گذشته با استفاده از کمک‌های مادی و فنی اتحادشوروی سابق کارهای مهمی در بخش تفحص و استخراج ذخایر زیرزمینی گاز و نفت در شمال کشور انجام گردید. طرح‌های بزرگ تفحصاتی و بهره‌گیری از گاز بوسیله متخصصان و کارگران جوزجان که به حق کماکان دوران‌ساز خوانده می‌شدند؛ با همکاری مشاوران و متخصصان شوروی در طی دهه هشتاد در عمل تحقق یافت. در این زمینه سهم فعال انجنیر عبدالتواب بارک، رئیس نفت و گاز شمال بایستی با قدردانی یادآوری گردد

دستگاه بزرگ تصفیه گاز جرقدوق در ولایت جوزجان تکمیل گردید و توسعه یافت. فابریکه نمونه‌وار تصفیه گاز مایع و تبدیل آن به پترول، دیزل و مازوت در جوار آن احداث و بکار انداخته شد. استخراج گاز مایع و نفت خام برای مصارف داخلی به مقیاس قابل ملاحظه‌ای توسعه یافت. پروژه‌سازی برای اعمار تصفیه‌خانه نفت در ولایت سرپل به ظرفیت یک میلیون تن نفت خام در سال و برای اعمار فابریکه دوم کود کیمیاوی از گاز طبیعی در ولایت بلخ به ظرفیت چهار صد هزار تن کود در سال، تکمیل گردید و آمادگی‌ها برای آغاز کار آنها اتخاذ شد. ولی متأسفانه بنابر تخریب مکرر تأسیسات ساحات کار، لوله‌های گاز و پل‌ها و جاده‌های انتقالی، ادامه کار آنها، در حالی که از اهمیت فوق‌العاده‌ای برای آینده کشور برخوردار بودند؛ ناگزیر متوقف گردید.

همچنان کار ساختمان بزرگ‌ترین پروژه صنعتی کشور یعنی استخراج و غنی‌سازی مس عینک در ولایت لوگر نیز نه تنها متوقف شد؛ بلکه بنابر یورش‌های مکرر گروه‌های مسلح، ده‌ها هزارتن وسایل و تجهیزات تکنیکی و تأسیسات ایجاد شده بالای معادن متذکره تخریب گردید.

کارخانجات جنگلک در کابل که قبلاً بکمک شوروی اعمار و بکار انداخته شده

بود؛ در سال‌های ۱۹۸۰ توسعه یافت و آماده تولید انواع گوناگون سامان آلات فلزی، پرزه جات و تجهیزات تخنیک گردید. دستگاه جدید فولادریزی در جنب چدن‌گذاری سابق، دستگاه‌های جدید ماشین‌سازی و دستگاه جدید پرزه‌سازی و ترمیم اساسی موترهای کاماز در بخش توسعه کارخانجات متذکره تکمیل و بکار انداخته شد. کارخانجات جنگلک افزون بر اهمیت اقتصادی آن از گذشته‌ها بمثابه یکی از مراکز مهم پرورش کارگران ماهر با اندیشه‌های انقلابی میهن‌پرستانه، شهرت داشت. در سال‌های ۱۹۸۰، همین زمینه‌ها در رابطه به مسایل کار و کارگران برای تطبیق جهاتی از سیاست‌های حزب و اتحادیه‌های صنفی افغانستان پایه استواری شمرده می‌شد. سازمان‌های اتحادیه‌های صنفی در این مجتمع صنعتی کشور بگونه نمونه با راه اندازی مسابقات کار، بکار گرفتن انگیزه‌های تشویقی و همکاری عملی اعضای آن در کار و تولید نقش فعالی ایفا می‌کردند. اکنون که از اتحادیه‌های صنفی نام برده شد لازم می‌شمارم که با سپاس و ستایش از همکاری‌های آن سازمان بزرگ توده‌یی با دستگاه حکومت و از نقش سازماندهنده و رهبری کننده رئیس شورای مرکزی آن، ستار پردلی و معاون وی حسن سپاهی یادآوری نمایم. همچنان ترمیم خانه مرکزی ارتش در منطقه صنعتی پلچرخ کابل به کارخانه بزرگی مبدل گردید که قادر به تولید انواع پرزه جات پیچیده برای وسایل زرهی و موترهای ثقیله و ترمیم اساسی آنها بود.

فابریکه دوم سمنت سازی غوری به ظرفیت تولیدی یکهزار تن در روز به پایه تکمیل رسید و سمنت سازی هرات به ظرفیت هفتصد تن سمنت در روز در آخرین مراحل مونتاژ، مورد حملات گروه‌های مسلح قرار گرفت. کار ساختمانی فابریکه خشت پزی بگرامی ولایت کابل به ظرفیت پنجاه میلیون قالب خشت در سال تکمیل گردید و فابریکه عظیم خشت پزی دیگر در ده سبز ولایت کابل بوسیله گروه‌های مسلح در جریان ساختمان تخریب گردید.

کارخانه بزرگ نساجی گلپهار که در سال‌های پیشین با همکاری متخصصان

آلمان غرب از سوی عبدالمجید زابلی سرمایه‌دار معروف با سرمایه خصوصی تأسیس گردیده بود؛ در دوران جمهوری محمدداؤد به مالکیت دولتی در آمد. کارخانه جات متذکره در سال‌های ۱۹۸۰ با خریداری صدها پایه ماشین آلات جدید ریسندگی، بافندگی و رنگ آمیزی اتوماتیک توسعه یافت؛ ولی هنوز کار نصب و مونتاژ آنها به پایان نرسیده بود که به تسلط گروه‌های مسلح مربوط به حزب اسلامی درآمد. کارگران و کارمندان کارخانه‌های نساجی و برق متذکره مشتمل بر چندین هزارتن، مزدها، معاشات و کوبون مواد غذایی خویش را کماکان از دولت دریافت می‌داشتند و توام با برکناری من از مقام صدارت، در سال ۱۹۹۰ ایشان نیز از آن حق محروم شدند.

وزارت معادن و صنایع بعنوان بزرگ‌ترین وزارت‌خانه در افغانستان شناخته می‌شد که بخش اعظم سرمایه‌گذاری‌های دولتی برای رشد اقتصادی و صنعتی کشور، از دوران حکومت محمدداؤد از طریق آن انجام می‌گردید. دوکتور محمدیوسف صدراعظم که بیش از ده سال رهبری آنرا بردوش داشت؛ نیز توجه ویژه‌ای به این امر مبذول می‌کرد. در سال‌های ۱۹۸۰ وزارت‌خانه متذکره کماکان نقش فعالی در عرصه‌های تفحصاتی و صنعتی ایفا می‌نمود. پس از انجنیر محمداسماعیل دانش، انجنیر محمداسحاق کاوه کارشناس مجرب و شخصیت آگاه سیاسی که در عین‌زمان عضو رهبری سازا بود؛ بعنوان وزیر معادن و صنایع به بهترین وجه ممکن عنعنه کار و پیشرفت را از طریق وزارت‌خانه متذکره حفظ نمود و تکامل بخشید.

صنایع و بخش خصوصی اقتصاد:

منطقه صنعتی پلچرخ‌ی که بکمک دولت هند پایه‌گذاری شده بود؛ تسهیلات زیربنایی از قبیل تهیه انرژی، تمدید خطوط برق، تلفون و لوله کشی‌ها برای آب روان و فاضل آب، پارک‌ها، گدام‌ها، سرک‌ها و وسایل دیگر ضروری را برای تأسیس صنایع ایجاد نمود. در سال‌های ۱۹۸۰ بیش از یکصد فابریکه خصوصی با اهمیت بر پایه تسهیلات متذکره در آنجا بنا یافت. این مؤسسات

صنعتی عمدتاً فابریکاتی چون نساجی، جاکت بافی، البسه‌دوزی، قالین بافی، پلاستیک‌سازی، پشم‌شوئی، خشکه‌شوئی، پروسس روده حیوانی، تهیه خوراکی مرغ، نجاری، حجاری، خشت‌های سمنی، بوت دوزی، نان پزی، کلچه پزی و شیرینی سازی، کشمش پکی، پروسس میوه جات و سبزی جات، تصفیه نمک، تولید نوشابه‌های غیرالکوهولی و از جمله کارخانه بزرگ تولید پپسی کولا به ظرفیت پنجاه میلیون بوتل در سال، فلزکاری و تولید سامان آلات فلزی از جمله فابریکه آهن‌گدازی بر پایه آهن‌های داغمه و رشته‌های دیگری را در بر می‌گرفت.

بدین‌قرار به تاسی از سیاست اقتصادی حکومت، توجه بزرگی به رشد و توسعه تولید صنعتی داخلی معطوف می‌گردید. وزارت صنایع خفیفه و مواد غذایی و اداره عمومی سرمایه‌گذاری‌های خصوصی در چهارچوب شورای وزیران و شورای مشورتی اقتصادی که یک نهاد غیرحکومتی و متشکل از نمایندگان برگزیده سرمایه داران و متشبهین بود؛ مشوقات و تسهیلات عدیده‌ای را برای تشبثات خصوصی بویژه در راستای تأسیس مؤسسات صنعتی بر پایه قانون تشویق سرمایه‌گذاری‌های خصوصی، فراهم می‌آوردند.

در زمان یاد شده (دهه هشتاد) بنابر فراهم‌آوری تسهیلات برای متشبهین بخش خصوصی اقتصاد از سوی دولت سرمایه‌گذاری‌ها برای ایجاد مؤسسات خصوصی تحرک بیش‌تر کسب کرد. چنانکه شمار آنها از ۱۰۰ مؤسسه در پایان دهه هفتاد به ۳۸۰ مؤسسه در پایان دهه هشتاد افزایش یافت. بطور کلی سهم بخش خصوصی در زراعت ۹۹ درصد، در صنایع و انرژی ۵۲ درصد، در ترانسپورت و انتقالات ۸۰ درصد، در ساختمان‌های اساسی ۱۳ درصد و در تجارت ۷۸ درصد بود. در طول سال‌های ۱۹۸۰ در بخش انرژی و تولید برق سرمایه‌گذاری‌های عمده آمد. ولی در این عرصه نیز خرابکاری‌های بزرگی صورت گرفت. تأسیسات خطوط انتقال برق ولتاژ بلند و پایه‌های انتقالی به کرات تحت شدیدترین حملات بعمل قرار گرفت و صدها کیلومتر کیبل و

سیم‌های انتقالی جمع‌آوری و غارت گردید. اهالی کابل و قندهار بیش از هر جای دیگر از سکتگی‌ها در برق رسانی رنج بردند. چنانکه اهالی قندهار نتوانستند از برق کافی و ارزان قیمت تولیدی در کارخانه‌های برق آبی کجکی و ارغنداب بنابر شرایط امنیتی مستفید گردند. در امور برق رسانی برای شهر کابل بنابر حملات پیهم بر کارخانه‌های برق آبی نغلو، سروبی و بویژه ماهیپر و خطوط انتقال آنها سکتگی‌ها رخ می‌داد. معهذ، بمنظور کمک به مردم روستاها در مسیر خطوط انتقال برق میان نغلو - سروبی - کابل و از جمله به انگیزه جلوگیری از خرابکاری‌ها در نظر بود که به ایشان برق توزیع گردد. بدین لحاظ، وسایل و تجهیزات تخنیکی به پیمانانه وسیع وارد و تا حدودی در برخی از مناطق نصب گردید. ولی متأسفانه برای چنین امری لازمی از سوی گروه‌های مسلح همکاری صورت نگرفت.

باشندگان مناطق کوهستانی فقیرنشین در بدخشان چون شغنان، اشکاشم، واخان و خواهان در همجواری تاجیکستان توانستند از برق تمديد شده از منطقه خاروگ آن کشور استفاده نمایند. همچنان اهالی برخی از روستاها در ولایت کندز در مسیر خط انتقال ۱۱۰ کیلو ولت از سرحد شوروی سابق به کندز و از آنجا به پلخمری، بهره‌مند گردیدند.

بدین‌قرار دو خط برق رسانی از کندز به طاقت ۱۱۰ کیلو ولت و از حیرتان به طاقت ۲۲۰ کیلو ولت به پلخمری تمديد گردید و قرار بود که بسوی کابل ادامه یابد. ولی با تأسف بنابر مسایل امنیتی این بخش اخیر میسر نگردید. همچنان خط دیگری از سرحد شوروی سابق به طاقت ۲۲۰ کیلو ولت به مزارشریف و شبرغان رسید که از لحاظ تهیه انرژی کافی برای تأسیسات معدنی و صنعتی و باشندگان ولایات بلخ و جوزجان حایز اهمیت بزرگی بود.

کار ساختمان سد و کارخانه بزرگ برق آبی سلما در کوهستانات ولایت غور بالای هری رود، برغم دشواری‌های طبیعی، امنیتی و مالی موجود بمیزان بزرگی پیشرفته بود که مورد حملات مکرر از سوی گروه‌های مسلح قرار گرفت و

تخریب گردید. با تکمیل این پروژه ۷۲ هزار هکتار ۳۶۰ هزار جریب زمین تحت آبیاری قرار می‌گرفت و به ظرفیت تولیدی ۴۰ هزار کیلووات برق، جنراتورها نصب می‌گردید. در حالی که ۸۰ درصد کار ساختمانی انجام گردیده، قصبه رهایشی، ورکشاپ‌ها و دفاتر تکمیل و بطول ۶۳۰ متر تونل آبگردان حفر گردیده بود، همه یکسره نابود شد. همچنان کار ساختمان کارخانه برق حرارتی هرات در جوار معدن ذغال سنگ سبزک بنابر وخیم شدن شرایط امنیتی متوقف گردید.

بنابراین، بمنظور تلافی آن وضع، تلاش‌هایی برای وارد کردن دیزل جنراتورهای بزرگ از چکوسلواکیا برای هریک از مراکز ولایات و ولسوالی‌های عمده توأم با شبکه‌های برق رسانی آنها صورت گرفت. همچنان در شهرهای هرات و قندهار نیز که به کمبود انرژی برق دچار بودند؛ زمینه استفاده از برق حرارتی فراهم شد و برای کابل دو دستگاه بزرگ برق حرارتی از کشور سوئیس خریداری گردید.

تدارک انرژی کافی برق و برق‌رسانی در سیاست‌های حکومت در دهه هشتاد جایگاه بزرگی را احراز کرده بود. در زمینه تحقق آن سیاست، در شرایط دشوار ادامه جنگ در کشور و خرابکاری‌های جدی که در این عرضه صورت می‌گرفت؛ فداکاری‌های بیدریغ انجینیران متخصصان مسلکی و کارگران فنی وزارت انرژی برق و بخصوص تلاش‌های پیگیر وزیر آن، دوکتور راز محمدپکتین و انجینیر ظاهر معین آن وزارت، در خورستایش است.

راه‌سازی و ترانسپورت:

جاده‌های موتررو و انتقالات زمینی در افغانستان که فاقد خط آهن و راه‌های کشتی‌رانی دریائی است؛ پیوسته مورد توجه جدی حکومت‌ها بوده است. در سال‌های ۱۹۸۰ توجه به این عرصه خیلی‌ها مبرم بود؛ زیرا راه بندان‌های پیهم بوسیله گروه‌های مسلح مخالف از یکسو و ضرورت انتقال نیازمندی‌های اولیه برای مردم که بایشان تعهد سپرده شده بود و انتقالات برای اقتصاد کشور از

سوی دیگر بر اهمیت آن می‌افزود. بنابراین، حفظ جریان مداوم انتقالات اموال محتاج یک ترانسپورتی با کفایت و فعال بود که باید تحت مراقبت دائمی قرار می‌گرفت. بدین لحاظ همه ساله در بودجه انکشافی دولت، بخش قابل ملاحظه‌ی مصارف برای توسعه ترانسپورت و بهبود، انتقالات بازسازی جاده‌های موتوررو، ایجاد پارکینگ‌های موتوری در مسیر شاهراه‌ها، ساختمان پوسته‌های امنیتی در کنار جاده‌ها و خریداری عراده جات جدید و پرزه‌جات پیش‌بینی می‌گردید.

باز نگهداشتن راه‌های موتوررو از لحاظ فیزیکی و امنیتی وظیفه‌ای بود مبرم و تأخیر ناپذیر؛ زیرا هر روز بایستی انتقالات مواد ارتزاقی موادسخت و موادخام برای مردم و صنایع کشور انجام می‌گردید؛ ذخایر اموال مورد نیاز اولیه مردم، در شهرها، بنادر و مراکز تجمع مردم ایجاد و متناسباً توزیع می‌شد. ساختمان سرک‌های جدید ترمیم و بازسازی جاده‌ها و تأمین امنیت در مسیر راه‌ها، نیروی بشری اضافی و مصارف سنگین پولی را ایجاب می‌کرد که خواهی خواهی باید تدارک می‌گردید. بدین لحاظ بخش قابل ملاحظه وجوه انکشافی از منابع داخلی و خارجی در این جهت سوق می‌گردید. برای این منظور افزون‌بر تخصیصات انکشافی از وجوه احتیاطی نیز استفاده بعمل می‌آمد و امنیت راه‌ها و کاروان‌های انتقالاتی بوسیله قطعات نیروهای مسلح نیروهای داوطلب مانند قطعات قومی و منطقوی، سپاهیان انقلاب و گروه‌های مدافعین تأمین می‌گردید. در این میان، بگونه خاص از همکاری‌های بیدریغ نیروهای تحت اداره عبدالرشید دوستم سید منصور نادری و پسرایشان سیدجعفر نادری فرمانده فرق ۸۰ و والی بغلان و جنرال مؤمن فرمانده فرقه نظامی حیرتان بخاطر تأمین امنیت راه‌های حیاتی شمال باید یادآوری و قدردانی بعمل آورد.

برای ترمیم جاده‌های موتوررو و بویژه شاهراه سالنگ و فعال نگهداشتن دائمی تونل سالنگ، مصارف و مساعی بزرگی باید بکار گرفته می‌شد. بدین لحاظ شاهراه کابل - حیرتان در طول سال‌های هشتاد دو مرتبه بازسازی گردید؛

گالری‌ها بمثابه پوشش‌های محافظتی جدید برای جلوگیری از برف کوچک‌ها و سنگریزه‌ها به دو سوی تونل سالنک در ارتفاعات سه هزار متری ساخته شد. شاهراه متذکره و همچنان شاهراه کابل - جلال‌آباد پیوسته تحت مراقبت شدید قرار داشتند و ترمیم می‌گردیدند.

در سال‌های هشتاد، راه‌های مواصلاتی جدید میان مراکز عمده که کم‌تر آسیب‌پذیر بودند؛ احداث گردید. بعنوان یک نمونه در اینجا از جاده جدید کابل - بگرام - چهاربیکار می‌توان یادآوری نمود. اگرچه جاده قدیمی اسفالت شده میان کابل - چهاربیکار از لحاظ تخنیکی دارای شرایط خوب وجود داشت؛ ولی بنابر اینکه از میان انگور باغ‌ها، کشتزارها و قریه‌ها می‌گذشت پیوسته در معرض راه‌بندان‌ها قرار می‌گرفت و آسیب‌پذیر بود؛ بجهت جلوگیری از ضایعات زیاد روزمره، در سال ۱۹۸۹ پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان جاده جدید بگونه عاجل و در شرایطی احداث گردید که مطالعات قبلی تخنیکی در رابطه بآن انجام نگرفته بود. این جاده روی اراضی دشتی با خاک نرم با وجود صدها سیل‌بر، طی دوماه بطول ۶۰ کیلومتر بگونه‌ای ساخته شد که قدم به قدم از لحاظ تخنیکی مطالعات انجام می‌گرفت. بدنبال آن کارهای جغل‌اندازی و سخت کاری به اجرا در می‌آمد؛ صدها پل و پلچک ساخته می‌شد؛ کناره‌های آن تحکیم و روی جاده اسفالت می‌گردید. در عین‌زمان شرایط امنیتی در جاده قدیمی خیلی‌ها وخیم شده بود و راه دیگری وجود نداشت تا هم‌زمان هر روز بیش از یک‌هزار عراده لاری و وسایط سنگین از دوسو بخش‌های ساخته شده این جاده و دشت‌های پر از خاک و گل را برای عبور و مرور مورد استفاده قرار بدهند. بخاطر ساختمان جاده، وسایط تخنیکی و ساختمانی تمام وزارت‌خانه‌های دارای این وسایل: وزارت ساختمانی، وزارت ترانسپورت، وزارت معادن و صنایع، وزارت زراعت، اداره شهرسازی و خانه سازی، وزارت دفاع، وزارت داخله، وزارت انکشاف دهات و دستگاه‌های ساختمانی بکار گرفته شد. هزاران تن سنگ، جغل، ریگ، سمنت و اسفالت از دوسو از کابل و از شمال در محل کار انتقال گردید. یک کمیسیون دایمی از

پیشرفت کار و هم‌آهنگ کردن فعالیت‌ها مراقبت می‌نمود و من شخصاً هفته یکمرتبه از سرتاسر جاده که در قدمه‌های مختلف کار ساختمانی در جریان بود؛ همراه با شماری از وزرا و مسئولین بازدید و مشکلات کار و مواد رسانی را بمشوره انجمنیان و ارگان‌های مربوط حل می‌کردم.

ترانسپورت و انتقالات مسأله عمده و حیاتی در کشور شمرده می‌شد. باین جهت ترانسپورت خصوصی که از سالیان پیشین بگونه عنعنوی نقش اساسی را در امر انتقالات ایفاء می‌کرد؛ در سال‌های هشتاد بیش از پیش مورد تشویق و حمایت دولت قرار می‌گرفت. برای این بخش ترانسپورت امتیازات بزرگ از سوی حکومت قایل می‌گردید. بگونه مثال افزایش پیهم تعرفه‌های کرایه انتقال اموال دولت؛ ایجاد تسهیلات وارداتی و گمرکی برای خریداری وسایل انتقالات موتری، ماشین‌ها، ورکشاپ‌ها و پرزه جات موتر، معافی درایوران، کلینران، مالکین و همکاران ترانسپورت موتری از خدمت سربازی، اعطای حق اولیت برای انتقالات توسط ترانسپورت خصوصی، خریداری موترهای بزرگ باربری از خارج کشور به کریدت‌های دولتی و واگذاری آنها به اقساط و شرایط سهل به مالکین شرکت‌های ترانسپورتی؛ مجرائی اموال دولتی که در شاهراه‌ها مورد چپاول قرار می‌گرفت. چه بسا که قیمت اصلی وسایل ترانسپورتی خصوصی تخریب شده به صاحبان آنها از سوی دولت پرداخته می‌شد. همچنان بنابر اهمیت حیاتی انتقالات موادسوخ از قبیل ذغال سنگ، مواد نفتی، گاز مایع و کاندنسات، تعرفه‌های خاص امتیازی در رابطه به واردات تانکرها برای بخش خصوصی از سوی حکومت قایل شده بود. ولی برغم آنهمه مشوقات، ترانسپورت خصوصی از عهده انتقال حجم روزافزون انتقالات اموال خشکه بار و موادنفتی نمی‌توانست بدر شود و از سوی دیگر این بخش پیوسته مورد تهاجم گروه‌های مسلح قرار می‌گرفت و مالکین، کارمندان و کارگران شرکت‌های ترانسپورتی از لحاظ مالی و انسانی متحمل خسارات و ضایعات سنگین می‌گردیدند.

بنابراین، بمنظور جلوگیری از رکود در انتقالات، بموازات تشویق و حمایت گسترده از بخش خصوصی در این عرصه از همان نخستین سال‌های دهه هشتاد، شبکه ترانسپورت دولتی و مختلط نیز ایجاد گردید. وجوه مورد نیاز برای خریداری موترها، ورکشاپ‌های ترمیم موتر، تربیت درایوران و ایجاد مؤسسات ترانسپورتی از مدرک امدادها و قرضه‌های اتحادشوری و بودجه دولتی تأمین گردید. بدین قرار افزون بر قرضه‌های اختصاصی وجوه استفاده نشده از قرضه‌های تعهد شده از سوی آن کشور برای پروژه‌های ساختمانی و صنعتی دولتی که کار آنها بنابر دلایل امنیتی متوقف شده بود؛ برای ایجاد و توسعه مؤسسات بزرگ ترانسپورت دولتی بکار گرفته شد. بر پایه آن در سال‌های هشتاد، به شمار ۱۰ مؤسسه ترانسپورتی دولتی برای انتقالات خشکه‌بار و موادنفی در کابل، پلخمری، مزارشریف، حیرتان، قندهار، هرات و تورغندی به ظرفیت‌های متفاوت برای توقف و ترمیم تخنیکي ایجاد گردید. هریک از مؤسسات متذکره، نمایندگی‌های خویش را در مراکز ولایات همجوار ایجاد کرده بودند.

افسوتر بعنوان یک شرکت مختلط ترانسپورتی و بارچالانی افغانستان - اتحادشوری قبل از دهه هشتاد تأسیس گردیده بود و در سال‌های ۱۹۸۰ توسعه یافت و به پایگاه بزرگ انتقالات خشکه بار و موادنفی مبدل شد. این مؤسسه که سال‌های زیادی بوسیله علی‌احمد علی با موفقیت رهبری می‌گردید؛ در امر انتقال مقادیر عظیم اموال خشکه بار و نفتی خدمات شایسته‌ای انجام داد.

همچنان به تقاضای حکومت افغانستان قرضه‌های مساعدی برای تأسیس مؤسسات ترانسپورتی در بخش خصوصی اقتصاد برای انتقالات خشکه‌بار و موادنفی از سوی حکومت اتحادشوری و حکومت چکوسلواکی اعطا شده بود که از این اعتبارات موترهای بلندتوناژ، ماشین‌آلات ترمیماتی، دستگاه‌ها و پرزجات وارد می‌گردید. افزون بر مؤسسات اختصاصی ترانسپورتی در

بخش‌های دولتی و خصوصی، وزارت‌خانه‌های اقتصادی و فنی نیز مانند وزارت‌های معادن و صنایع، صنایع خفیفه و موادغذائی، امورساختمائی، زراعت و اصلاحات ارضی، انکشاف دهات، تجارت و اداره عمومی شهرسازی و خانه‌سازی دارای مؤسسات خاص ترانسپورتی خویش بودند که در امر انتقالات اموال سهم قابل ملاحظه‌پی اداء می‌کردند. اداره عمومی موادنفی در کشور خود دارای مؤسسات مجهز انتقالی بود و با بخش خصوصی نیز همه‌جانبه همکاری و کمک می‌کرد.

همچنان برای تذخیر و نگهداشت احجام بزرگ اموال خشکه‌بار وارداتی گدام‌های بزرگ در پلچرخی، پلخمیری، حیرتان، مزار شریف، تورغندی، هرات و نقاط دیگر کشور ایجاد گردید و ذخیره گاه‌های بزرگ موادنفی و گاز مایع در خیرخانه کابل، دشت سقابه ولایت لوگر، پلخمیری، حیرتان و تورغندی احداث شد.

در امر انتقالات اموال اعم از خشکه‌بار و موادنفی بخاطر تأمین نیازهای مبرم و روزافزون مردم و تدارک امتعه برای بازار و اقتصاد کشور گروه عظیمی از کارشناسان کارمندان و کارگران متشکل از انجنیران، میخانیک‌ها، دریوران، مالکین ترانسپورت‌های خصوصی، کارمندان دولتی بخش‌های ترانسپورتی و انتقالی کشوری، مسئولین سازمان‌های حزبی و اجتماعی و نیروهای امنیتی فداکاری‌های عظیم و فراموش ناشدنی از خویش تبارز دادند. نقش سازماندهنده کمیسیون ترانسپورتی در تحت رهبری محمدرفعی معاون شورای وزیران و فعالیت‌های وزرای ترانسپورت و تجارت شیرجان مزدوریار و محمدخان جلالر در این عرصه مهم و حیاتی فراموش ناشدنی است. در مراحل معینی فعالیت‌های انجام شده از سوی عبدالرحیم کاروال بعنوان وزیر ترانسپورت و سید محمدعظیم حسینی بعنوان رئیس موادنفی وزارت تجارت، ویژه‌گی و برجستگی داشت.

ساختمان پل میان حیرتان و ترمز موسوم به پل دوستی بطول ۸۱۶/۲ متر و با

استحکامات بزرگ برای عبور هم‌زمان خط آهن و سرک موتررو و پیاده رو بالای آمو دریا تکمیل گردید که قدرت انتقال هزاران تن اموال توسط قطارها و موترهای باربری را داشت. شبکه وسیع خط آهن در حیرتان میان گدام‌ها و ذخیره گاه‌ها و دیپوها که شمار آنها به صدها می‌رسید؛ تمدید گردید و حیرتان عملاً از یک بندرگاه کوچک در گذشته در طول سال‌های ۱۹۸۰ به یک شهر مبدل شد. افزون بر آن برای تسلیم‌گیری و تسلیم دهی احجام رو به افزایش اموال وارداتی و صادراتی بوسیله کشتی نیز بندرگاه حیرتان و اسکله‌های آن توسعه یافت و برای این منظور استحکامات اطراف رود آمو انجام گرفت. بندر تورغندی در شمال غرب کشور و بندر شیرخان در کندز نیز به مراکز عمده تسلیم‌گیری و تسلیم‌دهی اموال برای مناطق جنوب و جنوب غرب و شمال شرق کشور مبدل شدند.

بمنظور انتقالات اموال و افراد غیرنظامی توسط هوا نیز افزون بر شرکت‌های هوانوردی آریانا و باختر، از هواپیماهای نظامی استفاده گسترده بعمل می‌آمد. برای این منظور شمار زیادی هواپیما و هلیکوپتر ترانسپورتی نظامی در طول سال‌های ۱۹۸۰ به قیمت‌های نازل یک ربع قیمت که از گذشته‌ها، از دوران محمدداؤد بجا مانده بود و به قرض از اتحادشوروی خریداری گردید. از میدان‌های هوایی بگرام و شیندند استفاده گسترده برای انتقالات ملکی نیز صورت می‌گرفت که سابقه نداشت.

میدان هوایی بین‌المللی کابل بشمول خط پرواز و ترمینل آن توسعه و تحکیم یافت و میدان‌های هوایی مزارشریف و هرات برای نشست و پرواز هرگونه هواپیمای ملکی و نظامی آماده گردید. میدان‌های هوایی قندهار و جلال‌آباد ترمیم گردید و مورد استفاده گسترده همه روزه قرار گرفت. میدان‌های هوایی جدید شبرغان در ولایت جوزجان، زرغون شهر در ولایت پکتیکا و خواجه غار در ولایت تخار در جنب پروژه آبیاری کوچک احداث شد. همچنان میدان‌های هوایی میمنه، قلعه‌نو، چغچران، زرنج، فیض‌آباد، کندز و خوست برای نشست

طیارات بزرگ انتونوف ترانسپورتی آماده گردید؛ در حالی که در گذشته‌ها، از این میدان‌ها صرف برای طیارات کوچک می‌توانست استفاده بعمل آید. افزون بر آن که برای احداث توسعه و ترمیم میدان‌های هوایی در کشور مبالغ قابل ملاحظه‌ی بمصرف می‌رسید؛ حفاظت و ترمیم آنها نیز که یکی از اهداف عمده‌ی همه روزه‌ی راکت‌های تخریبی گروه‌های مسلح مخالف بودند؛ مصارف هنگفتی را ایجاب می‌نمود. سازماندهی کار مسافری، انتقالاتی و سیستم اداره هوانوردی در شرایط ادامه جنگ در کشور خواهان دانش تخصصی و فنی توأم با ابراز فداکاری از سوی پیلوت‌ها (خلبانان) انجنیران کارکنان پروازها و کارگران میدان‌های هوایی بود. از پیلوت‌های معروف دهه هشتاد: چون کپتان بابا، کپتان سلام زدران، کپتان سعیدی، کپتان ولی، کپتان صدیقی کپتان حمیدی، کپتان مشفق، کپتان احمدی و دیگران پیوسته به نیکی یاد خواهد شد و نقش فعال نخست کپتان بابا و سپس عبدالله صمدی بعنوان رئیس شرکت هوانوردی آریانا فراموش نمی‌گردد. وزارت هوانوردی ملکی در سال‌های هشتاد بوسیله محمدعزیز نگهبان بعنوان وزیر با کفایت فعالانه رهبری می‌گردید.

ساختمان‌های مدنی و رهایشی:

در دهه هشتاد، بر پایه پلان‌های اقتصادی و اجتماعی، سرمایه‌گذاری‌های بزرگ پروژه‌وی از سوی دولت انجام می‌گردید که عمدتاً در وجود ساختمان‌ها شکل فیزیکی بخود می‌گرفت. در آن سال‌ها شمار زیادی تأسیسات صنعتی و مدنی ترانسپورتی و مواصلاتی، آموزشی و بهداشتی، اجتماعی و فرهنگی پا به عرصه وجود نهاد و شمار زیادی احیا و بازسازی گردید. سرک‌سازی و ترمیم مداوم سرک‌ها و جاده‌های موتوررو، انجام کار و سرمایه‌گذاری بزرگی را ایجاب می‌کرد که بوسیله وزارت ساختمانی مراقبت می‌گردید. افزون بر امکانات ساختمانی وزارت متذکره و دستگاه‌های ساختمانی وابسته به آن شماری از وزارت‌خانه‌های دیگر نیز چنین امکاناتی در دست داشتند. دستگاه‌های

ساختمانی خصوصی، افزون بر اشتغال در بخش‌های غیردولتی در ساختمان پروژه‌های انکشافی نیز سهم فعالی اداء می‌کردند.

در سال‌های مورد بحث اگرچه توجه اساسی به ساختمان‌های تولیدی و انکشافی بهره‌ده معطوف بود؛ ولی هم‌زمان شمار قابل ملاحظه‌ی ساختمان‌های مدنی و رهایشی نیز در سال‌های متذکره ایجاد و بازسازی گردید.

همپا با گسترش فعالیت‌های دولتی و همراه با افزایش حجم کارها و احساس ضرورت‌های زندگی و زمان معاصر، سلسله‌ای از عمارات اداری در مرکز و ولایات کشور جدیداً اعمار شد؛ توسعه یافت؛ تکمیل و بازسازی گردید. بگونه مثال می‌توان از عمارت بزرگ چهارده طبقه‌ی وزارت مخابرات؛ ساختمان ستره‌محکمه؛ (دیوان عالی قضاء) در کابل و مراکز اداری جدید برای کمیته‌های اجرائیه شوراهای نمایندگان محلی در بسیاری از ولایات نام برد. در آن دوران صدها باب ساختمان اساسی بعنوان مکتب، مسجد، کلینیک بهداشتی و بیمارستان ایجاد و صدهای دیگر که بوسیله گروه‌های مسلح ویران شده و به آتش کشیده شده بود؛ ترمیم و بازسازی گردید. در آن سال‌ها، تصور نادرستی به برخی از گروه‌های متذکره دست داده بود که گویا در مکاتب و مدارس درس الحاد داده می‌شود؛ در کلینیک‌ها و بیمارستان‌ها ملحدین تداوی می‌شوند و در مساجد ملاها بسود دولت تبلیغ می‌نمایند؛ بنابراین، باید ویران و به آتش کشیده شوند. در حالی که این تصویری بی بنیان و دور از واقعیت بود و با تأسف بر پایه آن در دهه هشتاد بیش از ۲۰۰۰ باب مکتب و مدرسه و در حدود ۴۰۰ باب کلینیک و مرکز صحتی تخریب گردید.

مسأله عمده در فعالیت‌های ساختمانی حکومت، ارائه پاسخ مقتضی به نیازهای حاد مردم برای سرپناه، تهیه آب آشامیدنی و ایجاد محیط زیست بهتر در شهرهای کشور بود. باین منظور در سال‌های هشتاد ماستریلان شهر کابل که قبلاً تدوین شده بود؛ مورد بررسی مجدد قرار گرفت؛ نقشه‌های تفصیلی توسعه شهرهای عمده مانند کابل، قندهار، هرات، مزارشریف، شبرغان،

پلخمري، جلال‌آباد و لشکرگاه تکميل گرديد و بر پایه آنها صدها هزار خانه توسط اهالی در شهرهای متذکره اعمار شد. مسأله تهیه آب آشاميدنی برای باشندگان شهرها تا حدودی حل گرديد. بگونه مثال می‌توان از حفر چاه‌های عمیق و ایجاد شبکه‌های آبرسانی در بسیاری از شهرها و برخی از روستاها نام برد. تکميل و بهره‌برداری از پروژه‌های آبرسانی افشار و علاؤالدین علیا با حفر چاه‌های عمیق در مسیر دریای لوگر برای شهریان کابل از اهمیت بزرگی برخوردار بود. مسأله فاضل آب شهر کابل که یکی از معضلات بزرگ باقیمانده از گذشته‌ها بود؛ مورد مطالعه تخنیکي قرار گرفت و کار مرحله اول آن در پروژه‌های خانه‌سازی شهرآرا و بی‌پی مهر و برای کارته پروان و خیرخانه آغاز گرديد.

تهیه سرپناه در شهر کابل بیش از هر جای دیگری به ضرورت جدی مبدل گردیده بود. زیرا بر جمعیت آن روز تا روز افزوده می‌شد و یکی از علل آن را مهاجرت‌ها از ولایات و روستاها بنابر مسایل امنیتی به این شهر، تشکیل می‌کرد. برغم اینکه نمرات بیش‌تر زمین در پروژه‌های قدیم و جدید شهر در اختیار مردم قرار می‌گرفت؛ ولی از یکسو کافی نبود و از سوی دیگر توان ساختمان خانه را در نواحی متذکره براساس نقشه‌های شهری نداشتند. باین جهت پیرامون شهر انبوهی از خانه‌های گلین و محقر ارزان قیمت پیوسته به گذشته پدیدار می‌گردید. حکومت بخاطر حل قسمی و نسبی مسأله سرپناه مساعد برای اقلاری از اهالی کابل اقداماتی چند را اتخاذ و در عمل تطبیق کرد که می‌توان از ساختمان آپارتمان‌های رهائشی شهرآرا، قصبه‌های کارگری در جوار فابریکه خانه‌سازی، در نفت و گاز شمال در شیرغان و در کارخانجات جنگلک، ساختمان منازل رهائشی بوسیله کوپراتیف تهیه مسکن، اعمار منازل برای منسوبین نیروهای مسلح در بی‌پی مهر و نواحی دیگر شهر یادآوری کرد. ولی اقدام اساسی و با صرفه عبارت از افزایش در شمار آپارتمان‌ها در میکروسیون‌ها بود. باین‌منظور فابریکه خانه‌سازی کابل بازسازی گردید و ظرفیت تولیدی آن چندین بار بالا برده شد و امکانات آن پدید آمد تا سالانه

در حدود دوهزار آپارتمان جدید و مجهز با تمام وسایل ضروری، دارای دو تا پنج اتاق، ساخته شود. این رقم در یکسال مساوی با شمار تمام آپارتمان‌هایی بود که طی بیست سال گذشته، قبل از سال‌های ۱۹۸۰ در ناحیه متذکره اعمار شده بود.

در سال‌های ۱۹۸۰ انجنیر نظر محمد بعنوان وزیر ساختمانی نقش فعالی در امر سازماندهی و تحقق پلان‌های ساختمانی کشور ایفاء می‌نمود. در این عرصه شمار زیادی از متخصصان با استعداد: چون انجنیران، طراحان پروژه سازان مهندسان و کارگران مسلکی با ابراز صلاحیت‌های علمی و تخصصی در دهه هشتاد کار و همکاری می‌کردند که از شماری از ایشان بقرار زیر نام برده می‌شود:

مهندس عبدالله برشنا، انجنیر لطیف نورزاد، انجنیر آدینه سنگین، انجنیر سلطان حسین، انجنیر فقیر محمد نیکزاد، انجنیر امان‌الله عزیز، انجنیر فقیر محمد فقیری، انجنیر نجیب‌الله اوژن، انجنیر غلام‌سخی غیرت، انجنیر میان احمد، انجنیر حسن علی طیب، انجنیر محی‌الدین صدیقی، انجنیر لطیف اخلاص، انجنیر نورانشاه، انجنیر اسدالله بدیع، انجنیر سمیع‌الله، انجنیر نورمحمد، انجنیر خیر محمد کارگر، انجنیر یوسفی، انجنیر نسیم علوی، انجنیر بهاوی، انجنیر خلیل آگاه، انجنیر حمید، و دیگران

در سال‌های ۱۹۸۰ توجه ویژه‌ای به آموزش و پرورش نسل‌های جدیدی از انجنیران، متخصصان، کارشناسان و کارآموزان فنی در رشته‌های گوناگون مبذول می‌گردید. باین منظور انستیتوت پولیتخنیک کابل، دانشکده‌های انجنیری در دانشگاه کابل و دانشگاه‌های دیگر تخنیک‌ها، مکاتب تخنیکی و سلسله‌ای از مکاتب مسلکی و حرف‌های بکار آموزی هزاران تن از شاگردان فنی می‌پرداختند. همچنان سالانه شمار زیادی از محصلان برای آموزش فنی بخارج از کشور اعزام می‌شدند. بطور کلی از این طریق و از طریق آموزش حین انجام کار و کورس‌های کوتاه مدت آموزشی و پرورشی در بیش از پنجاه رشته فنی

کادرهای آزموده تخصصی و کارگران ماهر برای انجام کار در عرصه‌های ساختمانی و سازندگی آمادگی و مهارت کسب می‌کردند.

فصل پنجم درباره تأمینات مادی مردم و خدمات اجتماعی

هدف از ایجاد یک اداره سالم و خدمتگذار مردم در دهه هشتاد و پرورش و برگماری کادرهای وفادار به آرمان‌های عادلانه ایشان که در فصول قبلی این بخش یادداشت‌ها و خاطرات توضیح گردیده است؛ عبارت از ایجاد شرایط مساعد برای تأمینات و رفاه مادی توده‌های مردم افغانستان و انجام خدمات برای آسایش اجتماعی آنان بود. اینک پیرامون تدابیر و موازینی که تا حدودی منجر به این هدف گردید؛ صحبت بعمل می‌آید و در فصول بعدی همین بخش در همین راستا از اقدامات دیگر حکومت در سال‌های ۱۹۸۰ در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی، سخن بمیان خواهد آمد.

انجام خدمات اجتماعی، توجه به بهبود زندگی اقشار مختلف اجتماعی در کشور، وظیفه تأخیر ناپذیر حزب و دولت تلقی می‌گردید. در آغاز سال‌های ۱۹۸۰ کارمندان، کارگران و دیگر اقشار و لایه‌های متوسط و پائینی جامعه در شهرها که دارای درآمدهای ثابت و اندک بودند؛ دیگر توانائی برآوردن هزینه زندگی خویش را نداشتند. این امر به بررسی و چاره جوئی جدی نیاز داشت. باین لحاظ بعنوان نخستین اقدامات در سال ۱۹۸۱، دستمزدهای کارگران و معاشات کارمندان دولت بشمول متقاعدین بگونه متوسط به تناسب ۲۶/۶ درصد (۴۰ تا ۵۰ درصد برای کارمندان و کارگران کم درآمد) افزایش یافت. در سال‌های بعدی به اندازه ۳۰ درصد دیگر افزود گردید. وجوه ماکولات ایشان دو مرتبه بالا رفت و تدابیر تأمیناتی دیگر اتخاذ شد که درباره بعداً توضیحات لازم ارائه می‌گردد. بخاطر کمک به خانواده‌های شهری، صرفیه برق منازل تخفیف یافت. حکومت تدارک و عرضه ذغال سنگ و چوب سوخت مورد ضرورت ماه‌های زمستان برای شهروندان کابل را برعهده خویش گرفت. برای

تأمین خاطر دهقانان، مسأله رسمیت بخشیدن به مالکیت قانونی بر زمین، الغای مالیات ارضی و جرایم کمرشکن مالیاتی باقیمانده از گذشته اعلام گردید. امکانات و تسهیلات عملی برای جلب اعتماد تشویق و حمایت از مالکین و متشبهین خصوصی بوجود آمد. مسأله بازگرداندن دارائی‌ها و جای دادهای منقول و غیرمنقول اشخاص که در جریان سال‌های ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ ضبط گردیده بود؛ مورد بررسی قرار گرفت و در نخستین ماه‌ها از سوی شورای وزیران اعلام شد که ملکیت‌های اشخاص بملاحظه اسناد دست داشته به خود یا وارثین قانونی ایشان بازگردانده می‌شود. بعداً با اعلام مشی مصالحه ملی، در این راستا گامی فراتر گذاشته شد. مبنی بر اینکه ملکیت‌های تحت تأمینات دولت بدون هیچگونه قید و شرطی در صورت مراجعه خود یا وکلای ایشان به صاحبان آنها سپرده خواهد شد. بر پایه فیصله شورای وزیران، کمیته دولتی پلان‌گذاری مؤظف گردید که خسارات ناشی از فعالیت‌های تخریبی را که به مؤسسات و تصدی‌های دولتی و مختلط متشبهین خصوصی صنایع دستی تاجران و دهقانان وارد می‌گردید؛ از طریق تخصیصات انکشافی جبران نماید. اعمار منازل مسکونی ارزان قیمت برای زحمتکشان و ایجاد کوپراتیف تهیه مسکن برای ساختمان منازل رهایشی از اقدامات دیگر در راستای انجام خدمات اجتماعی ممکن برای بخش‌هایی از خانواده‌های نیازمند بود.

بمنظور حمایت از مردم و کاهش در کاغذ بازی‌های بی‌لزوم و جلوگیری از شیوع فساد اداری و رشوه ستانی در ارگان‌های دولت، تدابیر و اقدامات عملی اتخاذ گردید. به دفاع از منافع مردم در سطح کشور و جهان از همان نخستین روزها، شورای وزیران بخاطر کنترل مواد مخدر در جهت جلوگیری از تولید، قاچاق استعمال و انتقال آن به افغانستان و از آنجا به خارج همکاری خویش را با کمیسیون کنترل مخدرات سازمان ملل متحد اعلام نمود؛ سپس شورای وزیران گام‌های استواری در جهت جلوگیری از کشت تریاک و حشیش در افغانستان و قاچاق آن به خارج، به پیش گذاشت.

تدارک کالاهای مورد نیاز اولیه مردم:

شورای وزیران بدرستی درک می‌کرد که مسأله بهبود شرایط مادی زندگی مردم و جلب اعتماد معنوی آنان تا حدود زیادی به کار روزمزه ارگان‌های حکومت تعلق می‌گیرد و باید این ارگان‌ها پیوسته در خدمت مردم قرار داشته باشند. بنابراین، ارگان‌های مسئول دولتی تلاش می‌ورزیدند تا تسهیلات ممکن را از لحاظ تدارک وسایل معیشتی برای مردم کشور فراهم آورند. مراقبت دوامدار از مزارع و مؤسسات تولیدی بخاطر ارتقای سطح تولیدات داخلی بعنوان نخستین وظیفه و توریید اموال ضروری بخاطر جلوگیری از کمبود آنها بمثابة دومین وظیفه پنداشته می‌شد که در برابر آنها قرار داشت. در یکی از نخستین جلسات کمیته اجرائیه شورای وزیران - بموازات اعلام تدابیر معین بخاطر افزایش تولیدات داخلی - مؤسسات دولتی، سیلوه‌ها، شرکت سبزیجات افغان، اداره کوپراتیف‌های مصرفی، مؤسسات و سازمان‌های دیگر دولتی و کوپراتیفی مؤظف شدند تا افزون بر واردات از طریق بخش خصوصی مسأله توریید و عرضه امتعه مورد احتیاج عامه را بوسیله مغازه‌های دولتی جهت فروش مورد بررسی قرار بدهند. هدف این بود تا مواد ارتزاقی به پیمانانه کافی در بازار عرضه گردد و قیمت‌های آنها در یک سطح معین حفظ گردد. همچنان وزارت تجارت مؤظف گردید که به توریید مواد اولیه مورد نیاز مردم حق اولیت بدهد و در این‌باره همکاری ممکن بخش خصوصی را از طریق شورای مشورتی اقتصادی، جلب نماید.

بنابراین، وزارت متذکره موافقت‌نامه توریید گندم شیرخشک، صابون، گوگرد و کالاهای دیگر را از اتحادشوروی عقد نمود و مقادیر کافی روغن، چای و برنج را از هند و کشورهای جنوبشرق آسیا وارد کرد. در این راستا در تولید نان از سوی فابریکات نان پزی افزایش بعمل آمد. مقادیر قابل ملاحظه گوشت مرغ از مجارستان و گوشت گاو از کشورهای دیگر وارد و از طریق مغازه‌های مسلخ عرضه گردید. بمنظور جلوگیری از کمبود موادسوخ و جلوگیری از قطع

درخت‌ها و جنگلات تجویز بعمل آمد تا مقادیر کافی موادنفی و گازمیع در بالون‌ها از اتحادشوروی وارد گردد.

هدف از اقدامات متذکره فراهم کردن تسهیلات لازم بخاطر تهیه و عرضه کافی اموال اولیه مورد نیاز به قیمت‌های مناسب و تأمین احتیاجات مردم بگونه دوامدار بود.

تدارک کالاهای، پوشاکی پاپوش و کلوش کمپل و پارچه باب، سامان منزل و دیگر وسایل ضروری زندگی از مدرک امدادهای بلاعوض و قرضه‌های استهلاکی اتحادشوروی در سال‌های هشتاد به ارزش صدها ملیون دالر امکان‌پذیر می‌گردید. این کالاها در میان مردم نیازمند بگونه رایگان توزیع می‌شد. یا از طریق مغازه‌های پرچون فروشی دولتی به قیمت‌های نازل عرضه می‌گردید.

عرضه اموال ضروری به سیستم کوپون:

بمنظور کمک به کارمندان و کارگران که دارای درآمدهای ثابت بودند و بخاطر جلوگیری از کمبود اموال و در نتیجه بخاطر حفظ ثبات نسبی در فیصدی‌های تورم و نرخ‌های اسعاری، یکی از تجاویز توزیع مواد مورد نیاز عامه به کارمندان دولتی، کارگران و کتگوری‌های معین دیگر مردم از طریق کوپون بود. سیستم توزیع کوپونی از گذشته‌ها در کشور وجود داشت؛ ولی قبل از قیام نظامی ثور صرف کارمندان دولتی را در بر می‌گرفت که گروه محدودی بودند. پس از قیام متذکره توزیع کوپون از جانب وزارت مالیه مشمول کارگران دولتی نیز گردید. معهذاً، هنوز این سیستم تأثیر زیادی بر زندگی مردم و کنترل قیمت‌های موادغذائی نمی‌توانست وارد آورد. زیرا اولاً شمار خانواده‌های کارمندان و کارگران دولتی محدود بودند؛ ثانیاً صرف چند نوع محدود اموال قابل توزیع بود؛ ثالثاً اموال به قیمت‌هایی عرضه می‌گردید که تفاوت چندانی با قیمت‌های بازار نداشت. ولی در دهه هشتاد، سیستم کوپونی گسترش یافت تکمیل گردید و ابعاد و اشکال نوینی بخودگرفت. شمار خانواده‌های دریافت‌کننده کوپون چندین مرتبه نسبت به سال‌های پیشین افزایش حاصل نمود و جمعیت‌های

جدیدی را شامل گردید.

در سال‌های هشتاد افزون بر کارمندان و کارگران دولتی، سیستم کوپونی توزیع اموال متدرجاً برای خانواده‌های تمام منسوبین مؤسسات دولتی و مختلط، پولیس و بخش‌هایی از نظامیان و سربازان ملاامان و خطبا، متقاعدین، معیوبین و معلولین، بیوه‌ها و خانواده‌های بدون نان‌آور و کم درآمد و بازماندگان قربانیان تعمیم یافت. شمار مجموعی این خانواده‌ها به هفتصد هزار می‌رسید که با اعضای خانواده‌های ایشان در حدود چهار ملیون تن می‌شدند. افزون بر افزایش در شمار کوپونداران بر شمار و مقدار مواد کوپونی نیز افزود گردید. دریافت مواد مهمی چون آرد، روغن، شکر و چای برای نخستین بار بطور رایگان در همراه بمقادیر عین سنجیده شده (بقدر کفایت) برای هر خانواده کارمند و کارگر، بمعنی تضمین حفظ سطح زندگی ایشان و کنترل قیمت‌های این اجناس در بازار، تلقی می‌گردید. افزون‌برآن، اجناس مهم دیگری از قبیل صابون، گوگرد، کریم دندان، پارچه‌باب نخی و پشمی بطور دایمی و اموال گوناگون دیگر از قبیل چراغ، پکه برقی، یخچال ارزان قیمت، کمپل، وسایل دیگر کارآمد منزل و آشپزخانه بصورت نوبتی به قیمت‌های پائین و ثابت دولتی برای کوپون داران توزیع می‌شد. البته قیمت‌های مجموعه مواد کوپونی در بخش تأمینات اجتماعی در بودجه دولت بازتاب می‌یافت.

همچنان کارمندان و کارگران غیردولتی و بخش خصوصی اقتصاد نیز از امتیاز دریافت مواد کوپونی (به جنس یا قیمت‌های مواد کوپونی به پول) برخوردار شدند که ده‌ها هزار خانواده دیگر را احتوا می‌کرد. بنابراین، بمنظور حمایت از کارگران و کارمندان بخش خصوصی و هم‌تراز ساختن سطح درآمدها، مقرراتی از سوی شورای وزیران به تصویب رسید. بر پایه آن، تفاوت قیمت‌های مواد کوپونی رایگان و سبب‌سایدی شده بر طبق سنجش‌های وزارت مالیه، باید از سوی استخدام‌کنندگان بعنوان افزوده معاش و دستمزد به کارگران و کارمندان مؤسسات متذکره پرداخت می‌گردید. قیمت‌های مواد کوپونی اعم از اقلام

رایگان و سبسایدی شده بگونه متوسط در حدود برابر به معاش و دستمزد نقدی کارمندان و کارگران دولتی تخمین می‌گردید. بدینقرار ایشان در واقع نیمی از درآمد ماهانه خویش را نقداً و نیمه دیگر را به جنس دریافت می‌داشتند. این امر بدین معنی بود که سطح درآمدها در عمل دو مرتبه افزایش یافته بود و این امر کمک بزرگی بود به خانواده‌ها. زیرا توزیع مواد از طریق کوپون، بویژه در شرایط دشوار ادامه جنگ در کشور، بخاطر کنترل و ثبات قیمت‌های مواد ارتزاقی، حفظ نسبی سطح زندگی بخش‌های بزرگی از اقشار شهرنشین، جلوگیری از افزایش سریع آهنگ تورم پولی، کمک بزرگی شمرده می‌شد.

تدابیر اضافی بخاطر تأمینات مادی مردم:

خانواده‌هایی که کوپون نداشتند ولی مستحق کمک دولتی بودند؛ می‌توانستند از سیستم تجارت پرچون فروشی دولتی به قیمت‌های پائین و ثابت دولتی استفاده نمایند. همچنان وجود مقادیر بزرگ اموال امدادی وارده از اتحادشوروی به حکومت اجازه می‌داد که اجناس اولیه مورد نیاز بر طبق معیارها و موازین معینی به هزاران خانواده شهری و روستائی نیازمند بطور مجانی توزیع گردد و این کمک قابل توجهی بخاطر تأمینات مادی مردم و جلوگیری از فقیر شدن مزید آنان شمرده می‌شد.

تولید و توزیع موادغذائی و مواد دیگر مورد نیاز اولیه مردم به یکی از اولویت‌های حکومت مبدل شده بود؛ ضرورت آن بوجود آمد که وزارت صنایع خفیفه و موادغذائی ایجاد گردد. زیرا دیگر وزارت معادن و صنایع و مؤسسات مربوط آن نمی‌توانستند پاسخگوی نیازهای روزافزون جامعه به محصولات صنایع سبک اموال مصرفی و موادغذائی باشند. تأمین کشور از لحاظ گندم همیشه بزرگ‌ترین مسأله در افغانستان شمرده می‌شد؛ عدم خود کفائی کشور از لحاظ تولید گندم و پرکردن این خلاء قسماً از طریق اخذ یک مقدار گندم امدادی از کشورهای غربی و اداره موادغذائی جهانی وابسته به سازمان ملل متحد از سالیان پیشین معمول بود؛ ولی بنابر مقاطعه کامل مراجع فوق در سال‌های

۱۹۸۰ این مسأله اهمیت ویژه‌ای کسب کرده بود. افزون بر آن، ادامه جنگ و در نتیجه آن کاهش سطح محصولات زراعتی کار را دشوارتر می‌ساخت. بنابراین، در تحت کنترل وزارت صنایع خفیفه و موادغذائی، ناگزیر همه ساله مقادیر بزرگ آرد و گندم و موادغذائی دیگر انسانی از منابع مختلف تدارک، تولید، تهیه، ذخیره و به مغازه‌های کوپونی، به مغازه‌های آزاد و به خبازی‌ها توزیع می‌گردید و نیازمندی‌های ادارات دولتی اعم از ملکی و نظامی برآورده می‌شد.

تأمینات مادی مردم ایجاب می‌کرد که سیستم با کفایت ترانسپورت و انتقالات در کشور پایه‌گذاری گردد. باین منظور شرکت‌های بزرگ ترانسپورت باری خصوصی تأسیس گردید و آنها با اخذ امتیازات عدیده دولتی فعالیت‌های در خور ستایش انجام دادند و چندین مؤسسه بزرگ ترانسپورت دولتی نیز مجهز با امکانات و تجهیزات ترمیماتی تحت اداره وزارت ترانسپورت بوجود آمد. وزارت هوانوردی ملکی نیز اقدامات با اهمیتی را برای ایجاد تسهیلات جهت حمل و نقل اموال و مسافری در شرایط ادامه جنگ و ازدحام ترافیک هوایی در قلمرو افغانستان، اتخاذ می‌کرد.

فعالیت‌های انتقالاتی در کشور با وصف ایجاد موانع عدیده و راه‌گیری‌های دایمی از سوی برخی از گروه‌های مسلح مخالف، بگونه روزافزون تقویت و گسترش می‌یافت. در طول سال‌های ۱۹۸۰ تعداد بی‌شمار موترهای باری با اموال آنها غارت یا سوختانده می‌شدند؛ باید مسأله جاگزینی آنها با موترهای جدید و تلافی اموال تلف شده‌ی آنها حل می‌گردید. افزون بر آن از خانواده‌هایی که عزیزان خویش را از دست می‌دادند؛ باید از لحاظ مادی و معنوی حمایت و دستگیری بعمل می‌آمد. این کمک‌ها به اشکال گوناگون انجام می‌گرفت که عمدتاً عبارت بودند از: امدادها و کمک‌های پولی، قایل شدن حق تقدم برای دستیابی به وسایل نقلیه جدید و برخی امتیازات دیگر توزیع کوپون برای

دریافت مجانی مواد خوراکه، بدسترس گذاشتن اموال امدادی و دریافت منازل رهایشی.

درجه بندی، سنجش و توزیع این کمک‌ها بوسیله کمیسیون‌هایی متشکل از نمایندگان شوراهای مردم در ولایات وزارت‌خانه‌های تجارت و مالیه، کمیته دولتی کار و تأمینات اجتماعی، اداره آمدگی ضد حوادث با همکاری اتحادیه‌های صنفی سازمان دموکراتیک جوانان، سازمان دموکراتیک زنان، گروه‌های مدافعین و سپاهیان انقلاب وابسته به جبهه پدروطن، سازمان‌های حزبی شهری و ولایتی و سازمان‌های اولیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان، انجام می‌گرفت.

موادسوخت نیز از عمده‌ترین اقلام وارداتی کشور و از ضروری‌ترین نیازهای روزمره مردم ما بود. سازماندهی خریداری، توريد، انتقالات و ذخیره این مواد، چون پترول، دیزل، تیل خاک، گازمایع و ذغال سنگ کار دوامدار و پرمسئولیت بود. وسایل نقلیه حامل این مواد و تانکرها و ذخایر آنها خیلی‌ها آسیب‌پذیر بودند. بعضاً در جریان یک‌ماه صدها عراده تانکر به آتش کشیده می‌شدند و ذخایر عظیم موادنفی در کابل، پلخمري، حیرتان و شهرهای دیگر با بمب‌گذاری‌ها و مواد منفجره یا با راکت زنی‌ها، آتش می‌گرفتند و می‌سوختند. در هر حال، ضرورت بود که باردگر ذخایر با موادنفی مملو گردد و انتقالات آن تسریع شود تا وسایل نقلیه و مردم بخصوص در زمستان‌ها بدون موادسوخت باقی نمانند و سازماندهی این امر البته کار دشواری بود. تأمین مردم از لحاظ موادغذائی، موادسوخت و ضرورت‌های دیگر، اگرچه تجارت دولتی را توسعه داده بود؛ ولی بمعنی تضعیف تجارت خصوصی نبود. چنانکه کماکان ۶۰ درصد تجارت داخلی و ۸۰ درصد تجارت خارجی در دست بخش خصوصی بود. عرصه تجارت و همچنان تاجران و سوداگران از امکانات قانونی و تسهیلات زیادی برخوردار بودند. آنان علاوه بر صادرات و واردات اموال و امتعه گوناگون مقادیر زیاد موادغذائی را نیز وارد می‌کردند و بصورت آزاد بمردم

و به مؤسسات دولتی می‌فروختند.

ایجاد ذخایر دولتی:

بمنظور جلوگیری از قحطی و گرانی سریع امتعه مورد نیاز عامه که بنابر شرایط ادامه جنگ در کشور می‌توانست بوجود آید؛ ایجاد ذخایر دولتی یکی از سیاست‌های اولیه حکومت را در سال‌های ۱۹۸۰ تشکیل می‌کرد. باین جهت بخش قابل ملاحظه‌ای کالاهای تولیدی و تورییدی مورد نیاز عامه بشمول غله و بویژه گندم و برنج، مواد ارتزاقی بویژه شکر، چای و روغن و نمک، مواد کارآمد روزمره از قبیل صابون، گوگرد، پارچه باب و غیره و موادساخت از قبیل پترول، دیزل، گازمایع و ذغال سنگ پیوسته ذخیره می‌گردید. باین منظور قواعدی از سوی شورای وزیران تدوین شده بود که بر پایه آن کلیه مؤسسات صنعتی و تجارقی دولتی و مختلط، مکلف بودند که فیصدی‌های معینی از تولیدات و واردات خویش را به ذخیره انتقال بدهند. البته برای جلوگیری از فاسد شدن و پائین آمدن کیفیت، اموال ذخیره شده پیهم تجدید می‌گردید و قیمت‌های آنها قبلاً از سوی دولت به مؤسسات مربوط پرداخت می‌شد. در حالات کمبود اموال در بازار یا بلند رفتن قیمت‌های آنها از یک حد معین، وزرای مربوط حق استفاده از ذخایر دولتی را تا فیصدی معین اعمال می‌کردند و البته طی یک‌زمان معین باید پیمانانه‌های معین ذخایر باردیگر تکمیل می‌گردید. در مورد استفاده از تمام ذخایر یا بخش اعظم آن باید اجازه شورای وزیران حاصل می‌شد. در چنین حالات یا اموال در بازارها عرضه می‌گردید و یا از طریق کوپون به کارمندان دولتی توزیع می‌شد. البته این یک حالت مؤقتی و از روی اجبار بود. زیرا در شرایط ادامه جنگ در کشور هر روز امکان راه‌بندی‌ها، به آتش کشیدن‌ها و غارت اموال و وسایل ترانسپورتی وجود داشت.

بمنظور کمک به ابقشار زحمتکش و صاحبان شغل‌های آزاد، در شهرهای عمده که فاقد کوپون موادغذائی بودند و بخاطر حفظ ثبات بازار غله، در سال‌های هشتاد از سوی حکومت آرد گندم به هزاران نانوائی به قیمت‌های ثابت بگونه

منظم توزیع می‌گردید و در صورت ضرورت، آرد برای فروش به مندوی‌ها به وقفه‌ها نیز عرضه می‌شد. همچنان بخاطر کمک به دهقانان و جلوگیری از استفاده‌های ناروا بوسیله محتکران و ثابت نگهداشتن قیمت‌های فروش غله، حکومت همه ساله محصولات اضافی دهقانان و زمین‌داران را خریداری و تذخیر می‌نمود. امکانات برای ذخیره گندم و حبوبات دیگر در گدام‌ها و سیلوه‌های وزارت صنایع خفیفه و موادغذائی موجود بود. چنانکه ظرفیت سیلوه‌های (الواتور) کابل و پلخمیری هریک ۴۰ هزار تن، سیلوه‌های مزارشریف هرات و قندهار هریک ۲۰ هزار تن بود. ظرفیت آسیاب اول در کابل پس از بازسازی از ۶۰ تن در شبانه روز به ۱۸۰ تن و آسیاب دوم از ۸۰ تن به ۱۶۰ تن با ظرفیت مجموعی ۳۴۰ تن آرد در ۲۴ ساعت در سال‌های هشتاد بالا برده شد. ظرفیت‌های آسیاب‌های پلخمیری و مزارشریف بالترتیب ۴۵ تن و ۴۰ تن در شبانه روز بود. ظرفیت فابریکه اول نان پزی کابل پس از بازسازی در سال‌های هشتاد از ۲۵ تن به ۵۰ تن نان در شبانه روز ارتقا یافت و نان‌پزی دوم با ۳۰ تن به بهره‌برداری آغاز کرد. فابریکه نان‌پزی مزارشریف نیز دارای ظرفیت ۲۰ تن نان در ۲۴ ساعت بود. آسیاب‌ها و فابریکات نان پزی متذکره آرد و نان مورد ضرورت مجموعه نیروهای دفاعی و امنیتی و منسویین آنها را تأمین می‌کرد و دست آنها را از بازار که می‌توانست موجب صعود قیمت‌ها گردد؛ کوتاه می‌ساخت. همچنان نان مورد نیاز مکاتب شباروزی و لیلیه‌ها، کلینیک‌ها و بیمارستان‌ها ادارات و مؤسسات دولتی بوسیله فابریکات نان پزی در کابل و مزارشریف تهیه می‌گردید. فابریکات متذکره دارای مغازه‌های متعدد خویش در تمام نواحی شهر کابل بود و هر روزه بگونه دوامدار و به قیمت‌های ارزان‌تر از بازار آزاد نان و کلچه باب با کیفیت به مردم عرضه می‌کرد.

من یقین دارم مردم افغانستان بیاد دارند که بنابر کار سازماندهی گسترده و پرتلاش شورای وزیران در جریان نزدیک به ده سال کار من در دو مرتبه بحیث صدراعظم افغانستان، هرگز شنیده نشد که از لحاظ موادغذائی قحطی در کشور وجود داشته است. ولی قبل و بعد از کار من در این سمت و در هر

دوبار، وضع بگونه دیگر بوده است.

بنابر تدابیر اتخاذ شده در جریان سال‌های هشتاد برغم ادامه جنگ در کشور، حکومت مؤفق گردید تا از کمبود و گرانی کمیابی و قحطی موادغذائی جلوگیری بعمل آورد. هراس از گرسنگی و مرگ و میر ناشی از آن درسال‌های ۱۹۸۰ اصلاً مطرح نبود و هر خانواده بگونه‌ای نان خویش را تأمین می‌کردند. در حالی که در سال‌های قبل از دهه هشتاد مردم پیوسته از این بلایا رنج می‌بردند و در شرایط سال‌های ۱۹۹۰ این یک حقیقت آشکار است که میلیون‌ها انسان درمانده کشور اعم از مردان و زنان کهن سالان و کودکان در آستانه نابودی ناشی از فقر قحطی و گرسنگی قرار گرفتند. اگرچه طی سال‌های اخیر مبالغ هنگفتی از سوی کشورهای غربی برای امور بشری و تهیه خوار و بار در افغانستان بمصرف رسیده است؛ صدها مؤسسه خیریه و غیر حکومتی کشورهای متذکره عملاً کمک‌های وسیع بشری را برای تأمین گروه‌هایی از مردم گرسنه افغانستان انجام داده اند و مؤسسات اختصاصی سازمان ملل متحد و بویژه مؤسسه موادغذائی جهانی، ده‌ها و صدها هزار تن گندم و آرد میان مردم توزیع کرده اند؛ ولی هنوز میلیون‌ها انسان در معرض مرگ و گرسنگی ناشی از قحطی و گرانی قرار دارند. در این رابطه لازم به یادآوری می‌دانم که هیچ‌یک از کشورها، مؤسسات و سازمان‌هایی که از آنها در بالا نام گرفته شد؛ بطور قطع از لحاظ تأمین موادغذائی برای مردم افغانستان در جریان یک دهه کامل، در سال‌های ۱۹۸۰ کمک نکردند. مسئولیت اصلی این‌وضع برعهده جنگ سرد مستولی در جهان آنروزی بود که مردم افغانستان از آن، خیلی‌ها زیان دیدند. معلوم است که با ادامه جنگ در کشور مصارف عظیمی بخاطر تحکیم قدرت دفاعی کشور و بخاطر جلوگیری از حملات گروه‌های مسلح بر اقتصاد ناتوان کشور تحمیل می‌گردید.

معهدا، بخاطر بازسازی تأسیسات ویران شده، هر سال مصارف بزرگی صورت می‌گرفت. همچنان بخاطر جبران ضررهای مادی، بمردم کمک‌های مالی قابل

توجهی از سوی دولت انجام می‌گردید. افزون بر وجوه پیش‌بینی شده در پلان‌های انکشافی و وجوه تخصیص داده شده از باز توزیع حین بررسی پلان‌ها، وزارت مالیه از سر جمع بودجه عادی نیز باین منظور تخصیصاتی را صادر می‌نمود. در رابطه به انجام کمک‌های ضروری به آسیب رسیده‌ها، ارگان‌های محلی دولتی و حزبی، سازمان‌های اجتماعی و مؤسسات خیریه بویژه جمعیت هلال‌احمر (سره میاشت)، دلسوزانه همکاری می‌کردند. هلال احمر که در سال‌های هشتاد برای مدتی از سوی عبدالسلام و سپس ثریا، دو تن از کادرهای ورزیده و با احساس حزبی و دولتی، رهبری می‌گردید. بر پایه آرمان‌های بشردوستانه خویش فارغ از ملحوظات سیاسی، ملی، اجتماعی، طبقاتی، نژادی و مذهبی عمل می‌کرد و به میثاق‌های بین‌المللی در این زمینه پابند بود. اداره آمادگی ضدحوادث شورای وزیران با تغییر اساسنامه و مسئولیت وظیفوی خویش مساعدت‌های عاجل را به آسیب دیدگان ناشی از انفجارات و پرتاب راکت‌ها از سوی گروه‌های مسلح بر شهرها بعمل می‌آورد. کمک‌های انسانی به معلولین، معیوبین و بازماندگان قربانیان جنگ که به تشخیص کمیته دولتی کار و تأمینات اجتماعی انجام می‌گردید؛ از اهمیت بزرگ برخوردار بود و نیت خیرخواهانه و سیاست انسانی حکومت را بازتاب می‌بخشید. مهم‌ترین اقدام در این راستا تصویب قانون در این زمینه و بر پایه آن ضمایم، مقررات و طرزالعمل‌های چندی بود که تأمین حقوق معلولین معیوبین و بازماندگان قربانیان جنگ را رسمیت می‌داد و حتمی‌الاجرا می‌ساخت. در اسناد حقوقی متذکره حقوق و امتیازات عادلانه‌ای پیش‌بینی گردیده بود که عمده‌ترین آنها در زیر تذکار می‌یابد:

- اعطای مبلغ معینی پول نقد برای بازماندگان قربانیان جنگ.
- مراقبت دایمی از معلولین کلی
- توزیع کوپون مواد ارتزاقی مجانی برای معلولین و بازماندگان قربانیان جنگ.
- تادیه معاش تقاعد به معلولین و معیوبین صرف نظر از آنکه در خزینه

- تقاعد سهم گرفته بودند یا خیر.
- توزیع کارت‌های رسمی برای معلولین کلی و قسمی که در موارد زیادی حق اولیت و استفاده مجانی را به ایشان اعطا می‌کرد.
- اعطای حق تقدم برای اخذ سرپناه برای معلولین و بازماندگان قربانیان جنگ.
- تخفیف کرایه‌های آپارتمان‌های دولتی برای معلولین و بازماندگان قربانیان جنگ.
- عرضه خدمات صحی خاص و مجانی برای معلولین.
- ایجاد اداره خاص برای تنظیم امور معلولین و بازماندگان قربانیان جنگ.

کمیته دولتی کار و تأمینات اجتماعی افزون بر تنظیم اموربالا، سلسله‌ای از وظایف بزرگ را در رابطه به کار و تأمینات کارمندان و کارگران انجام می‌داد. بگونه مشخص وظایف آن عبارت بود از بررسی و اجرای مسایل مربوط به تنظیم کار، تعیین سیستم‌ها و اشکال مزد و معاش استفاده معقول از نیروهای بشری، سازماندهی بیمه‌ها و تأمینات اجتماعی مربوط به کار و ارائه مشوره‌های حقوقی برای ادارات و مؤسسات در رابطه به کار همچنان این اداره پیشنهادات مشخصی را بمنظور سازماندهی بهتر کار و منیجمنت به مؤسسات تولیدی و خدماتی ارائه می‌نمود. اداره متذکره مناسبات نزدیک کاری و هم‌آهنگی با سازمان بین‌المللی کار وابسته به سازمان ملل متحد ایجاد کرده بود. از طریق این اداره برای نخستین بار در کشور یک سیستم واحد بررسی کننده مسایل مربوط به کارمزدها و معاشات اتحادیه‌های کارگری، بیمه‌های اجتماعی و دفاع از حقوق کارگران و کارمندان بوجود آمد.

تمام این مسایل و مطالب دیگر مربوط، در قانون کار که یکی از دست‌آوردهای بزرگ دهه هشتاد بود؛ در قانون کارمندان، ضمایم، مقررات و طرزالعمل‌های آنها بازتاب روشن یافت و برای حل مسایل متذکره پاسخ‌های منطقی دریافت

گردید. درباره موفقیت‌ها و دست‌آوردهای کمیته دولتی کار و تأمینات اجتماعی هنگامی می‌توان سخن گفت که از تلاش‌های پیگیر و کار باثمر رئیس کمیته اسدالله کاوش یادآوری نمود.

فصل ششم

نگاهی در زمینه‌های تدابیر اجتماعی

گسترش، دانش آموزش و پرورش و بهداشت

به پندار من یکی از عمده‌ترین خدمات حکومت طی سال‌های ۱۹۸۰ تلاش‌های پیگیری بود که در راستای مبارزه بخاطر پدید آمدن دگرگونی اجتماعی و بخاطر گسترش دانش و فرهنگ در افغانستان انجام گرفت. این عرصه از زندگی معنوی مردم بمقیاس‌های چشمگیری در مقایسه با گذشته‌های آن که عقب‌ماندگی مشخصه اش بود رشد و توسعه یافت. یکی از دست‌آوردهای بزرگ آن دوران، گسترش بی‌سابقه آموزش و پرورش و بهداشت در کشور بود که طی آن نسل‌های جدید و گروه‌های عظیمی از روشنفکران و فرهنگیان آموزش و پرورش یافتند.

آموزش و پرورش بملاحظه ضرورت‌های یک جامعه مدنی و در هم‌آهنگی با پیشرفت‌های دانش و تکنیک معاصر، در سیستم آموزش و پرورش در کشور دگرگونی‌های بنیادی پدید گردید. هدف از معرفی سیستم جدید در دهه هشتاد از میان برداشتن تبعیض و امتیاز از لحاظ موقف اجتماعی و از لحاظ مسایل ملی، مذهبی و زبانی معمول گذشته و فراهم کردن زمینه‌های نوین آموزش و پرورش سالم ذهنی و جسمی برای کودکان، نوجوانان و جوانان بود. باین منظور برنامه‌های منظم درسی و مصروفیت‌های ماورای درسی برای شاگردان مکاتب در سه بخش تدوین گردید که عبارت بودند از

- ۱- دوره ابتدائی پنج‌ساله بمثابه تعلیمات اجباری که از صنف اول تا پنجم را دربر می‌گرفت؛

۲- دوره تعلیمات متوسط سه ساله که مشمول صنوف ششم تا هشتم

بود

۳- و دوره تعلیمات ثانوی سه ساله که صنوف نهم تا یازدهم را شامل

می‌گردید.

بنیاد تعلیمات عمومی یازده ساله را کسب مهارت‌های عمومی تشکیل می‌کرد که از یکسو ارتباط میان آموزش و کار تأمین می‌گردید و از سوی دیگر با پایان آن امکانات برای ادامه تحصیل در رشته‌های حرفوی و تخصصی و تحصیلات عالی پدید می‌گردید.

برنامه تدریسی دوره ابتدائی بگونه‌ای تنظیم گردیده بود که شاگردان سواد عمومی به زبان مادری خویش را طی یک دوره پنج‌ساله کسب می‌کردند و در صورتی که مایل به ادامه تعلیمات عمومی نبودند؛ می‌توانستند با کسب مهارت‌های لازم در مکاتب و کورس‌های کوتاه مدت تعلیمات حرفه‌پی و کارگری بعزبان کارگران ماهر در روند تولید و کار اجتماعی سهم بگیرند.

در دوره متوسطه شاگردان اساسات دانش طبیعی و اجتماعی را می‌آموختند. یکی از زبان‌های ملی کشور را بمثابه زبان دوم فرا می‌گرفتند و در یکی از زبان‌های خارجی بلدیت حاصل می‌کردند. در پایان این دوره شاگردان چند انتخاب در پیش داشتند: به آموزش در دوره ثانوی ادامه بدهند یا به تحصیلات کوتاه مدت مسلکی بپردازند و یا مستقیماً به کار استخدام شوند. در مکاتب حرفه‌پی - تخنیکی بعنوان یکی از دست‌آوردهای مهم سیستم آموزش نوین متخصصین در رشته‌های آزاد مورد نیاز زمان مانند ترمیم کاران دستگاه‌های الکترونیک، رادیو، تلویزیون و یخچال، میخانیک موتر و کارگران ماهر در امور ساختمانی، صنعتی، تفحصاتی، ترانسپورتی و کشاورزی و در رشته‌های بافندگی، خیاطی، بوت‌دوزی، نجاری و رشته‌های دیگر تربیت می‌شدند.

در دوره ثانوی، مضامین عمده علوم اجتماعی و طبیعی را بطور کلی فرامی‌گرفتند و به یکی از زبان‌های خارجی آشنائی بیش‌تر حاصل می‌کردند. در پایان این دوره،

دو راه در برابر فارغان قرار داشت: بخاطر تحصیلات عالی در دانشگاه ثبت نام کنند یا در ادارات و مؤسسات آغاز به کار نمایند.

اصول اساسی پذیرفته شده در سیستم جدید آموزش و پرورش بر پایه نیازهای اجتماعی و اقتصادی عینی جامعه عبارت بود از:

- برابری حقوق برای کلیه اتباع کشور اعم از پسران و دختران در زمینه آموزش و پرورش.
- آموزش و پرورش رایگان برای همه؛ از تعلیمات ابتدائی تا تحصیلات عالی.
- آموزش ابتدائی اجباری برای تمام کودکان پس از سن پنج - شش سالگی
- فراگیری آموزش ابتدائی به زبان‌های مادری و آموزش دوره‌های متوسطه، ثانوی و عالی به یکی از زبان‌های فارسی یا پشتو.
- تأمین ارتباط میان آموزش و پرورش با کار و تولید.
- تأمین هم‌آهنگی میان آموزش و پرورش، هم‌آهنگی سیستم آموزش و پرورش با دانش فرهنگ و هنر.
- تطبیق سیستم واحد آموزش و پرورش در سرتاسر کشور.

طرح برنامه‌های آموزشی و نصاب‌تعلیمی، تألیف کتاب‌های درسی و درسنامه‌های متودیک و رهنمایی معلمان و تربیت کادرهای تدریسی و پیداگوژیک شامل سیستم واحد آموزش و پرورش نوین بود. در دهه هشتاد، در چهارچوب سیستم نوین بشمار ۵۶۰ عنوان کتاب درسی به تیراژ ۲۴/۲ میلیون جلد به چاپ رسید که شامل درسنامه‌ها برای شاگردان صنف اول تا یازدهم بود.

امکانات برای مشاوره‌ها و سهم‌گیری والدین در زمینه آموزش و پرورش فرزندان ایشان ایجاد شوراهای پیداگوژیک توأمیت مکاتب با مؤسسات اقتصادی و فرهنگی و جلب همکاری وسایل اطلاعات جمعی در روند اجتماعی ساختن

سیستم آموزش و پرورش در کشور کمک می‌نمود. در برنامه‌های آموزشی و پرورشی احترام به معتقدات و عنعنات مردم، تقویت روحیه میهن‌پرستی، دفاع از آزادی و تمامیت کشور و آشتی‌ناپذیری با تبعیض و امتیازطلبی، ظلم و استبداد نژادپرستی و برتری‌جوئی ملی گنجانیده شده بود. ولی برای تحقق برنامه‌های متذکره، ضرورت جدی به وجود معلمان با چنین آمادگی‌ها، روحیه و اعتقادات احساس می‌گردید. بنابراین، انستیتوت اکمال تخصص معلمان بخاطر آشنائی با شیوه‌های معاصر تعلیم و تربیت و انستیتوت پیداگوژی سویه‌های تخصصی لیسانس و ماستری در کابل ایجاد شد. مؤسسات تعلیم و تربیه در ولایات بلخ هرات ننگرهار و فاریاب به انستیتوت‌های پیداگوژی ارتقاء یافت و در بسیاری از ولایات دیگر مؤسسات تربیه معلم تأسیس گردید.

در طی سال‌های هشتاد، شمار زیادی مکاتب جدید اعمار گردید و شمار زیاد مکاتب تخریب شده بازسازی گردید. برای مؤسسات تربیه معلمان تعمیرات مناسب ساخته شد و برای بسیاری از مکاتب تعلیمات عمومی لابراتوارها، کتابخانه‌ها، مواد مُمد درسی سمعی و بصری تجدید گردید.

سیستم دموکراتیک و مترقی آموزش و پرورش در کشور در آغاز بوسیله دوکتور اناهی‌تاربتزاد وزیر تعلیم و تربیه بگونه استواری پایه‌گذاری شد و سپس دوکتور فقیر محمد یعقوبی بعنوان وزیر بر پایه آن موفقانه کار کرد.

برای ایجاد برنامه‌ریزی و تطبیق مؤفقانه سیستم نوین آموزش و پرورش در کشور، نقش شماری از متخصصان، استادان، آموزگاران و کارمندان آزموده و مجرب در خور قدردانی است. در این میان تلاش‌های سازنده و سازمان‌دهنده وزیر تعلیم و تربیه دوکتور عبدالصمد قیومی، بویژه شایان یادآوری است که تئوری فرا گرفته در رشته آموزش و پرورش را به شایستگی در عمل تحقق می‌بخشید. همچنان از معینان، رؤساء، آموزگاران پیش‌آهنگ و همکاران عرصه تعلیم و تربیه باید به شایستگی یادآوری نمود که شمار ایشان زیاد است در اینجا بگونه یک نمونه از چند تن: عبدالمجید نباتی، خلیل‌الله خلیل،

شیرمحمد خاور، عبدالغفور باهر، خلیل‌الله رستاقی، محمدشفیع و دیگران بعنوان معین‌ها و برخی از رؤسای آن وزارت، نام برده می‌شود.

سوادآموزی:

سوادآموزی در طول سال‌های ۱۹۸۰ به یک جنبش داوطلبانه در کلیه نهادهای اداری، اجتماعی و فرهنگی مبدل گردید. در چهارچوب وزارت تعلیم و تربیه، اداره سوادآموزی تأسیس گردید که طی چندین سال (۱۹۸۲-۱۹۸۶)، نجیبه هوتکی رهبری آن را بر عهده داشت و قبلاً این وظیفه برعهده ظفرزی بود. این اداره افزون بر ایجاد هزاران کورس سوادآموزی فعالیت‌های ارگان‌های حزبی و دولتی، ادارات و سازمان‌های دیگر را در این زمینه هم‌آهنگ می‌ساخت. مساجد و ملامان در عرصه سوادآموزی مردم بویژه در روستاهای کشور کمک می‌کردند. سازمان‌های اجتماعی چون سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، اتحادیه‌های صنفی افغانستان، جبهه ملی پدروطن، اتحادیه‌های کوپراتیف‌های دهقانی - زراعتی و صنایع دستی، جزوات‌های اردو، گروه‌های مدافعین انقلاب و دیگران در این عرصه با اهمیت در مبارزه برضد بی‌سوادی و بخاطر سوادآموزی فعالانه شرکت می‌ورزیدند.

براساس آمارهای رسمی صرف تا سال ۱۹۸۲ مجموعاً ۳۲ هزار کورس سوادآموزی در کشور وجود داشت که بوسیله نهادهای متذکره در بالا ایجاد گردیده بود. در این کورس‌ها ۳۰ هزار تن معلم رسمی سوادآموز و ۲ هزار تن آموزگار داوطلب تدریس می‌کردند و در کورس‌های متذکره در حدود چهارصد هزار تن سوادآموز حضور داشتند. کمیسیون مرکزی دولتی امحای بی‌سوادی و کمیسیون‌های مشابه محلی هدف خویش قرار داده بودند که سواد آموزان افزون بر دسترسی به خواندن و نوشتن واقعیت‌های زندگی را درک نمایند و خود در مسیر تکامل اجتماعی برای تغییر شرایط زندگی شرکت ورزند. سواد باید بمردم روشنی و نور دانش ببخشد. بدین لحاظ تلاش بعمل می‌آمد که سوادآموزی ساده به فراگیری سواد عمومی مبدل گردد و با تعلیمات ابتدائی،

متوسط و مسلکی خارج از مکتب توأم شود. همچنان در نظر بود که سوادآموزی بایستی همگانی و فراگیر باشد و تمام اقشار اجتماعی را در برگیرد. بنابراین، درک می‌گردید که به تعمیم سواد صرف میان برخی اقشار شهرنشین نباید بسنده کرد. بدین لحاظ به امر مبارزه با بی‌سوادی در میان زنان، کارگران، دهقانان و اعضای کوپراتیف‌ها که بیش‌تر از نعمت سواد محروم بودند و در میان جوانانی که از مکتب باز مانده بودند؛ از اولویت برخوردار بود. بگونه مثال، در اینجا چند خبر پخش شده صرف در ماه فبروری سال ۱۹۸۳ را در رابطه به فعالیت‌های سوادآموزی نقل می‌نمایم:

«۱۶۴ کورس سوادآموزی که در آن ۲۶۵۰ شاگرد مصروف تحصیل اند در شوراهای نواحی ۱۱ گانه شهر کابل بوسیله سازمان دموکراتیک زنان افغانستان افتتاح گردیده است. در این کورس‌ها که توسط ۱۶۴ تن از معلمان افتخاری تدریس می‌شوند؛ آن‌عه از مادران و دختران کلان سال شامل می‌باشند که در طول سال‌های متمادی از نعمت سواد محروم مانده اند. فارغان این کورس‌ها به مکاتب سواد حیاتی معرفی خواهند شد.»

در خبر دیگری در عین تاریخ چنین می‌خوانیم:

«۴۱۰ تن از هموطنان زحمتکش ما در شهر کابل از کورس‌های سوادآموزی فارغ گردیده و شهادتنامه‌های خویش را طی محفلی در تالار لیبسه امانی بدست آوردند»*

همچنان در اخبار از تاریخ ۶ تا ۱۲ ماه فبروری ۱۹۸۳ می‌خوانیم: «در قندهار ۲۷۷۵ تن در ۲۱۲ کورس، در هرات ۴۶۱۰ تن در ۲۸۴ کورس و در بدخشان ۳۷۶۰ تن در ۱۴۹ کورس سوادآموزی یا شامل شده اند و یا فراغت حاصل کرده اند.»**

* مؤرخ اول فبروری ۱۹۸۳ - سالنامه ۱۹۸۳. ص ۱۹۸.

** صفحات ۲۰۰، ۲۰۱ و ۲۰۲ سالنامه (۱۹۸۳)

برغم تمام تلاش‌های گسترده‌ای که در راه مبارزه با بی‌سوادی در طی سال‌های هشتاد بعمل آمد؛ صرف ۳۰ درصد مردم سواد آموختند و هنوز ۷۰ درصد بی‌سواد باقی ماندند؛ ولی در آغاز سال‌های متذکره نسبت باسوادان با بی‌سوادان در جامعه ۱۰ و ۹۰ درصد بود.

تحصیلات عالی کادرها و کارمندان:

حکومت توجه خاصی به امر آموزش و پرورش کادرهای علمی و فنی مورد نیاز اقتصاد و فرهنگ افغانستان مبذول می‌داشت. در این راستا آموزش و پرورش هزاران تن کادر ورزیده در رشته‌های گوناگون علمی، تکنیکی، اقتصادی اجتماعی و فرهنگی در جریان سال‌های ۱۹۸۰ در خور یادآوری است. در آن سال‌ها اکادمی علوم افغانستان به یک مرکز بااهمیت پژوهش‌های علمی مبدل گردید. چندین مؤسسه تحصیلات عالی و دانشگاه ایجاد شد و شمار تحصیلکرده‌ها چندین بار افزایش یافت. چنانکه در امر توسعه دانشگاه‌های کابل و ننگرهار، انستیتیوت پولیتخنیک کابل و تخنیک‌های جنگلک و تفحصات نفت و گاز شمال اقدام بعمل آمد. دانشگاه‌های بلخ و هرات، دانشگاه علوم اسلامی و مرکز تحقیقات اسلامی در کابل، مکاتب متعدد حرفه‌ای - تختیکی و مؤسسات تربیت معلم در ولایات مختلف و انستیتیوت دولتی طب کابل جدیداً تأسیس گردید. از انستیتیوت اخیرالذکر و فاکولته‌های طب ننگرهار و بلخ از نیمه دهه هشتاد به بعد، بشمول شمار معینی از فارغان تحصیلکرده در خارج از کشور سالانه شمار زیادی پزشک (طیبیب) و دندان‌پزشک (دوکتور دندان) افزون بر فارمسیست‌ها (دواسازان) و پرسونل متوسط طبی فارغ التحصیل می‌گردید. بدین‌قرار رقم دوکتوران فارغ التحصیل در طی سال‌های معینی در اخیر دهه هشتاد بیش‌تر از مجموع شمار پزشکان دوکتوران در طی پنجاه سال گذشته بود که از تأسیس فاکولته طب کابل می‌گذشت. پوهنتون (دانشگاه) ننگرهار بنام بایزید روشن در سال‌های هشتاد دارای پنج پوهنخی (دانشکده) در رشته‌های زراعت، انجنیری، اقتصاد، تعلیم و تربیه و ادبیات بود. در این

دانشگاه افزون بر محصلان ولایات مشرقی و برخی ولایات دیگر افغانستان فارغان لیسه‌های خوشحال ختک و رحمن بابا در کابل، شماری از افراد متعلق به قبایل سرحدی پشتون نشین نیز آموزش می‌دیدند. در پوهنتون ننگرهار مضامین عمدتاً به زبان پشتو تدریس می‌گردید و برخی از استادان آن در زمینه‌های تدوین درسنامه‌ها و تدریس منشاء خدمات شایسته‌ای گردیدند. خان محمد و سپس طاهر عنایت بعنوان رئیس در راه تکامل دانشگاه ننگرهار یک نهاد هم‌تراز با مؤسسات دیگر علمی کشور تلاش‌های زیادی بخرج دادند.

دانشگاه بلخ که آرمان دیرینه مردم شمال افغانستان بود؛ در سال ۱۹۸۸ تأسیس گردید. در کار بنیادگذاری و گشایش این دانشگاه در شهر مزارشریف من شخصاً شرکت ورزیدم. در چهار چوب دانشگاه متذکره در پنج دانشکده: اقتصاد، زراعت، انجینیری، ادبیات و طب محصلان عمدتاً از ولایات شمال کشور به تحصیل می‌پرداختند. دانشگاه در نتیجه تلاش‌های پیگیر و خستگی ناپذیر رئیس آن شیراً قاجرت، به کانون مهم آموزش عالی در کشور مبدل گردیده بود و در آن استادان خوبی مانند دوکتور میرزا محمدپیمان، خانم حمیرا، رسول، پاکروان، نثار، رستگار، لطیفی، دوکتور وحیدالله کشتمند و دیگران تدریس می‌کردند.

تأسیس دانشگاه هرات بنابه خواست عادلانه مردم فرهنگ پرور هرات باستان با شرکت مستقیم من، در شورای وزیران مورد تصویب قرار گرفت و در سال ۱۹۸۸ در گام نخست با دو دانشکده ادبیات و زراعت بکار آغاز کرد. استاد مشعل هنریار، یکتن از فرهنگیان و هنرمندان معروف کشور در سال‌های هشتاد با دانشگاه هرات همکاری پرثمری را بعمل آورد. وی با تشویق فضل‌الحق خالقیار والی هرات و سپس صدراعظم افغانستان، نمونه‌های با ارزش هنر موزائیک و میناتور را به سبک استاد کمال‌الدین بهزاد بوجود آورد و برخی از آنها را زینت بخش قرارگاه ولایت و چهارراهی معروف در شهر هرات ساخت.

شایان یادآوری می‌دانم که حین اتخاذ تصمیم در مورد توسعه پوهنتون ننگرها و تأسیس دانشگاه‌های بلخ و هرات در شورای وزیران مسأله تأسیس پوهنتون در قندهار نیز مورد تصویب قرار گرفت؛ ولی در مصوبه قید گردید که بمجرد بهبود اوضاع امنیتی در آن ولایت به گشایش آن اقدام بعمل آید. با تأسف شرایط مساعدت نکرد تا این آرزومندی تحقق یابد.

در سیستم تعلیمات تخنیکي - مسلکی ۹ باب تخنیکم، ۱۵ باب لیسه مسلکی و ۲۰ باب مکتب تخنیکي - حرفه‌يي فعالیت می‌کرد در این مکاتب در ۷۰ رشته مختلف تخنیکي و مسلکی به سویه‌های لیسانس فارغ لیسه‌ها و کارگران ماهر تربیت می‌شدند. دوره آموزش در تخنیک‌ها پنج سال، در لیسه‌های مسلکی چهار سال و در مکاتب تخنیکي - حرفه‌يي از یک تا سه سال بود.

در انستیتیوت پولیتخنیک کابل چهار دانشکده وجود داشت و در آنها ۵۴ تن استاد دارای درجات عالی دوکتورا و ماستری تدریس می‌کردند. از زمره رؤسا و استادان این انستیتیوت می‌توان از شخصیت‌های زیرین یادآوری نمود: دوکتور فقیرمحمد یعقوبی، دوکتور علی‌اصغر پیمان، دوکتور محمدحسین هلالی، دوکتور حبیب‌الرحمن نیازی، دوکتور عبدالسمیع غفاری، دوکتور سلیم، دوکتور رحمان‌الدین سراجی، دوکتور محب‌الله، دوکتور فاروق صافی، دوکتور حفیظ انوری، دوکتور نصرالدین عارفی، دوکتور حفیظ‌الله قریشی، دوکتور محمود احراری و دیگران.

در دانشگاه کابل به شمار ۱۳ دانشکده در سال‌های پایانی دهه هشتاد وجود داشت و در حدود هفت هزار تن محصل اعم از دختران و پسران مشغول فراگیری دانش در رشته‌های گوناگون علمی فرهنگی و هنری بودند. همچنان دانشکده‌های اختصاصی شبانه تعلیمات کارگری و آمادگی و دانشکده کارمندان حقوقی در سال‌های متذکره در چهارچوب این دانشگاه ایجاد گردید. دوره‌های درسی بالاتر از سطح لیسانس در رشته‌های مختلف در دانشکده‌های دانشگاه کابل، انستیتیوت پولیتخنیک، انستیتیوت دولتی طب و اکادمی‌های تربیه معلم

بوجود آمد. خدمات شایسته‌ای را که دوکتور اسدالله حبیب بعنوان رئیس دانشگاه کابل انجام داد؛ در تاریخ آموزش عالی کشور ثبت خواهد گردید و نام برخی از رؤسای دانشکده‌ها و استادان که دارای تجارب و درجات بالای علمی، بودند. پیوسته به افتخار یادآوری خواهد شد. چون:

شاه‌علی‌اکبر شهرستانی، احمدجاوید، جلال‌الدین صدیقی، پویا فاریابی، حسین نایل، میر محمدحسین شاه، سید سلطان‌شاه همام، سید سعدالدین هاشمی، فاروق اعتمادی، محمدرحیم الهام، عبدالهادی احمدیار، سرور همایون، غلام‌علی پنجشیری، مجاوراحمد زیار، عبدالشکور رشاد، خانم محبوبه، ودیر صافی، عبدالصمد سلیم، محمدعمر زاهدی، کشتیار، شفیق، محمدانور ارغندیوال، محب‌الله رحمتی، غلام جیلانی عارض، حمیدالله امین، محمدکاظم آهنگ، عبدالله کشتمند، غلام‌حضرت نبی‌پور، محمدعاقل کوهدامنی، مسعود کلالی حیدرزاد، غلام سخی مصئون، سید میرزا حسنیار، محمدنعیم فرمان، محمدیونس طغیان، مرادعلی اصیل، عبدالقیوم قویم، عبدالرزاق روئین و دیگران.

هر سال شمار قابل‌ملاحظه جوانان با استعداد برای آموزش در رشته‌های گوناگون علمی و فنی برای تحصیل به خارج از کشور فرستاده می‌شدند. چنانکه به شمار ۱۵۰۰ تن محصل هر سال به اتحادشوروی اعزام می‌گردید که پس از یک دوره تحصیلی دو تا پنج‌سال باز می‌گشتند.

بدین‌قرار در دهه هشتاد هزاران تن از دانشمندان، معلمان، استادان، انجیران، پزشکان و کارمندان فنی علمی و فرهنگی دانش و تخصص کسب کردند و در اداره حکومت و در مؤسسات دولتی مختلط و خصوصی به کارهای گوناگون اشتغال ورزیدند که هر سال بر شمار ایشان افزود می‌گردید. وزارت تحصیلات عالی و مسلکی به رهبری برهان‌الدین غیاثی و دوکتور عبدالواحد سرابی مؤفق گردید که سیستم آموزش و پرورش کادرهای کشور را بمرحله کیفی بالائی ارتقا بخشد. شایسته است که از دو تن از معینان فعال وزارت تحصیلات عالی و

مسلمی عبدالله سپنتگر و دوکتور علی اصغر پیمان در اینجا به نکوتی یادآوری گردد.

کمیسیون برگماری و اعزام محصلان برای آموزش به خارج از کشور در تحت رهبری محمدرور منگل معاون شورای وزیران، برای نخستین بار توفیق یافت که معیارهای عینی و عادلانه را در این زمینه در عمل تطبیق نماید. افزون بر رعایت معیارهای تعلیمی، استعداد و شایستگی محصلان ضرورت‌های نوینی پا در میان نهاد که بگونه جدی در نظر گرفته می‌شدند و عبارت بودند از برگماری بدون تبعیض و امتیاز فردی کاندیدها از میان پسران و دختران از میان فرزندان ملیت‌ها و اقوام گوناگون کشور کثیرالملت افغانستان، از میان فارغان مکاتب و لیسه‌های ولایات و مناطق مختلف و از میان اقشار پائینی و متوسط جامعه در این امر، نقش سازماندهنده و مؤثر دو تن از اعضای کمیسیون انجنیر خیرالله عزیزی، معاون کمیته دولتی پلان گذاری و دوکتور علی اصغر پیمان معین وزارت تحصیلات عالی و مسلمی برجسته و در خور یادآوری است.

در عرصه هنر و فرهنگ نیز شمار زیادی کارمندان فرهنگی رشد و پرورش یافتند. این گروه‌ها جمع متخصصین و کارمندان علمی و فرهنگی گذشته اقشار نیرومند روشنفکران و کارمندان کشوری را بوجود آوردند که بگونه روزافزون بر روند اجتماعی و فرهنگی کشور تأثیر وارد می‌کردند.

در طی سال‌های هشتاد، گروه‌های جدیدی از روشنفکران بوجود آمدند. شمار زیادی از شخصیت‌های مهم سیاسی و اجتماعی، علمی و فرهنگی حقوقی و اقتصادی، نویسندگان و شاعران، دانشمندان و پژوهشگران و نمایندگان استادان و آموزگاران با من در دوران کارم بعنوان صدراعظم افغانستان، در تماس مستقیم بودند و صمیمانه همکاری می‌کردند. روشنفکران عرصه‌های حقوق و اقتصاد و عرصه‌های علم و فرهنگ در اتحادیه‌های خویش اعم از اتحادیه حقوقدانان، اتحادیه استادان و اطباء، اتحادیه محصلان و جوانان، اتحادیه نویسندگان و شعرا، اتحادیه ژورنالیستان و اتحادیه هنرمندان متشکل

شده بودند. افزون بر این‌ها نمایندگان اقشار روشنفکر و متوسط عمدتاً شهرنشین جامعه در سازمان‌های اجتماعی - توده‌ای، اتحادیه‌های صنفی، افغانستان، سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، شورای عالی علماً و روحانیون، سازمان صلح، هبستگی و دوستی متشکل بودند. در سال‌های ۱۹۸۰ برای کارمندان علمی و فرهنگیان کشور برخی امتیازات معین مادی و معنوی بخاطر احترام بمقام والای ایشان معمول گردید. مانند تادیه معاشات مسلکی برای استادان مؤسسات تحصیلات عالی و کارمندان و پژوهشگران اکادمی علوم و القاب اکادمیسین و کاندید اکادمیسین، استاد موسیقی، کارمند شایسته فرهنگ، معلم مبتکر و القاب دیگر توأم با امتیازات مادی برای برخی از آموزگاران و فرهنگیان.

در اینمورد صرف بگونه نمونه یک خبر مؤرخ (۲۹ نومبر ۱۹۸۳) را از سالنامه ۱۹۸۳ ص (۱۶۹) نقل می‌نمایم که در آن چنین گفته می‌شود:

«کمیتة اجرائیة شورای وزیران فیصله بعمل آورد که بمنظور سازماندهی گسترده‌تر فعالیت‌های علمی تحقیقاتی میتودیک و آموزشی و بهبود طرح و تطبیق پلان‌های تدریسی برای آمرین دیپارتمنت‌های مؤسسات تحصیلات عالی کشور به اندازه ۲۵ فیصد معاش اضافی رتبوی بطور معاش امتیازی پرداخته شود.»

در نخستین سال‌های ۱۹۸۰ اکادمی (فرهنگستان) علوم افغانستان بعنوان یک مرکز مهم پژوهشی علمی تأسیس گردید و کارهای درخور یادآوری در این زمینه به انجام رسانید در کادر علمی اکادمی ۹ تن از شخصیت‌های معروف آن دوران بعنوان اکادمیسین و شماری دیگر تحت نام کاندید اکادمیسین کار می‌کردند که عبارت بودند از:

دوکتور احمد جاوید، دستگیر پنجشیری، شاه‌علی اکبر شهرستانی، دوکتور محمد موسی وردک، دوکتور فاروق اعتمادی، دوکتور عبدالواحد سرابی، محمدحسین نایل، دوکتور شارقی، سلیمان لایق (در عین‌زمان رئیس اکادمی)،

دوکتور رشاد، محمداعظم سیستانی. همچنان در سال‌های اخیر دهه هشتاد دوکتور کبیر رنجبر رئیس اکادمی علوم افغانستان بود.

موقف زنان روشنفکر کارمند و کارگر در دهه هشتاد:

در میان متخصصان و کارمندان علمی و فرهنگی در مجموع در میان جامعه روشنفکران کشور، زنان جایگاه شایسته خویش را نه بگونه نمادین و نمایشی، بلکه در عمل و بگونه واقعی، در دهه هشتاد احراز کردند. برابری زنان با مردان از لحاظ قانونی در اصول اساسی افغانستان، در بسیاری از قوانین و مقررات کشوری اعلام گردیده بود. البته مبالغه‌آمیز خواهد بود؛ هرگاه ادعا شود که واقعاً در عمل زنان افغانستان در جامعه با مردان در یک سطح مساوی قرار داشتند. همه می‌دانند که مانع این امر عنعنات و سنن رسوم و رواج‌های دیرپا و کهن در جامعه سنت‌گرای افغانستان بود. اصلاً اندیشه برابری عملی زنان با مردان در خانواده و در جامعه با ذهنیت مسلط مرد سالاری در کشور مبیانت داشت. با آن مبارزه برای برابری زنان و دست کم در عرصه‌های کار و زندگی مدنی انجام می‌گرفت.

سازمان دموکراتیک زنان افغانستان بخش اعظم فعالیت خویش را وقف این امر بزرگ، آزادی زنان در خانواده و جامعه و برابری حقوقی آنان با مردان ساخته بود. هر سال هشتم مارچ بعنوان روز بین‌المللی زنان در افغانستان دهه هشتاد با تدارک و تدابیر گسترده باشتراک اقشار گوناگون زنان در همایش‌ها و نمایش‌های خیابانی برگزار می‌گردید. برپائی محافل و جشنواره‌ها به این مناسبت به انگیزه نیرومندی برای مبارزه بخاطر برابری زنان و ارتقای سطح آگاهی ایشان مبدل گردیده بود. نام و جایگاه دوکتور اناهیتا راتبازاد بعنوان پیش‌آهنگ مبارزه زنان افغانستان برای آزادی و برابری زن و رهائی وی از قید و بند جامعه سنت‌گرای فئودالی چه پیش از دهه هشتاد و چه در جریان آن برجسته و ثبت در تاریخ معاصر کشور است. وی بعنوان یک مبارز پرشور، نماینده مردم در پارلمان، رئیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، وزیر تعلیم و تربیه و رئیس

سازمان با اعتبار صلح همبستگی و دوستی در برهه‌های معینی از تاریخ کشور طی سه دهه شصت هفتاد و هشتاد نقش مترقی و دموکراتیک مهمی ایفا نمود. دو تن از بانوان معروف دهه‌های پیشین صالحه فاروق اعتمادی (سابق رئیسه میرمنو ٲولنه) و معصومه عصمتی (سابق وکیل در پارلمان) در دهه هشتاد نیز صمیمانه همکاری کردند و بالترتیب بعنوان وزیرمشاور و وزیر اموراجتماعی و رئیسه شورای سراسری زنان و وزیر تعلیم و تربیه کار نمودند.

در سال‌های پایانی دهه هشتاد، در پارلمان شماری از زنان آگاه عضویت حاصل کردند. در سال‌های هشتاد شماری از زنان ساده ولی شجاع در گروه‌های مدافعین انقلاب و شماری از دختران مبارز بعنوان سپاهیان انقلاب و بریگادهای صلح کار و پیکار نمودند. در صفوف حزب دموکراتیک خلق افغانستان سازمان، دموکراتیک زنان، سازمان دموکراتیک جوانان، در اتحادیه‌های صنفی و دیگر سازمان‌های اجتماعی گروه‌هایی از زنان و دختران مبارز بعنوان بنیادگذاران، فعالان و سازماندهندگان مبارزات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زنان کشور متشکل بودند که در زیر از برخی از ایشان نام برده می‌شود:

جمیله پلوشه، ٲریا (پرلیکا)، جمیله بدخشی، کریمه کشتمند، مؤمنه رنجبر، کبرا علی، زرغونه ناهید، نجیبه آرش، نسیمه غیاٲی، دوکتور سهیلا صدیق، دوکتور عایشه امیر، شفیقه رزمنده، سهیلا شیرزی، راحله راسخ، عفیفه، کامله حبیب، نٲتون نجیمی، سیما کیهانی، مینا یوسفی، نجیبه هوتکی، محبوبه هوتکی، سلطانه امید، ذکیه هوتکی، دلجان آرش، نفیسه شیردل، عادلہ بابا، جمیله رسته، ملالی تره‌کی، زینب واحدی، مستوره دهنشین، نسیمه سنگین، نجیبه مجید زاده، هاجره مجید زاده، نفیسه پیکارگر، امیلیا اسپارتک، سهیلا نجیمی، شهلا نجیمی، رخشانه نجیمی، ملیحه سرخاٲی، خیریہ جیلانی، فریده رصیف، شکریه بارک، جمیله محتشم، راحله، بلقیس تابش، فهیمه امیریار، ماری شهبال، تورپیکی کشتکار، بلقیس، عصمت راد مهر، زینب غروال، ساجده کاوش، مرضیه جهش، مینه بکتاش، لیلا حبیب، وحیده ولی، سارا نبی، باصره

رویگر، فهیمه کشوری، مرغلری کامبخش، ظاهره دادمل، فاضله دلزاده، مرغلی سرمند، بشیره کریم‌زاده، عالمه، عالمه، سیمین، صالحه، صفیه حسایی، محبوبه کارمل، ملیحه صادقی، لینا معلم، سائره سرخایی، ماری‌علیم، فخریه صمیمی، نورجهان، شیوا، نفیسه، پروین... و دیگران

اسمای شماری از دختران و بانوان مبارز و سازمانده فعالیتهای سیاسی و اجتماعی زنان کشور در دهه هشتاد که در بالا تذکار یافت بکمک همسر کریمه کشتمند باز نویسی گردیده است. برغم اینکه فهرست متذکره شاید بهیچوجه کامل نباشد؛ ولی متأسفانه مأخذ لازم در دسترس نبود و تا آنجا که حافظه یاری کرده است؛ تذکراتی نمونه وار بعمل آمده است.

شایان یادآوری می‌دانم که افزون بر برنامه‌های همه‌جانبه سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، حکومت در دهه هشتاد از طریق شرکت دادن گسترده زنان در اداره و در کار و تولید، در جهت ارتقای موقف و اعتبار اجتماعی آنان تلاش می‌ورزید. شورای وزیران کمیسیونی را برای تطبیق برنامه دهه بین‌المللی زن در چهارچوب کمیته دولتی پلان‌گذاری ایجاد نمود. این برنامه بر طبق سفارشات بیست و سومین اجلاس کنفرانس عمومی یونسکو، پس از بررسی و مطالعه موقف زنان در جامعه اعلام گردیده بود و از لحاظ زمانی به نیمه دوم سال‌های ۱۹۸۰ مقارنت داشت. بر پایه برنامه نخستین همایش سراسری زنان، در زمینه اعتلای نقش زنان در جامعه و ارتقای سطح اطلاعات حقوقی ایشان در کابل برگزار گردید و وضع زنان کشور از جهات گوناگون اقتصادی - اجتماعی مورد بررسی قرار گرفت. در پایان اجلاس، بخاطر تقویت نقش زنان در انکشاف جامعه تدابیر عملی اعلام گردید. کلوپ‌های زنان بخاطر ارتقای سطح دانش مسلکی آنان و سهم‌گیری فعال ایشان در تولید اجتماعی در تنظیم اقتصاد خانواده و در مبارزه با بی‌سوادی در میان زنان در سرتاسر کشور ایجاد گردید. در پایان سال ۱۹۸۹ شمار این کلوپ‌ها به بیش از یکصد باب می‌رسید. نمایشگاه محصولات صنایع دستی زنان افغانستان به غرض بازاریابی در جنب

نمایشگاه‌های بین‌المللی در مسکو، ترکمنستان، ازبکستان و لیبیا دایر گردید. خامک‌دوزی‌ها، دست‌دوزی‌ها و بافندگی‌های زنان بوسیله ادارهای در چهارچوب وزارت تجارت بنام امپوریم به کشورهای مختلف صادر می‌گردید. در زمینه توسعه صنایع دستی زنان مکاتب دخترانه نقش ابتکاری ایفا می‌کردند. در رابطه به سازماندهی توسعه و شهرت‌جهانی این صنعت زیبا، زنان آگاهی چون نفیسه مبارز، زرغونه ناهید، جمیله بدخشی، مؤمنه رنجر و شمار دیگری از زنان و دختران فعالانه سهم گرفتند. بخش صنایع دستی کلوپ زنان که در سال‌های پیشین از دهه هشتاد در چهارچوب انجمن زنان (میرمنو تولنه) به رهبری صالحه فاروق اعتمادی یکتن از نخستین زنان پیش‌آهنگ کشور فعالیت می‌کرد؛ در سال‌های ۱۹۸۰ بعنوان یک مؤسسه انتفاعی تحت سرپرستی وزارت تجارت قرار گرفت. زنان قالین‌باف بویژه در شمال با گسترش بیش از پیش صنعت قالی‌بافی، در کشور بکار ایجادگرانه می‌پرداختند و حکومت در سال‌های هشتاد تلاش‌های بزرگی را بکار گرفت تا کارگاه‌های قالی‌بافی افتاده را به دستگاه‌های ایستاده مبدل سازد. زیرا کارگاه‌های قدیمی برای سلامتی بافندگان قالین خطرات جدی بوجود می‌آورد.

بطور کلی زنان در زندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه بگونه روزافزون از نقش مؤثرتری برخوردار می‌شدند. آنان از لحاظ حقوقی برابر با مردان در کار و مزد بهره می‌جستند. چنانکه برای نخستین بار شمار زیادی از زنان در فابریکات و مؤسسات تولیدی و خدماتی با مزد مساوی با مردان استخدام شدند. راه برای پذیرش کتلوی زنان در ادارات، مؤسسات و ارگان‌های دولتی و خصوصی بیش از پیش باز و هموار گردید. زنان بیوه بمثابه نان‌آور خانواده خود از تسهیلات خاص قانونی در کار و زندگی اجتماعی بهره گرفتند. چنانکه امکانات قانونی برای بکارگماری زنان بیوه‌زنانی که سرپرستی خانواده‌های خویش را برعهده داشتند فراهم شد.

در رابطه به تحصیل، افزون بر تضمین حقوق مساوی از لحاظ قانونی، در

عمل نیز تسهیلات زیادی برای آموزش و پرورش دختران فراهم گردید. شمار مکاتب دخترانه افزایش یافت و تحصیلات عالی برای دختران بگونه مشترک با پسران به یک امر عادی اخلاقی مبدل گردید. دختران بیش از نیم محصلان مؤسسات تحصیلات عالی را تشکیل می‌کردند. دختران و زنان در زندگی اجتماعی و فرهنگی کشور آزادانه شرکت می‌ورزیدند. شمار زیادی از زنان تحصیل کرده در نهادهای اجتماعی و فرهنگی کشور مشغول به کار بودند. ایشان در رسانه‌های گروهی استعدادهای درخشان خویش را تبارز می‌دادند. شرکت گسترده دختران و زنان در زمینه‌های آموزش و پرورش و بهداشت بعنوان آموزگاران استادان پزشکان و کارمندان طبی در کشور چشمگیر بود. اکثریت معلمان مکاتب ابتدائی پسرانه و تمام معلمان مکاتب دخترانه و بخش بزرگی از کارمندان فرهنگی برخی از مؤسسات را زنان تشکیل می‌کردند. حتی بر طبق آمار منتشره از سوی منابعی که رویدادهای دهه هشتاد را در افغانستان هنوز به دیده تعصب می‌نگرند؛ هفتاد تا هشتاد درصد آموزگاران، در حدود ۵۰ درصد پزشکان (دوکتوران) و بیش از ۵۰ درصد پرسونل طبی اعم از نرس‌ها، قابله‌ها و دواسازان در دهه هشتاد زن بودند که مجموعاً در حدود ۶۰ درصد را تشکیل می‌کردند. در واقع بیش از ۶۰ درصد کارمندان دولتی را بویژه در عرصه‌های فرهنگی و آموزشی زنان تشکیل می‌کردند که تا سال‌های نخست دهه نود، وضع بدین منوال باقی مانده بود. فکر می‌کنم برای تعصب و انکار از حقایق روشن، دیگر بسنده باشد. پرده دود یا خاک‌بادهایی را که بوجود آورده بودند تا رویدادهای دهه هشتاد دیده نشود یا خیره و سردرگم دیده شود، باید دیگر فرو بنشینند.

کودکستان‌ها و شیرخوارگاه‌ها:

مواظبت از کودکان جایگاه با اهمیتی را در ردیف اقدامات اجتماعی حکومت در سال‌های ۱۹۸۰ احراز نموده بود. اداره کودکستان‌ها که در گذشته‌ها در چهارچوب سازمان زنان فعالیت محدودی داشت؛ در تحت سرپرستی وزارت

تعلیم و تربیه به اداره مؤثر و کارا مبدل گردید. قبل از دهه هشتاد در کابل جمعاً چهار - پنج کودکستان و شیرخوارگاه برای خانواده‌های محدود صاحب امتیاز وجود داشت که دوتای آنها در شیرپور و مکروریان بکمک اتحادشوری ساخته شده بود. اینکه در ولایات چند کودکستان وجود داشته است؛ معلوم نیست. ولی در جریان این دهه، شبکه گسترده‌ای از کودکستان‌ها و شیرخوارگاه‌ها نه تنها در شهر کابل (بیش از ۳۰۰ باب) بلکه در شهرهای دیگر نیز تأسیس گردید. افزون بر کودکستان‌های محل‌زیست شکل جدیدی از آنها به نام کودکستان‌های محل‌کار به تصویب شورای وزیران پا به عرصه وجود نهاد. شمار زیادی کودکستان‌های محل‌کار در کلیه وزارت‌خانه‌ها ادارات و مؤسسات عمده تولیدی، اجتماعی و فرهنگی که مادران در آنها اشتغال داشتند؛ به مصرف ادارات و مؤسسات مربوط در تحت اداره و مراقبت اداره عمومی کودکستان‌ها تأسیس گردید. با نگهداری رایگان کودکان در این کودکستان‌ها امکانات برای اشتغال زنان به کار و بویژه زنان بیوه پرورش بهتر کودکان و زمینه استخدام گروه کثیری از زنان و دختران بحیث معلم در این مراکز فراهم آمد.

شمار کودکستان‌ها و شیرخوارگاه‌ها در سال‌های پایانی دهه هشتاد به ۳۸۰ باب می‌رسید که ۲۲ هزار تن کودک از سه ماهه تا پنج - شش ساله در آنها نگهداری می‌شد و پرورش می‌یافت. این رقم در مقایسه به سال‌های قبل از دهه متذکره ده‌ها مرتبه فزونی داشت. در کودکستان‌ها بگونه معیاری برای پرورش هر ۲۰ تا ۲۵ کودک یک معلم و در شیرخوارگاه‌ها برای نگهداری هر ۸ تا ۱۰ کودک یک معلم وجود داشت. در این مؤسسات دو شفت کار معمول بود. بدین‌قرار در حدود ۲۵۰۰ معلم در اداره کودکستان‌ها اشتغال بکار داشتند که همه ایشان مشتمل بر زنان و دختران بودند.

ابتکار گسترش شبکه کودکستان‌ها و شیرخوارگاه‌ها و بویژه کودکستان‌های محل‌کار به تلاش‌های پیگیر و خستگی ناپذیر همسرم کریمه کشتمند، رئیس‌سه کودکستان‌ها و شماری از بانوان و دختران فداکار بعنوان معاونان و همکاران

وی تعلق می‌گیرد که طی چندین سال کار با وقف و بی‌وقفه به این امر انسانی اشتغال داشتند. در اینجا نام‌های شماری از ایشان ذکر می‌گردد:

کبرا علی، شفیقه نظامی، عالیہ عثمان، کریمه عثمانی، شریفه کباری، نفیسه ایوب، عصمت رادمهر، روح افزا رحمانی، بلقیس شریفی، صالحه واصل، گلالی حمید، مهری همایون، ظاهره احمدی، شیما عظیم، نسرين دوست، عالمه، مارینا نثار، نسرين، ظاهره علی، زهره، سیمین، گلالی غیور، ذکیه حقوق، بلقیس سعیدی، شریفه، حبیبه، زاهده، رمزیه، ماری و دیگران

با انجام کار مفید در این عرصه با اهمیت انسانی بوسیله همسر کریمه کشتمند بحیث رئیسه کودکانها، در عین‌زمان یکی از آرزومندی‌های بزرگ شخصی من نیز مبنی بر حمایت از کودکان و پرورش سالم آنان و ابراز دلسوزی و محبت با آنان برآورده می‌گردید. همچنان شایان یادآوری می‌دانم یگانه سازمان جهانی که به کمک‌های خود در این عرصه انسانی در آن سال‌های دشوار ادامه داد و آنرا توسعه بخشید؛ یونیسف (صندوق حمایت از کودکان) وابسته به سازمان ملل متحد بود. یونیسف کمک‌های با ارزشی را از لحاظ تأمین شیرخشک، ادویه، سامان بازی و مقدار معینی غذای اطفال برای کودکانها، مبذول می‌داشت.

با گسترش سریع شبکه کودکانها، رشته جدیدی در مؤسسات تربیه معلمان در کابل و برخی از ولایات ایجاد گردیده بود که در آنها معلمان و کادرهای حرفه‌پی برای مؤسسات قبل از مکتب، آموزش و پرورش می‌دیدند. همچنان شمار زیادی از دختران در رشته اداره کودکانها و تربیت طفل در اتحاد شوروی، بلغاریا و آلمان دموکراتیک آلمان (شرق) آموزش و پرورش یافتند. این کادرها به حیث مشاوران نظارت‌کنندگان و همکاران معلمان در کودکانها بر طبق برنامه‌های معین کار می‌کردند و همچنان در کورس‌های کوتاه مدت شش ماهه و یکساله که برای دختران فارغ‌مکتب ثانوی در تحت سرپرستی اداره کودکانها ایجاد گردیده بود، تدریس می‌نمودند.

در چهارچوب اداره کودکان‌ها شماری کلینیک صحتی وجود داشت که از وضع صحتی کودکان رسیدگی بعمل می‌آمد. در کلینیک‌های متذکره شماری پزشک و دندان پزشک کار می‌کردند و در عین‌زمان به مادران درباره وقایه و تداوی فرزندان ایشان مشوره‌های لازم ارائه می‌نمودند.

تجلیل از اول جون بمثابه روز جهانی کودکان در دهه هشتاد به عنعنه پسندیده‌ای مبدل گردیده بود. این روز هر سال با آمادگی‌ها و شور و شوق فراوان از سوی اداره کودکان‌ها برگزار می‌گردید. بدینگونه این سازندگان جامعه فردا مورد توجه و محبت مقامات مربوط و خانواده‌ها قرار می‌گرفت

تأسیسات پرورشگاه وطن:

ملاحظه شمار زیاد کودکان بی‌سرپرست و آواره ناشی از شرایط ادامه جنگ تحمیلی در افغانستان، ضرورت آنرا بوجود آورد تا پرورشگاهی برای ایشان تحت نام "وطن" ایجاد گردد. تأسیسات پرورشگاه وطن در آغاز درشهر کابل و سپس در برخی از ولایات نیز دارای کودکان‌ها و شیر خوارگاه‌ها، مکاتب و لیلیه‌ها بود. در اینجا بگونه، مثال در خبر مؤرخ اول فبروری ۱۹۸۳ چنین می‌خوانیم: «چهارمین پرورشگاه وطن توسط محبوه کارمل رئیسه پرورشگاه در شهر لشکرگاه مرکز ولایت هلمند افتتاح گردید.»*

در یک خبر دیگر مؤرخ ۱۰ می (۱۹۸۳) در این رابطه چنین آمده است: «س.ع. کشتمند، رئیس شورای وزیران طی مراسمی با قطع نوار بخش دوم پرورشگاه وطن را که شامل مکتب، لیلیه پسران کتابخانه مجهز و بخش صنایع شامل ۱۱ ورکشاپ تولیدی می‌باشد؛ در افشار (کابل) افتتاح کرد.»**

در تأسیسات پرورشگاه وطن مسایل نگهداشت، آموزش و پرورش کودکان و

* (نقل از سالنامه ۱۹۸۳. ص ۱۹۸.)

** اقتباس از سالنامه ۱۹۸۳ - ص ۷۵

نوجوانان با دقت و نظارت ادارات مسئول به پیش برده می‌شد و گردانندگان معلمان و کارمندان آنها از میان زنان و دختران با احساس میهن‌پرستانه و دلسوزانه نسبت به سرنوشت کودکان پی‌سرپرست انتخاب می‌گردید. بگونه مثال در اینجا از برخی از ایشان نامبرده می‌شود: ظاهره سلام، نفس جهد، ملیحه صادقی، سائره سرخابی، لینا معلم و دیگران ولی در سرلوحه پرورشگاه وطن، نام و نقش محبوبه کارمل با خطوط درشت باقی می‌ماند که بعنوان نخستین رئیسه آن کار مؤثر سازماندهی از سوی وی انجام گردید. پرورشگاه وطن در کابل و شعبات آن در برخی از ولایات برای نگهداری آموزش و پرورش کودکان خانواده‌های قربانی جنگ خدمات قابل ملاحظه‌ای بانجام رسانید. از میان شاگردان مکاتب پرورشگاه شمار زیادی جوانان با استعداد بعنوان متخصصان کارمندان و کارگران شایسته و صالح به جامعه پا گذاشتند.

مسأله بهداشت:

اعمار بیمارستان‌ها و کلینیک‌های صحی، وقایه صحت مردم و تداوی بیماران وظیفه تأخیرناپذیر در نظام اداری حکومت شمرده می‌شد. در نخستین روزهای سال‌های ۱۹۸۰ استفاده از بسترهای شفاخانه‌ها که در گذشته‌ها قسماً اجرتی بود و توزیع ادویه مورد نیاز برای بیماران داخل بستر رایگان اعلام گردید. تجهیزات طبی بسیاری از بیمارستان‌ها تجدید شد و شمار بسترهای برخی از آنها مانند شفاخانه‌های صدری، اطفال، جمهوریت و وزیراکبرخان در شهر کابل و شفاخانه‌های شهرهای دیگر افزایش یافت. شفاخانه چهارصد بستر کابل عملاً به ظرفیت یکهزار بستر ارتقا حاصل کرد. شماری بیمارستان و کلینیک‌های عمومی جدید در کابل و برخی از ولایات اعمار گردید که می‌توان از شفاخانه ۱۷۰ بستر توبرکلوز در کابل، شفاخانه دوصد بستر کارمندان وزارت داخله، شفاخانه مجهز نسائی و ولادی، ساختمان بانک خون مرکزی، کلینیک بیمه صحی مامورین و کلینیک مرکزی در کابل و کلینیک‌های برخی از ولایات یادآوری نمود. کارمندان و کارگران ادارات و مؤسسات دولتی از حق استفاده رایگان از

بیمه‌های صحتی برخوردار بودند. تدابیر عملی برای تداوی و کمک به معیوبین و معلولین جنگ و خانواده‌های قربانیان صرف نظر از آنکه برای کدام طرف جنگیده بودند؛ اتخاذ گردید. بخاطر وقایه و تداوی کودکان توجه خاصی مبذول می‌گردید و برای جلب همکاری سازمان صحتی جهان و یونیسف بخصوص در این زمینه تلاش بعمل می‌آمد. بر شمار مراکز حمایه طفل و مادر در ولایات مختلف افزایش بعمل آمد.

کلینیک‌های صحتی و مؤسسات حمایه طفل و مادر قبل از دهه ۱۹۸۰ صرف بصورت نمونوی در چند شهر عمده وجود داشت؛ ولی در این دهه وجود آنها در همه‌ی نواحی شهری و در برخی از قریه‌های پرجمعیت، محسوس گردید.

در سال‌های ۱۹۸۰ در مجموع انجام خدمات صحتی بگونه قابل‌ملاحظه گسترش یافت. مراکز صحتی جدید در مناطق تحت اداره دولت ایجاد گردید و سیستم تداوی سیار برای دهات و مناطق کوهستانی که به مراکز صحتی دسترسی نداشتند؛ بوجود آمد. شبکه‌ای از کلینیک‌های صحتی گسترش یافت که مشتمل بود بر کلینیک‌های شهری، کلینیک‌های دندان، مراکز صحتی در مکاتب، انجمن‌های طبی رهنمای خانواده، مراکز صحتی در مؤسسات تولیدی و مراکز حمایه طفل و مادر.

شمار پرسونل متوسط طبی که در کنار پزشکان و فارمسیست‌ها مشغول عرضه خدمات صحتی بودند؛ در سال‌های پایانی ۱۹۸۰ به بیش از ۴۵۰۰ تن می‌رسیدند.

مؤفقیتهای نسبی در عرصه گسترش خدمات صحتی در کشور نتیجه کار گروه بزرگی از دوکتوران، پرسونل طبی و کارمندان با وقف اعم از مردان و زنان در وزارت صحت عامه و دیگر مؤسسات طبی افغانستان آن دوران بود که در شرایط دشوار بگونه خستگی ناپذیری کار می‌کردند. شمار شخصیت‌های علمی و طبی که در سال‌های ۱۹۸۰ با ابراز فداکاری‌های بزرگ کار می‌کردند. خیلی زیاد است و در اینجا صرف بگونه مثال از برخی ایشان نام می‌برم:

دوکتور سیدهاشم هاشمی، دوکتور محمدابراهیم عظیم، دوکتور سید امیر زره، دوکتور کریمه رشیدی، دوکتور محمد موسی وردک، دوکتور عبدالعلی روستا، دوکتور عبدالحمید رحیمی، دوکتور سهیلا صدیق، دوکتور گل محمد سوری، دوکتور ترینا، دوکتور چراغ‌علی، دوکتور عایشه امیر، دوکتور محمد محسن شفیی، دوکتور معروف لطیف، دوکتور محمد آصف ایوبی، دوکتور محمد قاسم، دوکتور محمد شفیع روانی، دوکتور رابعه حیاتی، دوکتور برنا آصفی و دیگران

ایشان در رشته‌های طبابت داخله، صدری، جراحی، اورتوپیدی، ولادی و نسائی، نورولوژی، روانی و رشته‌های دیگر حق استادی داشتند و رؤسای بخش‌های خویش بودند. دوکتور محمدابراهیم عظیم و دوکتور سید امیر زره بعنوان وزرای صحت عامه به نوبت مؤفقانه کار کردند. پس از ایشان نقش رهبری کننده دوکتور محمد نبی کامیار برای سال‌های بیش‌تر دهه هشتاد در عرصه بهبود وضع بهداشت در کشور بویژه شایان یادآوری است که نام وی بعنوان وزیر صحت عامه مؤفق و دوکتور جراح با صلاحیت در خاطره‌ها باقی می‌ماند.

توجه به ورزش:

در این عرصه دو اداره بنام‌های کمیته ورزش و تربیت بدنی و کمیته اولمپیک فعالیت داشتند. در رأس امور ورزش در سال‌های هشتاد، غلام سخی حسنی، نصیر احمد و جمال افغان که خود دارای تحصیلات عالی و ذوق ورزشی در این رشته بودند؛ فعالانه کار می‌کردند. بخش‌های گوناگون ورزش و بازی‌های گروهی و اتلتیک بویژه ورزش باستانی و عنعنوی پهلوانی در سال‌های متذکره بیش از پیش تقویت گردید. از گذشته‌ها پهلوانان نامداری در افغانستان وجود داشتند و در سال‌های هشتاد نیز ورزش پهلوانی و پهلوانان کشور بگونه خاصی مورد احترام و حمایت قرار می‌گرفتند. در آن سال‌ها شمار زیادی پهلوانان بوسیله استادان آن فن یا ورزش باستانی پرورش یافتند که در میان استادان

معروف‌ترین ایشان خلیفه ابراهیم پهلوان بود.

تیم‌های ورزشی در بازی‌های اولمپیک و بازی‌های دوستانه در داخل و خارج کشور شرکت می‌ورزیدند. گردانندگان امور ورزشی کشور در کنفرانس‌ها و محافل ورزشی منطقوی و جهانی دعوت می‌شدند. کمیته ورزش حق‌العضویت افغانستان را در فدراسیون‌های جهانی و آسیائی تادیه می‌کرد و کمیته اولمپیک کشور از سوی کمیته اولمپیک جهانی به رسمیت شناخته می‌شد.

در مکاتب، تربیت بدنی بعنوان یک مضمون تدریس می‌گردید و فعالیت‌های عملی از سوی آموزگاران اداره ورزش به پیش برده می‌شد. رشته ورزش در مکتب مسلکی و در چهارچوب مؤسسات تربیت معلم در کابل و ولایات تدریس می‌گردید و فارغان آنها بعنوان آموزگاران آن رشته، در مکاتب ایفای وظیفه می‌کردند. ورزش بعنوان جزئی از فرهنگ پربار کشور و بعنوان یک ذوق فرهنگی در راستای شعار عقل سلیم در بدن سالم تلقی می‌گردید. حکومت تلاش می‌ورزید تا ورزش را به عادت روزمره مردم مبدل سازد. ولی در این راه بنابر عوامل گوناگون و از جمله سطح نازل زندگی، عدم دسترسی گروه‌های وسیع مردم به امکانات و تسهیلات ورزشی، عدم تأمین امنیت کامل برای شهروندان و عوامل دیگر کم‌تر توفیق حاصل گردید. با آن هم شور و شوق در میان جوانان بخاطر شرکت در بازی‌ها و تشکیل تیم‌های ورزشی خیلی‌ها زیاد بود. همچنان تأسیس کلوب‌های ورزشی بنام‌های گوناگون ملی و میهنی و تجمع شمار کثیری از ورزشکاران در صفوف آنها، بگونه‌ای از جنبش ورزشی در کشور مبدل گردیده بود. سازمان‌های اجتماعی و بویژه سازمان جوانان و اتحادیه‌های صنفی فعالیت‌های مستقلی را در بخش ورزش انجام می‌دادند.

فصل هفتم خدمات فرهنگی و هنری در دهه هشتاد

آنچه در این بخش از زندگی اجتماعی و معنوی مردم افغانستان طی سال‌های ۱۹۸۰ رخ داد؛ فعالیت‌های مهمی است که در زمینه‌های رشد فرهنگ و هنر انجام گردید. اثرات ماندگار در این عرصه گسترده و پر تنوع بوده است که در وجود آثار و آفرینش‌های فرهنگی و هنری امروزی برون مرزی نیز تبلور یافته است. در سال‌های مورد بحث ما، روشنگران فرهنگیان و هنرمندان فزون‌شماری بوجود آمدند؛ پرورش یافتند و رشد کردند و در زندگی معنوی جامعه خویش منشاء فعالیت‌های مفید اجتماعی گردیدند. شرایط بالنسبه مساعد، مشوقات، پشتیبانی و تسهیلاتی که از سوی حکومت برای این بخش از نخبگان کشور در دهه هشتاد فراهم آمد؛ در زمینه پدید آمدن آثار با ارزش فرهنگی و هنری و فعالیت‌های ایجاد گرانه ایشان از اهمیت بزرگی برخوردار است.

در کمیته‌ها، ادارات و مؤسسات فرهنگی کشور در جریان سال‌های متذکره گروه بزرگی از کارمندان آگاه و روشن نگر و شخصیت‌های فرهنگی کار می‌کردند و در راه اعتلای فرهنگ پربار کشور، تبلیغ ایده‌ها و اندیشه‌های میهن‌پرستانه و ترقی‌خواهانه و ارتقای سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم خدمت می‌نمودند. قبل از سال‌های ۱۹۸۰ در بسیاری از عرصه‌های فرهنگی صرف بعضی کارهای نمونوی و نمایشی صورت گرفته بود و این امر در مورد چاپ کتب و انتشارات، تحقیقات علمی، القاب هنری و هنرهای تیاتر و سینما صدق می‌نماید. ولی در دهه هشتاد بر پایه احساس و ضرورت نهادهای فرهنگی در کشور هدفمندانه رشد و گسترش می‌یافت. از جمله: هنر موسیقی، هنر تیاتر و هنر سینما به چنان

سطوح بلندی از توسعه و تکامل نسبی دست یافتند و شمار بزرگی از بهترین شخصیت‌های هنری و استادان هنر چنان هنر آفرینی کردند که مایه افتخار دایمی کشور و مردم ما است. همچنان نسل نوینی از بهترین نویسندگان و شاعران، قلم بدستان و استادان در زمینه ادبیات پرغنای ما ظهور کردند.

در دهه هشتاد، هزاران عنوان کتب مفید بچاپ رسید؛ برای نخستین بار اطلس رنگی کامل افغانستان از سوی اداره کارتوگرافی و جیودوزی تهیه و چاپ گردید. در این سال‌ها تلاش‌های عظیمی بخاطر حفاظت و غنای آرشیف ملی، موزیم‌های کابل، هده، غزنی و هرات و آثار گران‌بهای طلا تپه بعمل آمد. بخش‌های مهمی از آثار گران‌بها منحصراً تاریخی موزیم‌های هده و غزنی با قبول فداکاری‌های بزرگ از نابودی که در معرض تاراج برخی از گروه‌های مسلح مخالف دولت قرار گرفته بودند؛ جلوگیری بعمل آمد.

در رابطه به اشاعه و گسترش فرهنگ و هنر، ادبیات و آگاهی اجتماعی آموزش و پرورش دانش و تکنالوژی در کشور در سال‌های مورد بحث ما، شمار بزرگی از دانشمندان روشنفکران و فرهنگیان شخصیت‌های علمی و فنی که غالباً در اتحادیه‌های مسلکی خویش گردآمده بودند؛ کار عظیمی انجام دادند.

بمنظور توسعه خدمات فرهنگی و اطلاعات اخباری در کشور بر پایه وزارت اطلاعات و کلتور سابق، چهار اداره جدید که از لحاظ عرصه کار و فعالیت اصلاً مجزا از هم بودند؛ ایجاد گردید. رادیو و تلویزیون خود اداره مستقل خویش را داشتند؛ اداره طبع و نشر در عرصه چاپ کتب و انتشارات می‌پرداخت؛ اداره مستقل آژانس باختر بمثابه یک مؤسسه خبری بوجود آمد و کمیته دولتی فرهنگ و هنر تحت نام کلتور تأسیس گردید. کمیته دولتی اخیرالذکر که با صلاحیت‌های وزارت تشکیل شده بود؛ خدمات فراموش ناشدنی برجسته‌ای را در عرصه رشد فرهنگی و شگوفائی هنرهای ظریفه در افغانستان انجام داد. پیشرفت‌های شایانی در عرصه‌های هنر تیاتر و هنر سینماگری و سینما توگرافی پدید گردید.

در سال‌های ۱۹۸۰ شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی در مرکز با ایجاد استدیوهای جدید و فرستنده‌های جدید امواج رادیویی کوتاه، متوسط و ماوراء کوتاه اف.ام توسعه یافت. برای نخستین بار دستگاه‌های پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی محلی که به زبان‌های ملی مردم نشرات می‌کردند؛ در مراکز تمام ولایات کشور و شهرهای عمده ایجاد گردید. برغم اینکه از عصر استفاده از ماهواره‌ها برای پخش برنامه‌های تلویزیونی درجهان مدت زیادی نگذشته بود؛ ولی در کشور ما با وصف ناتوانی اقتصادی آن از نخستین سال‌های هشتاد امکانات برای اخذ برنامه‌های تلویزیونی خارجی و ارسال برنامه‌ها از مرکز به ولایات کشور از طریق ماهواره و دستگاه بزرگ گیرنده و فرستنده شمشاد در کابل پدید گردید.

از طریق ماهواره، همچنان تسهیلات برای انجام مخابرات بین‌المللی بوجود آمد. بمنظور امکان‌پذیر ساختن مخابرات و مکالمات روزمره برای مردم در میان مناطق مختلف سیستم خاص تلفونی بیسیم موسوم به تروپوسفیر به کار گرفته شد. براساس این سیستم که سگنال‌ها از طریق آن شفری می‌شد، امکانات استماع صحبت‌های مردم بوسیله رادیوها و وسایل دیگر امکان‌پذیر نبود. این سیستم پیچیده و قیمتی تلفونی برای آن مورد استفاده قرار گرفت که راه دیگری وجود نداشت زیرا صدها هزار متر سیم تلفون از جانب برخی از دسته‌ها و گروه‌بندی‌های مسلح مخالف آوری و بعضاً تلف می‌گردید و در هر باری که تمدید می‌شد. همان سرنوشت قبلی جمع تخریب آنها در انتظار بود. در اینجا در رابطه به کارهای مهمی که در دهه هشتاد در عرصه‌های فرهنگی و هنری انجام گردیده است بگونه مشخص مطالبی ارائه می‌گردد:

کتابداری و کتابخانه‌ها:

این عرصه مهم در چهارچوب کمیته دولتی کلتور تحت اداره کتابخانه‌های عامه قرار داشت. برای چندین سال متوالی در دهه هشتاد شخصیت برجسته سیاسی و فرهنگی محمدنعم شایان، یک تن از پیش‌آهنگان و رهبران نهضت

آزادی‌خواهانه کشور وظیفه شریفانه سازماندهی فعالیت‌های کتابخانه‌های عامه کابل و کلیه ولایات کشور را بر عهده داشتند. در طی آن سال‌ها، کتابخانه‌های عامه در برخی از ولایات که فاقد آن بودند؛ تأسیس گردید و کتابخانه‌های متذکره بمعنی واقعی کلمه در خدمت مردم قرار گرفتند و به مراکز مراجعه گروه‌هایی از مطالعه‌کنندگان آثار پژوهشگران و قلم بدستان مبدل گردیدند. برای آن کتابخانه‌ها، شمار زیادی از کتاب‌های جدید و چاپ قدیم خریداری گردید و کتاب‌های نایاب تا جائی که میسر بود؛ جمع‌آوری و خریداری شد. همچنان بر پایه مصوبه شورای وزیران، کمیته دولتی طبع و نشر مؤلف گردید تا تدابیری اتخاذ نماید که چندین جلد از تمام کتاب‌های چاپ جدید و دیگر نشرات کشور و آثار طباعتی وارده در اختیار کتابخانه‌های عامه قرار بگیرد. بر پایه فیصله شورای وزیران کتاب‌های موجود در کتابخانه صدارت و بخشی از کتاب‌های کتابخانه ارگ به کتابخانه عامه بغير استفاده عامه سپرده شد.

کتاب‌های موجود در کتابخانه‌های عامه بگونه دوامدار وقایه و صحافت می‌شدند و شرایط برای نگهداری بهتر کتاب‌ها با انجام کارهای ترمیماتی ساختمان‌های کتابخانه‌ها بهبود می‌یافت.

بوسیله اداره کتابخانه‌های عامه هر سال کورس‌های آموزش کتابداری دایر می‌گردید. نمایشگاه‌های کتب برپا می‌شد. جراید دیواری تدوین می‌گردید و کانکورهای کتاب خوانی برگزار می‌گردید.

آرشیف ملی بمثابه مرکز تجمع و نگهداشت آثار و اسناد مهم تاریخی کشور از اهمیت استثنائی برای کشور برخوردار بود. در سال‌های ۱۹۸۰ ساختمان و عرصه فعالیت‌های آن گنجینه فرهنگی کشور با ایجاد الحاقات توسعه یافت. کتاب‌های چاپی و خطی گران‌بها و با ارزش تاریخی و کمیاب بیش‌تر جمع‌آوری گردید. چنانکه برخی از آثار با ارزش بزرگ تاریخی و از جمله جلد سوم سراج التواریخ کاتب فیض‌محمد هزاره در آستانه برگزاری سمینار بخاطر تجلیل از

شخصیت و آثار وی دستیاب و زینت بخش آرشیف ملی گردید. شورای وزیران فیصله بعمل آورد که کتب تاریخی، اسناد اداری، فوتوهای تاریخی، کتب چاپی قدیمه و کمیاب و آثار دیگر مفید برای پژوهش‌های تاریخی که در ارگ موجود بود؛ به آرشیف ملی و کتابخانه عامه کابل سپرده شود. چنانکه به شمار ۶۸۵ جلد کتاب نسخ خطی و اسناد تاریخی، ۹۱ جلد البوم حاوی ۸۰۰ قطعه فوتوی تاریخی و ۳۰۰ جلد کلکسیون از کتابخانه متذکره تحت نظر هیأت‌های علمی و اداری به آرشیف ملی انتقال گردید.

همچنان اقداماتی برای صحافی و ترمیم کتاب‌های خطی موجود در آرشیف ملی بر پایه اصول عتیق کتابداری انجام شد. از اسناد تاریخی فهرست کامل تنظیم و نسخه برداری گردید. از آثار و کتاب‌های خطی مهم کمیاب و نایاب میکرو فیلم ساخته و بایگانی شد. در این راستا شایان یادآوری می‌دانم: شماری از میکروفیلم‌های آثار قدیم و مهم که حاوی مطالبی در رابطه به افغانستان بود و از سوی دوستی پژوهشگر به نام محمدحسین بهروز به من اهداء شده بود؛ در سال‌های ۱۹۸۰ به آرشیف ملی سپرده شد. آرشیف ملی افزون بر اینکه مرکز مهم و با اعتباری برای پژوهشگران و دانشمندان شمرده می‌شد؛ بمنظور معرفی بیشتر آثار دست داشته و جلب علاقمندان به مطالعه و پژوهش هرچند زمانی نمایشگاهی از برخی آثار خویش دایر می‌کرد.

چاپ کتب و انتشارات:

در سال‌های ۱۹۸۰ در زمینه چاپ و پخش کتاب‌های جدید علمی و فرهنگی، داستانی و تاریخی، مجلات و جراید توجه بخصوصی مبذول می‌گردید. آثار عمدتاً به زبان‌های فارسی و پشتو چاپ و نشر می‌گردید. شمار قابل ملاحظه روزنامه‌ها و مجلات در مرکز و ولایات به زبان‌های فارسی و پشتو انتشار می‌یافت. همچنان جراید معینی به زبان‌های ازبکی، ترکمنی و بلوچی نشرات داشتند و حتی به زبان‌های نورستانی و پشه‌پی که خوانندگان آنها محدود بود؛ نشرات صورت می‌گرفت. البته کتاب‌های درسی مکاتب ابتدائی و کتاب‌های

سوادآموزی به زبان‌های مادری شاگردان به چاپ می‌رسید. برای چاپ کتب و نشرات موقوت و غیرموقوت مطابع دولتی در تمام ۳۰ ولایت کشور وجود داشت که بزرگ‌ترین و مجهزترین آنها مطبعه دولتی کابل بود. این مطبعه از سال‌های پیشین باقیمانده و فعالیت می‌کرد؛ ولی در سال‌های هشتاد با نصب ماشین‌های جدید تجهیز گردید و توسعه داده شد. مطبعه جدید طبع کتب که بکمک مالی کشور کانادا در سال‌های قبل در پارک‌های صنعتی پایه‌گذاری شده و به حالت زار بجا گذاشته شده بود، در سال‌های هشتاد پلچرخی از لحاظ ساختمانی تکمیل و با مونتاژ ماشین آلات آن بکمک متخصصان آلمان دموکراتیک فعال گردید. مطبعه حزبی که جدیداً اعمار گردیده بود افزون‌بر انتشارات حزبی در امر چاپ کتاب‌ها و اسناد دولتی همکاری می‌نمود.

افزون‌بر چاپ کتب جدید، تلاش بعمل می‌آمد که آثار کلاسیک تجدید چاپ گردد که از جمله می‌توان از چاپ شهنامه فردوسی، مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین بلخی، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، گلستان و بوستان شیخ سعدی، سراج التواریخ اثر کاتب فیض محمد هزاره، تاریخ بیهقی، طبقات ناصری و ده‌ها اثر دیگر نام گرفت. در این عرصه، بویژه نورالله تالقانی که زمانی رئیس مطبعه اردو و پژوهشگر در عرصه ادبیات کلاسیک بود و بعدها برای مدتی بعنوان رئیس کمیته دولتی طبع و نشر شورای وزیران ایفای وظیفه می‌نمود؛ کارهای باثمری انجام داد.

در افغانستان آنروز، شماری مطابع خصوصی وجود داشت، مانند مطبعه وارسته، مطبعه پشتنی، مطبعه هما، مطبعه کابل، مطبعه عنایت و مطابع دیگر بر اینکه در سال‌های ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ ریشه‌های مطابع خصوصی را سوخته بودند؛ ولی در سال‌های هشتاد باردیگر به فعالیت پرداختند که در زمینه چاپ و انتشارات بمیزان معینی فعالانه کار می‌کردند.

در سال‌های هشتاد برخی جراید شخصی و گروهی آزاد نیز در چهارچوب قانون مطبوعات انتشارات داشتند که بگونه مثال می‌توان از هفته‌نامه نیمه آزاد اخبار

هفته، جریده "آزادی" و شماری از جراید دیگر و نشرات جداگانه احزاب و سازمان‌های سیاسی و اجتماعی نام گرفت.

در چهارچوب کمیته دولتی طبع و نشر شورای وزیران مؤسسه انتشارات بیهقی فعالیت می‌کرد که بزرگ‌ترین مؤسسه نشراتی و وارداتی کتب و نشرات در کشور بود. از طریق این مؤسسه انتشاراتی سالانه بصورت متوسط ۳۵۰ عنوان کتاب به چاپ می‌رسید البته این رقم شامل کتاب‌های چاپ شده بوسیله مطبعه حزبی، مطابع وزارت تعلیم و تربیه و وزارت تحصیلات عالی و مسلکی نبود که افزون چاپ صدها عنوان کتاب درسی و ممددرسی به چاپ کتب ادبی و سیاسی نیز مبادرت می‌ورزیدند. کتاب‌هایی که از طریق کمیته طبع و نشر در طی یکسال در دهه هشتاد بچاپ می‌رسید، بیش‌تر از شمار مجموع کتاب‌هایی بود که طی یک یا دودهه کامل، قبلاً انتشار یافته بود. شاهد زنده و با اعتبار در این زمینه محمداکبر کرگر است که در اینمورد مطالبی نوشته و بچاپ رسانده است.

افزون برآن، سالانه بیش از یکهزار عنوان کتاب و پانزده هزار نشریه به زبان‌های گوناگون و بویژه به زبان‌های فارسی انگلیسی و روسی برای فروش به کشور وارد می‌گردید. چاپ دائرةالمعارف آریانا به زبان‌های فارسی و پشتو ادامه داشت و هر سال چندین جلد آنها آماده چاپ می‌گردید. در کابل ۵ روزنامه سراسری برای داخل و خارج کشور، ۷ جریده و ۴۳ مجله به چاپ می‌رسید و در تمام ولایات نیز روزنامه‌ها، جراید و مجلات انتشار می‌یافت.

ژورنالیزم مترقی و روزنامه‌نویسی در سال‌های هشتاد مانند هر زمان و هر کشور دیگری بعنوان رشته اجتماعی - فرهنگی روشنگرانه از اهمیت و توجه بزرگی برخوردار بود. در این عرصه شماری از استعداد‌های درخشان تبارز کردند. آنچه تا امروز آنانی که در برون و تا حدود زیادی در درون کشور خوب می‌نویسند از اندوخته‌های علمی و فرهنگی دوران آن دهه مایه گرفته اند. در اینجا فهرست کوتاهی از شماری از ژورنالیست‌های بنام آن دوران برغم اینکه غیرکامل است؛ ارائه می‌گردد:

دوکتور حیدر مسعود، محمود بریالی، هارون یوسفی، عبدالله شادان، لطیف پدرام، صدیق رهپو، ظاهر طنین، صدیق کاوون، سالم اسپار تک، داؤد کاویان، اسدالله کشتمند، محمددین ژواک، یحیی‌هارون، فرید ظریف، فرید شایان، ببرک احساس، اکبر کرگر، فیاض نجیمی، حمید روغ، عبدالرحیم رفعت، محمداسماعیل فروغی، فهیم اداء، آصف معروف، لیلا کاویان، حسن نیر، بارق شفیی، کریم حقوق، عالم افتخار، صفرخواریکش، جمال فخری، حمیدالله عبیدی، آصف خرمی، حبیب‌الله میهنیار، ضیاء عبادی، شیرشاه ابوی، مصطفی نعیم، عزیز شمس، کامله حبیب، راحله راسخ، فرید سیفی، نبی دهستانی، سرور ماموند، نجی‌الله قاسمی، نبی پاکطین، طاهر ننگیالی، افسر رهبین، ابراهیم عطائی، نجیبه هوتکی، محمدقبول، ضیاء‌الله عزیز، اسماعیل محشور، امین افغانپور، نثار احمد بهین، نجیب روشن، بسم‌الله اکبری، رحیم اوراز، سلیم سلامت، شاه‌محمد حصین، مختار ژوبین، غوث خیرری، غوث زلمی، سرور انوری، جاوید جويا، خالد حافظ، صلاح الدین، اشرف شهکار، مجید صهبا، حسینه نجیمی، غلام سخی اتمر، محمدعظیم شهبال ... و دیگران

خدمات شایسته‌ای که از سوی محمداکبر کرگر شاعر، نویسنده و پژوهشگر زبان و ادبیات پشتو بعنوان رئیس کمیته طبع و نشر در رابطه به چاپ و پخش آثار مفید از لحاظ کمی و با محتوی مترقی انجام گرفت؛ نمی‌تواند فراموش گردد. این سیاست نشراتی از سوی کاوون توفانی شاعر و نویسنده زبان پشتو پی گرفته شد.

همچنان شماری از ژورنالیست‌های با استعداد در سال‌های ۱۹۸۰ به زبان‌های ازبکی، ترکمنی، نورستانی، پشه‌ای و بلوچی می‌نوشتند یا به زبان فارسی در نشرات ویژه برای ملیت‌های تحت ستم پیشین همکاری می‌نمودند. از میان ایشان در اینجا چند تن را نام می‌برم: عبدالکریم نظر (ترکمن) مدیر مسئول مجله ملیت‌های برادر، شاه‌محمد حمدیازمر (ترکمن) عضو هیأت تحریر مجله

ملیت‌های برادر، محمدرضاء مسکوب (هزاره) مدیر مسئول مجله غرچستان، غلام صدیق نویسنده به زبان پشه‌ای، شفیقه یارقین (ازبک) عضو فرهنگستان (اکادمی علوم) نویسنده و ژورنالیست، دوکتور محمدیعقوب واحدی عضو فرهنگستان اکادمی علوم نویسنده به زبان ازبکی، رحیم اوراز (ترکمن) سناتور، نویسنده مسایل اجتماعی و اشرف عظیمی نویسنده به زبان ازبکی.

در مجله‌های غرچستان و ملیت‌های برادر، از شاه‌علی اکبر شهرستانی (پروفیسور، پژوهشگر، عضو فرهنگستان علوم، استاد دانشگاه کابل، عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی، معاون مجلس سنا) دوکتور جلال‌الدین صدیقی (پروفیسور، پژوهشگر، مؤرخ، استاد دانشگاه کابل) و حسین نایل (نویسنده، پژوهشگر، استاد دانشگاه کابل، اکادمیسین فرهنگستان علوم) مقالات و مطالب تحلیلی باارزش علمی بچاپ رسیده است.

شمار زیادی از نویسندگان، نامه‌نگاران و شعرا تحلیلات، نگارش‌ها، داستان‌ها و اشعار اختصاصی نوشته و سروده اند که در مجلات متذکره انتشار یافته است و برخی از ایشان عبارتند از:

حسین فرمند، ناصر رهیاب، قربان‌علی همزی، متین اندخویی، پروین سینا، عبدالرحمن بلوچ، سلطان‌علی شنبلی، نیلاب رحیمی، دوکتور عبدالله کشتمند، سیدابراهیم بامیانی، کوه بابا، جلال نورانی، حسین فخری، سهیلا حسرت، دوکتور اسدالله شعور، حیدری وجودی، غرچستانی، حضرت وهریز، یونس طغیان، نبی کاوه، دوکتور شمس‌الدین ظریف، حلیم یارقین، صدیقی، خدایبنده، محمد ناصر نصیب، عبدالله مهربان، محمد هاشم انتظار اکرمی، عبدالحسین توفیق، پهوال، قدم‌علی نیکپی، محمدعوض نبی زاده، شیخ محمدعوض صادقی، سید علیشاه روستایار، عبد السلام دهزاد ... و دیگران

مجله ملیت‌های برادر به زبان‌های فارسی و پشتو نشر می‌گردید و در هر شماره آن بخش‌های معینی برای نشرات به زبان‌های ازبکی، ترکمنی، بلوچی، نورستانی و پشه‌ای اختصاص داده شده بود. مجله غرچستان از سوی وزارت امور

ملیت‌ها تنها به زبان فارسی منتشر می‌شد؛ ولی مجله جرگه بصورت خطاطی به تیراژ بلند صرف به زبان پشتو از سوی وزارت قبایل و امور سرحدات به چاپ می‌رسید.

همچنان وزارت امورملیت‌ها و وزارت قبایل و امور سرحدات، رساله‌ها و کتب نیز به زبان‌های فارسی و پشتو بصورت غیرموقوت چاپ و منتشر می‌کردند. چنانکه از سوی وزارت امور ملیت‌ها، اثری درباره شخصیت و آثار مخدوم قلی، از شخصیت‌های معروف تاریخی ترکمن به زبان ترکمنی چاپ شد و درباره شخصیت و آثار میرعلی شیر نوایی وزیر دانشمند و دانش گستر، شاعر و رجل برجسته فرهنگی و سیاسی عصر تیموریان هرات به زبان ازبیکی به نشر رسید. بعنوان چند مثال دیگر می‌توان از چاپ رسالاتی بنام‌های "جبل‌ی غرجستانی" از شاه‌علی اکبر شهرستانی، فولکلور ملی هزاره از دوکتور جلال‌الدین صدیقی و سایه روشنی‌های هزاره از حسن نایل نام برد. وزارت امور ملیت‌ها، اسناد جرگه سراسری ملیت هزاره را به تیراژ دوازده هزار نسخه به چاپ رساند و نقشه مناطق هزاره نشین را که از سوی اداره کارتوگرافی و جیودوزی بوسیله کمیسیون بشمول نمایندگان فرهنگستان علوم و دانشگاه کابل ترتیب شده بود؛ قبل از برگزاری جرگه متذکره چاپ و منتشر نمود.

افزون بر انتشار روزنامه‌ها، جراید و مجلات موقوت و غیرموقوت معمول در ولایات به زبان‌های فارسی و پشتو، وزارت امور ملیت‌ها سرپرستی شماری از جراید را به زبان‌های بومی مردم در برخی از ولایات برعهده گرفته بود. چنانکه جریده "یلدز" به زبان ازبکی در بلخ، جریده "گوراش" به زبان ترکمنی در جوزجان، جریده "سوب" به زبان بلوچی در نیمروز، جریده "شنگنگ" به زبان‌های نورستانی و پشه‌ای در کاپیسا، جریده "بامیان" در مرکز هزاره‌جات، بامیان به زبان فارسی (هزارگی) منتشر می‌گردید.

در عرصه نشرات شایان یادآوری می‌دانم که از سوی حزب فعالیت‌های گسترده‌ای انجام می‌گردید. روزنامه حقیقت انقلاب ثور بعنوان ارگان نشراتی

ح.د.خ.ا، به تیراژ بزرگ و با کیفیت بالا هم‌زمان به دو طبع فارسی و پشتو و همچنان مجله‌های زندگی حزبی و مسایل بین‌المللی انتشار می‌یافت. در سال‌های هشتاد، کتب و رسالات زیادی از سوی حزب به چاپ رسید. طی سال‌های متذکره بیش از دوصد درسنامه آموزشی برای اعضای حزب هریک به تیراژ یکصد هزار نسخه طبع و توزیع گردید.

انستیتیوت علوم اجتماعی متناوباً در تحت رهبری دوکتور عبدالرحیم، عبدالسمیع غفاری و صنعت‌الله بسام در عرصه نشراتی نیز فعالیت‌های معینی را سازمان می‌بخشید.

در جریان این کار با ثمر فرهنگی در کابل و ولایات صدها تن از نویسندگان نامه‌نگاران، وقایع نگاران، داستان پردازان و شاعران با استعداد پرورش یافتند و در آسمان فرهنگ و هنر مردمی خویش درخشیدند. در این میان بویژه محافل و حلقات فرهنگی هرات بلخ و بدخشان درخشش بخصوص داشتند و از لحاظ کیفیت و کثرت شمار نویسندگان و فرهنگیان خویش ممتاز بودند. ریشه‌های فرهنگ دوستی و فرهنگ پروری در ولایات متذکره چنان ژرف، گسترده و محکم بود که برغم دشواری‌های سال‌های ۱۹۹۰ و تحمیل سکوت و افول بر معنویت و مدنیت در کشور تاکنون نهادهای فرهنگی پربار آنها بگونه مخفی و علنی نه تنها پابرجا مانده؛ بلکه استعدادهای نوینی نیز پرورش یافته است.

همچنان در سال‌های متذکره در کشور نهضت فرهنگی چشمگیری تحت عنوان انجمن‌های فرهنگی ریشه گرفته بود و در حال گسترش بود. شماری از این انجمن‌ها عبارت بودند از:

- انجمن فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی
- انجمن فرهنگی خوشحال‌خان
- انجمن فرهنگی رحمان بابا
- انجمن فرهنگی هرات باستان
- انجمن فرهنگی مولانا جلال‌الدین بلخی

- انجمن فرهنگی کاتب فیض محمد هزاره
- انجمن فرهنگی حکیم سنائی غزنوی

از این میان فعالیت انجمن فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی به رهبری سیدمنصور نادری یکی از رهبران فرقه اسماعیلیه افغانستان و عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی بیش از همه برجسته بود. این انجمن فعالیت‌های گسترده فرهنگی را با برپائی همایش‌های علمی و ادبی در زمینه شعر و ادب انجام می‌داد و مجله ماهانه وزینی را نیز منتشر می‌ساخت.

با ایجاد اداره جداگانه در زمینه طبع و نشر، شورای وزیران در پی آن بود که تغییرات بزرگ و کیفی برای نشر و پخش آثار خواندنی در کشور بوجود آید و عادت مطالعه در میان نسل‌های جدید با سوادان تقویت گردد. ولی این تلاش‌ها همیشه توأم با موفقیت نبود؛ زیرا کمبود منابع مالی و محدودیت امکانات تخنیکی افزون بر کارشکنی‌های معین مانع این آرزومندی‌ها می‌گردید. من در این اندیشه بودم که بایستی هریک از زبان‌های ملیت‌های کشور و بویژه فارسی و پشتو مستقلانه رشد نمایند. من با چنان روحیه و اندیشه از بنیاد مخالف بودم که پیشرفت این یا آن زبان کند و حتی متوقف گردد تا زبان دیگری به پایه آن برسد و این بمعنی جلوگیری از رشد و گسترش یکی به قیمت بازماندن دیگری از توسعه و پیشرفت بود. از آنجا که در رابطه به مسأله زبان در افغانستان تجارب تلخ وجود داشت و برای اینکه از تکرار آن جلوگیری بعمل آید؛ فیصله بعمل آمد که روزنامه‌های عمده و بطور کلی مطالب اطلاعاتی با عین متن به دوزبان فارسی و پشتو انتشار یابد.

برغم اینکه در این باره، قبل بر این اشاراتی بعمل آمده است ولی بنابر اهمیت مسأله زبان، باردیگر به سخنان دیگر به این مسأله می‌پردازم. بعقیده من این امر کمک می‌کرد تا بجای راه افتادن دعوای بی‌لزوم درباره فیصدی نشرات یا موضوعات در عین نشریه به این یا آن، زبان تمام مطالب به هردو زبان پشتو و فارسی نشر گردد. همچنان سخنگویان هردو زبان مساویانه از مطالب بیش‌تر

مغرب کار می‌کردند و از جمله از قادر مل معاون اداره و چند تن از خبرنگاران سابقه دار مجید صهبا، حسن نیر و دیگران می‌توان یادآوری کرد.

موزیم ملی:

موزیم ملی افغانستان بعنوان مرکز مهم تجمع آثار گرانبهای فرهنگی و تاریخی گنجینه عظیم میراث‌های کشور باستانی ما و معرف سیر تحول تمدن مردم ما بود. این موزیم غنی با داشتن آثار از دوره‌های ماقبل تاریخ تا دوره اسلامی یکی از جالب‌ترین موزیم‌ها در سطح جهانی شمرده می‌شد. ولی با اظهار تأسف که چه قبل از دهه هشتاد و چه پس از آن دستخوش بی‌مبالاتی‌ها، بی‌خردی‌ها و دستبردها گردید. چنانکه در سال‌های ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ بنا به دستور حفیظ‌الله امین تمام آثار ذیقیمت موزیم از جایگاه محفوظ و اختصاصی خویش در دارالامان بیجا و بسته بندی گردید و به محل دیگری در شهر منتقل شد. عمارت تاریخی موزیم برای امور نظامی مورد استفاده قرار گرفت.

بملاحظه این وضع، در نخستین روزهای سال ۱۹۸۰، آثار متذکره بوسیله هیأت‌های صاحب نظر و دلسوز فرهنگی و اداری فهرست بندی و با حفظ حداکثر احتیاط به جایگاه اصلی آنها پس از انجام کار ترمیماتی و اصلاحات مقتضی، انتقال شد و برای بازدیدها آماده گردید. همچنان بمنظور احتیاط، آثار منحصر به فرد طلا تپه پس از برگزاری نمایشگاه آنها در کوتی باغچه ارگ تحت نظر هیأت با صلاحیت و مطمئنی به حفاظت گاه ارگ سپرده شد. آثار باقیمانده موزیم هده پس از دستبرد آن بوسیله گروه‌های مسلح، به موزیم ملی در کابل انتقال گردید و آثار موزیم غزنی قبل از آنکه مورد دستبرد قرار گیرد؛ بطور محفوظ به موزیم متذکره انتقال داده شد.

در جریان سال‌های ۱۹۸۰ از موزیم ملی و آثار آن که آئینه تمام نمای افتخارات تاریخی کشور بود؛ مراقبت و مواظبت جدی بعمل می‌آمد. شرایط نگهداری از آثار بر پایه معیارهای قبول‌شده علمی بهبود می‌یافت؛ آثار بگونه مستمر ترمیم و قایه و پاک کاری می‌شد. فهرست‌های آثار موجود، فوتوها و نمرات علمی آنها

برون نویسی و برروی محفظه‌های آنها نصب می‌گردید. من موجب خورسندی خویش می‌دانم که در این عرصه نیز مانند عرصه‌های دیگر فرهنگی، شخصاً با علاقمندی فراوان شرکت می‌کردم و در گشایش تالار آی‌خانم و گسترش تالار باختر در موزیم که بر اهمیت و غنای فرهنگی آن افزود؛ نیز سهم گرفتم.

موزیم ملی افغانستان پیوسته مورد بازدید و ستایش علاقمندان عتیقه شناس، پژوهشگران دانشمندان و مهمانان خارجی قرار می‌گرفت. بقرار معلوم بخش اعظم آثار گران‌بهای موزیم کابل و همچنان آثار باستانی کشور پس از سال‌های هشتاد از میان رفته است. در این باره اطلاعات زیادی پخش گردیده است و از جمله مجله افغانستان شماره اپریل ۱۹۹۴ نوشت: «در مناطق مختلف افغانستان کوش‌های غیرفنی و غیرمسلمی برای دستیابی به آثار باستانی انجام می‌گردد و به پاکستان به فروش می‌رسد؛ آثار موزیم کابل هده و غزنی چپاول گردیده است.»

به سلسله توجهات بخصوص حکومت در زمینه حفاظت و مصئونیت آثار با اهمیت باستانی کشور، باری در سال ۱۹۸۲ هنگامی که برادرم عبدالله کشتمند از افغانستان در یونسکو نمایندگی می‌کرد؛ وی همراه با امیرمحمد جوینده رئیس باستان‌شناسی کمیته دولتی کلتور، پیشنهادی به آن مرکز علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد بگونه رسمی بنماینده از حکومت ج.د.ا ارائه دادند. در پیشنهاد تقاضا شده بود که از سوی کمیته ثبت آثار باستانی جهان وابسته به یونسکو چهار اثر که عبارت بودند از مجموعه آثار باستانی شهر هرات، مجسمه‌های بودا در بامیان، آثار آی‌خانم در کنار کوکچه و مینار جام در غور بعنوان میراث‌های فرهنگی بشریت شناخته شوند و مورد پذیرش قرار گیرند. برغم اینکه این پیشنهاد موجه تلقی گردید؛ ولی با تأسف جامه عمل نپوشید. این اقدام هرگاه بهنگام اتخاذ می‌گردید؛ شاید از تخریب تندیس‌های منحصر به فرد بودا در بامیان جلوگیری بعمل می‌آمد یا شاید هیچ تأثیری بر تصمیم لجوجانه و بیخردانه رژیم طالبان وارد نمی‌کرد. زیرا نه تنها یونسکو، بلکه

وجدان تمام محافل آگاه فرهنگی افغانستان و جهان تکان خورد و از آنها بعنوان میراث‌های گرانبه‌های فرهنگی بشریت دفاع بعمل آمد؛ ولی با تأسف سودی نه بخشید.

هنر تیاتر:

قدیمی‌ترین هنر تمثیلی در کشور، تیاتر است که تاریخچه آن به بیش از یکصد سال می‌رسید. در این عرصه شمار زیادی از استادان این هنر زیبا و کهن برخاستند و تیاتر کشور را از مراحل ابتدائی آن که تیاتر بومی و سنتی بود و در سال‌های پیشین صحنه تمثیل نامیده می‌شد؛ به سطح بالای هنر نمایشی ارتقا بخشیدند.

در این زمره از شخصیت‌های فرهنگی و هنرمندان شهیر تیاتر چون لطیف رشیدی، محمدعلی رونق، استاد جلیا و استاد عبدالقیوم بیسد می‌توان نام برد.

در سال‌های ۱۹۸۰ توجه ویژه‌ای از سوی شورای وزیران بخاطر رشد و تکامل این هنر عالی مبذول می‌گردید. یکی از نشانه‌های این توجه، جلب همکاری استاد عبدالقیوم بیسد بعنوان رئیس کمیته کلتور بود که وی افزون بر رشته‌های دیگر فرهنگی به امر تکامل هنر تیاتر خدمات شایسته‌ای انجام داد. وی یکتن از شخصیت‌های ممتاز هنر و فرهنگ کشور است.

در سال‌های هشتاد تلاش‌های زیادی بخاطر جلب نمایشنامه نویسان و ادیت نمایشنامه‌های کلاسیک برای تیاتر کشور انجام می‌گرفت. در نمایشنامه‌ها غالباً زندگی مردم بازتاب می‌یافت. برای جوانان نمایشنامه‌هایی بر روی صحنه می‌آمد و در همین راستا تیاترها در مکاتب پسرانه و دخترانه ایجاد می‌گردید. همچنان نمایشنامه‌هایی برای کودکان و نوجوانان به نمایش گذاشته می‌شد که شامل تیاتر گدی‌ها نیز بود. عبدالحمید غیائی نمایشنامه نویس و کارگردان تیاتر کودکان نقش با اهمیتی در عرصه ایفا نمود.

وجود تیاتر قبلاً تنها در پایتخت مطرح بحث بود؛ ولی در سال‌های هشتاد برای

توسعه این هنر بزرگ اقدام شد و در وهله اول تیاتر در ولایات بلخ، هرات، کندز و فاریاب ایجاد گردید. همچنان برای همگانی ساختن بهره‌گیری از این هنر نمایشنامه‌ها در تیاترهای سیار در میدان‌ها و پارک‌های شهر کابل و بعضاً شهرهای دیگر اجرا می‌گردید.

بدین قرار، هنر تیاتر در سال‌های هشتاد مورد توجه ویژه‌ای قرار می‌گرفت در این سال‌ها، عالی‌ترین پارچه‌های تمثیلی هنری و نمایشنامه‌ها ایجاد شد. در تیاتر کابل نمایشنامه‌های بزرگ از ساخته‌های هنر تیاتر کشور و ادیت شده از روی نمایشنامه‌های معروف جهانی بازی می‌گردید. اداره هنر و ادبیات رادیو تلویزیون افغانستان به رهبری محمداسماعیل فروغی نقش مؤثری را در امر اشاعه هنر تیاتر ایفا می‌نمود.

هنرمندان معروف تیاتر عبارت بودند از: عزیزالله هدف، رفیق صادق، فداحمد عبادی، کریم شیون، سردارمحمد ایمن، حمید جلیا، علم، فهیم سدوزی، حاجی محمد کامران، مرتضی بایقرا، هما مستمندی، حبیبه عسکر، حمیده عبدالله، انیسه وهاب، میمونه غزال، محبوبه جباری، زرمینه عبادی، مزیده سرور، یاسمین یارمند، خورشید، نیوتن و دیگران

روشنگری و پرورش ذوق هنری از طریق رادیو - تلویزیون

شمار زیادی از خبرنگاران، هنرمندان و فرهنگیان کشور در دهه هشتاد در مؤسسات رادیو و تلویزیون گردهم آمده بودند و بکارهای ایجاد گرانه می‌پرداختند.

شبکه رادیو و تلویزیون در سال‌های مورد بحث گسترش یافت؛ رادیوها و تلویزیون‌های محلی برای نخستین بار در تاریخ کشور در تمام مراکز ولایات تأسیس گردید که افزون بر تنظیم برنامه‌های محلی در استودیوهای خویش اخبار و نشرات سرتاسری کشوری را از طریق قمر مصنوعی (ماهواره) همه روزه دریافت می‌داشتند و پخش می‌کردند. افزون بر آن، برای آنها از طریق پوست

هوایی پیوسته کست‌های ثبت شده برای پخش تلویزیونی از کابل فرستاده می‌شد.

تلویزیون مرکزی در شهر کابل از طریق دستگاه مارس و سپس شمشاد که از طریق چند کانال ماهواره در ارتباط دائمی بود؛ به پخش و تبادل اطلاعات معین با برخی از مراکز اطلاعاتی جهانی با همکاری تلویزیون مسکو می‌پرداخت. انجام مخابرات بین‌المللی از طریق این دستگاه گسترده و سهل شده بود.

استدیوهای موجود تلویزیون و رادیو کابل توسعه یافت و از لحاظ تخنیکی تجهیز گردید. استدیوهای کامپلکس جدید رادیو و تلویزیون و افغان فلم در مطابقت با نیازمندی‌های معاصر در کابل و استدیوهای تلویزیونی در ولایات تحت ساختمان قرار گرفت.

رادیوی کابل در چندین برنامه شب و روز به زبان‌های فارسی و پشتو به نشرات می‌پرداخت و به چندین زبان خارجی نیز نشرات داشت. مجموع نشرات رادیوی متذکره در شبانه روز به ۵۵ ساعت می‌رسید.

در رادیو برنامه‌های متنوع اطلاعاتی، تفریحی، تبلیغی، ترویجی، تنویری توضیحی، هنری و ادبی پخش می‌گردید. نظریات مردم و صاحب نظران انعکاس می‌یافت؛ با نمایندگان اقشار گوناگون مردم مصاحبه‌ها انجام می‌گردید؛ سرویس‌های خبری بگونه منظم اجرا می‌شد. درباره سیاست مصالحه‌ملی نشرات صورت می‌گرفت و نظریات رهبران احزاب سیاسی به نشر می‌رسید. همچنان داستان‌های دنباله دار بخوانش گرفته می‌شد و موسیقی پخش می‌گردید.

تلویزیون کابل دارای ۶۰ برنامه جالب بود و بگونه متوسط ۶ ساعت در شبانه روز نشرات داشت. پخش اخبار مصور، راپورتاژها، برنامه‌های میزگرد و مصاحبه‌های سیاسی، فرهنگی و هنری و موسیقی مصور اجزای برنامه‌های روزانه را تشکیل می‌کرد. همچنان تلویزیون خود به تولید برنامه‌های رنگارنگ

هنری و موزیکال و آهنگ‌های موسیقی در استدیوهای خود و خارج از آن می‌پرداخت؛ فیلم‌های داستانی و مستند تولید می‌کرد و برنامه‌های تیاتر تلویزیونی می‌ساخت و به نمایش می‌گذاشت. افزون بر برنامه‌های رنگین ابتکاری که به برخی از آنها اشاره گردید؛ گردانندگان تلویزیون فیلم‌های هنری و سریال‌های فلمی را با همکاری افغان فلم دوبله یا بگونه زیبایی ترجمه و پخش می‌کردند.

قابل تذکار می‌دانم که از طریق رادیو و تلویزیون برنامه‌های علمی، صحی آموزشی و پرورشی نیز انتشار می‌یافت. همچنان برنامه‌های روشنگرانه رادیو تلویزیون تعلیمی و تربیتی که به همکاری وزارت تعلیم و تربیه تهیه و گردانندگی می‌شد؛ مشتمل بود بر تدریس سواد آموزی، رهنمائی آموزگاران و تبلیغ نصاب تعلیمی جدید.

هدف از تذکرات بالا اینست که گفته شود روال عادی زندگی در کشور در سال‌های ۱۹۸۰ بوسیله رادیو و تلویزیون بازتاب می‌یافت و این وسیله مهم یک‌سره در خدمت تبلیغات حزبی و دولتی قرار نداشت؛ برغم اینکه با نشر بیانیه‌های طولانی رهبری حزب و دولت و برخی برنامه‌های بی لزوم سیاسی و مبالغه آمیز، بعضاً نشرات خصلت خسته کننده بخود می‌گرفت؛ ولی بطور کلی برنامه‌های رادیو و تلویزیون، جالب آموزنده و سرگرم کننده بود. در رادیو و تلویزیون آرشیف بزرگ و غنی بویژه در عرصه موسیقی وجود داشت که از اهمیت بزرگی برخوردار بود و بگونه روز افزونی غنای بیش‌تر می‌یافت.

شایان یادآوری می‌دانم که طی سال‌های هشتاد شمار قابل ملاحظه‌یی از برنامه سازان، خبرنگاران، نطاقان، هنرمندان و گردانندگان با سطح آموزش بلند و در جریان کار پرورش یافتند و در استدیوهای رادیو و تلویزیون کابل به کارهای مفید و ایجادگرانه در یک سطح بلند فرهنگی پرداختند. شمار این شخصیت‌های روشنگر زیاد است و در اینجا صرف از برخی‌ها تا جائی که حافظه کمک می‌نماید یادآوری‌هایی صورت می‌گیرد که عبارتند از:

زهره رهگذر، کریم روهینا، شفیقه حبیبی، محمداسماعیل فروغی، عبدالله

شادان، فهیم سدوزی، فرید شایان، لطیفه قریشی، دوکتور سلام جلالی، سیما شادان، جمیله زمان انوری، ذکیه کهزاد، مینه بکتاش، سهیلا اصغری، ثریا خادم، زرغونه (برنامه‌های کودکان)، هارون یوسفی، غوث زلمی، امان‌الله اشکریز، نبی پاکطین، حسن شیرزی، احمدشاه، علی محمد صادق‌قیار، نجیب‌الله شفقیار، غنی خاوری، ملال، نبی کوشا، زرغونه ژواک، نورالله بورگان، هاشم پکتیانی، تورپیکی سنگین، ابراهیم خیل، زرغونه رسا، ظاهر توتاخیل، خان آقا سرور، آزمون و دیگران.

از آنانی که در اینجا نام گرفته شد؛ غالباً در روی پرده‌های تلویزیون دیده و از ورای امواج رادیو شنیده می‌شدند. همچنان در عقب صحنه نیز شماری از برنامه سازان، فلمنامه و نمایشنامه نویسان، آهنگسازان، تصنیف سازان، عکاسان، کمره بدوشان، رئیسوران، دایرکتران، گردانندگان، انجنیران، میخانیک‌ها، کارمندان و کارگران وجود داشتند که خدمات شایسته‌ای انجام می‌دادند. در اینجا صرف از چند تن محدود از کارکنان فنی یادآوری می‌گردد که عبارتند از:

عبدالواسع وثیق رئیس رادیو و تلویزیون عطاءالله صدید کمره مین، سید نعیم رئیس رادیو، نورالله صبیفی کمره مین، سمیع نجوا کمره مین، احمد فاروق زرنگ کمره مین، حیات‌الله حیاتی کمره مین، عبدالحکیم خلیق معاون تخنیک رادیو تلویزیون، عبید ورکزی کمره مین، صدیق حلیم کمره مین و دیگران

سینماگران و فلم سازان:

از سال‌های پیشین برای دهه هشتاد در این زمینه نیز میراث بزرگی باقی نمانده بود و در طی دهه متذکره نیز بنابر کمبود منابع مالی به گسترش این عرصه مهم، هنر بگونه‌ای که شایسته و بایسته بود پرداخته نشد. ولی در نتیجه تلاش‌های پیگیر شماری از سینماگران جوان کشور که در رأس شخصیت فرهنگی معروف، انجنیر لطیف قرار داشت؛ استدیوی افغان فلم که صرف برای تولید شماری محدود فلم‌های مستند و اخباری ساخته شده بود؛ برای

تهیه بهترین فیلم‌های هنری در مقیاس کشور و در مقایسه با سطح رشد هنری آن دوران نیز بکار گرفته شد. انجنیر لطیف که کارگردان چیره دست و افزون بر آن فلمساز و شاعر هم است؛ نه تنها سینمای افغانستان را در دهه هشتاد رونق بخشید؛ بلکه در امر پرورش چهره‌های جوان و موفق سینما در کشور سهم با اهمیتی ادا کرد. ولی هنگام صحبت از سینما، سینماگری و فلمسازی نمی‌توان نقش پیشگام رفیق یحیایی - فلمنامه نویس و هنرمند با استعداد کشور را فراموش کرد. همچنان نقش برجسته سینماگران، فلم سازان، کارگردانان و هنرپیشه‌های سینمائی شایسته دیگر آن دوران در امر معرفی رشد و تکامل صنعت فلم‌گیری و هنر سینماگری هرگز نمی‌تواند فراموش گردد. مانند: انجنیر لطیف، سعید ورکزی، سلام سنگی، توریالی شفق، عزیزالله هدف، کریم شیون، صبور توفان، نعمت آرش، ولی لطیفی، موسی رادمنش، جلال پیروز، واحد نظری، صدیق برمک و دیگران

برخی از چهره‌های معروف دیگر سینمای افغانستان در دهه هشتاد عبارت بودند از: مهدی دعاگوی، فقیر نبی، سید وزیر ساویز، همایون مروت، ناصر عزیز، جبار بریال، عباس شبان، حدیث‌الله شعبان، جوانشیر حیدری، ناصر اخلاص، عبید ورکزی، نورهاشم حبیب، عبد الخالق هلیل، قاسم یوسف‌زی، عارف، حاجی محمدکامران، خاطره، فریما، هما مستمندی، حمیده عبدالله، حبیبه عسکر، عادلہ ادیم، رابعه بلخی و دیگران

مصارف تولید بسیاری از فلم‌های هنری از بودجه دولتی پرداخته می‌شد و بدینگونه در جریان تولید فلم، سینمای تجربی نیز بوجود آمد و سینماگران جدیدی پا به عرصه این هنر گذاشتند. افغان فلم دارای آرشیف غنی از فلم‌های مستند و اخباری بود که گنجینه مهم اطلاعاتی شمرده می‌شد. در حالی که آرشیف متذکره بگونه فزاینده‌پی غنی‌تر می‌گردید؛ شرایط بخاطر حفظ آنها بهبود می یافت. بدین قرار افغان فلم در سال‌های هشتاد به تولید فلم‌های

مستند، اخباری، هنری و کارتونی می‌پرداخت و برای تلویزیون و سینماهای کشور از خارج فیلم وارد می‌نمود.

افغان فلم با برخی از مؤسسات فلم‌سازی کشورهای همسایه جمهوری‌های آسیای میانه و بویژه کمپانی‌های فلم برداری و پخش فلم‌های هندی مناسبات خوبی تأسیس نموده بود. در افغانستان آنروز فلم‌های هندی بینندگان زیادی را بسوی خود جلب می‌کردند. پس از آن فلم‌های ایرانی، امریکائی، ایتالوی فرانسوی و روسی مورد توجه و علاقمندی تماشاچیان سینما قرار می‌گرفت.

فلم‌های هنری که در سال‌های مورد بحث در چهارچوب افغان فلم تولید گردید. از لحاظ هنری و فنی در سطح بالنسبه بلندی قرار داشت و عمدتاً بازتاب دهنده گوشه‌هائی از زندگی مردم و رویدادها و فجایع ادامه جنگ در کشور بود.

بطور کلی تولیدات هنری افغان فلم ابتکاری و حتی ماورای انتظارات مردم بود و بدین لحاظ علاقمندان و بینندگان زیادی را بسوی خود فرا می‌خواندند. مؤسسه جدید فلم‌سازی بنام شفق فلم در سال ۱۹۸۲ تأسیس گردید و علاقمندان و دست اندرکاران دیگر در این عرصه هنر، آمادگی‌های خویش را برای تولید فلم‌های هنری ابراز می‌داشتند. بدین‌قرار صنعت فلم سازی و سینماگری در سال‌های پایانی دهه هشتاد به سرعت رشد می‌کرد و گسترش می‌یافت که بنابر رویدادهای بعدی از بنیاد برانداخته شد.

هنر موسیقی:

موسیقی و آوازخوانی، کهن‌ترین هنر در افغانستان شمرده می‌شود و پیوسته بخشی از زندگی معنوی مردم را احتوا کرده است. در سال‌های ۱۹۸۰ برای تولید پارچه‌ها و آهنگ‌های موسیقی دو اداره، یکی در چهارچوب کمیته دولتی کلتور و دیگری در رادیو تلویزیون فعالیت می‌کردند. هردو موسیقی پرغنائی کلاسیک کشور را اجرا و رونق می‌بخشیدند و ترانه‌های فولکلوریک وطن را

جمع‌آوری وهارمونیزه می‌ساختند. آهنگ‌های جدید میهنی و حماسی فراوان ساخته می‌شد و کنسرت‌ها بمناسبت‌های مختلف برپا می‌گردید. گروه‌های هنری موسیقی در مکتب ایجاد می‌گردید و گروه‌های هنری آزاد به فعالیت‌های وسیع می‌پرداختند.

اداره موسیقی در رادیو تلویزیون بیش‌تر مصروف تولید پارچه‌ها ترانه‌ها و آهنگ‌های موسیقی زنده برای پخش از طریق رادیو و تلویزیون بودند. اداره انکشاف موزیک در چهارچوب کمیته دولتی کلتور فرهنگ و هنر به رهبری هنرمندی پرآوازه استاد حفیظ‌الله خیال و استاد عبدالوهاب مددی هدف خویش پژوهش درباره موسیقی اصیل کلاسیک و محلی کشور و درباره انواع سازها و آلات موسیقی وطنی را قرار داده بود. این اداره همچنان آهنگ‌های جدید می‌ساخت و در رابطه به اصلاح و بهبود هنر موسیقی در کشور کار می‌کرد. در جنب این اداره، مکتب موزیک تأسیس شده بود که در آن موسیقی معاصر و موسیقی کلاسیک تدریس می‌گردید. در بخش کلاسیک شماری از استادان موسیقی هند نیز همکاری می‌کردند. از میان شاگردان علاقمند و با استعداد مکتب موزیک شماری از بهتری، موزیسین‌ها، آهنگسازان نوازندگان و سرایندگان ظهور کردند.

در سال‌های متذکره برخی از سازمان‌های اجتماعی و برخی از ادارات و مؤسسات دولتی و خصوصی گروه‌های هنری را تشویق و پشتیبانی می‌کردند. سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان دارای بخش اختصاصی موسیقی بود. شماری از آهنگ‌سازان، تصنیف‌سازان، نوازندگان و آوازخوانان مشهوری در جنب آن رشد کردند و به شهرت رسیدند چون: امیرجان صبوری، نجیب رستگار، وجیهه رستگار، فرید رستگار، شریف ساحل، شریف غزل، وحید قاسمی و دیگران.

اداره موسیقی رادیو و تلویزیون بیش از همه شمار زیادی از استعداد‌های جوان و درخشان موسیقی پاپ را در جامعه هنری متبارز ساخت؛ چون: اسد بدیع، سلما، فرهاد دریا، پرستو، احمدولی، رحیم مهریار، وحید صابری، افسانه،

نغمه، منگل، حیدر سلیم، رحیم جهانی، سیما ترانه، هنگامه، احسان امان، احمد طاهر و دیگران.

آهنگسازان و آوازخوانان برجسته و غزل‌سرا در امر معرفی و تکامل هنر موسیقی کشور نقش مهمی بازی کردند؛ چون: دوکتور صادق فطرت (ناشناس)، ظاهر هویدا، مسحور جمال، رحیم ساریان، احمدمرید، عبد الوهاب مددی، امیرجان صبوری، نعیم پوپل، فرهاد دریا، نجیب رستگار، جواد غازی یار و دیگران

البته استادان هنر موسیقی کلاسیک چون: استاد محمدحسین سرآهنگ، استاد رحیم بخش، استاد نتو، استاد یوسف قاسمی، استاد مهوش، استاد هم‌آهنگ، استاد محمدهاشم، استاد محمدآصف طبله نواز، استاد محمدعمر رباب نواز، استاد اول میر و دیگران در آسمان هنر موسیقی کشور در سال‌های هشتاد نیز می‌درخشیدند.

برای نخستین بار در دهه هشتاد برخورد شایسته در برابر آوازخوان‌ها و موسیقی نوازان محلی صورت گرفت. در آن سال‌ها کنسرت‌های پیم فردی و جمعی سراینده‌گان محلی از طریق رادیو و تلویزیون پخش می‌گردید. در این بخش موسیقی فولکلوریک و ذوقی، نوازندگان و سراینده‌گان معروفی در میان توده‌های مردم از محبوبیت بزرگی برخوردار بودند؛ چون: بیلتون، حمیدالله چاریکاری، فیض کاریزی، حاجی سیف الدین، صفدر توکلی، قدیر استالی، بازگل بدخشی، گل محمداستالی، بنگیچه، گل‌زمان، زمان شوقی، عالم شوقی، ملنگ نجرابی (زیر بغلی نواز) و دیگران.

استاد سلیم سرمست آهنگساز معروف، افزون بر معرفی هنر معاصر موسیقی، در افغانستان شمار زیادی از ترانه‌ها و آهنگ‌های فولکلوریک کشور را هارمونیزه کرد. محمدحسین آرمان، خواننده گیتارنواز تحصیل کرده و استاد موسیقی خدمات قابل ملاحظه‌ای در امر معرفی موسیقی جدید در کشور ایفا کرد. همچنان استاد ننگیالی ترمپت نواز آهنگ‌های پرشوری می‌ساخت. آوازگیری ترمپت او در ساخته‌های موسیقی فضل‌احمد نینواز و آوازخوان

افسانوی احمد ظاهر که جای ایشان در آسمان هنر موسیقی افغانستان برای همیشه خالی خواهد ماند؛ کماکان در گوش‌های مردم هنر پرور افغانستان طنین انداز است.

توجهات نمونه وار در رابطه به فرهنگ مردم و هنرهای زیبا

در دهه هشتاد برای نخستین بار نمایشگاه دایمی نقاشی‌ها بنام گالری ملی در یکی از تعمیرات تاریخی و زیبائی در شاه دو شمشیره ولی شهر کابل، نگارستان غلام محمدمیمنگی و گالری هنرهای زیبا در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل تأسیس گردید. در کار ایجاد و تنظیم این گالری‌ها، رفیق یحیایی نقش فعالی ایفا نمود. در چهارچوب سازمان فرهنگی میمنگی کورس‌ها برای آموزش نقاشی، خطاطی و خوش نویسی میناتور کاری، طراحی و رسامی کارتونی گشایش یافت. مرزبان و هژبر شینواری کارتونیست‌های با استعداد و خرمی حسینی و تمیم رها خطاطان ماهر بودند. خانه‌های فرهنگی و مراکز فرهنگی در بخش‌های مختلف شهر کابل و در برخی ولایات بوجود آمد که در آنها کنسرت‌ها، نمایشات، آثار نقاشی و رسامی و محافل فرهنگی چون محافل شعر و موسیقی، بزم شعر، و غزل، گفت و شنود، قصه خوانی و فکاهی خوانی برپا می‌گردید.

جمع‌آوری فولکلور ملیت‌های مختلف افغانستان بعنوان یک وظیفه مهم در برابر جامعه فرهنگی کشور قرار داشت. اداره‌ای بنام فرهنگ مردم در کمیته کلتور، پژوهش‌های علمی را در زمینه فرهنگ و فولکلور شفاهی اقوام و ملیت‌های کشور انجام می‌داد؛ عنعنات، سنن رسوم و رواج‌های مردم را بررسی و ارزیابی می‌کرد؛ ضرب المثل‌ها، مثل‌ها، چیستان‌ها قصه‌های تاریخی، افسانه‌های کهن و سرودهای عامیانه را جمع‌آوری می‌نمود؛ درباره میله‌های باستانی نوروز و اعیاد، درباره پهلوانی، در فرهنگ مردم و درباره تاریخچه کاکه‌ها و عیاران در کشور به گرد آوری اطلاعات می‌پرداخت.

در دهه هشتاد، پیدایش و گسترش ادبیات مترقی و انسان‌دوستانه از لحاظ شکل و محتوا مورد توجه ویژه قرار می‌گرفت. در آن سال‌ها اشکال جدید

نویسندگی پا به عرصه وجود نهاد و کار ادبی بزرگ انجام گردید. شمار بزرگی از شخصیت‌های ادبی و فرهنگی، نویسندگان، شاعران، قصه‌نویسان، فرهنگ‌شناسان، داستان‌سرایان، نمایشنامه‌نویسان و فرهنگیان جوان ظهور کردند و راه درخشان پویندگی و باروری ادبیات نوین را مؤفّقانه پیمودند.

بوسیله نهادهای متناسب و شخصیت‌های فرهنگی از جمله در وجود اتحادیه نویسندگان و شاعران افغانستان در زمینه‌های نویسندگی، نقد ادبی، ترجمه بدیعی، مقاله‌نویسی، فلمنامه‌نویسی، روزنامه‌نگاری و رادیوژورنالیزم و عرصه‌های دیگر ادب و هنر آفرینی پیشرفت‌های چشمگیری روی داد.

اتحادیه متذکره جریده قلم و مجله ژوندون را بعنوان ارگان‌های نشراتی و ادبی خویش به دوزبان فارسی و پشتو انتشار می‌داد که نقش رهنمود دهنده‌ای را در عرصه‌های آفرینش هنری و نویسندگی ایفا می‌کردند. در آن سال‌ها، نویسندگان، داستان‌پردازان، سخنوران و سخن‌سرایان نستوهی به کار ایجاد گرانه می‌پرداختند و امروز مایه افتخار جامعه روشنفکران افغانستان هستند؛ چون: واصف باختری، محب بارش، عبدالله نائی، سلیمان لایق، دوکتور اکرم عثمان، بارق شفیی، رهنورد زریاب، سپوژمی زریاب، لطیف ناظمی، دوکتور اسدالله حبیب، پویا فاریابی، محمداکبر کرگر، قهار عاصی، صدیق کاوون، حسین فخری، امین افغانپور، بیرنگ کوهدامنی، رازق فانی، لیلیا صراحت، حمیرا نگهت دستگیرزاده، شفیه یارقین، دستگیر پنجشیری، کریم میثاق، قتیل خوگیانی، قدیر حبیب، فاروق عطائی، عنایت پژوهان گردانی، میر اسمعیل مسرور نجیمی، امین رنجور، عبدالاحد اداء، دستگیر نایل، عالم افتخار، ببرک ارغند، حشمت حسینی، زرین انخور، نعمت حسینی، سیدجان ملال، لیلیا کاویان، فاروق فردا، پروین ملال، افضل تکور و دیگران.

پیشرفت‌هایی که در سال‌های اخیر در عرصه ادبیات شعر و داستان در خارج کشور رخ داده است و آثار با ارزشی که از سوی نویسندگان کشور در خارجه و عمدتاً در ایران پاکستان و تاجیکستان به چاپ رسیده است؛ نمایانگر سطح

رشد بالنسبه بلند فرهنگی در دهه هشتاد می‌باشد. غالب شاعران و نویسندگان امروزی در خارج از کشور در زمینه آفرینش‌های هنری خویش از سال‌های متذکره مایه گرفته اند. همچنان تحلیل‌گران، وقایع‌نگاران، ترجمانان، روزنامه‌نگاران، گزارشگران، مقاله نویسان، جریده نگاران و نویسندگان مسایل اطلاعاتی و اخباری برون مرزی امروزی که خوشبختانه شمار ایشان زیاد است؛ دارای پیشینه‌ها و پیوندهای عمیق فرهنگی با دهه هشتاد افغانستان هستند.

اتحادیه هنرمندان که در جهت متحد ساختن و بسیج تمام هنرمندان کشور بخاطر گسترش و پیشرفت هنرها بوجود آمده بود؛ در راه تحقق شعار هنر در خدمت مردم نقش بزرگی ایفاء نمود. در زمینه هنر پیکرتراشی و نقاشی گام‌های استواری به پیش گذاشته می‌شد. استاد غوث‌الدین (رسام) نقاش چیره دست کشور در نخستین سال‌های ۱۹۸۰ نقش آفرینی می‌کرد و نقاشان جوان مانند اسلم اکرم، تیمورشاه فاروق، حیات‌الله حیاتی و دیگران به کار آفرینش هنری می‌پرداختند. هنر زیبای میناتورکاری به سبک استاد کمال‌الدین بهزاد که زادگاهش هرات باستان است؛ بوسیله استاد مشعل هنریار و شاگردان وی دنبال می‌گردید.

در سال‌های هشتاد به احترام از مقام والای استادان سخن و ادب، تاریخ نگاران و پژوهشگران، دانشمندان و فرهنگیان پیشین کشور محافل یادبود، همایش‌های علمی و جلسات فرهنگی برپا می‌گردید. بگونه نمونه از برخی از آنها در زیر یادآوری می‌گردد:

- برگزاری همایش علمی بمناسبت هزارم سال تولد شیخ‌الرئیس ابوعلی سینای بلخی حکیم گرانمایه و دانشور بزرگ مشرق زمین.
- برپایی دهه تحقیق درباره شخصیت آثار و عصر امیرعلی شیر نوائی شخصیت بزرگ تاریخ کشور.

- راه اندازی همایش بمناسبت ۱۲۵ سالگی تولد مؤرخ شهیر کشور کاتب فیض محمد هزاره، پژوهش درباره آثار و شخصیت علمی و سیاسی وی.
- همایش بزرگداشت از شخصیت خالد برمکی به تقریب هزار و دوصدومین سال وفات آن دولتمرد بلند آوازه دانش گستر و فرزند گرانمایه خراسان که در عصر خلفای عباسی میزیست و ارکان حکومت بغداد در دست زمین او و خانواده با فضیلتش می چرخید.
- همایش درباره شخصیت و آثار خوشحال ختک شاعر زبان پشتو و مبارز خلق پشتون.
- تجلیل از پنجمدومین سال تولد ظهیرالدین محمد بابر، شخصیت علمی و فرهنگی آسیای میانه افغانستان و هند که از سوی اکادمی علوم افغانستان برگزار گردید.
- همایش تحقیقات دوران درخشان کوشانی‌ها در تاریخ کهن کشور.
- برگزاری محافل بخاطر قدردانی از فرهنگیان و دانشمندان معاصر؛ توزیع جوایز برای آثار در ادبیات و هنر

هدف از برپائی چنین بزرگداشت‌ها بر این اندیشه استوار بود تا نسل‌های جدید روشنفکران و جوانان درباره موارث گران‌بهای علمی و فرهنگی پیشینیان خویش اطلاعات بیش‌تر کسب نمایند و با حفظ افتخارات تاریخی، بیش‌تر بیاموزند.

فصل هشتم دین مبین اسلام و احترام به مقدسات مذهبی مردم

در سال‌های هشتاد، از سوی مسئولین حکومت، عقیدت و احترام بزرگی نسبت به دین مقدس اسلام، امور مذهبی، نهادهای دینی، روحانیون و شخصیت‌های مذهبی ابراز و اعمال می‌گردید. ایمان و احترام نسبت به دین مقدس اسلام و رفع تبعیض در رابطه به اعتقادات مذهبی مردم و ویژگی‌های رسوم و عنعنات ملی مشخصه معنوی آن دهه بود. کودکان در مکاتب با فراگرفتن علوم دینی بعنوان یک مضمون درسی با روحیه خداپرستی پرورش می‌یافتند و دروس معاصر را در علم و تکنیک فرا می‌گرفتند. در سال‌های هشتاد صدها محراب مسجد ترمیم یا بازسازی گردید و صدهای دیگر جدیداً اعمار شد که شمار آنها بیش‌تر از مجموعه مساجدی بود که طی پنجاه سال گذشته ساخته شده بود. در این امر خیر، تلاش‌ها و همکاری مردم محلات با ارگان‌های دولتی نیز همسو می‌گردید. بگونه مثال می‌توان از ترمیم کلی روضه شاه‌ولایت‌آب در مزارشریف و تکمیل کاشی‌کاری‌های ظریف آن یادآوری کرد. در جنب مسجد جامع هرات کارگاه کاشی‌سازی بشیوه قدیمه ایجاد شده بود که از کاشی‌های نفیس ساخته آن افزون بر آن مسجد بزرگ تاریخی کشور، بخاطر ترمیم کاشی‌کاری‌های روضه مبارک نیز استفاده بعمل می‌آمد.

برای اینکه به حجم بزرگ کارهای ساختمانی در امور مساجد اشاره گردد؛ در اینجا بگونه نمونه از ساختمان ۸ محراب مسجد جامع صرف طی دو سال نخست و صرف در یک ناحیه شهر کابل - خیرخانه نام برده می‌شود که عبارتند از: مسجد ابراهیم خلیل‌الله در حصه اول، مسجد نبوی در حصه سوم، مسجد سیدالشهداء در قلعه نجارها، مسجد پنجصد فامیلی، مسجد

عبدالالدین عباس، مسجد سید جمال الدین افغان، مسجد جامع ابراهیم ادهم. بعنوان نمونه یک خبر مؤرخ (۲۹ نومبر ۱۹۸۳) را در اینجا نقل می‌نمایم:

«اسناد کمک دولت برای اعمار و ترمیم دوصد محراب مسجد در شهر کابل توسط معاون ریاست عمومی شئون اسلامی برای معتمدین مساجد، در مسجد جامع شیرپور، طی مراسمی توزیع گردید.»*

مفروش ساختن و همچنان تجهیز شمار بزرگی از مساجد با وسایل سمعی با مصارف دولتی انجام می‌شد. بگونه مثال از مفروش ساختن مسجد جامع روضه شاه ولایت‌آب در مزارشریف با صدها تخته قالبین نفیس از سوی شورای وزیران می‌توان یادآوری کرد.

مصارف تدارک مواد سوخت برای گرم کردن مساجد، تمدید خطوط برق و استفاده از انرژی برقی در مساجد و اماکن مقدسه از آغاز سال ۱۹۸۱ از بودجه دولت پرداخت می‌گردید. همچنان در سال‌های مورد بحث احترام به اماکن مقدسه ترمیم و کمک به آماده ساختن آنها برای اجرای مراسم مذهبی از زمره وظایف حکومت شمرده می‌شد. بدینگونه شمار زیاد زیارات، تکیه خانه‌ها و خانقاها به مصارف دولت ترمیم، با وسایل سمعی و بصری تجهیز و مفروش گردید. بگونه یک مثال در یک خبر مؤرخ ۱۳ نومبر ۱۹۸۳ چنین می‌خوانیم:

«اسناد مساعدت دولت برای ترمیم ۳۱ تکیه خانه در شهر کابل توسط معاون ریاست عمومی شئون اسلامی برای مالکین و واعظین تکیه خانه‌های متذکره طی مراسمی در مقر آن ریاست توزیع گردید.»**

بخاطر احترام بمقام والای روحانیون، علمای دینی و شخصیت‌های مذهبی برای متولیان مساجد حقوق مادی کارمندان دولت یعنی معاش ماهوار و کوپون

* اقتباس از سالنامه ۱۹۸۳، ص ۱۵۶

** اقتباس از سالنامه ۱۹۸۳، ص ۱۵۹

مواد اولیه مورد نیاز از سوی حکومت قایل گردید. تادیه معاش برای ملامان خطبا، واعظین، مؤذنان و خدمتگاران مساجد نه بخاطر جلب نظر ایشان برای جانبداری از دولت بلکه بخاطر احترام بمقام مذهبی آنان و بخاطر خدماتی که برای مردم انجام می‌دهند؛ تجویز شد. زیرا در گذشته‌ها آنان عمدتاً برای غذای شباروزی و ضروریات دیگر مستقیماً به صدقه‌های مردم متکی بودند و این وضع با مقام ایشان متناسب نبود. بنابراین، ایشان نیز حق داشتند که از خزینه عمومی دولت که متعلق بمردم است در برابر خدمات خویش بهره‌مند شوند و نه اینکه دست‌نگر اشخاص جداگانه و صرف منتظر صدقات باشند.

حکومت همه ساله به حجاج و زایرین کمک می‌کرد؛ در آن سال‌ها شمار حجاج خانه خدا و زایرین کربلای معلا بگونه قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته بود و حکومت بخشی از مصارف کرایه ایشان را برعهده خویش می‌گرفت و تسهیلات لازم را برای مسافرت ایشان از طریق زمین و هوا فراهم می‌آورد.

بخاطر انجام کارهایی که در بالا تذکار یافت و امور دیگری که به آنها اشاره خواهد شد؛ از آغاز سال‌های ۱۹۸۰ ریاست عمومی شئون اسلامی تأسیس گردید که بعداً با افزایش حجم، وظایف به وزارت شئون اسلامی و اوقاف ارتقا یافت و به یک ارگان باصلاحیت و با احترام دولتی مبدل گردید. برای سازماندهی امور وزارت متذکره شخصیتی محترم مولانا عبدالولی حجت که یکتا از روحانیون آگاه و قاضی باصلاحیت بود؛ بعنوان وزیر خدمات شایسته‌ای انجام داد. سپس عبدالجمیل ظریفی که منسوب به خانواده محترم ایشان‌ها یعنی متوالیان روضه مبارک شاه ولایت‌آب در مزارشریف بود و بعداً عبدالغفور باهر تحصیلکرده در دانشگاه اسلامی الازهر مصر این وظیفه را بر دوش گرفتند.

در سال‌های هشتاد، مدارس دینی موجود توسعه یافت و مدارس جدیدی تأسیس گردید. مرکز تحقیقات و نشرات علوم اسلامی در سال ۱۹۸۷ و سپس دانشگاه اسلامی در کابل در سال ۱۹۸۸ هنگامی که من هنوز در موقف صدراعظم قرار داشتم؛ پایه‌گذاری شد. دانشگاه اسلامی بر پایه فاکولته

در سال‌های هشتاد از سوی دولت هر سال بهتر و گسترده‌تر از سال پیشین روزهای ویژه اسلامی و عنعنوی با مراسم خاصی برگزار می‌شد که به برخی از آنها در زیر اشاره می‌گردد:

- تجلیل پرشکوه از میلادالنبی به شرکت تمام رهبران و ارکان دولت احزاب و سازمان‌های اجتماعی
- برگزاری محافل بمناسبت سالروزهای نزول قرآن مجید (شب ۲۷ رمضان).
- تجلیل از اعیاد - عید فطر و اضحی
- برگزاری محافل برای ختم قرآن مجید در ماه مبارک رمضان.
- برگزاری محافل برای مسابقات قرآن خوانی در سطح ملی و بین‌المللی.
- شرکت در محافل دعاخوانی و سوگواری در دهم عاشورا بمناسبت شهادت سیدالشهداء امام حسین و یاران وی.
- گرامی‌داشت نوروز بعنوان یکی از موارث فرهنگی گرانقدر پیشینیان ما که تا حدودی رنگ مذهبی نیز بخود گرفته بود.
- برگزاری مراسم شکوه‌مند برافراشتن و فرود آوردن جهنده (علم) شاه ولایت‌آب در آغاز و انجام میله گل‌سرخ در مزار شریف
- شرکت در محافل برگزاری از روزهای مذهبی فرقه اسماعیلیه

نمایندگان دولت به رعایت آزادی معتقدات اقلیت‌های مذهبی در برخی از محافل ویژه اهل هنود در کشور مانند مناسبت تولد با به نانک و میله عنعنوی هندوها بنام ویساک، شرکت می‌نمودند.

وزارت شئون اسلامی و اوقاف بعنوان یکی از ادارات مرکزی کشور در امر ایجاد مناسبات توأم با حسن تفاهم میان نهادها و سازمان‌های دینی و مذهبی کشور با مؤسسات نهادها و شخصیت‌های مذهبی شماری از کشورهای اسلامی کمک می‌نمود. تبادل تجارب و مسافرت‌های متقابل میان آنها انجام می‌گرفت. چنانکه هیأت‌هایی از کشورهای اسلامی چون سوریه، عراق، بنگله دیش،

جمهوری‌های آسیای میانه و برخی کشورهای دیگر به دعوت آن وزارت از افغانستان دیدار بعمل آوردند.

شورای عالی علما و روحانیون افغانستان در جنب وزارت شئون اسلامی و اوقاف که به تبلیغ و ارشاد دین مبین اسلام می‌پرداخت به یک سازمان اجتماعی با اعتباری در میان روحانیون و جامعه اسلامی در کشور مبدل گردیده بود. این سازمان در امر رساندن کمک به روحانیون کشور و سازمان دادن فعالیت‌های انسان‌دوستانه ایشان خدمت می‌نمود. ولی با تأسف باید گفت که شمار زیادی از اعضای این شورا به اتهام اینکه عوامل دولت اند؛ به شهادت رسیدند که از چند تن ایشان در اینجا نام برده می‌شود: مولوی نصرالله گردیزی از ولایت پکتیا، شیخ علی حسین نطق از ولایت بامیان، مولوی اسدالله نصرت از ولایت فاریاب و دیگران.

حکومت بموازات تبلیغ ایمان و احترام به دین مقدس اسلام و رعایت عنعنات، سنن و رسوم پسندیده مردم کشور باین عقیده بود که هیچ شخص و گروهی نباید از دین و مقدسات معنوی مردم بمنظور منافع شخصی و گروهی خویش استفاده ناجایز بعمل آورد.

فصل نهم

درباره اداره امور ولایات و محلات

در سیستم اداره ولایات و محلات کشور از گذشته‌ها پیوسته تغییری از لحاظ شکلی رخ می‌داد و در سال‌های ۱۹۸۰ نیز این مسأله مورد توجه قرار می‌گرفت. در سال‌های نخست دهه هشتاد مانند گذشته‌ها، بیش‌تر صلاحیت‌ها در دست اداره مرکزی باقی مانده بود و ارگان‌های محلی از لحاظ ساختار خویش تغییر کیفی نیافته؛ اشکال شیوه‌های کار آنها در واقع مانند سابق بود. در تقسیم بندی کشور به ۳۰ ولایت میراثی باقیمانده از گذشته‌ها، صرف ملاحظات جغرافیائی و سیاسی، نه ترکیب ملی و قومی، در نظر گرفته شده بود. بگونه مثال هزاره‌جات در بخش مرکزی کشور در یک منطقه واحد با ترکیب ملی یکسان در میان ۱۲ ولایت تقسیم گردیده بود. ولی در سال‌های هشتاد نیز بنابر وجود جنگ و کشمکش‌ها و کمبود اراده سیاسی در مقامات رهبری حزبی و دولتی اقدامی بنیادی در راستای تجدید تشکیلات اداری نه تنها در هزاره‌جات بلکه در مجموع کشور برداشته نشد. صرف یک ولایت جدید عمدتاً هزاره نشین در سرپل و یک ولایت جدید نورستان تشکیل گردید و لوی و لسوالی خوست از صلاحیت‌ها و امتیازات ولایت برخوردار گردید.

معهدنا پایان بخشیدن به معضله رهبری ولایات از سوی وزارت داخله، و ایجاد اداره جدید ارگان‌های محلی در چهارچوب شورای وزیران، گامی بود استوار که به پیش گذاشته شد. این اقدام در جهت ارتقای مقام و نقش اداره ولایات بخاطر رهبری بهتر زندگی اجتماعی، اقتصادی، اداری و سیاسی در محلات و ایجاد زمینه‌های قبلی جهت پدید آمدن تغییرات بعدی بنیادی در سیستم و شکل اداره می‌توانست خدمت نماید. همچنان ایجاد شوراهای انتخابی در

محلات و کمیته‌های اجرائیه آنها از لحاظ ماهوی حایز اهمیت جدی شمرده می‌شد.

قانون ارگان‌های دولتی و شوراهای نمایندگان مردم در ولایات و محلات

در سال ۱۹۸۲ شورای وزیران کار روی طرح قانون ارگان‌های محلی قدرت و اداره دولتی را آغاز نمود که در اصول اساسی ج.د.ا. در فصل ششم از ماده ۵۱ تا ۵۳ پیش‌بینی شده بود. در سال ۱۹۸۳ قانون متذکره به تصویب رسید. این قانون دارای اهمیت بزرگ سیاسی و عملی بود و در واقع شالوده برخورد دموکراتیک در نظام اداری در ارگان‌های محلی را می‌گذاشت. شایان یادآوری می‌دانم که تا قبل از دهه هشتاد ارگان‌های قدرت دولتی در ولایات و محلات بمعنی واقعی کلمه وجود نداشت؛ زیرا حکومت‌های مرکزی چند تن از نمایندگان خویش را بنام والی، حاکم یا ولسوال، مستوفی و قاضی به محلات اعزام می‌کردند که در کنار محافل حاکم فتوادی قرار می‌گرفتند. آنان در واقع از مواضع اجتماعی و سیاسی و منافع مستقیم فتوودال‌ها و خوانین نمایندگی و دفاع می‌نمودند. در تحت چنین شرایطی، کوتاه کردن دست‌های حلقات حاکم فتوودال از قدرت دولتی و جلب توجه و پشتیبانی توده‌های مردم بسوی حکومتی که در وجود آن مردم خود را اداره کنند؛ کار سهلی نبود. بدین لحاظ حزب و حکومت باید با تمام قدرت و بالاتر از امکانات خود در راه ایجاد حاکمیت بشیوه نوین در ولایات و محلات بکار و مبارزه می‌پرداختند. این تلاش‌ها در وجود قانون ارگان‌های محلی متمرکز و متبلور شده بود تا در عمل مورد تطبیق قرار گیرد. بر پایه این قانون شوراهای محلی در سطح ولایات شهرها، ولسوالی‌ها و قریه‌ها از سوی مردم انتخاب می‌شدند؛ از میان آنها کمیته‌های اجرائیه شوراهای متذکره بوجود می‌آمد. شوراها از صلاحیت‌های تقنینی معین برخوردار بودند. تطبیق لوایح و مقررات موضوعه از سوی شوراها در صورتی که با قوانین کشوری در تضاد نمی‌بودند؛ برای کلیه سازمان‌ها و افرادی که در ساحه مربوط قرار داشتند؛ حتمی تلقی می‌گردید. کمیته‌های اجرائیه که

بوسیله شوراها انتخاب می‌گردیدند؛ دارای صلاحیت‌های اجرائی بودند. این ارگان‌های نوین دولتی در محلات بوسیله رؤسای کمیته‌های اجرائیه رهبری می‌شدند.

لازم به تذکار می‌دانم که در اینجا حرف بر سر تعویض نام والی، علاقه دار و قریه دار به رئیس کمیته اجرائیه نبود؛ بلکه خصلت و ماهیت اداره نیز تغییر می‌کرد. دیگر کمیته‌های اجرائیه و رؤسای آنها نمایندگان حلقات حاکم فئودالی نه بلکه نمایندگان انتخابی مردم بودند. بدین قرار قدرت اجرائیه، تقنینیه و اداره در محلات در دست نمایندگان منتخب مردم قرار گرفت. شوراها تصمیم می‌گرفتند و کمیته‌های اجرائیه تعمیم این تصامیم را با اجرای وظایف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و دفاع خودی، سازمان می‌دادند.

هدف اساسی از ایجاد حاکمیت نوین بر پایه قانون ارگان‌های محلی جلب توده‌های مردم برای اداره خودی بود. ولی این امر حوصله‌مندی، کار و زمان بیش‌تر را می‌طلبید. زیرا هنوز مردم مهارت‌های لازم برای اداره جامعه و دولت را فرانگرفته بودند و چنین سنتی در گذشته نیز وجود نداشت. همچنان ادامه جنگ از سوی گروه‌های مسلح این مجال را از مردم گرفته بود. بنابراین، تلاش جدی بخرج داده می‌شد تا چنین آمادگی‌ها هرچه سریع‌تر بوجود آید و عواملی که مانع شرکت توده‌های مردم می‌گردید؛ در هم شکسته شود. درعین زمان، از طریق شوراهای محلی بخاطر تأمین امنیت و جلب گروه‌های مسلح به زندگی صلح آمیز کار صورت می‌گرفت. تسهیلات لازم برای شرکت نمایندگان این گروه‌ها در انتخابات محلی و پیوستن ایشان در صفوف شوراها در مقررہ انتخابات پیش‌بینی گردیده بود.

در عمل نمونه‌های فراوانی بمشاهده رسید که برخی از گروه‌های مسلح که وابستگی نیرومند به تنظیم‌ها نداشتند؛ در انتخابات برای تشکیل شوراهای محلی شرکت کردند و بحیث اعضاء در کمیته‌های اجرائیه ولایات و محلات پذیرفته شدند. حتی بخاطر جلب این‌چنین اعضای گروه‌ها که آمادگی بالفعل

برای شرکت در انتخابات نداشتند؛ یا قریه‌هایی که هنوز تحت حاکمیت دولتی قرار نگرفته بودند؛ کرسی‌هایی در شوراهای ولایات ولسوالی‌ها علاقه داری‌ها و قریه‌ها و کمیته‌های اجرائیه آنها خالی گذاشته شده بود. بدین‌قرار از یکسو در تطبیق قانون تأخیر رخ نمی‌داد و از سوی دیگر راه برای شرکت تمام گروه‌های مردم باز گذاشته می‌شد.

در قانون ارگان‌های محلی، استقلالیت دموکراتیک با مرکزیت بگونه معقولی تلفیق می‌گردید. قدرت اجرائی در محلات از یکسو تابع فیصله‌های شوراهای مربوط بخاطر حل مسایل محلی بودند و از سوی دیگر از قدرت مرکزی دولتی نیز نمایندگی می‌نمودند. بمنظور رهنمائی نظارت و کمک به شوراها و کمیته‌های اجرائیه آنها، در چهارچوب هیأت رئیسه شورای انقلابی و در شورای وزیران، ادارات بررسی امور ارگان‌های محلی فعالیت می‌کردند.

یکی از خصلت‌های دیگر حاکمیت نوین در محلات، برخورداری کمیته‌های اجرائیه از صلاحیت‌های گسترده بود. در عین‌زمان این کمیته‌ها در رابطه بمسایلی چون تولید صنعتی و کشاورزی، امور ساختمانی و انتقالات مواصلات و مخابرات آموزش و پرورش و بهداشت پاسخگو بودند. حل موفقانه این مسایل البته از طریق تأمین ارتباط منطقی کاری میان ارگان‌های محلی و ارگان‌های مرکزی امکان‌پذیر می‌شد. بدین‌قرار، وزارت‌خانه‌ها و ادارات مرکزی برای حل مسایل محلی باید نه تنها بر نمایندگی‌های خود در ولایات، بلکه باید بر نمایندگان جمعی مردم یعنی شوراها و کمیته‌های اجرائیه آنها تکیه می‌نمودند.

کمیته‌های اجرائیه از سوی شوراهای نمایندگان مردم در سطوح مختلف از قریه تا ولایت و از میان خود نمایندگان در نخستین اجلاس آنها انتخاب می‌شدند. رؤسای این کمیته‌ها در ولایات بخاطر اختصار کماکان والی نیز نامیده می‌شدند. در طی آن سال‌ها، در شرایط دشوار ادامه جنگ در کشور شمار زیادی از بهترین کادرهای محلی به این سمت برگزیده شدند و فعالانه کار و بیکار نمودند. در نظام اداره ولایات و شهرها، کمیته‌های حزبی سهم بزرگی در

همکاری دایمی با کمیته‌های اجرائیه شوراهای محل ادا می‌کردند. برای اداره امور غالباً میان، والی‌ها، شهردارها منشی‌های کمیته‌های حزبی و آمرین زونها همسوئی و همکاری سازنده وجود داشت. از میان ایشان بگونه نمونه می‌توان از برخی آمرین زونها، والی‌ها، شهردارها و منشی‌های کمیته‌های ولایات یادآوری کرد که فعالانه و فداکارانه بخاطر منافع و مصالح مردم کار می‌کردند؛ چون:

عبدالظهور رزمجو، آدینه سنگین، شفیق‌الله توده‌پی، برهان‌الدین غیاثی، فاروق پاسدار، خلیل‌الله سپاهی، دوکتور عبدالکریم بهاء، دوکتور رحمت‌الله همدرد، فضل‌احمد طغیان، محمدکاتب تگین، انجنیر نعمت‌الله، علی آقا رادمهر، محمدانور حاصل، محمدانور ایثار، عباس دهاتی، ولی محمدزیارمل، انجنیر محمدشریف رفیق، نورالحق علومی، محمدحکیم سروری، سیدنسیم میهنپرست، امتیاز حسن، انجنیر محمدعزیز، طهماس رؤف، محمدهاشم زحمت، فیض‌الله البرز؛ عبدالقادر میاخیل، محمداحسان واصل، محمداسماعیل راسی، عبدالصمد پویا، محمدالله وطندوست، محمدیاسین، محمدشریف، عبدالسمیع عدیل، عبدالمجید سکندری، محمدهاشم پیکار، محمدآصف نبرد، سیدظاهر شاه پیکارگر، غنی هدفمند، شیرآقا سرشک، مفتاح‌الدین صافی، دوکتور عبدالخلیل جلال، بریالی بشرمل، سخی طاهر، غفور رزمجو، همگام، صبور رکین، خدای داد بشرمل، محمدحسن کاروان، سرور یورش، محمدنبی کندهاری، نورمحمد خرمی، محمدولی صمیم، محمدهاشم وطنوال، محمدنسیم جویا، فیاض مهرآئین، محمدهمایون فیضی، سید تیمور، عبدالصیر معنوی، محمدابراهیم روستا، غلام‌دستگیر پکتیاوال، سیدجعفر نادری، سیداحمد شیرانزی، عبدالعزیز ساغری، خلیل رخشان، ولی محمد رخشانی، غلام رحمن، انجنیر خادم حسین، جمشید پایمرد، نجیب‌الله امینی، غریب حسین، عبدالرحمن انصاری، سلطان‌علی ارزگانی ... و دیگران

ایجاد مناطق (زونها)

بخاطر ایجاد مناسبات و امکانات مساعد برای همکاری میان ولایات و مناطق مجاور در شرایط ادامه جنگ در کشور، تشکیلات مؤقتی دیگری بنام زون‌ها (مناطق) در سال‌های ۱۹۸۰ بوجود آمد. تقسیم بندی زون‌های متذکره بقرار زیر بود:

- زون مرکز: ولایات کابل، میدان و لوگر (مرکز - شهر کابل)
- زون مرکزی: ولایات، کاپیسا، پروان و بامیان (مرکز - چهاربیکار).
- زون شمال شرق: ولایات بغلان، کندز، تخار و بدخشان (مرکز - شهر کندز).
- زون شمال: ولایات سمنگان، بلخ، جوزجان، سرپل و فاریاب (مرکز مزارشریف).
- زون شمال غرب: ولایات هرات، غور و بادغیس (مرکز شهر هرات)
- زون شرق: ولایات ننگرهار، لغمان و کنرھا (مرکز جلال آباد)
- زون جنوب شرق: ولایات، پکتیا، خوست، لوی (ولسوالی) پکتیکا و غزنی (مرکز - شهر گردیز).
- زون جنوب: ولایات، قندهار، زابل و ارزگان (مرکز شهر قندهار).
- زون جنوب غرب: ولایات، هلمند، فراه و نیمروز (مرکز لشکرگاه)

بگونه‌ای که بملاحظه می‌رسد؛ تقسیم بندی بالا، نه بر پایه ترکیب ملی و قومی مردم و سرزمین‌های مسکونه آنان، بلکه بر پایه ارتباطات جغرافیائی میان ولایات موجود صورت گرفته بود.

هر یک از ولایات در چوکات زون‌ها، وظایف معین خویش را از لحاظ اداری انجام می‌دادند. ولی مسایل مشترک از قبیل انتقالات و ترانسپورت میان شهرها، توزیع آب دریاها، نهرها و شبکه‌های آبیاری برای کشاورزی میان ولایات همجوار، مسایل دفاع مشترک و مسایل قومی و ملی از سوی آمرین زون‌ها

بررسی می‌گردید و فعالیت‌های ولایات همجوار و زون‌های همجوار بوسیله ایشان هم‌آهنگ می‌شد.

آمرین زون‌ها نخست از سوی رئیس شورای انقلابی و سپس از سوی رئیس جمهوری که در عین‌زمان فرمانده کل نیروهای مسلح بود رهبری می‌شدند. آمرین زون‌ها، منشی‌های حزبی کمیته‌های ولایتی و والی‌ها معمولاً با همکاری همدیگر کار می‌کردند و در عین‌زمان در کار همدیگر مداخله نمی‌نمودند. ولی بعضاً استثنای وجود داشت که در این رابطه در زیر اشاره بعمل می‌آید:

شیرآقا سرشک بعنوان آمر زون شمال‌شرق، سید نسیم میهن‌پرست آمر زون شمال، برهان‌الدین غیاثی و مفتاح‌الدین صافی آمر زون شرق، مناسبات خوب کاری با شوراهای کمیته‌های اجرائیه محلات مربوط و با مردم محل ایجاد نموده بودند که نمونه‌های مؤفق شمرده می‌شدند.

جنرال جمعه خان اخک بعنوان آمر زون شمال در تمام امور بگونه غیرقانونی و زورگویانه مداخله می‌نمود که موجب نارضایتی شدید مردم و ارگان‌های محلی گردیده بود.

جنرال نورالحق علومی که خود از تبار از قندهار و بارکزی بود؛ بعنوان آمر زون والی و بگونه‌ای نماینده ویژه رئیس جمهوری کار می‌کرد و تا حدودی فعالیت‌های وی از سوی مردم پذیرفته می‌شد.

با اظهارات فوق، شاید برای برخی‌ها تصویری دست بدهد که موجودیت آنهمه ادارات و تشکیلات چه در حکومت مرکزی و چه در حکومت‌های محلی موجب پیچیدگی و سردرگمی کارها، تورم تشکیلاتی و کاغذ پراگنی‌ها می‌گردید؛ ولی واقعیت امر اینست که برای هر بخش و هر اداره قواعد مشخص تدوین شده وجود داشت که بر پایه آنها کار صورت می‌گرفت؛ نه اینکه کارمندان از لحاظ اسمی گویا خانه‌های خالی تشکیلات را پُر می‌نمودند. هرگاه چنین نظمی در دهه هشتاد در کشور وجود نمی‌داشت؛ مقاومت در برابر آن مقیاس عظیم

مداخله و خرابکاری که به پول و سلاح بی حساب از سوی نیروهای برونی انجام می گرفت. چه در شرایط حضور قوای شوروی و چه پس از خروج آنها ناممکن می بود. ایجاد یک سیستم منظم و مؤثر دولتی بدون تردید یکمقدار بوروکراسی با هدف و تشکیلات اضافی را ایجاب می نمود که شمار زیادی از جوانان تحصیل کرده اعم از مردان و زنان متخصصان و روشنفکران را در مرکز و ولایات به کار مفید اقتصادی و اجتماعی جلب می نمود.

حرکت بسوی خود مختاری ها و خودگردانی ملی:

در دهه هشتاد مبارزه بخاطر تأمین برابری حقوقی و عملی میان تمام ملیت ها، اقوام و گروه های اتنیکی بمثابه یک وظیفه خدشه ناپذیر و تأخیر ناپذیر حزب و دولت تلقی می گردید. زیرا برخورد اصولی به مسأله ملی در کشور کثیرالملت افغانستان و ایجاد مناسبات عادلانه و برابر میان ملیت ها و اقوام کشور بعنوان یکی از اصول بنیادی دست کم از لحاظ تئوریک، سرخط برنامه عمل حزب را می ساخت. ولی نه اعلام این سیاست و نه ابراز آرزومندی برای وحدت و یکپارچگی ملیت ها و اقوام کشور به تنهایی کافی نبود. لازم بود که در عمل بخاطر رفع تبعیض و ستم ملی و برضد روحیه و گرایش برتری جویانه ملی مبارزه قاطع بعمل آید و عملاً فضای مطمئن برای اتحاد واقعی وحدت و یکپارچگی همکاری و تفاهم میان ملیت ها و اقوام گوناگون کشور ایجاد گردد. برای تحقق چنین امری در مقامات رهبری حزب و دولت در حرف خیلی زیاد و در عمل خیلی کم آمادگی وجود داشت.

در سال های هشتاد برخورد به مسایل ملی بنحو غیرقابل مقایسه با گذشته ها در جهت مثبت تفاوت داشت و از بنیاد حایز خصلت مردمی و عادلانه بود. شورای وزیران در طی سال های که من بعنوان رئیس آن ایفای وظیفه می کردم؛ معتقد به این اصل بود که تمام ملیت ها و اقوام افغانستان بایستی در تمام عرصه ها و از جمله در امر دست یافتن به رهبری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و معنوی و استفاده از دست آوردهای دانش و تخنیک معاصر دارای

حقوق مساوی باشند. مناطقی که شدیداً بکمک نیاز دارند باید بدون هیچگونه تنگ نظری و تبعیض کمک شوند و افراد متعلق به تمام ملیت‌ها و اقوام کشور با حقوق برابر به کار و فعالیت آزادانه بپردازند. من شخصاً باین اصل معتقد بودم و هستم که راه حل واقعی مسأله ملی در افغانستان عبارت خواهد بود از ایجاد یک دولت متحده یا فدرال با قبول خود مختاری‌های گسترده ملی برای ایالات که بر پایه مشخصات ملی و قومی تشکیل گردد. در ایالات که شمار آنها زیاد نخواهد بود حکومت‌های محلی خودگردان بر پایه انتخابات دموکراتیک بوجود آید و از ترکیب مجموعه آنها دولت مرکزی فدرال تشکیل شود. در ساختار دولت مرکزی نیز واقعیت‌های عینی از لحاظ ترکیب ملی جمعیت کشور بازتاب یابد. بدین قرار در واقع راه برای اتحاد واقعی آگاهانه و داوطلبانه تمام شهروندان کشور متشکل از تمام ملیت‌ها، اقوام و گروه‌های اقلیتی در یک دولت واحد افغانستان هموار خواهد شد. در غیر آن به تنهایی از یکپارچگی و وحدت ملی برادری و برابری مردم حرف زدن کافی نخواهد بود. شورای وزیران، در سال‌های اخیر دهه هشتاد در نظر داشت که در رابطه به مشخصات ملی و قومی مناطق مسکونی ملیت‌ها و اقوام مختلف افغانستان، ترکیب عمومی جمعیت کشور، ایجاد ایالات و بر پایه آنها تشکیل حکومت‌های خودگردان محلی و یک دولت فراگیر در مرکز پیشنهادات مشخص همراه با استدلال‌های منطقی و نقشه‌های منطقی ارائه دهد. ولی از آنجائی که در این زمینه‌ها از گذشته‌ها برخورد محافظه کارانه و باصطلاح "حساسیت" در مقامات بالائی حزب و دولت تسلط داشت؛ کار بجائی نرسید. معهذاً از سوی شورای وزیران برای نخستین بار مسأله خودگردانی ملی و منطقی مطرح گردید و سپس در مثنی مصالحه ملی بازتاب گسترده یافت. همچنان بخاطر پذیرش اصل خود مختاری ملی بدرجه نخست برای ملیت‌هایی که بیش از همه به نیاز مبرم آنها مبدل شده بود پیشنهاداتی ارائه گردید.

وزارت امور ملیت‌ها که جدیداً در سال‌های هشتاد در چوکات شورای وزیران تأسیس گردیده بود؛ در تحت رهبری محمدعوض نبی زاده وزیر آن، نقش

سازنده و مهمی را در امر تحقق سیاست‌های حکومت در مبارزه بخاطر برابری حقوق و ملیت‌های مختلف افغانستان ایفا نمود. محمدعوض نبی زاده در آغاز کارگر طباعتی ساده بود که متدرجاً در مدرسه حزب به شخصیتی آگاه سیاسی مبدل گردید. وی در نخستین سال‌های ۱۹۸۰ در چهار چوب وزارت اقوام و قبایل بعنوان معین کار می‌کرد. همچنان معین‌های فعال دیگر هردو وزارت‌خانه عبارت بودند از: مفتاح‌الدین صافی، محمدکاتب تگین، عبدالرشید وزیری، غلام‌حضرت ابراهیمی؛ شازار لیوال، محمداکبر شورماچ، غلام‌نبی یوسفی.

در چهارچوب وزارت امور قبایل و سرحدات نهادهایی بنام جرگه قبایل و جرگه کوچی‌ها و در وزارت امورملیت‌ها نهادهایی چون "شورای مرکزی ملیت هزاره"، "مرکز انسجام ملیت هزاره" و کمیسیون‌های مصالحه ملی برای ملیت‌های مختلف ایجاد گردیده بود. افزون بر آن جبهه ملی پدروطن، گروه‌های مدافعین و سازمان‌های دیگر اجتماعی به مراکز تجمع اشخاص و گروه‌های جانبدار استقرار صلح و امنیت در کشور مبدل شده بودند. این نهادها و سازمانها، غیرحکومتی و مستقل بودند. ولی با وزارت‌خانه‌های متذکره در بالا و برخی از مقامات دیگر رابطه کاری داشتند. پیرامون نهادها و سازمان‌های متذکره شماری از شخصیت‌های اجتماعی و قومی گردآمده بودند. در اینجا نمونه وار از چند تن ایشان نام برده می‌شود:

عبدالهادی داوی، محمدنعیم شایان، استاد محمدحسین سرآهنگ، وکیل هلال‌الدین بدری، احمدعلی کهزاد، حاجی محمدچمکنی، عبدالرحیم‌هاتف، فتح‌محمد فرقه‌مشر، شیخ‌علی‌احمد فکور، سید منصور نادری، محمدحسین نایل، مولانا صاحب‌الحق کنری، حمیدالله طرزی، وکیل سیدظاهرشاه، محمدکبیر مزاری، محمداکبر شورماچ، دوکتور محمود حبیبی، ببرک خان منگل، رضوان‌قل تمنا، دوکتور سعید افغانی، قاضی ضامن‌علی بهسودی، نورالله تالقانی، وکیل عبدالرزاق توفیق، شجاع‌الدین شریفی، مولوی عبدالولی

حجت، سناتور شاه‌علی اکبر شهرستانی، دوکتور محمد یعقوب واحدی، دوکتور محمد لطیف جاغوری، مولوی محمد سالم علمی، مولوی غلام سرور منظور، عبدالجمیل ظریفی، سناتور شاه‌نظر هلمندی، محمد اشرف احمدزی کوچی، شیخ محمد ابراهیم محسنی، سید محمد علی‌شاه توکلی، غلام‌حیدر جمالی، شیخ محمد کاظم، حاجی غلام‌حیدر گوهرگان، حاجی خدابخش، محمد سرور نورستانی، مولوی محمد هاشم کامه‌وال، شیخ علی‌حسین نطاق، وکیل محمد نظر خان آبادی، محمد ابراهیم گاوسوار، سرچنگ حاجی، عوض علی غرچی، وکیل خادم حسین بیگ، سناتور غلام حضرت ابراهیمی، عبدالحکیم توانا، نورمحمد کورگه، وکیل محمد سرور شاهی، سناتور غلام‌حسن ارزگانی، وکیل نورمحمد تاتار، وکیل محمد اسلم، دوکتور جلال‌الدین صدیقی، سناتور محمد اسلم، خلقی بابا، عثمان بیگ بادغیسی، نورعلی، بدل‌بای کارگر، حاجی عوض بادغیسی، میر محمد افضل گذرگاه، حاجی غلام سخی، حاجی ایشم بایر عبدالله بختانی، سیدیونس نجفی‌زاده، سید نظام‌الدین وزیرآبادی، ملک شریف افشاری، سید سعدی نادری، سید ظاهر اکبری، شیخ محمد علی ارزگانی، یازی قلیچ دهقان، مهرچند ورما، عبدالجمیل نورستانی، عبدالجلیل کوهستانی، مهرعلی بلوچ، سید مظفر شاه مظفری، سید کریم مهمند، حاجی غوث‌الدین، محمد اقبال جنرال، سید داؤد مصباح، سید حسام‌الدین سناتور، شیخ محمد عظیم احمدی، حاجی عبدالخالق ابغه، محمد شریف پنجشیری جنرال محمد مهدی، حاجی غلام سرور پنجشیری، غلام‌حسین فنا، دوکتور محمد موسی آتش، طالب حسین قریه دار، شیخ وثوق الاسلام وثوقی، شاه قدم نیک پی، غریب حسین سرپل، شیخ محمد عوض صادق، وکیل نظام‌الدین دره صوف، علی بابا، سید محمد علی‌شاه سجادی، وکیل حسین داد خلیلی، عبدالغفار پهلوان ... و دیگران

نماینده‌گی شورای وزیران در شمال

شورای وزیران بخاطر انجام سلسله‌ای از وظایف بغرنج در رابطه به مسایل

اقتصادی و اجتماعی در کشور در نظر داشت که در مناطق مهم نمایندگی‌های ویژه خویش را تأسیس نماید. چنانکه نمایندگی آن در شهر مزارشریف در تحت ریاست یک تن از معاونان شورای وزیران و به عضویت معاونان وزارت‌خانه‌های مربوط اقتصادی بوجود آمد. زیرا بنابر اهمیت فزاینده شهرک بندری حیرتان، وجود ذخیره گاه‌های بزرگ اموال خشکه بار و موادسخت در شهرهای مزارشریف، پلخمري و حیرتان، تراکم وظایف انتقالی عظیم اموال از طریق شاهراه سالنگ، تمرکز کارهای بزرگ در عرصه صنایع نفت و گاز و مسأله تولید و توزیع کود کیمیاوی، سمنت و ذغال سنگ که از اهمیت ویژه‌ای برای تمام کشور برخوردار بودند؛ ایجاب می‌نمود که چنین نمایندگی ایجاد گردد. از طریق نمایندگی متذکره شورای وزیران موفق گردید که تسهیلات لازم را بخاطر تسریع و انجام بهتر وظایف تأخیرناپذیر خویش فراهم آورد. ولی اهمیت این امر نیز بدرستی درک نشد و در هردو بار که من از کار بعنوان رئیس شورای وزیران سبکدوش شدم؛ با شتاب در پی برچیدن آن نمایندگی نیز شدند.

فصل دهم قانونگذاری و حاکمیت قانون در دهه هشتاد

شورای وزیران تلاش پیگیر بخرج می داد که تمام فعالیت های خویش را برشالوده قانونیت دموکراتیک استوار بسازد. بر پایه سند بنیادی نخستین سال های دهه هشتاد، اصول اساسی ج.د.ا (مصوب مؤرخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۰) و سپس قانون اساسی سال ۱۹۸۷، شمار زیادی قوانین لوایح قانونی و مقررات مهم مورد تصویب و تطبیق قرار گرفت. در دو سند اساسی حقوقی کشور تأکید بر رعایت قانونیت دموکراتیک صورت گرفته بود. در یکی از نخستین جلسات مشترک هیأت رئیسه شورای انقلابی و شورای وزیران مؤرخ (۳۰ جنوری ۱۹۸۰) از جمله چنین تصمیم اتخاذ گردید:

«آزادی زندانیان سیاسی... جلوگیری قاطع از ارتکاب هرگونه عمل خودسرانه در زمینه توقیف ها و تفتیش منازل و دیگر اعمال ضد حقوق بشری» (اقتباس از سالنامه ۱۹۷۹-۱۹۸۰، ص ۷۸۱)*.

از نخستین سال هائی که من بعنوان صدراعظم آغاز بکار نمودم؛ تلاش های بزرگی نخست بخاطر تدوین قوانین جدید و اصلاح قوانین سابقه و سپس در جهت تطبیق آنها، تا جائی که در حیطه صلاحیت شورای وزیران بود؛ اقداماتی انجام گردید. امور وزارت عدلیه از لوی خارنوالی (مدعی العموم - دادستان کل) مجزا ساخته شد. لوی خارنوالی بعنوان یک ارگان جداگانه در برابر

* باید در نظر گرفت که در تحت رژیم پیشین، هزاران تن زندانی سیاسی در زندان ها نگهداری و شکنجه و هزاران تن دیگر سریه نیست شده بودند و ارتکاب اعمال خودسرانه و غیرقانونی یک امر رایج و معمول پنداشته می شد. لازم بود که تصامیم جدی و قاطع بخاطر رعایت قانونیت اتخاذ می گردید.

شورای انقلابی و سپس رئیس جمهوری پاسخگو بود؛ در حالی که وزارت عدلیه در تحت اداره شورای وزیران کار می‌کرد. این وزارت‌خانه عمدتاً تلاش‌های خویش را در زمینه مطالعه طرح و تدوین قوانین مقررات ضمایم و تعدیلات قانونی و اساسنامه‌های حقوقی و ارائه آنها برای تصویب متمرکز ساخته بود. همچنان تنظیم محاسبات حقوقی دولت با افراد و مؤسسات و دفاع از حقوق افراد در برابر ارگان‌های دولتی از وظایف عمده آن شمرده می‌شد. رسیدگی بمسائل و معضلات حقوقی ارگان‌های حکومت، ارائه مشوره‌های قانونی حل مسایل وکالت دعاوی و دفاع و سلسله‌ای از وظایف حقوقی دیگر را بمرحله اجرا در می‌آورد. باین مناسبت در وزارت عدلیه، انستیتوت قانونگذاری بعنوان یکی از ارگان‌های حفظ و حراست حقوق فعایت می‌کرد که دارای دیپارتمنت‌ها برای مطالعات و وضع قوانین در عرصه‌های اقتصادی، تجارقی، مدنی، جزائی، اداری و حقوق بین الدول بود. اداره قضایای دولت در وزارت متذکره از منافع دولت نمایندگی می‌نمود و اداره حقوق از منافع افراد.

در طی ۹ سال کار من بعنوان صدراعظم در دو دوره به شمار چندین صد باب قانون جدید، ضمایم قانونی و مقررات طرح و برای تصویب ارائه گردید. در قوانین گذشته تعدیلات لازم مطابق به ضرورت‌های کاری و خواست جامعه و زمان بوجود آمد و اساسنامه‌های تمام مؤسسات موجود و جدید با موازین قانونی کشور در مطابقت قرار گرفت و انتشار یافت.

تدوین قوانین و مقررات دموکراتیک و مترقی ضرورت آن مرحله آن تکامل جامعه و برآوردن این ضرورت بعنوان ارائه پاسخ به خواست مبرم زمان بود. شورای وزیران طرح ضروری‌ترین قوانین جدید و ضمایم برخی از قوانین سابقه را در جلسات عمومی نوبتی خویش مورد بررسی و تصویب قرار می‌داد و برای تصویب به هیأت رئیسه شورای انقلابی و سپس به ریاست جمهوری و شورای ملی می‌فرستاد. شمار قوانین جدید خیلی‌ها زیاد است و هرگاه قرار باشد که یادداشت گردد فهرست بزرگی را تشکیل می‌دهد. فهرست و متون قوانین

پیوسته در شماره‌های ماهانه و فوق‌العاده جریده رسمی به نشر می‌رسید. از جمله قوانین عمده که در طی دهه هشتاد از سوی شورای وزیران طرح و تدوین گردیده بود، برخی از آنها را در زیر نام می‌برم:

- قانون شورای وزیران قانون
- ارگان‌های محلی قدرت دولتی و اداره
- قانون کار
- قانون کارمندان دولت
- قانون گمرکات
- قانون تجارت
- قانون بانک‌ها
- قانون سرمایه‌گذاری‌های خصوصی
- قانون تصدی‌های دولت
- قانون بودجه دولتی
- قانون اتاق‌های تجارت
- قانون کوپراتیف‌ها،
- قانون آب،
- قانون زمینداری
- قانون تنظیم مناسبات ارضی
- قانون آباد کردن اراضی بکر بوسیله سرمایه‌های خصوصی
- قانون اکادمی علوم
- قانون مؤسسات تحصیلات عالی
- قانون تقسیمات متخصصان جوان
- قانون صحت عامه
- قانون شاروالی‌ها (شهرداری‌ها)
- قانون امتیازات معلولین و بازماندگان شهداء،
- قانون مطبوعات

- قانون حفظ آثار تاریخی
- قانون پاسپورت
- قانون مسافرت و سیاحت
- قانون مهاجرین و عودت کنندگان
- قانون احزاب سیاسی
- قانون سازمان‌های اجتماعی
- قانون انتخابات لویه‌جرگه
- قانون نظرخواهی عمومی
- قانون جلوگیری از کشت و قاچاق مواد مخدر
- قانون معاهدات بین‌المللی و قوانین دیگر

هر یک از قوانین متذکره از اهمیت جدی حقوقی و تطبیقی برخوردار بودند که در اینجا مجال بررسی آنها وجود ندارد. صرف بگونه نمونه به ارزیابی کوتاه قانون کار بعنوان یکی از دست‌آوردهای بزرگ حکومت در عرصه قانونگذاری پرداخته می‌شود:

کار برای طرح و تدوین این قانون از سوی کمیته دولتی کار و تأمینات اجتماعی و وزارت عدلیه تحت سرپرستی مستقیم شورای وزیران انجام گردید. در طرح این قانون متخصصان سازمان بین‌المللی کار نیز همکاری نمودند. اگرچه در سال‌های پیشین قبل از دهه هشتاد مقررات و قوانینی تحت نام‌های اصولنامه کار و کارگران مؤسسات صنعتی ملی، قانون اجیران دولت و قانون مامورین دولت نافذ بود؛ ولی ناقص، غیر همگون و از برخی جهات غیردموکراتیک ارزیابی می‌شدند.

قانون جدید کار در مطابقت با منافع کارمندان و کارگران، مناسبات کار را در رابطه به تمام گروه‌های کارکنان بگونه دموکراتیک هم‌آهنگ می‌ساخت و برابری حقوقی تمام اتباع کشور اعم از مردان و زنان را از لحاظ کار تأمین می‌کرد. اصول عمده کار مانند حق کار، حق مزد و معاش تضمین شده، حق استراحت

و مرخصی، حق آموزش رایگان حرفه‌پی و مسلکی، حق پیوستن داوطلبانه در اتحادیه‌های صنفی، حق تأمینات اجتماعی، حق تقاعد همگون برای کارمندان و کارگران، حق اشتراک در اداره کار و تولید، تأمین شرایط صحی و مصئون کار، تحکیم انضباط کار، سازماندهی سالم کار، تعمیم معیارهای کار و تولید؛ در قانون کار پیش‌بینی شده بود. این قانون با معیارهای وضع شده از سوی سازمان جهانی کار با شرایط میثاق‌های آن سازمان که از سوی افغانستان به آنها الحاق شده بود و با روحیه میثاق‌های الحاق نشده به آنها در مطابقت قرار داشت.

شورای وزیران در طی دهه هشتاد بر پایه قوانین و بخاطر تطبیق آنها در زمینه‌های اختصاصی و همچنان بنابر ضرورت‌های حقوقی در برخی از عرصه‌های کار و زندگی اقتصادی، اجتماعی و مدنی در جامعه، شمار زیادی مقررات را که در حیطه صلاحیت‌های آن شمرده می‌شد؛ طرح کرد؛ مورد تصویب و تطبیق قرار داد. از شمار معینی از مقررها بگونه نمونه در اینجا نام می‌برم:

- مقررہ کمیته دولتی عودت مهاجرین
- مقررہ تنظیم امور عودت کنندگان
- مقررہ حفظ و مراقبت دارائی‌های عامه
- مقررہ تأسیس و ثبت احزاب سیاسی
- مقررہ اجاره زمین
- مقررہ سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی
- مقررہ مکاتب تخنیک حرفه‌پی
- مقررہ تحصیلات عالی
- مقررہ ارزیابی درجات علمی
- مقررہ فعالیت‌های علمی
- مقررہ تحقیقات علمی

- مقررہ امور ساختمانی
- مقررہ معاملات اسعاری
- مقررہ تعرفہ‌های گمرکی و مقررات دیگر

در سطور بالا درباره قانون کار صحبت بعمل آمد و اینک از ۲۲ مقررہ‌ای که بر پایه آن قانون وضع گردیده بود؛ بگونه نمادین یادآوری می‌شود:

مقررہ‌های حقوق تقاعد جبران خسارات ناشی از کار درجات کارگران، زمان کار، اضافه کاری‌ها، کارشبانہ، البسه کار و وسایل تحفظی، مسئولیت مالی کارکنان، حل اختلافات ناشی از کار، کار منطقوی و اقلیمی، کار در حرفه‌های مختلف، شرایط کار، معیارهای محافظت کار، کرایه و سفریہ کارکنان، تفتیش کار، فعالیت‌های آموزشی داخل خدمت، مرخصی‌های تفریحی و بیماری کارکنان، انتساب کارکنان به کتگوری‌ها، امتیازات تشویقی برای کارکنان، امتیازات در برابر کارهای ثقیل، امتیازات مادی برای فارغان کورس‌های سوادآموزی و معلمان سوادآموزی و سنجش‌های بازدهی کار.

در طرح و تدوین قوانین و مقررات مسئولین ارگان‌های دولتی با وزارت عدلیہ همکاری می‌نمودند؛ ولی نقش اساسی را در این زمینه شمار زیادی از قانون دانان برجسته اعم از سابقه داران و جوانان در وزارت متذکره ایفاء می‌کردند. در این رابطه می‌توان بگونه نمونه از محمداسمعیل قاسمیاری، محمدانور واحدی محمدظاهر بورگی، محمدیعقوب کمک، محمدسلیم مجاز، محمداکرم عبقری، محمدشرف رسولی و دیگران یادآوری نمود که بعنوان معاونین وزیر و رؤسای دیپارتمنت‌های انستیتیوت قانون گذاری آن وزارت کار می‌کردند. محمدبشیر بغلانی که یکتن از رهبران سازمان انقلابی زحمتکشان، افغانستان وکیل مدافع چیره دست و حایز مطالعات تجارب و دانش گسترده حقوقی بود و سال‌های زیادی در دهه هشتاد پس از عبدالرشید آرین و عبدالوهاب صافی بعنوان دادستان کل (لوی څارنوال) و وزیر عدلیہ ایفاء وظیفه نمود. اثر و نقش مؤثر خویش را در وجود بسیاری از قوانین و اسناد قانونی کشوری و در

فیصله‌های عمده حقوقی شورای وزیران بجا گذاشت.

در آن سال‌ها در رابطه به طرح و تدوین قوانین، مقررات، اساسنامه‌ها، طرزالعمل‌ها و دیگر اسناد حایز اهمیت حقوقی، صدها مصوبه توأم با استدلال‌های قانونی از سوی شورای وزیران به تصویب رسیده است.

قابل تذکار می‌دانم که طرح و تدوین قوانین در انحصار حکومت قرار نداشت. زیرا مراجع دیگر و عمدتاً هیأت رئیسه شورای انقلابی، ریاست جمهوری، کمیته‌های هردو مجلس پارلمان و سازمان‌های اجتماعی حق طرح و پیشنهاد قوانین را داشتند. ولی عمدتاً این ابتکار را حکومت بنابر نیازمندی‌های روزمره خویش بدست گرفته بود. در طرح برخی از قوانین که مربوط به ارگان‌های حکومت نبود؛ صرف بمنظور جلوگیری از تداخل صلاحیت‌ها و وظایف و مسئولیت‌های حکومت با ارگان‌های دیگر، دولت نماینده وزارت عدلیه شرکت می‌ورزید. در این ارتباط از قانون صلاحیت‌های محاکم قانون خارنوالی‌ها، قانون اصول محاکمات مدنی، قانون مکلفیت عمومی عسکری و شمار زیاد دیگر می‌توان نام برد. همچنان از سوی هیأت رئیسه شورای انقلابی و رئیس جمهوری، فرامین فراوانی در رابطه به اسناد تقنینی صادر می‌گردید که شمار آنها به صدها ضمیمه و تعدیل مواد قانونی مقرردها اصولنامه‌ها و دیگر اسناد قانونی بالغ می‌شود. در ارتباط به مسایل حقوقی نیز در چهارچوب هیأت رئیسه شورای انقلابی محمدانور فرزام نقش فعال و مؤثری ایفا می‌کرد. سپس در ریاست جمهوری عبدالواحد سادات در رأس شعبه حقوقی، فعالانه کار می‌نمود.

در رابطه به تطبیق قوانین تا جائی که به محاکم و دیوان‌های ستره محکمه (دادگاه عالی قضاء) تعلق می‌گرفت نظام‌الدین تهذیب، یکتن از شخصیت‌های برجسته و آگاه عرصه حقوقی بعنوان قاضی القضاة کشور طی سال‌های زیاد دهه هشتاد بگونه خستگی ناپذیری کار کرد. پس از وی عبدالکریم شادان که حایز درجه دوکتورا در رشته حقوق بود؛ این سمت را احراز نمود. شماری از

قضات با دانش و با اعتبار در دادگاه عالی (ستره محکمه) بعنوان اعضای آن و اعضای شورای عالی ایفای وظیفه می‌کردند که از جمله می‌توان از عبدالولی حجت، میرعزیز الحق ضعیفی، جوهر صدیقی، ضامن علی بهسودی، امان‌الله موج، بهاء‌الدین بهاء، حنیف سلیم و دیگران یادآوری نمود. محمدعثمان راسخ راسخ و سید شرف‌الدین شرف بعنوان دادستان کل در رابطه بر نظارت بر قانونیت در کشور نقش فعالی ایفا کردند.

شایان یادآوری می‌دانم که پس از انفاذ قانون اساسی جدید، شورای قانون اساسی ج.ا در تحت ریاست عبدالوهاب صافی رئیس آن شورا نظریات خویش را درباره هر یک از قوانین در مطابقت با مواد قانون اساسی ابراز می‌داشتند. یکتن از حقوقدانان جوان ولی تحصیلکرده و پرتلاش دهه هشتاد محمدسلیم مجاز در شورای قانون اساسی در عرصه طرح و تطبیق قوانین و در سازماندهی انجمن (اتحادیه) حقوقدانان کشور نقش فعالی ایفا می‌نمود. اتحادیه حقوقدانان افغانستان متشکل از شخصیت‌های عرصه‌های حقوقی، قانون دانان، کارکنان حقوقی محاکم، دادستانی‌ها و ارگان‌های دیگر و وکلای مدافع در تحت رهبری یکتن از حقوقدانان با سابقه کشور غلام سخی مصئون، استاد دانشکده حقوق دانشگاه کابل به دفاع از منافع و به نمایندگی از ایشان در دهه هشتاد در جامعه حضور داشت و فعالانه کار می‌نمود.

مسأله اساسی برای شورای وزیران عبارت بود از تعمیم فهم حقوقی بگونه عام و شناسائی با مواد قانون و تطبیق قانونیت بگونه خاص بعنوان یک سیستم حقوقی. باین مناسبت در کلیه وزارت‌خانه‌ها و ادارات مشابه شعبات حقوقی ایجاد گردیده بود که محتویات فیصله‌ها مصوبات و دساتیر مقامات اداره مربوط را در مطابقت با مواد قانونی مورد بررسی قرار می‌دادند. همچنان در چهارچوب شورای وزیران شعبه حقوقی و اداره عمومی کنترل و تفتیش رعایت قانونیت را در مصوبات فیصله‌ها، دساتیر و فعالیت‌های ارگان‌ها و مقامات مربوط، رسیدگی می‌نمودند.

مسأله اساسی در طی سال‌هایی که من بعنوان صدراعظم کار می‌نمودم؛ شمار زیادی از میثاق‌ها و معاهدات بین‌المللی مورد مطالعه قرار گرفت و به شماری از آنها در مطابقت با شرایط و موازین حقوقی افغانستان الحاق بعمل آمد و من شخصاً در چنین موارد اصرار می‌ورزیدم. در افغانستان آن دوران، از اعلامیه جهانی حقوق بشر همه ساله تجلیل بعمل می‌آمد و تا جائی که موضوع به شورای وزیران تعلق می‌گرفت؛ در عرصه‌های کاری خویش که در این بخش خاطرات و یادداشت‌ها بر شمرده شد، سعی بعمل می‌آمد تا مواد آن، تا جائی که مقدور بود مورد تطبیق قرار گیرد.

فصل یازدهم

نگاهی به سیاست خارجی حکومت در دهه هشتاد جنبش عدم‌انسلاک و افغانستان غیرمنسلک

جنگ سرد میان دو ابرقدرت جهان، ایالات متحده امریکا و اتحادشوروی در دهه هشتاد سده بیستم به نقطه اوج خود رسیده بود. با تأسف افغانستان در چنبر آن جنگ بمتابه یک نقطه داغ در جهان آنروزی بسختی درگیر مانده بود. از یکسو اتحادشوروی نمی‌خواست که افغانستان بدست نیروهای بنیادگرا بیافتد و مرزهای جنوبی امپراتوری آن معروض به خطر گردد که چنان نمونه‌ای در دهه نود بمشاهده رسید. از سوی دیگر ایالات متحده امریکا و متحدان آن به فرصت طلائی دست یافتند تا اتحادشوروی را در رابطه به مسأله افغانستان به زوایا، بکشانند؛ مزمل و بدنامش بسازند. باین مناسبت، جنگ تبلیغاتی و روانی عظیم و بی‌سابقه‌ای را سازمان بخشیدند. در نتیجه ابری از دود انبوه و ضخیم اطراف افغانستان را پوشاند و در عقب آن بسادگی رژیم نظامی پاکستان فعالیت‌های مداخله گرانه خودرا پنهان ساخت.

در برون از افغانستان در نتیجه جنگ تبلیغاتی سرسام آوری که بموازات جنگ گرم از سوی پاکستان و متحدانش مؤفقانه به پیش برده می‌شد، ذهنیتی ایجاد گردید که رژیم افغانستان گویا فاقد هرگونه استقلالیت است و گویا کلیه امور از کوچک تا بزرگ بدست شوروی‌ها اداره می‌گردد؛ در حالی که مردم بی‌طرف در داخل کشور می‌دیدند و می‌دانستند که چنین چیزی حقیقت ندارد و این حزب و ارگان‌های حکومت است که با احساس میهن‌پرستانه، باوقف و بادرک ضرورت‌های مبرم مردم در روند پیشرفت زندگی اجتماعی - اقتصادی کشور چنان کار و پیکار می‌نمایند که هیچ خارجی و هیچ مشاورانی توانائی رهبری آن را نداشتند. البته در این رابطه همکاری‌ها میان نیروهای دفاعی نظامی و امنیتی

داخلی و شوروی، مورد بحث من است.

در جریان سیل عظیمی از تبلیغات در دهه هشتاد، مبالغه‌های آشکاری نیز در این یا آن مورد صورت می‌گرفت. ولی جو عمومی طوری بود که بسیاری‌ها بدون توجه به مدارک و شواهد، استدلال و منطق بدان‌ها باور می‌کردند. بگونه مثال تا همین اکنون به کرات گفته می‌شود که در سال‌های هشتاد و پنج میلیون تن مهاجر از افغانستان (در نتیجه تجاوز شوروی!) فرار کردند؛ ولی هیچ منبعی شمار واقعی را با ارائه اسناد و مدارک قابل قبول ارائه نداده است. همچنان این حقیقت را هیچ مرجعی در نظر نگرفته است که قبل از دهه هشتاد و در جریان آن تا دومیلیون تن (رقم واقعی در دست نیست) از افغانستان برای کار به ایران در دوران شاه یا پس از آن رفته بودند و جزء پناهندگان شمرده شدند. درباره این حقیقت نیز سکوت اختیار می‌گردد که شمار زیادی از پناهندگان به پاکستان در سال‌های ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ فرار کردند و در سال‌های هشتاد اغلب آنان یا تشویق به فرار می‌شدند و یا در نتیجه فشارهای گروه‌های مسلح مجبور به فرار می‌گردیدند. همچنان کسی در کدام جایی برای نخستین بار اظهار داشته بود که گویا یک میلیون تن از افراد در افغانستان در اثر جنگ در طول سال‌های هشتاد کشته شده اند و این رقم از زبان شمار زیادی غالباً غیرآگاهانه تکرار گردیده است. ولی هیچ‌کس نپرسید که این رقم بر چه پایه‌ای استوار است و از کجا کشف گردیده است. فرض گردد که این رقم درست باشد پس طی ده سال، هر روز در حدود ۳۵۰ تن کشته شده است که چنین چیزی ناممکن است. باید این واقعیت را در نظر گرفت که در طول دهه هشتاد جنگ در افغانستان خصلت چریکی داشت و نه جبهه‌ای؛ گروه‌های مسلح حمله می‌کردند و فرار. در این شکی نیست که شمار زیادی از مردم در نتیجه انفجارات و راکت‌زنی‌های گروه‌های مسلح بقتل می‌رسیدند ولی نه به پیمان‌های آن ارقام سرسام‌آور یک میلیون تن شهید. در حالی که گفته می‌شود که در طول سال‌های ۱۹۹۰ با هزاران راکتی که بالای مردم و مناطق مسکونی کابل فیر گردید و در جریان آنهمه جنگ‌های ویرانگر در حدود ۵۰ هزار تن کشته شده اند. یکتا از مؤرخین

امریکائی اظهار می‌دارد که شاید مرگ و میر طبیعی را نیز جزء ارقام ارائه داده شده طی سال‌های هشتاد محاسبه کرده اند

تعجب انگیزتر اینکه، برخی‌ها پا فراتر گذاشته اند و بنابر بی‌اطلاعی یا آگاهانه حتی اظهار می‌دارند که از یک و نیم تا دوملیون شهید و دوملیون زن بیوه گردیده است. ولی سازمان‌های بین‌المللی به کرات اظهار داشته اند که در شهر کابل در پایان دهه نود در حدود بیست و پنجهزار زن بیوه وجود داشته است که بوسیله سازمان‌های خیریه و سازمان‌های ملل متحد تغذیه می‌شدند. البته معلوم نیست که چه تعداد ایشان مربوط به سال‌های هشتاد هستند و چه تعداد دیگر با مرگ طبیعی شوهران خویش، بیوه شده اند.

اکنون برمی‌گردم به موضوع مورد بحث و می‌پردازم به ارائه حقایق در رابطه به مشاوران ملکی شوروی در دستگاه شورای وزیران افغانستان:

در سال‌های هشتاد و پس از آن در اثر تلقینات و سیل عظیم تبلیغات چنین تلقیات بوجود آمد که گویا مشاوران شوروی در وزارت‌خانه‌ها و ادارات همه‌کاره بوده اند و یک تن مشاور در هر وزارت‌خانه از طریق ترجمان خویش گویا بگونه حیرت انگیزی تمام امور را اجرا و نظارت می‌کردند. در تحت تأثیر چنین تبلیغات، یا بگونه فرصت‌طلبانه و یا بخاطر "تولی و تبری"، دوکتور محمدحسن شرق صدراعظم افغانستان (از جون ۱۹۸۸ تا فبروری ۱۹۸۹) در حالی که در دوران صدارت وی در شمار مشاوران شوروی هیچگونه کاهشی بمیان نیامده بود؛ در کتاب خاطرات خویش تحت عنوان کرباس پوش‌های برهنه پا (ص ۲۵۱) ضمن توضیح یک فوتو از مشاوران چنین می‌نگارد:

«شخصت نفر مشاورین و ترجمان‌ها امور اداری سیاسی و اجتماعی صدارت را (منظورش تمام وزارت‌خانه ادارات و مؤسسات دولتی مربوط به حکومت یا شورای وزیران است) تحت نظر سرمشاور اجرا می‌کردند.»

هرگاه واقعاً چنین بود که همه امور صدارت امور کلیه وزارت‌خانه‌های ملکی را

مشاوران انجام می‌دادند؛ پس چگونه بعد از خروج کامل نیروهای شوروی از افغانستان و هم‌زمان با آن که پایان حکومت دوکتور شرق در فروری ۱۹۸۹ نیز بود و حتی یک مشاور در مجموع دستگاه حکومت باقی نمانده بود؛ تمام امور در دور دوم صدارت من، پیروزمندانه سازماندهی گردید. بگونه مثال: اقتصاد ورشکست شده که مسئول آن حکومت ۹ ماهه دوکتور شرق بود؛ احیاء گردید؛ صفوف عظیم گرسنگان که از ساعت ۲ پس از نیمه شب در سرمای زمستان در عقب نانوائی‌ها صف می‌کشیدند و چندین ماهه مواد ارتزاقی به کوپونداران و مواد سوخت به سرما خوردگان، نرسیده بود؛ باردیگر صاحب نان، گرمی و زندگی شدند.

درباره حضور مشاوران شوروی در وزارت‌خانه‌های ملکی در ماه نخست پس از قیام اپریل ۱۹۷۸ از سوی نورمحمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین به اصرار تقاضا گردید تا اتحادشوروی مشاوران خویش را در امور حزبی و اقتصادی به افغانستان بفرستد. شوروی‌ها موافقت کردند تا چندتن مشاور و یکتن سرمشاور در امور حزبی به افغانستان اعزام نمایند؛ ولی در برابر مشاوران ملکی تا حدودی تعلل نشان دادند. معهداً بنابر تقاضاهای مکرر رژیم، هیأتی از کمیته دولتی روابط اقتصادی خارجی اتحادشوروی در ماه جون ۱۹۷۸ بخاطر مذاکره پیرامون این موضوع وارد کشور گردید. هیأت متذکره در وزارت پلان با من نیز مذاکره نمود و موافقت کرد که تیم مشاوران پلان‌گذاری شوروی متشکل از پنج تن مشاور (متخصص)، یکتن سرمشاور (سرمتخصص) و چهارتن ترجمان و سکرتر که از گذشته‌ها در وزارت پلان همکاری می‌کردند؛ کماکان باقی بمانند.

من هنگامی که در پایان سال ۱۹۷۹ از زندان رهایی یافتم؛ اطلاع حاصل کردم که رسماً موافقت شده بود تا جمعاً ۸۰ تن شامل مشاوران، ترجمان‌ها، دستیاران، همکاران و سکرترهای آنان در وزارت‌خانه‌های اقتصادی و اجتماعی همکاری نمایند. براساس این موافقت‌نامه که برای ده سال عقد شده بود؛ بگونه متوسط عملاً در سال‌های ۱۹۸۰ در حدود ۵۰ تن مشاور و ترجمان در

وزارت‌خانه‌های مختلف همکاری می‌نمودند. وظیفه عمده مشاوران متذکره بررسی و سازماندهی همکاری‌های اتحادشوروی قرضه‌ها و امدادهای آن کشور با عرصه بخصوص کار وزارت‌خانه معین بود. بگونه مثال مشاور در وزارت معادن و صنایع وظیفه داشت که در تماس دائمی با سفارت اتحادشوروی و نمایندگی اقتصادی و تجارقی آن کشور در افغانستان در امر تنظیم امور مربوط به کار و زندگی متخصصان شوروی و قرضه‌های چندصد ملیون دالری آن کشور به آن وزارت همکاری نماید. همچنان مشاور در وزارت تجارت بخاطر همکاری در مناسبات تجارقی میان دو کشور بمثابه یک پل ارتباطی کار می‌کرد و مشاوران در وزارت‌خانه‌های دیگر نیز در اینگونه موارد کار کم‌تر نداشتند. البته باید اذعان کرد که برخی از مشاوران تا جائی که برای ایشان مقدور بود از ارائه مشوره‌های مفید در بخش‌های کار وزارت‌خانه‌های معین دریغ نمی‌کردند؛ اینکه در نظر گرفته می‌شد یا نه؛ مربوط به امکانات و تمایل وزرا یا کارمندان مربوط بود.

در مقرر شورای وزیران، نیز یکتن مشاور وجود داشت که بنابر اهمیت مسأله انتقالات اموال از اتحادشوروی و از طریق آن کشور به افغانستان و جلب همکاری‌های روزمره مقامات مربوط تجارقی، ترانسپورتی و ترانزیتی اتحادشوروی با شورای وزیران همکاری می‌نمود. در آغاز مشاوری بنام پانتلیف که قبلاً معاون وزیر ترانسپورت جمهوری اوکراین شوروی بود؛ با شورای وزیران در بخش ترانسپورت و انتقالات همکاری می‌نمود. مشاور دومی نیز متخصص امور ترانسپورت و اسمش یوری سوخین بود. وی چه قبل و چه بعد از انجام کار مشاوریت، بعنوان معاون و وزیر ترانسپورت جمهوری فدراتیف روسیه، وزیر ایالتی در بخشی از اتحادشوروی کار می‌کرد. او در عین‌زمان سرمشاور نیز شمرده می‌شد. وی بجز از کار تخنیکی خویش به هیچ مسأله دیگری ابراز علاقمندی نمی‌کرد تا چه رسد به کوچک‌ترین اثر مداخله در امور شورای وزیران که عملاً امکانات آنرا نداشت. او در سال‌های نود، رئیس اتحادیه مستقل کارکنان ترانسپورت موتوری روسیه بود.

بنابراین، باید به این مسأله صراحت داد که مشاوران شوروی قاعدتاً امکانات مداخله را در کار وزراء نداشتند. ولی در این رابطه از استثنائات نمی‌توان انکار ورزید؛ ولی هرگاه از مشاوران بنابر مداخلات و خطاهای ایشان شکایت بعمل می‌آمد؛ فوراً مورد بازپرس قرار می‌گرفتند.

سرمشاور حزبی بنام وکتور پتروویچ پولینیچکه بنابر فعالیت‌های مداخله‌گرانه خویش و برانگیختن اعتراضات و شکایات شماری از اعضای بیروی سیاسی حزب و همچنان برخی از شوروی‌ها مورد انتقاد قرار گرفت و از افغانستان باز خواسته شد. ولی دوکتور نجیب‌الله بعنوان رئیس حزب و رئیس جمهوری در جریان ملاقات با میخائیل گرباچوف تقاضا نمود تا وی کماکان در افغانستان باقی بماند. معیناً این امر تأثیر ناگواری را بر مناسبات رئیس حزب و اعضای رهبری خلقی‌ها و شماری از اعضای رهبری پرچی‌ها در بیروی سیاسی حزب از جمله نوراحمد نور، عبدالظهور رزمجو و من بجا گذاشت. او بعضاً از طریق برخی از مشاوران نزدیک به خود نه تنها در امور حزبی بلکه در کار برخی از ادارات دولتی نیز با ارائه نظریاتی مداخله می‌نمود. قابل تذکار می‌دانم که وی از فهم و دانش گسترده در عرصه‌های فرهنگی برخوردار و انسانی خیلی‌ها پرکار بود.

برغم اینکه پس از تقاضای رئیس جمهور برای ادامه کار، پولینیچکه دیگر از مداخله در امور حکومت ابا می‌ورزید. ولی مناسبات من با او و نجیب‌الله تیره‌تر می‌شد و به سردی بیش‌تر می‌گرائید. پولینیچکه موصوف پس از بازگشت از افغانستان در سال ۱۹۹۰ بعنوان منشی دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان با صلاحیت‌های وسیع تعیین گردید. وی پس از متلاشی شدن اتحاد شوروی در جمهوری خودمختار استین شمالی در فدراسیون روسیه، مقام رهبری را احراز کرد تا اینکه در سال ۱۹۹۳ با سه تن از جنرال‌های نظامی در جریان برخوردهای مسلحانه میان انگوشت‌های مسلمان تبار و استین‌های عیسوی مذهب در یک سانحه سقوط هلیکوپتر جان سپرد. مقامات مسکو

مراسم درگذشت وی را در سطح یکی از رهبران برجسته دولتی برگزار نمودند.

سفیر اتحادشوروی در افغانستان:

سفیر اتحادشوروی در سال‌های هشتاد افزون بر انجام وظایف دیپلماتیک خویش با مشاوران شوروی در افغانستان نیز کار و همکاری می‌نمود و بیش‌تر تلاش‌های وی را رسیدگی به مسایل همکاری‌های اقتصادی میان دو کشور تشکیل می‌کرد. ولی برطبق اصول قبول‌شده مشاوران شوروی در وزارت‌خانه‌های ملکی، افغانستان علاقمندی مشهودی به امور وزارت‌خانه‌های مربوط ماورای وظایف خویش بروز نمی‌دادند. آنان گزارش‌های خویش را به نمایندگی روابط اقتصادی و تجارقی اتحادشوروی و به سفیر شوروی در کابل ارائه می‌کردند.

سفیر اتحادشوروی در افغانستان برای هفت سال از (۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶)، فکرت احمد جانوویچ تابییف نام داشت. وی شخص مجربی بود و قبل از اشغال وظیفه در افغانستان برای بیست سال بعنوان رهبر با صلاحیت جمهوری خودمختار مسلمان تبار تاتارستان شوروی ایفای وظیفه می‌کرد. او پس از بازگشت از افغانستان برای چندین سال بحیث معاون اول صدراعظم فدراتیف روسیه کار کرد و در سال‌های ۱۹۹۰ رئیس کمیته بررسی امور خصوصی ساختن ملکیت‌های دولتی روسیه بود. وی دارای خصوصیات نیرومند ملی تاتاری خویش و شخص بادرایتی بود. وی بخاطر جلب کمک‌های اقتصادی اتحادشوروی به افغانستان همکاری می‌کرد و همواره مقامات مسکو را برای اعطای کزیدت‌ها و امدادهای مادی و فنی شوروی به افغانستان تشویق می‌نمود. وی افزون بر اجرای وظایف دیپلماتیک، گزارش‌های مشاوران شوروی را در وزارت‌خانه‌های ملکی استماع و جمع‌بندی می‌کرد و آنان را تحت انضباط جدی قرار می‌داد تا از وظیفه اصلی خویش عدول نه نمایند که عمدتاً عبارت از ارائه مشوره‌ها در زمینه تنظیم همکاری‌ها میان مؤسسات و ادارات دو کشور بود.

سیاست خارجی و جلب همکاری‌های اقتصادی:

به رغم تبلیغات و تحریرات گوناگون از جانب برخی از کشورهای همسایه و کشورهای غربی و متحدین آنها، موقف عدم‌انسلاک افغانستان در عرصه جهانی حفظ گردید و این کشور بمثابه یکی از اعضای وفادار جنبش عدم‌انسلاک باقی ماند. من در جریان کار خویش بحیث صدراعظم، دوبار در کنفرانس‌های جنبش عدم‌انسلاک منعقد شده در دهلی (هند) ۱۹۸۲ و هراری (زیمبابوی) ۱۹۸۷ فعالانه شرکت کردم و در میانه این سال‌ها به برخی از کشورهای اروپائی، آسیائی، آفریقائی و امریکائی لاتین مسافرت نمودم. از جمله در سال ۱۹۸۷ مسافرت رسمی به اتحادشوروی انجام دادم و از من در مسکو بگونه بی‌سابقه‌ای با گرمی و رعایت جدی احترامات کشوری استقبال بعمل آمد. این مسافرت هم‌زمان بود با مذاکرات گسترده در ارتباط به حل سیاسی مسأله افغانستان و خروج قوای شوروی که بعداً منجر به امضای چهار جانبه موافقت‌نامه‌های ژنیو (اپریل ۱۹۸۸) گردید. درباره اهمیت این مذاکرات دیگو کوردوویز، سابق معاون سرمنشی سازمان ملل متحد و نماینده خاص آن سازمان برای افغانستان در اثر مشترک معروف خویش با سلینگ هریسن تحت عنوان "آنسوی افغانستان" (ص ۲۷۲) در ارتباط به نقش من نیز در زمینه انجام مذاکرات همه‌جانبه برای نیل به توافق بمنظور خروج نیروهای شوروی از افغانستان و قطع مداخله در امور افغانستان از جانب پاکستان، اشاره کرده است.

شایان تذکر می‌دانم که من حین ورود قوای شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ هنوز در زندان بودم و بعدها نظر موافق خویش را بارها برای خروج قوا، ابراز کردم. من اقامت طولانی قوای متذکره را یک اشتباه جدی می‌دانستم. ولی بصراحت اظهار می‌دارم که من نمی‌توانم با چنین نظریات بی‌پشتوانه که گویا حکومت‌های افغانستان دست نشانده شوروی بوده اند و کارمندان بالارترتبه دولتی مزدوران شوروی موافقت نمایم. هرگاه چنین

قضایات‌ها معیار و مدار اعتبار قرار گیرد؛ پس در هر کشوری که قوای خارجی وجود داشته است یا وجود دارد؛ چنین اتهامات نادرست می‌تواند وارد گردد.

قابل تذکار می‌دانم که ارتباط متقابل میان دولت و قوای شوروی در افغانستان خصوصیت دوگانه داشت. ویژگی اول اینکه قوای شوروی با قوای سه‌گانه نظامی دولتی در ارتباط بود که خارج از حیطه صلاحیت شورای وزیران شمرده می‌شد. ویژگی دومی اینکه: در بخش ملکی که عرصه کار شورای وزیران بود؛ ضرورت تأمین ارتباطات با قوای متذکره وجود نداشت. همچنان در ارتباط به موجودیت مشاورین و متخصصین شوروی در برخی از وزارت‌خانه‌های ملکی قابل تذکار می‌دانم که ایشان صرف نقش مشاور را ایفاء می‌کردند. آنان عمدتاً همانگونه که قبلاً گفته شد، بخاطر ایجاد تسهیلات در امر کاربرد کمک‌های اقتصادی و فنی شوروی در پروژه‌ها و عرصه‌های کاری در کشور همکاری می‌نمودند. لازم به یادآوری است که در حکومت‌های قبلی افغانستان نیز شمار قابل ملاحظه‌ای مشاورین و متخصصین شوروی و خارجی دیگر کار می‌کردند.

شورای وزیران در دهه هشتاد به رغم تأثیرات ناهنجار ادامه جنگ بر فعالیت‌های آن، راه معین خود را می‌پیمود و به رغم فشارها از مقامات بالائی حزبی و دولتی نمی‌توانست که به دو قطب متضاد بلغزد. یعنی اینکه تمام منابع و امکانات مالی و مادی خود را در خدمت جنگ قرار بدهد یا اینکه دست روی دست بنشیند و انتظار بماند تا جنگ پایان یابد.

به تجربه من، این نظریات تأیید شده نمی‌تواند که اتحاد شوروی به منابع مواد خام افغانستان چشم طمع داشته است. در این ارتباط بعضی‌ها، مثال صدور گاز افغانستان به آن کشور را متذکر می‌شوند ولی حقیقت اینست که صدور گاز از دوران حکومت محمد داؤد به اتحاد شوروی آغاز شده بود. در حالی که آن کشور یگانه خریدار گاز افغانستان بود و در آنسوی دریای آمو صدها مرتبه مقادیر بیش‌تر گاز، خود در دسترس داشت ولی گاز افغانستان را با وصف ترکیبات ناجور آن به قیمت‌های بین‌المللی خریداری می‌کرد.

اکنون که در مورد صدور گاز طبیعی حرف در میان آمد؛ بهتر است تا به یک حقیقت انکارناپذیر در مورد قیمت‌های صادراتی آن که پیوسته مورد مشاجره بوده است؛ اشاره گردد. گاز طبیعی افغانستان با کمک مالی و تخنیکی اتحادشوروی کاوش، کشف و استخراج گردید و دستگاه‌های تصفیه، تجرید و خشک کردن و همچنان تجهیزات و لوله‌های صدور آن احداث شد. در اینجا قیمت‌های صادراتی گاز در سال‌های اولیه مورد بحث من نمی‌باشد؛ ولی در سال‌های حکومت اینجانب، قیمت‌های فروش گاز به اتحادشوروی بر پایه قیمت‌های بین‌المللی تعیین می‌گردید. بنابراین، آن سروصدهای بی‌مایه و حرف‌های بی‌پایه که گویا گاز افغانی به قیمت‌های نازل به شوروی صادر می‌شد؛ حقیقت ندارد. قیمت‌های گاز همه ساله مورد تجدیدنظر قرار می‌گرفت؛ مذاکرات و مباحثات طولانی بین هیأت‌های فنی هردو جانب بگونه متناوب - یکسال در کابل و سال دیگر در مسکو - انجام می‌گرفت. هیأت‌های جانب افغانی که از میان بهترین متخصصان و کارشناسان وزارت‌های معادن و صنایع، پلان‌گذاری، تجارت و تفحصات نفت و گاز شمال تعیین می‌شدند با جمع‌آوری اطلاعات از تجارت جهانی گاز طبیعی آمادگی کامل برای مذاکرات و مباحثات اتخاذ می‌کردند. جانب افغانی حین تعیین قیمت‌ها براساس فی‌مترمکعب کلوری گاز، قیمت‌های فروش گاز ایران، الجزایر و کشورهای دیگر و بویژه قیمت‌های صادراتی خود اتحادشوروی را به کشورهای اروپای غربی در نظر می‌گرفتند. قیمت‌های صادراتی گاز اتحادشوروی به کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی که به نرخ‌های امتیازی خاص تحویل داده می‌شد؛ مدار اعتبار هیأت‌های افغانی نبود.

برغم اینکه اتحادشوروی خود یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان گاز طبیعی در جهان بود و گاز صادراتی افغانستان را که سالانه در حدود متوسط بالغ بر دو میلیارد متر مکعب می‌شد؛ در ازبکستان به مصرف می‌رسانید. در حالی که در همان سال‌ها صرف در ازبکستان چهل میلیارد متر مکعب گاز در سال استخراج می‌گردید. با وصف اینکه نوعیت گاز افغانستان با گاز کشورهای دیگر تفاوت

داشت و موجودیت فیصدی زیاد متان در گاز طبیعی افغانستان کیفیت آنرا پائین می‌آورد.

باوصف اینکه یگانه خریدار انحصاری گاز افغانستان اتحادشوری بود و در این مورد هیچگونه رقابت وجود نداشت؛ باوصف اینکه، اتحادشوری خود بر آن سرمایه‌گذاری نموده بود و به گاز افغانستان ضرورت جدی نداشت؛ ولی حکومت افغانستان بنابراهمیت اقتصادی درآمدهای ناشی از صدور گاز برای اقتصاد ضعیف کشور و بنابر ملاحظه نزاکت‌های سیاسی، همه ساله در مورد تعیین قیمت‌ها موضع خیلی جدی و سخت اتخاذ می‌کرد. چنانکه چندین بار مذاکرات خیلی طولانی شد و توافق حاصل نگردید تا اینکه جانب شوری مجبور به عقب نشینی گردید. اینگونه موضع‌گیری‌های جدی از سوی من بعنوان رئیس حکومت در رابطه بمسائل اقتصادی متقابل میان دو کشور، شاید بحیث یکی از عوامل موجب شده باشد که برخی از مقامات معین اتحادشوری در برابر من در تفاوت مواضع که با نجیب‌الله داشتم؛ موقف نادرستی اتخاذ نمایند. بگونه مثال در اینجا موضوعی را در نوشتار دو تن از نویسندگان روسی که ارتباط شخصی بمن می‌گیرد؛ نقل می‌نمایم: «به سال ۱۹۸۸ در دستگاه شورای وزیران افغانستان به رهبری کشتمند آغاز به گردآوری پنهانی اطلاعات درباره زبان‌هائی که در اثر جنایت شوروی‌ها به افغانستان رسیده بود؛ نمودند که در برنامه بود در صورت لزوم آنرا بشکل نوعی کتاب سفید چاپ کنند.»

مطلب متذکره که در اثر پلاستین و اندریانوف بنام "افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک" و ترجمه عزیز آریانفر ص (۹۳) آمده است. به گمان من، شاید از سوی برخی از مقامات دولتی افغانستان به شوروی‌ها گفته شده باشد؛ در حالی که مطلب متذکره تصویری بیش نبوده است و حقیقت ندارد.

در واقعیت امر این اتحادشوری بود که مطالعات و کاوش تمام معادن و منابع زیرزمینی افغانستان را در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ انجام داد و ذخایر نفت و

گاز را در شمال کشور تثبیت نمود؛ آن کشور دستگاه‌های استخراج و تصفیه گاز و لوله‌های انتقال آنرا در شمال افغانستان اعمار کرد و در امر احداث صدها پروژه و مؤسسه بزرگ صنعتی زراعتی، آبیاری، ساختمانی، سرک‌سازی، برقرسانی، خانه‌سازی، تأسیسات آموزشی و فرهنگی همکاری نمود. در سال‌های ۱۹۸۰ در حالی که کشورهای سرمایه‌داری غرب، کشورهای همسایه، سازمان‌های بین‌المللی بشمول سازمان ملل متحد و مؤسسات غیرحکومتی و خیریه جهانی و غربی بطور کامل هرگونه همکاری امداد و کمک به افغانستان را قطع کرده بودند؛ شورای وزیران به ادامه سال‌های پیشین توانست کمک‌ها و امدادهای بزرگ و مؤثر اقتصادی، علمی، فنی و فرهنگی اتحادشوروی را به ارزش ملیاردها دالر بخاطر رشد اقتصاد و فرهنگ در کشور جلب نماید و در راه رفاه عمومی مردم بکار گیرد.

کمک‌های اقتصادی اتحادشوروی به افغانستان:

تا جایی که معلوم بود مقامات رهبری مسکو به چگونگی کار حکومت افغانستان که مسایل اجتماعی و اقتصادی را بر عهده داشت؛ علاقمندی زیادی نشان نمی‌دادند. زیرا نخست مسأله عمده و قابل توجه از دیدگاه ایشان امور نظامی و امنیتی بود؛ نه مسایل دیگر. ثانیاً توجه زیاد نسبت بمسایل حکومت مسئولیت‌ها و تعهدات ایشان را بخاطر اعطای کمک‌های اقتصادی تخنیکی و امدادهای مالی بیش‌تر فزون‌تر می‌ساخت.

با آن، طی سال‌های دهه هشتاد اتحادشوروی ناگزیر میزان کردیت‌ها و بویژه امدادهای بلاعوض خویش را در زمینه‌های اقتصادی و امور اجتماعی افزایش بخشید. کمک‌های اقتصادی آن کشور که از نیمه سال‌های ۱۹۵۰ آغاز گردیده بود، برغم تغییر رژیم‌ها و حکومت‌ها تا سال‌های ۱۹۹۰ ادامه یافت. ابتکار جلب کمک‌های مساعد اقتصادی و نظامی اتحادشوروی متعلق به محمداؤد صدر اعظم است. این کمک‌ها و امدادها در حکومت‌های گذشته در حدود پنجاه درصد قرضه‌های خارجی و در سال‌های ۱۹۸۰ در حدود هفتاد درصد

آنها را تشکیل می‌کرد.

این کمک‌ها به اشکال قرضه‌های درازمدت، امدادهای مالی، اموال مصرفی و معاونت‌های بلاعوض انجام می‌گرفت. در طی دهه هشتاد کمک‌های بزرگی برای اقتصاد و مردم افغانستان از اتحادشوروی دریافت گردید. قرضه‌های درازمدت بشکل ماشین آلات، افزار، مواد ساختمانی و خدمات تکنیکی برای احداث پروژه‌های جدید و تکمیل ساختمان‌های گذشته اعطا می‌گردید. براساس این کریدت‌ها، صدها پروژه بزرگ و متوسط عام‌المنفعه در امور آبیاری و کشاورزی، صنایع سنگین و سبک، سرک‌سازی و ترانسپورت، مخابرات و مواصلات، بازرگانی و خدمات اجتماعی، معارف و فرهنگ در افغانستان تکمیل و اعمار گردید. یکی از دلایل مؤثریت اقتصادی کمک‌های اتحادشوروی پائین بودن سطح قیمت‌های اموال و تجهیزات به تناسب کشورهای سرمایه‌داری بود. دلیل دوم اینکه کار بوسیله مؤسسات دولتی آن کشور انجام می‌گردید و مسأله افزودن سود و بهره از سوی کدام مؤسسه قراردادی خصوصی بر تمام شد مطرح نمی‌گردید. سوم اینکه سطح معاشات متخصصان شوروی به مقایسه کشورهای دیگر خیلی پائین و حتی یک پنجم آنان بود.

مناسبات افغانستان با کشورهای دیگر:

در سال‌های هشتاد، افغانستان با یکصد کشور جهان دارای مناسبات فعال سیاسی بود. نمایندگی‌های دیپلماتیک آن به سطح سفارت و جنرال قونسلی در برون از کشور به ۴۱ می‌رسید و کشورهای دیگر در افغانستان دارای ۳۰ نمایندگی فعال در سطح سفارت و جنرال قونسلی بودند و سازمان‌های اختصاصی ملل متحد در افغانستان ۱۲ نمایندگی داشت. در جریان سال‌های هشتاد هیأت‌های نمایندگی از افغانستان در صدها گردهم‌آئی بین‌المللی در سطح جهانی و منطقوی شرکت ورزیدند. رهبران کشور از کشورهای مختلف بازدید کردند و شمار زیادی از هیأت‌ها و شخصیت‌های سیاسی خارجی از

افغانستان دیدار بعمل آوردند. در وزارت امور خارجه در تحت رهبری شاه محمد دوست و سپس عبدالوکیل شمار زیادی از کادرهای با صلاحیت اعم از دپلومات‌های سابقه و تحصیلکرده‌های جدید در داخل و خارج کشور کار و همکاری می‌کردند. در اینجا از معینان آن وزارت‌خانه که دارای صلاحیت‌های حرفه‌ای بودند و فعالانه از مواضع سیاسی و منافع افغانستان نمایندگی می‌نمودند؛ نام می‌برم: عبدالهادی مکمل، غلام‌سخی دانشجو، محمدسرور یورش، داؤدکاوین، فرید ظریف، تواب ذکائی، دوکتور عبدالباقی سمندری، خدای‌داد بشرمل و فاروق کارمند.

حکومت افغانستان خواهان تأمین مناسبات دوستانه و زندگی در محیط صلح با تمام همسایگان خویش و کشورهای اسلامی بود. ولی رژیم نظامی پاکستان سیاست یکجانبه رویارویی و خصومت‌آمیز را در قبال دولت افغانستان به پیش می‌برد و آشکارا در عمل و پنهان در حرف در امور داخلی آن مداخله می‌نمود. معینان از سوی حکومت افغانستان پیوسته سیاست مدارا و دعوت به مذاکره برای حل اختلافات با آن کشور پیشنهاد می‌گردید.

موضع‌گیری حکومت افغانستان برای انجام مذاکرات با پاکستان برای حل و فصل سیاسی مسأله، پس از هر چندی در جلسات شورای وزیران مطرح بحث قرار می‌گرفت و در این باره گزارش‌هایی از سوی وزیر امور خارجه ارائه می‌گردید. در این رابطه بخشی از گزارش شاه محمد دوست وزیر امور خارجه را که در جلسه مورخ ۵ جون ۱۹۸۲ شورای وزیران ارائه شده بود، بگونه نمونه نقل می‌نمایم:

«مذاکرات هیأت افغانی با هیأت پاکستانی که در اثر مساعی دیگو کوردو وینز نماینده سرمنشی سازمان ملل متحد بعمل آمد با صراحت بود. هیأت افغانی با حفظ پرنسیب‌های سیاست خارجی حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان، انعطاف پذیری در جریان مذاکرات نشان داد. در جریان مذاکرات موضوعات مربوط به طرز العمل عمدتاً حل گردید و موضوعات اصلی نیز مورد بحث قرار

گرفت. حمایت دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان از مساعی سرمنشی سازمان ملل متحد و نماینده وی (دیگو کوردوویز) که زمینه مذاکرات بین دو طرف و حل همه‌جانبه موضوع را فراهم ساخته است؛ ابراز گردید.»

در پایان خبر مربوط به این گزارش گفته می‌شد:

«وزیر امور خارجه متذکر شد که حکومت ج.د.ا. در روشنی مذاکرات ژنیو مساعی صادقانه خویش را در زمینه حل سیاسی موضوع دوام خواهد داد.»*

کافی است بملاحظه گزارش بالا نتیجه‌گیری بعمل آورد که پاکستان شش سال دیگر با اتخاذ سیاست نوسانی و کارشکنانه تعلل بخرج داد تا اینکه سرانجام در اپریل ۱۹۸۸ موافقت‌نامه‌های ژنیو به امضا رسید. پس از آن نیز برغم اینکه مضمون و محتوی اصلی موافقت‌نامه‌های متذکره را قطع مداخله از سوی هردو کشور همسایه در امور داخلی همدیگر تشکیل می‌کرد و برغم اینکه نیروهای اتحاد شوروی بموجب آنها از افغانستان خارج گردید؛ ولی مداخلات از سوی پاکستان قطع نشد.

جنبش عدم انسلاک و شرکت در هفتمین کنفرانس سران در دهلی:

اهداف و اصول اساسی جنبش عدم انسلاک در نخستین کنفرانس آن با شرکت شماری از سران دول یا حکومت در سال ۱۹۶۱ در بلگراد مشخص گردیده بود. در اصول متذکره گفته می‌شد که همزیستی مسالمت آمیز، بدیلی برای رویارویی و فاجعه جنگ جهانگیر هسته‌پی و بنیاد مناسبات نوین بین المللی می‌باشد.

جنبش عدم انسلاک پس از سرنگونی امپراتوری‌های استعماری و پیدایش کشورهای تازه به استقلال رسیده، در جریان اینکه تلاش برای کشاندن آن کشورها به پیمان‌های نظامی انجام می‌شد؛ به رشد خود ادامه داد و نقش آن

* اقتباس از سالنامه ۱۹۸۲، ص (۳۱۲)

بگونه روزافزون بمثابة عامل مهم و مستقل سیاسی در مناسبات بین‌المللی رو به افزایش گذاشت.

در دهه هشتاد، این جنبش از وسعت و اعتبار بزرگی در عرصه جهانی برخوردار گردید و افغانستان کماکان یکی از اعضای وفادار آن باقی ماند. افغانستان، هند، یوگوسلاوی، اندونیزیا و مصر از بنیادگذاران اصلی این جنبش شمرده می‌شوند. محمداوُد، صدراعظم به نمایندگی از افغانستان در بنیادگذاری و گسترش عرصه فعالیت این جنبش فعالانه شرکت ورزید. کنفرانس‌های جنبش عدم‌انسلاک پس از کنفرانس بلغراد، هر چهار سال بعد در یکی از کشورهای عضو دایر می‌گردید. هفتمین کنفرانس دول یا حکومت‌های کشورهای عضو جنبش عدم‌انسلاک در دهلی نو از تاریخ ۷ تا ۱۲ مارچ ۱۹۸۳ دایر گردید و من در آن بعنوان رئیس هیأت افغانستان شرکت کردم. ولی قابل تذکار می‌دانم که بر طبق تعامل، قبل از کنفرانس سران، گردهم‌آئی‌هایی به اشتراک وزرای امورخارج کشورهای عضو برای تدارک کار کنفرانس برگزار می‌گردید و پیوسته هیأت نمایندگی افغانستان در آنها فعالانه سهم می‌گرفت. همچنان قبل از کنفرانس دیدارهای دیپلماتیک میان کشورها انجام می‌شد. چنانکه وزیر امورخارج هند نتوار سنگ به افغانستان مسافرت نمود و بتاريخ اول فبروری ۱۹۸۳ با من نیز ملاقات کرد.

لازم می‌بینم که در اینجا گزارش مختصری از صورت اشتراک هیأت افغانستان در کنفرانس متذکره بخاطر معلومات ارائه بدهم: بقرار معلوم دولت هند و صدراعظم آن کشور اندیرا گاندهی شخصاً در استقبال از هیأت‌های نمایندگی روش‌های متناسبی را اتخاذ می‌کردند. استقبال از هیأت افغانی در سطح بالائی صورت گرفت. بمجردیکه هواپیمای حامل هیأت در فرودگاه دهلی بر زمین نشست؛ با استقبال گرم صدراعظم هند و رهبران بلند پایه آن کشور مواجه گردید. پس از مصافحه صدراعظم هند و من در پیشاپیش و دیگران در پی فاصله بالنسبه درازی را بر روی پای‌انداز سرخ تا ستیژ بلند بزرگ و باشکوهی

پوشیده با سقف آراسته که در وسط میدان برپاشده بود؛ پیمودیم. ما در وسط ستیژ ایستادیم و آنگاه سرود ملی هردو کشور هند و افغانستان بوسیله باند بزرگ موزیک نواخته شد. شمار زیادی از افغان‌های مقیم هند بشمول سفیر و کارمندان سفارت و هندی‌ها در فرودگاه برای استقبال آمده بودند. هیأت در بخش خاصی از هتل آشوکا اقامت گزید. فردای ورود من، برای ملاقات با بانو اندیرا گاندهی صدراعظم به دفتر کار وی رفتم. دفتر در کاخ بزرگ دولتی هند پوشیده با سنگ‌های سرخرنگ معروف هندی، ساده و بی پیرایه تزئین شده بود و در اتاق اولی ورودی از سوی صدراعظم باردیگر با گرمی استقبال شدم. در حالی که چند تن از بانوها، اعضای پارلمان هند نیز آنجا حضور داشتند در ملاقات صحبت‌های مان به زبان انگلیسی انجام گرفت. اندیرا گاندهی را همانگونه که در جهان می‌شناختند؛ رهبری بلامنازع و سیاستمداری بزرگ یافتیم که خردمندی در سیاست را از جمله از پدر بزرگوار خویش جواهر لعل نهرو نیز به ارث گرفته بود. در پایان دیدار، صدراعظم هند ترجیح داد که با عبور از کوریدورها و پلکان‌های کاخ تا در خروجی که موتر حامل قرار داشت؛ با من همراهی و خداحافظی نماید.

با گشایش رسمی جلسات کنفرانس، من بعنوان رئیس هیأت افغانی فرصت یافتم که در نخستین ساعات بیانیه مفصلی ایراد نمایم. شیرازه بندی بیانیه اصلاً از سوی کمیسیونی در وزارت امور خارجه در تحت رهبری وزیر آن، شاه محمد دوست انجام شده بود. معهذاً من شخصاً در آن گسترده دستکاری نمودم و آنرا به شیوه و شکل معیاری قبول شده خویش درآوردیم. در بیانیه تحلیل مفصلی از اوضاع جهانی آن زمان بعمل آمده و پیشنهادهاتی بخاطر رفع تنش و پشتیبانی از روند تشنج زدائی ارائه گردیده بود. در بیانیه گفته شده بود که پاکستان به تخته خیز تجاوز برضد کشور همسایه خویش افغانستان مبدل گردیده است و با لحن آشتی جویانه از آن کشور تقاضا بعمل آمده بود که با اتخاذ روش متقابل به مذاکراتی که میان دو کشور تحت سرپرستی نماینده ویژه سازمان ملل آغاز گردیده است با حسن نیت ادامه بدهد.

در پایان، بیانیه تعهد افغانستان به سیاست عدم‌انسلاک (غیر وابسته چنین بیان گردیده بود: «افغانستان یک کشور غیرمنسلک است و غیرمنسلک باقی خواهد ماند.»

در کنفرانس دهلی، ضیاءالحق رئیس جمهوری پاکستان در بیانیه خویش از هرگونه مداخله پاکستان در امور افغانستان بگونه قاطع انکار ورزید؛ ولی در پایان بیانیه وی، شاه‌محمد دوست وزیر امورخارجه با استفاده از حق جواب با ارائه دلایلی درباره مقیاس‌ها و گستره مداخلات از سوی پاکستان، سخنانی اظهار داشت.

در جریان کارکنفرانس ملاقات‌هایی با رهبران برخی از کشورهای غیر منسلک مانند فیدل کاسترو رئیس شورای دولتی و حکومتی کیوبا، حافظ‌الاسد رئیس جمهوری سوریه، موریس بشاپ رئیس جمهوری گرانادا، فام وان دونگ رئیس شورای دولتی ویتنام، پریز دوکویلا سرمنشی سازمان ملل متحد و برخی از رهبران کشورهای آسیائی افریقائی و امریکای لاتین انجام گردید.

شرکت در هشتمین کنفرانس سران کشورهای غیر منسلک:

این کنفرانس از ۱-۶ سپتمبر ۱۹۸۶ در هراری، مرکز کشور افریقائی زمبابوی دایر گردیده بود. من بعنوان رئیس هیأت افغانستان در آن شرکت ورزیدم. برای برگزاری این کنفرانس، کشور متذکره آمادگی‌های زیادی اتخاذ کرده و حتی برای اقامت هریک از سران دول یا حکومتات، ویلاهایی جدیداً اعمار نموده بود. در بیانیه‌ای که از سوی من در کنفرانس ایراد گردید؛ بیش‌تر درباره مسایل افریقا سخن گفته می‌شد و از جمله پشتیبانی از مبارزه خلق افریقای جنوبی در برابر تبعیض و جدائی نژادی و از مبارزه مردم نامیبیا بخاطر استقلال ایشان بعمل آمد. همچنان موضع‌گیری حکومت افغانستان مبنی بر پشتیبانی از حکومت انگولا و از جنبش آزادی‌بخش مردم فلسطین به رهبری یاسر عرفات، اعلام گردید. البته در بیانیه درباره اوضاع افغانستان و مناسبات با پاکستان مطالبی ایراد گردید. ولی ضیاءالحق رئیس جمهوری پاکستان باردگر در برابر ادعاهای

افغانستان مبنی بر مداخله انکار ورزید و حملات لفظی شدیدی را متوجه افغانستان ساخت. من شخصاً حین ایراد بیانیه وی در تالار کنفرانس نبودم؛ ولی رئیس کنفرانس موگابی صدراعظم زمبابوی به شاه‌محمد دوست وزیر امور خارجه افغانستان اجازه ارائه جواب نداد به بهانه اینکه وی حق ندارد در برابر بیانیه رئیس هیأت کشور دیگر سخن بگوید. بنابراین، من همان‌روز از حق جواب در برابر گفته‌های رئیس جمهوری پاکستان با لحن آرام و نه ستیزه جویانه استفاده نمودم و باید مسأله در همینجا پایان می‌یافت. ولی موگابی قصد دیگری داشت و آشکارا هیأت پاکستانی را تحریک به ارائه جواب متقابل می‌ساخت. هیأت افغانی باین مناسبت اعتراض‌نامه رسمی به وی تسلیم کرد و من تمام شب را که کنفرانس جریان داشت؛ در تالار نشستم و با بملاقات‌ها با هیأت نمایندگی‌های دیگر سپری کردم تا هرگاه باردگر تعرضاتی صورت گیرد، به جواب پرداخته شود. ولی چنین ضرورتی پیش نیامد.

در روزهای برگزاری این کنفرانس من با شمار زیادی از رهبران کشورهای مختلف از جمله راجیف گاندهی صدراعظم هند، فیدل کاسترو رئیس شورای دولتی و حکومتی کیوبا، تدواردو دوسانتوش رئیس جمهوری انگولا، دانیل اورتیگا رئیس جمهوری نکاراگوا و دیگران ملاقات و مذاکره نمودم. در راه بازگشت ساعاتی در ادیسه بابا پایتخت ایتوپیا که در عین‌زمان مرکز سازمان وحدت افریقا نیز بود؛ توقف نمودم و در فرودگاه با وزیر خارجه آن کشور ملاقات داشتم و مختصراً از آن شهر سرسبز بازدید کردم. هردو شهر افریقائی ادیسه بابا (ایتوپیا) و هراری (زمبابوی) برغم تفاوت‌های جغرافیائی آنها، از لحاظ اقلیم باهم مشابه‌اند؛ نه بسیار گرم می‌شوند و نه بسیار سرد و همیشه سبز اند. اولی اگرچه در نزدیکی خط استوا قرار دارد ولی بنابر ارتفاع معین خویش از سطح بحر و دومی که در منطقه معتدله نیم کره جنوبی واقع است؛ چنان مشابهت‌های اقلیمی را باهم رسانده‌اند. افزون برآن، در آن روزگاران رژیم‌های هردو کشور نیز با هم مناسبات نزدیک داشتند.

از آنجا که موضوع اصلی این یادداشت‌های من بازگو کردن خاطرات است؛ جالب خواهد بود بگویم که هیأت افغانی در رفت و برگشت به زمبابوی فاصله‌های درازی را پیمود و از فضای کشورهای زیادی گذشت از جمله شش - هفت کشور افریقائی اصلاً به مخابرات رادیویی برای اخذ اجازه پرواز از فضای آنها هیچگونه اعتنائی نکردند یا خودرا زحمت ندادند که جواب بدهند.

پیلوت شرکت هواپیمائی آریانا، کپتان عبدالسلام زدران در آن مسافرت یکبار دگر استعداد و مهارت بزرگی از خویش نشان داد.

مسافرت‌ها و دیدارها:

من در جریان دهه هشتاد از شمار بیش‌تر کشورهای اروپای شرقی و مرکزی مانند چکوسلواکی، آلمان شرقی، پولند، مجارستان، رومانی، بلغاریا و یوگوسلاویا بازدید کردم. این بازدیدها یا در اثر دعوت‌های رسمی یا شرکت در کنگره‌های احزاب حاکم، کنفرانس‌ها و برگزاری‌های ویژه ملی و بین‌المللی انجام می‌گردید. از جمله من چندین بار با رهبرانی مانند: گوستاف هوساک رئیس جمهوری چکوسلواکی و شتروگل صدراعظم آن کشور، با اریش هونیکر رئیس جمهوری و ویلی شتوف صدراعظم آلمان دموکراتیک و با تئودور ژفکوف رئیس جمهوری بلغاریا ملاقات نمودم؛ مسایل اقتصادی را مطرح ساختم و موفق به اخذ کمک‌های قابل توجه مادی و فنی برای افغانستان شدم. همچنان در جلسات سالانه شورای تعاون متقابل اقتصادی که نهادی دایمی برای کشورهای سوسیالیستی بود و به اشتراک سران حکومت آن کشورها هر سال در یکی از کشورها برگزار می‌گردید؛ من نیز بعنوان ناظر شرکت می‌کردم. من در این جلسات مسایل اقتصادی کشور خویش را مطرح می‌ساختم و تعهدات جمعی یا انفرادی کشورهای متذکره را برای کمک به افغانستان بدست می‌آوردم. دیدارهای من سه مرتبه از کیوبا بیش‌تر جهت تبارز همبستگی و تعارفی داشت تا ضرورت‌های کاری و اقتصادی. من در مراسم درگذشت ژوزف بروز تیتو رئیس جمهوری یوگوسلاویا و در گذشت خانم اندیرا گاندهی

صدراعظم فقید هند در دهلی شرکت کردم و مراتب تسلیت دولت و مردم افغانستان را ابراز داشتم.

مسافرت‌های من به اتحادشوروی سابق و جمهوری‌های مختلف آن بر پایه ضرورت‌های کاری و جلب کمک‌های اقتصادی آن کشور به افغانستان انجام می‌گردید. این مسافرت‌ها از شهرهایی واقع در قاره اروپا تا جمهوری‌های آسیای میانه و از سایبیریا تا بخش‌های قفقاز و جمهوری‌های ماورای آن را دربر می‌گرفت. دیدار از جمهوری‌های گرجستان، آذربایجان، ارمنستان، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان برای من و همراهانم بخاطر خصوصیات شرقی آنها، جالب بود. ملاقات‌ها و صحبت‌ها با رهبران آن جمهوری‌ها که امروز جزء کشورهای مستقل اند و غالباً هنوز در قدرت هستند مشحون از روحیه همبستگی و دوستی بود. دیدار از مغلستان بنا بر یک دعوت رسمی از یک هیأت وسیع افغانی و شرکت در مراسم جشن ملی آن کشور برای من و همسرم خاطره انگیز است.

دعوت رسمی که از من در رأس یک هیأت اقتصادی در سال ۱۹۸۶ بمنظور دیدار و مذاکره با رهبران اتحادشوروی سابق صورت گرفت؛ از لحاظ زمانی که مذاکرات ژنیو درباره افغانستان و خروج نیروهای شوروی بمرحله جدیدی وارد می‌گردید؛ حایز اهمیت بود. ترتیبات برای پذیرائی در مسکو در یک سطح بلند و بالاتر از هر صدراعظم هر کشور دیگری، پیش‌بینی گردیده بود. در فرودگاه از سوی نیکلای رژکوف صدراعظم و حکومت شوروی پذیرائی باشکوه بعمل آمد و از آنجا تا اقامتگاه در حالی که شعارهای فراوان خوش آمدید و دوستی با مردم افغانستان به زبان‌های روسی و فارسی در عرض جاده‌ها به چشم می‌خورد؛ در بخش‌هایی از دو کنار جاده‌ها اهالی مسکو صف کشیده بودند و پرچم‌های هردو کشور را به اهتزاز درمی‌آوردند. در این دیدار مذاکرات گسترده در رابطه به مناسبات اقتصادی میان دو کشور انجام گردید و در نتیجه موافقت‌نامه‌های چندی برای گسترش کمک‌های مالی و فنی آن کشور به

افغانستان به امضا رسید.

شایان یادآوری می‌دانم که مسافرت‌ها دیدارها و ملاقات‌های من با رهبران کشورهای مختلف بیش‌تر جهت کاری داشت و هدف گسترش مناسبات متقابل اقتصادی بر پایه برابری، بازرگانی متقابلاً مفید و جلب همکاری‌ها بمنظور رشد اقتصاد و فرهنگ و برای بهبود زندگی مردم افغانستان بود. من در مسافرتی که در رأس یک هیأت بزرگ در سال ۱۹۸۷ به دعوت رهبری عراق به بغداد انجام دادم؛ موفق شدم که در رابطه به بازپرداخت قرضه‌های آن کشور توافق دست بدهد و تسهیلات برای زائرین کشور که قصد مسافرت به کربلای معلّا را داشتند؛ فراهم گردد. من خود نیز با استفاده از فرصت به زیارات اماکن مقدسه در کربلا نجف و بغداد نایل گردیدم.

در رابطه به مسافرت‌های خارجی خویش در دهه هشتاد، بعنوان بازگویی خاطرات اشاره نمودم؛ ولی بازدیدها و مسافرت‌های کاری اقتصادی و مردمی پیهم و مکرر من به بخش‌ها و مناطق مختلف افغانستان که توأم با خاطرات و خطرات آنها جالب و گفتنی است در اینجا نمی‌گنجد و موکول به آینده می‌گردد.

ارائه پیشنهادات بخاطر حل سیاسی مسأله افغانستان:

موضع من در رابطه به نیروهای شوروی در افغانستان روشن بود و آنرا به صراحت در اینجا یکباردیگر بازگو می‌نمایم. من حین ورود نیروهای اتحاد شوروی هنوز در زندان بسر می‌بردم و بعدها طرفدار خروج آنها از افغانستان بودم و این امر را به بیرک کارمل، دوکتور نجیب‌الله و برخی مقامات شوروی بارها متذکر شده بودم. بقراری که می‌گویند در صورتی که ورود نیروهای شوروی به افغانستان و همکاری آنها برای سرنگونی رژیم ترور و اختناق حفیظ‌الله امین نادرست بوده است؛ پس اقامت طولانی آنها یک اشتباه بزرگ‌تر بود.

هرگاه رژیم آن دوران پاکستان حداقل انعطاف پذیری در سیاست خویش در

قبال افغانستان نشان می‌داد؛ خیلی‌ها قبل از فروری ۱۹۸۹ نیروهای شوروی از افغانستان خارج می‌گردید. هرگاه لاقلاً پس از خروج نیروهای شوروی، پاکستان دست از مداخله برمی‌داشت؛ امکانات آن وجود داشت که وضع به تدریج در جهت قطع جنگ و تأمین صلح و امنیت در کشور بهبود حاصل نماید. ولی ادامه مداخلات از خارج، عدم آمادگی کافی در داخل برای گذشت‌های سیاسی بهنگام آزمندی گروه‌های مختلف برای دستیابی بقدرت، پادرمیانی نیم‌بند بین سوان نماینده سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان و عوامل دیگر موجب شد که روند حل و فصل سیاسی مسأله دچار لنگش گردد و سرانجام سلسله‌ای از فجایع فاجعه در پی فاجعه در افغانستان رخ بدهد.

من پس از خروج نیروهای شوروی در فروری ۱۹۸۹ در حالی که باردیگر در مقام صدارت افغانستان قرار گرفتم؛ بخاطر تحقق مشی مصالحه ملی اعلام شده در افغانستان آماده هرگونه وقف و فداکاری بودم؛ ولی یکباردرگر غرور کذائی ناشی از پیروزی‌های گذرا در رهبری حزب و دولت مسلط شد. برغم آن، باری در آخرین ماه‌های ۱۹۹۱ دوکتور نجیب‌الله از من خواست که نظریات خویش را درباره حل سیاسی مسأله افغانستان بنویسم. من پیشنهادات خویش را طی ده ماده رقم زدم و به وی سپردم که اینک متن کامل و دست نخورده از روی رونوشت آنرا در اینجا می‌آورم.

«برخی نظریات و پیشنهادات در رابطه به حل سیاسی مسأله افغانستان:

افغانستان بنابر موقعیت جغرافیائی خاص خویش از قرن‌ها باینسو مورد توجه نیروهای مختلف و از جمله مهاجمین گوناگون قرار داشته است. همین موقعیت خاص و توجه به آن می‌توانست بنفع باشندگان کشور تمام شود؛ ولی برعکس برای مدت‌های زیاد موجب عقب‌ماندگی آن گردید.

برای زمانه‌های زیادی افغانستان عملاً بحیث منطقه حایل در میان ابرقدرت‌ها مورد نظر بود. این کشور زمانی میان امپراتوری روسیه تزاری از یکسو و امپراتوری استعماری بریتانیا از سوی دیگر و زمانی هم میان اتحادشوروی و

منطقه منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا در چنین موقعیتی قرار گرفت. منطقه حایل باین معنی که بدینوسیله از اصطکاک و رویارویی مستقیم ابر قدرت‌ها جلوگیری می‌گردید.

اخیراً با پایان یافتن جنگ سرد و از هم پاشیدن اتحادشوری و بوجود آمدن دولت‌های مستقل در شمال کشور، باردگر افغانستان بمثابه کشوری شناخته می‌شود که چون پل آسیای وسطی و جنوب آسیا را باهم وصل نماید. همین موقعیت جغرافیائی می‌تواند بسود ساکنین آن از لحاظ اقتصادی و سیاسی خدمت نماید؛ بشرط آنکه صلح آرامش و امنیت در کشور تأمین گردد.

پلان ملل متحد برای حل سیاسی مسأله از طریق مذاکرات بین الافغانی وسیله خوبی برای اعاده صلح در افغانستان شناخته شده و بالنسبه قبول عام یافته و مورد پشتیبانی بین‌المللی قرار گرفته است. اکنون جوانب ذیدخل و ذیعلاقه در داخل و خارج کشور پذیرفته اند که در نتیجه مذاکرات حکومتی برای یک مرحله عبوری یا انتقالی تا تشکیل دولت انتخابی تشکیل گردد. البته دوره انتقالی قابل قبول فقط از طریق مذاکرات بین‌افغانی تحت سرپرستی سازمان ملل متحد می‌تواند بوجود آید.

خیلی مهم است که در مذاکرات مجوز شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی صرف نظر از موضع‌گیری‌های سیاسی ایشان که دارای آمادگی روانی و توان فکری و استدلال منطقی کافی باشند؛ شرکت نمایند. بدین قرار از یکسو اعتبار و اهمیت هیأت مورد توجه قرار خواهد گرفت و از سوی دیگر عملاً یک جبهه وسیع طرفداران صلح بوجود خواهد آمد. بعقیده من در مذاکرات باید از ایجاد چنان رهبری در دوره انتقالی دفاع بعمل آید که بتواند مجری سیاست‌های ذیل باشد:

۱. ترکیب دوره انتقالی:

نمایندگان جوانب عمده اشتراک‌کننده در مذاکرات متناسب به امکانات سیاسی و نظامی خویش در رهبری دوره انتقالی شرکت نمایند.

همچنان شرکت نمایندگان گروه‌های غیروابسته و نمایندگان کتله‌های بزرگ مردم، برخی از قوماندانان داخلی روشنفکران و شخصیت‌های سیاسی، شهریان کابل و باشندگان شهرهای دیگر در ترکیب رهبری دوره انتقالی باید در نظر گرفته شود. سعی جدی بعمل آید تا در ترکیب رهبری در دوره انتقالی شورای رهبری ریاست جمهوری و حکومت پیش‌بینی گردد تا زمینه‌ها برای تحقق مصالحه‌ملی در عمل فراهم گردد.

۲. مؤقتی بودن دوره انتقالی:

تدابیری باید پیش‌بینی گردد که مؤقت بودن حاکمیت دوره انتقالی را تا انجام انتخابات عمومی و تشکیل دولت انتخابی تضمین نماید. باید هیچگونه بهانه‌جویی‌های بعدی برای به تعویق انداختن انتخابات همه‌گانی و جاگزین کردن انتخابات بوسیله این یا آن مجمع و جرگه انتصابی مورد قبول قرار نگیرد.

۳. ماهیت دوره انتقالی:

حکومت دوره انتقالی باید سیاست عنعنوی بی‌طرفی فعال را پیروی نماید. صلاحیت‌های عمده دولتی می‌تواند در وجود حکومتی متمرکز گردد که در برابر شورای رهبری گزارش دهنده باشد.

۴. استقلالیت دوره انتقالی:

استقلالیت نظر و عمل حکومت در دوره انتقالی و عدم شمول در پیمان‌های سیاسی و اقتصادی منطقه‌بی در این دوره باید پیش‌بینی گردد. از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور دفاع بعمل آید.

۵. انتخابات در دوره انتقالی:

از نخستین روزهای تشکیل دوره انتقالی، کار تدارک برای انتخابات عمومی باید تحت نظارت بین‌المللی آغاز گردد. قانون اساسی مؤقت و قانون انتخابات طرح و تدوین گردد که شرکت همه مردم افغانستان اعم از اهالی داخل کشور و مهاجرین که باید برای بازگشت آنان تدابیر

عملی مؤثر اتخاذ شود و ایشان پس از عودت حق شرکت در انتخابات را حاصل نمایند. براساس نفوس و شرکت بلامانع سازمان‌ها، نیروها و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی را تضمین نماید. انتخابات باید طی یکسال یا اندکی بیش‌تر در دوره انتقالی تحت نظارت دقیق بین‌المللی در فضای باز و آزادی کامل سیاسی با حضور نیروهای سیاسی و شخصیت‌های مهم سیاسی اجتماعی و ملی، صرف‌نظر از عقاید سیاسی ایشان انجام گیرد. باید در نظر گرفت که بدون انجام سریع و بلامانع انتخابات عمومی، قطع کامل و دایمی جنگ در کشور پیش‌بینی شده نمی‌تواند صرف با انتخابات واقعی می‌تواند اقناع روانی و سیاسی تمام گروه‌ها، نیروها و مناطق فراهم گردد.

6. سیاست داخلی در دوره انتقالی:

این سیاست باید بطور کل مبتنی بر اصول دموکراسی پی ریزی شود. احترام به حقوق بشر و تأمین آزادی‌های دموکراتیک مردم در تمام عرصه‌ها اعلام گردد. رعایت اکید دموکراسی در عمل، آزادی‌های فردی، آزادی اندیشه و بیان و مطبوعات، آزادی فعالیت‌های سیاسی، آزادی تشکیل احزاب و اجتماعات، اجرای آزادانه مراسم مذهبی و پیروی از اصول دین مقدس اسلام در صورتی که از قبل تعهد شود؛ اطمینان مردم حاصل می‌گردد. لازم است که اصول عمده قوانین مبتنی بر اصول دموکراسی پذیرفته شده طرح و حاکمیت قانون تأمین شود تا توده‌های مردم از شیوه‌های زندگی صلح آمیز مدنی و ثبات سیاسی پشتیبانی نمایند.

7. سیاست خارجی در دوره انتقالی:

این سیاست باید مبتنی بر عدم وابستگی و عدم انسلاک و متوازن بوده و قادر به جلب همکاری فعال کشورهای اسلامی، کشورهای ثروتمند، سازمان‌های پولی و مالی بین‌المللی و بخصوص کشورهای

همسایه و منطقه برای بازسازی اقتصاد کشور، حل مسأله مهاجرین و اسکان و اشتغال آنان باشد. برای جلب اطمینان و همکاری و هم‌بخاطر رفع هرگونه شک و تردید در مناسبات همسایگی باید اعلام گردد که قلمرو افغانستان هرگز مورد استفاده هیچ نیروئی برای فعالیت‌های سیاسی مداخله‌گرانه و تخریبی علیه همسایگان آن و هیچ کشور دیگر قرار نخواهد گرفت.

۸. تأمین حقوق ملیت‌ها و مناطق کشور در دوره انتقالی:

تمام مردم افغانستان متعلق به ملیت‌ها، اقوام و قبایل مختلف که در بخش‌ها و مناطق گوناگون کشور بسر می‌برند؛ باید در روند حل سیاسی مسأله در افغانستان، قطع کامل جنگ و اعمار مجدد کشور جلب گردند. این امر در صورتی امکان‌پذیر است که تساوی حقوقی ملیت‌ها اعلام گردد. حق عمده سیاسی ملیت‌های مختلف یعنی شرکت نمایندگان آنان عملاً در حاکمیت در اداره دولت و جامعه در تمام عرصه‌ها و رشته‌ها از بالا تا پایین بطور متناسب تحقق یابد.

۹. عدم برگشت به محاسبات گذشته در دوره انتقالی:

طوری که معلوم است تمام نیروهای درگیر و غیردرگیر در طول سال‌های جنگ بنحوی از انحاء با نیروها و کشورهای خارجی وابستگی یافته و کمک‌های مادی یا نظامی و یا هردو را از آنها دریافت داشته‌اند؛ هرگاه در دوره انتقالی چنین مسایل مورد بحث و بررسی قرار گیرد؛ هیچ نیروئی آسیب ناپذیر باقی نخواهد ماند. در اینصورت زمینه‌های قطع کامل جنگ، آشتی ملی و شرکت فعال تمام نیروها و شخصیت‌ها در انتخابات آینده از میان خواهد رفت. ضرورت است تا عدم برگشت به محاسبات و تصفیه حسابات گذشته، جلوگیری از انتقام جوئی‌ها و کینه‌ورزی‌های شخصی و گروهی پیش‌بینی و تضمین گردد. حراست از مصئونیت جان ملکیت و ناموس مردم و مصئونیت و امنیت شخصیت‌های سیاسی باید از قبل اعلام گردد.

۱۰. اعلام آتش بس و پایان رسمی جنگ در دوره انتقالی:

حاکمیت انتقالی بخاطر عادی ساختن اوضاع در کشور و اعاده ثبات سیاسی باید آتش بس و پایان جنگ را رسماً اعلام نماید. هر نیرو و گروهی که بخواهد به جنگ ادامه بدهد؛ باید محکوم گردد. در اینصورت افکار عامه مردم کشور و جهانیان علیه جنگ طلبان برانگیخته خواهد شد. جمع‌آوری سلاح می‌تواند توسط حکومت انتخابی و با تصویب پارلمان منتخب بعداً اعلام گردد.»

آنچه در بالا بملاحظه رسید؛ به سلسله نظریات و پیشنهادات دیگر، با قبول این فرضیه ارائه شده بود که گویا تحت نظر مستقیم سازمان ملل یک حکومت انتقالی یا گذرا می‌تواند تشکیل گردد تا به اشتراک کلیه نیروها سازمان‌ها و شخصیت‌ها در شرایط دموکراتیک و آزاد انتخابات عمومی انجام گیرد.

بگونه‌ای که بملاحظه می‌رسد در بخش بالا، بررسی کلی از کارهای انجام شده از سیاست‌ها، تدابیر و اقدامات اتخاذ شده در زمینه‌های رشد و گسترش اقتصاد و فرهنگ در جامعه عقب افتاده افغانستان طی دهه هشتاد صورت گرفت.

اکنون لازم می‌بینم که به تحلیل کلی و کوتاهی از وضع اقتصادی و اجتماعی کشور طی دهه متذکره پردازم.

فصل دوازدهم

نگاهی به وضع اقتصادی - اجتماعی افغانستان در دهه هشتاد

در این دهه تمام توجه حکومت یا شورای وزیران، بر پایه تقسیم وظایف میان ارگان‌های دولت معطوف به مسایل اجتماعی و اقتصادی بود. در این عرصه کار دشواری‌های عظیمی وجود داشت و میراث‌های سنگینی از عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی از گذشته‌ها بجا مانده بود. ولی در دهه متذکره افزون بر غلبه بر دشواری‌های گذشته و بازسازی مستمر خرابی‌های ناشی از حملات گروه‌های مسلح گام‌های استواری در جهت توسعه اقتصادی و رشد فرهنگی در کشور برداشته شد. در اینجا بمنظور نتیجه‌گیری از کارکردها در امور اقتصادی و اجتماعی از سوی شورای وزیران، اشاراتی به رویدادهای عمده سال‌های هشتاد در عرصه‌های متذکره بعمل می‌آید.

در سال ۱۹۸۱، صلاحیت‌های اجرائی صدراعظم در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی از صلاحیت‌های رئیس دولت (رئیس شورای انقلابی) که رهبری سیاسی و نظامی کشور را بر عهده داشت و درعین حال رهبر حزب حاکم، حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز بود؛ تفکیک گردید. من در ماه جون سال متذکره بحیث صدراعظم افغانستان تعیین شدم. در اینجا لازم به تذکر می‌دانیم که به رغم برخی حدسیات نادرست و گفته‌های بداندیشانه بعضی‌ها، شوروی‌ها در رابطه به تعیین من بحیث صدراعظم افغانستان هیچگونه دخالتی نداشتند که جانبداری یا مخالفت آنان را در زمینه آشکار بسازد.

مقام صدارت بر پایه موازین قبول‌شده آن‌زمان اصلاً یک مقام اداری و اجرائی در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و اداره‌ای برای تأمینات مادی و فرهنگی مردم افغانستان شمرده می‌شد؛ نه یک مقام سیاسی تصمیم‌گیرنده یا مداخله

کننده در ارتباط به مسأله جنگ در کشور. باین مناسبت امور دفاعی و امنیتی در وجود وزارت‌های دفاع، داخله و امنیت و همچنان تا حدودی وزارت امورخارجه مستقیماً از جانب رئیس دولت که در عین‌زمان وی رهبر حزب حاکم و قوماندان اعلی قوای مسلح نیز بود؛ اداره و راهنمایی می‌گردید. بنابراین، اسم وزارت بر آنها و تعلقیت شکلی در چهارچوب شورای وزیران به تأسی از اجراءات معمول حکومت‌های گذشته خصلت عمومی داشت و حکومت صرف مسایل مالی و بودجوی آنها را از طریق وزارت مالیه مانند تخصیصات بودجوی قوه قضائیه (ستره محکمه) دادستانی (لوی خازنوالی) و قوه مقننه (پارلمان) و سازمان‌های دیگر غیر حکومتی، اجرا و کنترل می‌کرد.

در اذهان برخی‌ها، ناآگاهانه یا عمدتاً از روی اشتباه یا تعصب برداشت‌هایی وجود دارد باین مفهوم که صدراعظم مسئول هرگونه تقصیرها و نارسائی‌ها ایست که هر یک از مقامات پائینی دولتی بشمول ارگان‌های دفاعی و امنیتی مرتکب می‌گردند. چنین طرز دید یا تفکر از بنیاد نادرست است؛ زیرا مسئولیت فردی است و صدراعظم در هیچ کشوری بشمول نظام‌های پارلمانی نمی‌تواند که مسئولیت اشتباهات یا خطاهای افراد و مجموعه ادارات دولتی را شخصاً برعهده بگیرد. بخصوص در شرایط افغانستان که تفکیک وظایف از لحاظ تعیین و برگماری کادرها و جوابدهی در برابر مقامات معین به صراحت معین بود. این امر نمی‌تواند به هیچوجه در برابر صدراعظم که خود مسئولیت عظیم رهبری اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور را بر عهده داشت؛ صدق نماید.

به رغم اینکه من بخاطر امتناع از تشدد خشونت و هرگونه بی‌قانونی پیوسته مشوره‌ها و توصیه‌های خویش را ارائه کرده ام یا بخاطر نقض اصول دموکراتیک در این یا آن مورد که بمشاهده رسیده باشد؛ بارها به مخالفت حتی به پرخاش برخاسته ام. ولی نمی‌توانستم که در شرایط ادامه جنگ در کشور در امور دفاعی و امنیتی و در کار دادستانی‌ها و محاکم قضائی مداخله

نمایم. من خود که قربانی بی‌رحمی و خشونت شده بودم مخالف استعمال هر گونه وسایل غیرقانونی و ضد کرامت انسانی در برابر متهمین بودم و بکرات می‌گفتم که در شیوه‌های برخورد میان مسئولین دولت و گروه‌های مسلح باید تفاوت جدی وجود داشته باشد. در این موارد من با هزاران تن از اعضای حزب، کارمندان دولتی و وطنپرستان کشور هم‌نوائی عقیدتی و سیاسی داشتم. هزاران تن از این هم‌فکران فداکار و باوقف در رژیم پیشین خلقی قربانی خشونت شده بودند و در جریان سال‌های حاکمیت پرچی‌ها، نیز قربانی بی‌رحمی‌ها و کشتارها بدست گروه‌های مسلح گردیدند که گور خونین هزاران تن آنان در تپه شهداء (تپه مرزجان) کابل صرف یک نمونه از آن قربانی‌ها است.

معهدنا من شخصاً پیوسته جانبدار جدی ملایمت، گذشت و قانونیت دموکراتیک و برخورد انسانی در رابطه به هرگونه اتهام و متهمین بودم و نظر من بر آن بود که برخورد ریشه‌ای برای از بین بردن علل و عوامل مخالفت‌ها و خشونت‌ها باید صورت بگیرد و آن حل سیاسی مسأله افغانستان بود.

توضیح مسایل بالا، بمعنی آن نیست که من در عرصه کار اختصاصی خویش که عبارت از اداره امور اقتصادی و اجتماعی کشور از طریق وزارت‌خانه‌ها و ادارات ملکی باشد؛ قاطعیت لازم نداشته‌ام. قابل تذکار می‌دانم که بموازات روش‌های کاری ملایم و دموکراتیک که در شورای وزیران حکمفرما بود؛ در برابر نارسائی‌ها و سهل‌انگاری‌ها در برابر شیوه‌های نادرست برخورد کارمندان با مردم و زیان رساندن به منافع آنها و کشور در برابر فساد اداری، رشوه‌خواری، اختلاس و سوءاستفاده از دارائی‌های عامه و در برابر تمام مظاهر سوءاداره، نمی‌توانست گذشت و نرمش وجود داشته باشد. با مشاهده چنین کج‌روی‌ها و بی‌قانونی‌ها و ثابت شدن آنها، برخورد قاطعانه قانونی از جانب شورای وزیران صورت می‌گرفت و مرتکبین بمراجع عدلی و قضائی رجعت داده می‌شدند. ولی قبلاً برای دریافت حقایق و رفع نواقص شورای وزیران سیستم‌های پیشگیری، اصلاحی، توصیه‌ها، کنترل قبلی و تفتیش بعدی مؤثر را بوجود آورده بود. پس

از ارائه مطالب مقدماتی بالا به بررسی فشرده محتویات بخش حاضر بخش هشتم بعنوان نتیجه‌گیری بقرار زیر می‌پردازم:

دستگاه حکومت و اصلاحات:

از آوانی که من عنوان رسمی رئیس شورای وزیران یا صدراعظم را احراز کردم؛ به اصلاح دستگاه حکومت از لحاظ شکلی و ماهوی پرداختم. در نتیجه در سیستم اداره اصلاحات بنیادی بعمل آمد. از جمله کمیته اجرائیه شورای وزیران، اداره امور شورای وزیران، اداره امور ارگان‌های محلی، اداره بررسی نامه‌ها، شکایات و عرایض مردم، اداره کنترل و تفتیش شورای وزیران و نهادهای اساسی دیگری چون کمیسیون‌های دایمی در مرکز شورای وزیران بخاطر سازماندهی دقیق کارها جدیداً ایجاد گردید. هدف معرفی و بکار گرفتن سیستم بهتر کار گزارش‌گیری و گزارش دهی منظم از پائین و مراقبت نوبتی از بالا، در دستگاه اداره حکومت بود.

همچنان وزارت‌خانه‌های موجود تجدید تشکل یافتند. وزارت‌خانه‌ها و ادارات جدید تشکیل شد و شعبات مشاورین حقوقی، کنترل و تفتیش داخلی، استماع شکایات و عرایض مردم، جدیداً در کلیه وزارت‌خانه‌های ملکی بوجود آمد. همچنان تأسیس هیأت‌های مشورتی متشکل از کارشناسان در هر وزارت‌خانه از جانب شورای وزیران منظور گردید و مقررات داخلی یا اساسنامه که تا آن‌زمان فاقد آن بودند؛ برای هر یک از وزارت‌خانه‌ها و ادارات جداگانه به تصویب رسید. آمارگیری و سیستم جدید بررسی عینی ارقام احصائیوی خارج از ساحه نفوذ ادارات حکومتی بوجود آمد. اداره مرکزی احصائییه با دستگاه‌های بزرگ معمول کامپیوتری آن زمان مجهز گردید. این اداره در عین‌زمان با اداره امور شورای وزیران در امر کنترل کامپیوتری از تطبیق مصوبات شورای وزیران همکاری می‌کرد.

از گذشته‌های طولانی در افغانستان در رابطه به اداره ولایات از جانب حکومت مرکزی، اشتباه تشکیلاتی وجود داشت. وزیرداخله از طریق

وزارت‌خانه مربوط خود در واقع بر تمام کشور حکومت می‌کرد و نه صدراعظم بحیث رئیس حکومت. از لحاظ تشکیلات اداری، تعیین و برکناری تمام والی‌ها، ولسوال‌ها و علاقه‌دارها و کارمندان آنها از صلاحیت وزارت امورداخله بود و شعبه‌ای در آن وزارت برای بررسی امور ولایات وجود داشت. ولی در جریان اصلاح سیستم اداره در کشور در نخستین سال‌های دهه ۱۹۸۰ اداره امور ولایات و حکومت‌های محلی در تحت اداره مستقیم شورای وزیران قرار گرفت. باینمنظور دفتری بنام اداره امور ارگان‌های محلی در مرکز شورای وزیران تأسیس گردید. این اداره در رابطه به امور ولایات اعم از مسایل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی محلی و مسایل دیگر گزارش‌هایی به صدراعظم، معاونین وی، به کمیته‌ها و جلسات شورای وزیران ارائه می‌نمود و احکام تصاویب و فیصله‌ها را به ولایات ابلاغ می‌کرد و از تحقق آنها کنترل بعمل می‌آورد.

در سال‌های بعدی دهه متذکره، تغییرات بنیادی در شیوه‌های اداره ولایات و در مجموع ارگان‌های محلی با ماهیت دموکراتیک پدید گردید. قانون شوراهای نمایندگان مردم برای ارگان‌های محلی حاکمیت، شیوه‌های انتخاب شوراهای متذکره بوسیله مردم محل و شیوه‌های کار کمیته‌های اجرائیه شوراها به پیشنهاد شورای وزیران به تصویب رسید و در تمام ولایات کشور که در ساحه اداره دولت بودند؛ مورد تطبیق قرار گرفت.

شورای وزیران صدها پروژه قانونی و ضمایم، قوانین سلسله‌ای از مقررات مهم دولتی را در ارتباط به تنظیم زندگی قانونی و مدنی در کشور که از جانب وزارت‌خانه‌ها و ادارات مربوط با همکاری وزارت عدلیه طرح و ارائه می‌شد؛ مورد بررسی نوبتی قرار می‌داد. مقررات آئین نامه‌ها و اساسنامه‌ها را در جلسات عمومی خود به تصویب می‌رساند و بمرحله اجرا می‌گذاشت. ولی قوانین و الحاق به میثاق‌های بین‌المللی را به مراجع مربوط جهت تصویب ارجاع می‌کرد.

توجه به اهمیت توسعه اقتصادی:

مسأله اساسی در قبال شورای وزیران تعیین جهات اصلی رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی در کشور بود. در مورد اینکه در دهه هشتاد افغانستان در مسیر ساختار سوسیالیستی جامعه گام گذاشته است؛ همه کم و بیش شنیده اند. زیرا تبلیغات رسانه‌های گروهی جهانی چنین پنداری را بوجود آورده بودند. ولی در واقعیت امر، چنین امکاناتی در آن لحظات تاریخی از لحاظ سطح رشد نیروهای تولیدی در کشور وجود نداشت و بر پایه اندیشه‌های مسلط آن‌زمان، این وظیفه‌ای بود که باید بوسیله نسل‌های بعدی بسر می‌رسید. برغم آنکه در ابتدا برخی از رهبران و گروه‌هایی از کادرهای حزبی و برخی از کارشناسان و مشاوران در کمیته دولتی پلان‌گذاری بر پایه تصورات پیشین، پیشنهاد می‌کردند که باید به ملی کردن اهرم‌های اقتصادی و بدرجه اول منابع عمده درآمدها و از جمله تجارت خارجی و مؤسسات پولی و مالی پرداخت؛ با گذشت زمان و استدلال منطقی هیأت رهبری حزب و دولت بگونه مفهوم شده پذیرفتند که سیاست اقتصادی نرم و معقول که نه تنها برای بخش خصوصی ترساننده نه، بلکه تشویق‌کننده و کمک‌کننده باشد؛ در پیش گرفته شود. البته در رابطه به اتخاذ سیاست‌های مناسب اقتصادی و اجتماعی ببرک کارمل نقش مهم داشت که از پیشنهادات شورای وزیران پشتیبانی می‌نمود. او اصولاً جانبدار شتابزدگی و چپ‌روی در سیاست‌های اقتصادی نبود و همین امر در زمره مسایل دیگر یکی از عوامل عمده اختلافات درونی میان پرچمی‌ها و خلقی‌ها شمرده می‌شد.

بنابراین، جهت اصلی رشد اقتصاد کشور را در دهه هشتاد تقویت اقتصاد مختلط تشکیل می‌کرد و عنصر عمده این اقتصاد عبارت بودند از بخش دولتی و بخش خصوصی اقتصاد که باید بموازات هم و نه به قیمت تضعیف یا از بین رفتن یکی بسود دیگری توسعه می‌یافتند. بخش خصوصی البته نماینده سرمایه‌داری خصوصی بود و حکومت از سرمایه‌گذاری‌های دولتی نمایندگی

می‌نمود. افزون بر آن، پلان‌های توسعه حکومت حاوی برنامه‌های اجتماعی نیز بود. زیرا نیل به معیارهای بلندتر زندگی برای مردم و رشد فرهنگ در کشور، افزایش سطح استخدام و کاهش بیکاری تقلیل نابرابری‌ها در توزیع درآمد ملی میان اقشار اجتماعی گوناگون جمعیت کشور اهداف عمده آنرا تشکیل می‌کرد. در آخرین تحلیل هدف نه تنها کمک به توسعه و تقویت نیروهای تولیدی ملی در کشور بلکه تنظیم مناسبات اجتماعی نیز بود تا در جریان انتقال تدریجی ساختار طبقاتی جامعه مواضع اجتماعی اقشار متوسط گسترش یابد و تحکیم گردد.

هدف عمومی حکومت از توسعه بخش دولتی اقتصاد و تشویق بخش خصوصی در روند تکامل اقتصادی، محدود ساختن تکیه گاه‌های اجتماعی طبقات و حلقات ارتجاعی رو بزوال فئودالی بود. ولی گروه‌های مسلح بگونه آگاهانه یا غیرآگاهانه با فعالیت‌های خویش به بقای آنها بحیث طبقه کمک می‌کردند. حمایت از فئودال‌ها در دهات و روستاهای باصلاح آزاد شده، برگرداندن زمین‌های دهقانان به ایشان که در نتیجه اصلاحات ارضی زمین بدست آورده بودند و جلوگیری از اصلاحات زمین و آب، تخریب تأسیسات اقتصادی دولتی و جلوگیری از سرمایه‌گذاری‌ها، ساختمان پروژه‌های دولتی و اقدامات اجتماعی مترقی دولت، جلوگیری دهقانان از پیوستن به کوپراتیف‌ها و استیضای میکانیزه کشاورزی و ترساندن متشبثین خصوصی برای سرمایه‌گذاری‌ها، همه و همه دانسته یا نادانسته موجب تقویت مواضع اجتماعی اقشار حاکمه فئودالی در کشور و تضعیف مواضع طبقات و اقشار متوسط شهری و روستائی می‌گردید. این اقدامات بگونه فزاینده خصلت ارتجاعی بخود می‌گرفت. زیرا به حفظ عقب‌ماندگی اقتصادی، ادامه سختی‌های کار دهقانی بردوش زحمتکشان روستاها، تحمیل بار اشکال استثمار منسوخ بر دهقانان و پابرجائی عناصری از بقایای اقتصاد طبیعی در دهات کمک می‌کرد. معهذاً، زندگی ادامه داشت و حکومت تلاش می‌ورزید تا راه را برای

سرمایه‌گذاری‌های دولتی و خصوصی هموار بسازد و در عین‌زمان اشکال گوناگون مالکیت و سرمایه‌گذاری کوچک و متوسط مانند سرمایه‌گذاری‌های مختلط دولتی و خصوصی مالکیت و کار تعاونی و کوپراتیفی را توسعه بخشد. بدین طریق تولید ملی رشد می‌کند و سطح استخدام پیگیرانه ارتقا می‌یافت و در شهر و ده امکانات فزاینده بخاطر تقویت نسبی مواضع و گسترش پایه‌های اجتماعی برای اقشار متوسط پدید می‌گردد.

در راستای این سیاست، قرضه‌های دولتی به دهقانان کوپراتیف‌ها و پیشه‌وران اعطا می‌گردد تا ایشان قادر به تولید بیش‌تر گردند. بمنظور حفظ سطح قیمت‌های مواد ارتزاقی و موادخام کشاورزی و دامداری و ساخته‌های پیشه‌وری، محصولات اضافی ایشان به قیمت‌های ثابت دولتی خریداری می‌گردد. تشکل دهقانان در فارم‌ها و کوپراتیفی ساختن کشاورزی و جلب پیشه‌وران به کوپراتیف‌های صنایع دستی انعکاس دهنده منافع اقشار دهقانی و روستائیان پیشه‌ور بود. سیاست حکومت در رابطه به تکمیل اصلاحات ارضی در کشور، تسهیلات بزرگی برای کشاورزی پیشرفته‌تر و رونق باغداری و دام‌پروری فراهم می‌نمود. بوجود آوردن این تغییرات در روستاهای کشور البته کار بی‌زحمت بی‌درد سر و ساده‌ای نبود. زیرا جلب مجدد اعتماد از دست رفته بخش‌هایی از دهقانان و زمین‌داران متوسط و خرابکاری‌های نیروهای ضد ترقی چنین موانع عظیم در راه هرگونه نوآوری دردهات بوجود می‌آوردند. بدین طریق ارتجاع مسلح نقش تاریخی خویش را برای حفظ پدیده‌های کهنه ایفا می‌کرد. ارتجاع سیاسی مسلح عمدتاً متشکل از فتوئدال‌ها بود که از جمله در نتیجه انجام اصلاحات ارضی با آن شیوه‌های خشن و برانگیزنده، بوجود آمده بود. بنابراین، همه این عوامل نه تنها موجب حفظ عقب‌ماندگی در دهات بلکه باعث ناسازگاری اجتماعی می‌گردد. زیرا تحمیل چنین وضعی بردهقانان کم‌زین در حالی که بافت اجتماعی قبلی در روستاهای کشور از هم گسیخته بود؛ موجب بدتر شدن زندگی ایشان می‌گردد و آنان بگونه روزافزون مایملک خود را از دست می‌دادند.

بموازات فزونی دشواری‌ها در روستاها مسایل مربوط به کار و تولید در شهرها بگونه روزافزون کسب اهمیت می‌کرد. افزایش عددی کارگران و سرازیر شدن روستائیان دهقان و پیشه‌ور در شهرها زمینه‌های کار و مبارزه اقشار زحمتکش را بمراحل نوینی ارتقا میبخشید. در نتیجه پیشرفت تدریجی اقتصادی بر طبق پلان‌های رشد اقتصادی و اجتماعی بر اهمیت اجتماعی مسایل کار افزود. در چنین شرایطی مسایل مربوط به استخدام و کاریابی شرایط کار و دستمزدها، اتحادیه‌های کارگری و حقوق مدنی کارگران بیش از پیش مطرح گردید. این پدیده‌ها در دهه هشتاد به مسایل مورد بحث روزمره مبدل شد و حکومت مقررات جدیدی را بخاطر تنظیم اهمیت بازار در حال توسعه کار بوجود آورد. ایجاد کمیته دولتی یا وزارت کار و تأمینات اجتماعی و طرح و تطبیق قانون کار و بیش از بیست مقرره مربوط به آن بزرگ‌ترین اقدام حکومت و بزرگ‌ترین سند قانونی دولت در عرصه کار و پشتیبانی از منافع کارگران و زحمتکشان کارمندان و متخصصان کشور شمرده می‌شود.

کارگران در مجموع با سیاست‌های دولت همسویی داشتند و وظایف اجتماعی میهن‌پرستانه خویش را با علاقمندی و فداکاری انجام می‌دادند. هیچ نمونه مشخصی وجود ندارد که گروه‌هایی از کارگران به گروه‌های مسلح پیوسته باشند. افزون بر آن کارگران و زحمتکشان از دست‌آوردهای خویش که در وجود اقدامات حکومت بازتاب می‌یافت؛ فعالانه دفاع می‌نمودند. نمونه‌های فراوانی وجود دارد که ایشان روزانه در تولید و شبانه به دفاع با پیوستن به گروه‌های مدافعین می‌پرداختند.

سمت عمومی سیاست‌های حکومت در جهت توسعه اقتصادی رشد فرهنگی و بهبود نسبی سطح زندگی گروه‌های مردم که با منافع اقشار متوسط اجتماعی در شهرها همگرا بود؛ از سوی ایشان پشتیبانی می‌گردید. بر پایه این پیش‌بینی‌ها که سیاست‌های دولت تغییرات معینی را بسود توده‌های مردم پدید خواهد آورد؛ یکی از نشانه‌های ثبات وضع در درون شهرها شمرده می‌شد.

اقدامات حکومت بخاطر تأمینات اجتماعی مردم، تدارک موادغذائی، موادسوخت، پوشاکه و سرپناه برای مردم نیازمند؛ توسعه سیستم کوبونی توزیع مواد ارتزاقی بگونه مجانی و کالاهای مصرفی به قیمت‌های نازل برای هزاران خانواده کارمندان، کارگران و کتگوری‌های دیگر مردم، جلوگیری از قحطی و گرانی کمرشکن و خانه‌برانداز در شهرها، موجبات رضایت نسبی اقشار متوسط شهری را فراهم می‌آورد.

خدمات اجتماعی و فرهنگی حکومت در زمینه‌های گسترش سیستم آموزش و پرورش مترقی، بهداشت عمومی، فرهنگ و هنر پیشرو؛ همچنان افزایش سریع کمی صفوف روشنفکران و فرهنگیان، بگونه فزاینده‌ای با همسوئی اقشار و لایه‌های متوسط در کشور همراه می‌گردید.

تلاش قانونی و عملی برای برابری زنان با مردان در زمینه‌های کار و زندگی مدنی و ارتقای نسبی نقش آنان در خانواده و جامعه، جلب همکاری نیروها و شخصیت‌های آزاداندیش در اداره انجام کمک‌های مادی و معنوی بخاطر تشکل روشنفکران در سازمان‌های اجتماعی خویش، ماهیت سیاست‌های دموکراتیک و ترقی خواهانه حکومت را آشکار می‌ساخت. همه این‌ها در جهت توسعه پایگاه اجتماعی نظام نوین در کشور سیر می‌کردند.

در حالی که حکومت با سیاست‌ها و اقدامات عملی خود از منافع اقشار و طبقات پائینی و متوسط جامعه دفاع و نمایندگی می‌نمود؛ نیروهای عقبگرا به انگیزه منافع اقتصادی به دفاع از مواضع اجتماعی حلقه‌های حاکمه منسوخ، اصرار می‌ورزیدند. این موضع‌گیری‌ها و مبارزه اجتماعی بگونه اجتناب ناپذیری به جنگ منافع، به جنگ تبلیغاتی و مبارزه حاد ایدئولوژیک می‌انجامید.

تأکید حکومت بر ضرورت اصلاحات، با استنتاجات روشنگرانه بخاطر ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه همراه بود که خود پدیده جدیدی در حیات ایدئولوژیک در کشور شمرده می‌شد. زیرا این سیاست‌ها و پافشاری بر اصلاحات با محتوای واقعی ترقی اجتماعی، نظریه ایجاد جامعه فرهنگی و مدنی را با

خصلت دموکراتیک غنا می‌بخشید. ترقی‌گرائی عینی حکومت در شرایط مشخص کشور بمتابه بخش جدائی‌ناپذیر سیاست‌های آن راه را برای انتقال به مراحل بالاتر تکامل ملی هموار می‌ساخت.

بدین قرار ما در شورای وزیران در نظر می‌گرفتیم که نخست خطوط عمده فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی بگونه‌ای طرح شود که پاسخگوی نیازهای زندگی، خواست زمان و آرزومندی‌های مردم باشد و سپس در عمل این فعالیت‌ها، موجب تغییرات ماهوی در زندگی اجتماعی مردم و تحولات اقتصادی در کشور گردد.

بخش نهم

دوران حاکمیت نجیب‌الله

و

مشى مصالحه ملی

گزینه‌ای نمادین از این بخش:

«بتاریخ ۱۶ جنوری ۱۹۸۷ اعلامیه‌ای از سوی دولت نجیب‌الله صادر گردید که محتوی آن مشی مصالحه‌ملی بود که در افغانستان آن زمان خیلی معروف گردید. پیرامون این موضوع تبلیغات گسترده صورت گرفت و امیدهای زیادی به آن مشی بخاطر قطع جنگ سازش ملی و نیل به توافقات معین بخاطر تأمین امنیت و تشکیل یک دولت نیمه ائتلافی در کشور بسته شد. از اعلام مشی مصالحه‌ملی مدت‌ها سپری گردید. پیشنهادات جدیدی هرچند زمان بعد از سوی نجیب‌الله ارائه می‌گردید ... وی از جمله مقام شورای وزیران را به حراج گذاشت و بدین طریق اهمیت و صلاحیت آن ارگان اجرائی همیشه فعال را در اذهان مردم و در عمل پائین آورد و توان کارائی آنرا بشدت لطمه زد. ولی با وجود تمام این چنین پیشنهادات و تعهدات تنظیم‌ها و حامیان خارجی آنها از جا نجنبیدند و کوچک‌ترین اعتنائی نکردند. یکباردگر ثابت گردید که حرف درباره برنامه‌ها و سیاست‌ها نه، بلکه برسر برانداختن رژیم بود به هر قیمتی و هرگونه عواقبی»

«دهه هشتاد در میان دو دوران تاریک، روزه‌های امید را بسوی روشنی و روشنگری بسوی ترقی و پیشرفت بسوی آزادی و رهائی ملی، اجتماعی در برابر مردم کشور ما گشوده بود.

من از افتخارات شخصی خویش می‌شمارم که در عین اعلام آشکار ریشه و پیشینه خود بمثابه فرزند یک خانواده متدین و زحمتکش هزاره در طول سال‌های کار و مبارزه، خویشتن را بعنوان فرزند صادق میهن ثابت ساختم. ولی در جریان زندگی سیاسی، هرگز در برابر سیاست‌های تبعیض‌پسندانه ملی و در برابر تعصبات و کینه‌جویی‌های قومی، مذهبی، منطقوی و زبانی خاموشی اختیار نکردم. همچنان تا آنجا که امکان‌پذیر بوده است در راه تأمین حقوق

ملی برابر در عمل برای تمام ملت‌ها و اقوام افغانستان و در راه برانداختن سیاست‌های مبتنی بر برتری جوئی ملی و ستم ملی، مبارزه نمودم.»
(ص ۹۳۳، ۹۹۰ و ۱۰۸۶)

پلینوم هجدهم کمیته مرکزی ح.د.خ.ا.

و

پی آمدهای آن

در سال ۱۹۸۶ هنگامی که قرار بود نجیب‌الله در حزب جاگزین ببرک کارمل گردد؛ شایعات زیادی در درون حزب و رهبری آن در این باره پخش می‌گردید؛ دیدارها و صحبت‌ها بعمل می‌آمد؛ جانبداری‌ها و مخالفت‌ها صورت می‌گرفت. در این میان از سوی برخی از مراجع شوروی‌ها نیز فعالیت‌هایی بسود نجیب‌الله بگونه غیر مشهود انجام می‌شد. در ابتدا مطرح شده بود که برای نخستین بار در کادر رهبری اتحادشوروی رهبر جوان‌تر (میخائیل گرباچوف) قدرت را بدست گرفته است و باید به پیروی از آن در افغانستان نیز چنین تغییری رونما گردد. بعدها گفته می‌شد که رهبر آینده افغانستان باید پشتون تبار باشد؛ زیرا ممکن است که قبایل آنسوی خط دیورند در مبارزه برضد مداخلات پاکستان برخیزند. همچنان امکان دارد که تنظیم‌های مسلح متشکل از پشتون‌ها که از لحاظ شمار بیش‌تر اند؛ بخش بیش‌تر سلاح و کمک‌ها را از خارج بدست می‌آورند و مورد اعتماد پاکستان هستند؛ با رهبری پشتون‌ها در کابل سر مذاکره و آشتی را باز نمایند. البته این پیش‌بینی‌ها و نظریات دیگر ازین قبیل، پندارهای واهی‌ای بیش نبودند.

واقعیت امر اینست که بن بست در مبارزه برضد گروه‌های مسلح، رکود در فعالیت‌هایی نظامی و عدم علاقمندی نظامیان شوروی، تشدید اختلافات درون حزبی، بحیث دلایل اعضای رهبری حزب اعم از خلقی‌ها و پرچی‌ها را متقاعد به تغییر در رهبری حزب ساخت. در این میان نجیب‌الله در اینجا و آنجا

نظریات خویش را در رابطه به ضرورت آوردن تغییرات اساسی در سیاست‌های حزبی تبلیغ می‌نمود؛ در حالی که ببرک کارمل برای مدت‌های طولانی بعنوان تداوی در کشور حضور نداشت.

بدین قرار، کارهای مقدماتی برای تدویر پلینوم جلسه عمومی کمیته مرکزی حزب که سرنوشت‌ساز تلقی می‌گردید؛ انجام می‌یافت. سرانجام پلینوم هجدهم کمیته مرکزی حزب بتاريخ ۴ می ۱۹۸۶ در کابل دایر گردید که صرف چندروز محدودی از بازگشت ببرک کارمل از اتحادشوری می‌گذشت. برغم اینکه کارمل استعفانامه خویش را از مقام منشی عمومی حزب تحت نام بیماری ارائه داد؛ ولی جلسه کمیته مرکزی در حالی بکار خویش ادامه می‌داد که مظاهرات به جانبداری از ببرک کارمل در خارج ساختمان دفاتر کمیته مرکزی پایان نیافته بود. در پلینوم، نجیب‌الله بعنوان منشی عمومی کمیته مرکزی حزب برگزیده شد و اعلام گردید.

تحکیم مواضع نجیب‌الله بعنوان منشی عمومی کمیته مرکزی حزب

پس از پلینوم متذکره، بگونه لاینقطع مبارزه درون حزبی ادامه داشت و هر روز اشکال نوین بخود می‌گرفت. از یکسو هواخواهان ببرک کارمل از مخالفت‌های خویش دست نمی‌کشیدند و با گذشت زمان متشکل‌تر و پرشمارتر می‌شدند؛ از سوی دیگر نجیب‌الله در ضدیت در برابر آنان می‌افزود و اشکال مختلف فشار بشمول زندانی کردن‌های دسته جمعی آنان را بکار می‌گرفت. وی همچنان بخاطر ایجاد تضییقات، مخالفین دیرین ببرک کارمل اعم از خلقی‌ها و پرچمی‌ها را فرا می‌خواند و امتیاز می‌داد.

ولی با احراز مقام رهبری از سوی نجیب‌الله، مخالفت‌های خلقی‌ها نه تنها فروکش نکرد؛ بلکه شیوه‌های نوینی بخود گرفت. گروه‌بندی‌های جدیدی در میان خلقی‌ها بوجود آمد که برخی در کنار نجیب‌الله و برخی‌های دیگر در موضع مخاصمت با وی قرار گرفتند. شماری از اعضای رهبری خلقی‌ها مانند محمداسلم وطنجار، راز محمد پکتین، شیرجان مزدوریار، انجنیر نظرمحمد و

دیگران که تا پایان وفاداری خویش را با نورمحمد تره‌کی حفظ کردند؛ همبستگی خویش را با نجیب‌الله آشکار ساختند؛ در حالی که گروه دیگری به رهبری سیدمحمد گلابزوی، شهناز تنی، نیازمحمد مهمند، میرصاحب کاروال و دیگران در مخالفت شدید با وی قرار گرفتند. گروه وفادار به حفیظ‌الله امین از زندان رها شدند. چون دوکتور شاه‌ولی، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، عبدالقدوس غوربندی، عبدالرشید جلیلی و دیگران در میان دو جناح متذکره در بالا موقف بی‌طرفی نمودند. رهبری گروه چهارمی که هسته اصلی خلقی‌ها را تشکیل می‌دادند، مانند: دوکتور صالح‌محمد زیری، غلام‌دستگیر پنجشیری، عبدالکریم میثاق و دیگران در حالی که در مقامات حزب و دولت بودند؛ ولی سرسازگاری با سیاست‌های دوکتور نجیب‌الله نداشتند.

وضع رهبری پرچمی‌ها نیز بهتر از خلقی‌ها نبود. در نتیجه سیاست‌های دوگانه نجیب‌الله، اعضای رهبری پرچمی‌ها نیز به جناح‌ها تقسیم شدند و هریک جداگانه مورد توجه یا رد از سوی وی قرار می‌گرفتند. سیاست کج دار و مریز در قبال جانبداران ببرک کارمل تا پایان ادامه یافت. وی باری آنان را بخود نزدیک می‌ساخت و باردیگر از خود میراند. ولی ایشان از آغاز تا انجام بروی اعتماد نکردند و بگفته خود ایشان فریب بازی‌های او را نخوردند و کماکان به رهبری خویش ببرک کارمل، محمود بریالی، اناهیتا را تیزاد، نورالحق علومی، عبدالمجید سربلند و دیگران وفادار باقی ماندند. صرف شمار محدودی از پرچمی‌ها با برانگیخته شدن احساسات ملی‌گرایانه ایشان، با امتیازات اعطا شده از مقام رهبری حزب فریفته شدند و از پابندی گذشته خود که وفاداری به ببرک کارمل باشد؛ بریدند.

عبدالوکیل وزیر امور خارجه، در آغاز برخی از ناراضی‌های دوران حاکمیت ببرک کارمل را پیرامون خویش جمع کرد؛ ولی بعدها مخالفت جدی با هواداران کارمل را کنار گذاشت و با نجیب‌الله نیز بیش از یک حد معین نزدیک نگردید.

شماری از اعضای رهبری جوان پرچمی‌ها، مانند: نجم‌الدین کاپیانی،

عبدالظهور رزمجو، فرید احمد مزدک و دیگران با انجام کار فعال حزبی پیرامون نجیب‌الله گرد آمدند؛ ولی به زودی از سوی وی متهم به کارشکنی شدند. ظهور رزمجو از مقامات حزبی جبراً برکنار ساخته شد و کاپوایی و مزدک تحت عنوان اینکه دارای گرایش‌های ملی هستند؛ مورد شک قرار گرفتند. در حالی که ایشان متقابلاً نجیب‌الله را متهم به برتری‌جویی ملی می‌ساختند.

نوراحمد نور که همیشه موضع اصولی در قضاوت و عمل خویش در رابطه بمسائل حزبی را توأم با تبارز احساسات پرشور اختیار می‌نمود؛ به زودی یکباردگر از سوی نجیب‌الله متهم به جانبداری از جناح پرچمی‌های حزب گردید و از مقامات رهبری تحت عنوان سفیر دور ساخته شد.

نجیب‌الله به تاسی از گرایش‌های جدید ملی‌گرایانه خویش بخاطر تضعیف موقف من و برخی رفقای دیگر، تلاش‌های زیادی را بکار گرفت. البته این یکی از اشتباهات جدی زندگی سیاسی وی شمرده می‌شود که شک و تردید در مورد خویش مبنی بر غلبه تمایلات تلقین شده برتری خواهی شخصی، گروهی و ملی را ثابت ساخت.

فصل اول

موقف نجیب‌الله در رهبری حزب

نجیب‌الله پس از آنکه "خاد" را ترک گفت و بحیث منشی امور تشکیلاتی بکار آغاز کرد؛ متدرجاً صلاحیت‌های معین کاری از خود نشان داد و مناسبات خود را با اعضای رهبری، کادرها و فعالان حزبی توسعه بخشید. وی در پلینوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب در سال ۱۹۸۵ باین مقام برگزیده شده بود. در مدتی که وی بعنوان منشی عمومی کمیته مرکزی با حضور ببرک کارمل در مقام رئیس شورای انقلابی ایفای وظیفه می‌کرد؛ برای او زمانی دشواری بود. زیرا نشستن شاگرد در برابر استاد طوری که او قبلاً بارها خویش را چنین می‌خواند؛ در صدر مجلس (از تاریخ ۴ می ۱۹۸۶ تا تاریخ ۲۰ نومبر ۱۹۸۶) و همچنان با حضور دیگر اعضای ارشد پیروی سیاسی، برای وی ثقلت ایجاد می‌کرد. بدین لحاظ امکانات دست زدن به ابتکارات در درون حزب، انجام کار فعال و اتخاذ تصمیم قاطع حزبی برای وی محدود شده بود. از سوی دیگر، تحمل یک شاگرد یعنی نجیب‌الله به معیارهای آن زمان، بحیث رهبر حزب از سوی یک استاد پذیرفته شده حزبی یعنی ببرک کارمل، دشوار به نظر می‌آمد. بدین‌قرار هردو علاقمندی رهبری فعال را از دست داده بودند و این روحیه تا بخش‌های پائینی حزب نفوذ کرده و بگونه‌ای خلاء رهبری بوجود آمده بود. ولی این خلاء بوسیله ادامه کار فعال و همه‌جانبه اقتصادی - اجتماعی از سوی شورای وزیران با جلب همکاری سازمان‌های حزبی و اجتماعی تاحدودی پُر می‌گردید.

نقش سازمان‌های حزبی و اجتماعی در همکاری با شورای وزیران:

افزون بر دستگاه حکومت، تمام بخش‌ها، سازمان‌ها و فعالان حزبی از سوی شورای وزیران به کار مفید و فعال اقتصادی و اجتماعی و کار با توده‌های مردم،

اعم در پایتخت و ولایات کشور جلب شده بود. سازمان‌های اولیه حزب که هسته‌های اصلی حزبی را در سر تاسر کشور تشکیل می‌دادند؛ در کلیه وزارت‌خانه‌ها، ادارات، مؤسسات، ارگان‌ها و سازمان‌های دولتی و اجتماعی بر اساس محل کار و در مناطق مختلف بر اساس محل زیست، تشکیل شده بودند. اعضای سازمان‌های اولیه حزبی با ادارات و مؤسسات مربوط دولتی همکاری می‌کردند و صرف این چنین سازمان‌ها در مؤسسات خصوصی تأسیس نمی‌گردید و اعضای حزب در آنها در سازمان‌های اولیه بر پایه محل زیست متشکل می‌شدند. اعضای حزب با اشتراک اعضای اتحادیه‌های صنفی، سازمان جوانان، جبهه ملی و گروه‌های مدافعین و سپاهیان انقلاب عمدتاً در امر انتقالات اموال از یک محل تا محل دیگر، در امر نظارت بر توزیع عادلانه مواد نفتی، مواد کوبونی، کالاهای امدادی، در امر تولید مواد فابریکات صنعتی و مصرفی، در سیستم آموزش و پرورش و سوادآموزی، در امر انجام خدمات بهداشتی و طبی با حکومت همکاری می‌کردند. در این زمینه‌ها نقش رهبری کننده کمیته‌های حزبی ولایتی و شهری براننده و با اهمیت بود. از جمله می‌توان از رهبری با کفایت ظهور رزمجو منشی اول کمیته حزبی شهر کابل و ستار پردلی رئیس اتحادی‌های صنفی افغانستان با قدردانی یادآوری کرد.

جابجائی نجیب‌الله در مقام قدرت:

نجیب‌الله هنگامی که منشی عمومی کمیته مرکزی حزب بود؛ گرایش شدیدی برای احراز کرسی رهبری دولت از خویشتن نشان نمی‌داد. دلایل آن می‌تواند چند گانه باشد:

۱. او برای قبول چنین امری از لحاظ روانی کاملاً آماده نشده بود؛
۲. خودخواهی‌های کرسی طلبانه در ذهن وی هنوز غلبه نیافته بود؛
۳. زمان تصرف هردو مقام از سوی وی هنوز فرانسیده بود
۴. و احساس خویشتن داری هنوز در اندیشه و عمل وی تفوق داشت.

معهدا او وجود کارمل را در مقام رئیس شورای انقلابی، برای ادامه کارخویش مانع جدی می‌شمرد. بدین لحاظ او با پافشاری از شوروی‌ها تقاضا نمود تا ببرک کارمل را برای اقامت به اتحادشوروی فراخواند. برغم اینکه از یکسو شوروی‌ها تمایل جدی به چنین امری نداشتند و از سوی دیگر کارمل خود بگونه قاطع خروج از افغانستان را نمی‌پذیرفت. ولی نجیب‌الله براین امر پافشاری می‌نمود تا اینکه شوروی‌ها پذیرفتند و از کارمل چنین دعوتی را بعمل آوردند. ولی کارمل مقاومت جدی از خود بروز داد و تقاضای آنان را رد کرد. از پاننشست و کار زیادی انجام داد تا اعضای بیرونی سیاسی را به ضرورت دوری کارمل از کشور متقاعد ساخت. هنگامی که کارمل در برابر تصمیم بیرونی سیاسی و کمیته مرکزی مبنی بر عزیمت خویش به اتحادشوروی قرار گرفت؛ راه دیگری نداشت جز اینکه آنرا بپذیرد. وی در یک ویلای راحت دولتی شوروی در حومه مسکو با حفظ احترامات لازم اقامت اختیار کرد و برای مدت بالنسبه طولانی در آنجا باقی ماند

نجیب‌الله در آغاز، حاجی محمد چمکنی یکتن از سران قبایل پکتیا را بعنوان کفیل رئیس شورای انقلابی برگزید. وی که غیرحزبی بود؛ از تاریخ ۲۰ نومبر ۱۹۸۶ تا تاریخ ۳۰ سپتمبر ۱۹۸۷ در این مقام کار کرد. پس از آن دوکتور نجیب‌الله بجای وی بعنوان رئیس شورای انقلابی اعلام گردید و حاجی محمدچمکنی بحیث معاون رئیس شورای انقلابی برگزیده شد. نجیب‌الله بزودی از سوی لویه جرگه مؤرخ ۲۹ و ۳۰ نومبر سال ۱۹۸۷ بعنوان رئیس جمهوری افغانستان برای هفت سال انتخاب گردید. در لویه جرگه قانون اساسی جدید کشور نیز مورد تصویب قرار گرفت و نام کشور از جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان تعدیل گردید. همچنان لویه جرگه دیگری نیز بتاريخ ۲۸ و ۲۹ جون ۱۹۸۹ دایر گردید و تعدیلاتی را در قانون اساسی بوجود آورد.

لویه جرگه یک نهاد مؤقتی عنعنوی است که با معیارهای دموکراتیک دمساز

نیست. برغم اینکه در لویه جرگه‌های سال‌های ۱۹۸۰ عنصر انتخاب، بخشی از ترکیب اعضا را تشکیل می‌کرد؛ ولی در ماهیت آن کدام تغییری نمی‌توانست وارد نماید. تجربه نشان داده است که رهبران افغانستان هر زمانی که خواسته اند لویه‌جرگه را باشتراک محافل حاکمه طرفدار خویش دایر کرده اند و خواست‌های خویش را بر کرسی نشانده اند. دوکتور نجیب‌الله نیز از این پدیده دوران فتودالی افغانستان بهره جست.

نجیب‌الله برای مدتی که تازه نفس بود با اطمینان و فعال در رأس حزب و دولت کار کرد و ابتکارات عدیده‌ای از خویشان تبارز داد. وی در آغاز بکار اقتصادی و اجتماعی که از جانب شورای وزیران انجام می‌گرفت؛ مداخله نمی‌نمود و تمام وقت استعداد و تلاش خویش را بخاطر تقویت ارتش و ارتقای قابلیت رزمی و نظامی نیروهای مسلح بکار می‌گرفت. او در میان اعضای رهبری کادرها و فعالان حزبی بخاطر جلب نظر خوشبینی و آراء ایشان بگونه خستگی ناپذیر کار می‌کرد. او در سال‌های نخستین حاکمیت خویش تواضع و توازن لازم را در مناسبات خود با حزب حکومت و مردم حفظ می‌کرد و هنوز فریفته قدرت نشده بود. او موفق شد که با جلب اعتماد حزب و حکومت موضع خود را بگونه نسبی تحکیم نماید. او بمثابه فرمانده کل نیروهای مسلح، پس از خروج کامل نیروهای نظامی اتحادشوروی از افغانستان در امر دفاع از جبهات مختلف که مورد حملات شدید گروه‌های مسلح قرار می‌گرفت؛ شایستگی لازم تبارز می‌داد. نمونه رهبری مؤثر وی، دفاع سرسخت در جریان جنگ بخاطر تسخیر جلال‌آباد در ماه مارچ ۱۹۸۹ و سپس در برابر اقدام کودتائی شه‌نواز تنی در ماه مارچ ۱۹۹۰ می‌باشد.

نجیب‌الله در ماه جولای ۱۹۹۰ در دومین کنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان بحیث رئیس حزب وطن انتخاب گردید. در این کنگره نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان به حزب وطن تعدیل گردید و برنامه جدید حزه مورد تصویب قرار گرفت.

فصل دوم اعلام مثنی مصالحه‌ملی

در بخش هفتم این اثر درباره تزه‌های ده‌گانه ببرک کارمل صحبت بعمل آمد که در واقع مقدمه مثنی مصالحه‌ملی تلقی می‌گردید. به ادامه آن بتاريخ ۱۶ جنوری ۱۹۸۷ اعلامیه‌ای از سوی دولت نجیب‌الله صادر گردید که محتوی آن همان مثنی مصالحه‌ملی بود که در افغانستان آن زمان خیلی معروف گردید. پیرامون این موضوع تبلیغات گسترده صورت گرفت و امیدهای زیادی به آن مثنی بخاطر قطع جنگ، سازش ملی و نیل به توافقات معین بخاطر تأمین امنیت و تشکیل یک دولت نیمه ائتلافی در کشور، بسته شد.

در برنامه مصالحه‌ملی، مسایل مربوط به قطع یک‌جانبه آتش بس از سوی دولت، اعلام روزهای باز برای بازدید مخالفین از شهرها و بویژه از شهر کابل با حفظ امنیت ایشان، تأمین تماس با فرماندهان گروه‌های مسلح و ایجاد تسهیلات برای تشکیل نمایندگی‌های تنظیم‌های جهادی در شهر کابل و احزاب و سازمان‌های سیاسی گنجانیده شده بود. بمنظور رسیدگی به مسایل مصالحه و تحقق سیاست‌های حزب و دولت در رابطه باین مسأله کمیسیون عالی مصالحه‌ملی در جنب شورای مرکزی جبهه ملی و کمیسیون‌های مصالحه‌ملی در تمام ولایات در جنب شوراهای ولایتی جبهه تشکیل گردید.

بخاطر پشتیبانی از مثنی مصالحه‌ملی، کنفرانس سراسری حزب دموکراتیک خلق افغانستان باشترک نمایندگان منتخب کمیته‌های سازمان‌های حزبی از تاریخ ۱۸ تا ۲۰ اکتوبر ۱۹۸۷ در کابل دایر گردید. در کنفرانس اعلامیه‌ای درباره تسریع روند مصالحه و برخی تعدیلات در برنامه عمل متناسب به این مسأله، به تصویب رسید همچنان در کنفرانس چنین اعلام گردید:

- تشکیل اتحاد چپ دموکراتیک

- قبول سیستم چند حزبی و تنظیم میکانیزم همکاری با احزاب.
- ایجاد ارگان‌های اداره ائتلافی در سطوح مختلف از بالا تا پایین.
- پیشنهاد مقامات معین دولتی برای احراز آنها از سوی نیروهای مخالف.
- رعایت و دوام آتش بس یکجانبه
- طرح قانون اساسی جدید
- آمادگی برای انتخاب رئیس جمهوری.
- اتخاذ آمادگی برای تدویر دومین کنگره حزبی

بر طبق برنامه مصالحه ملی از سطح ولایات تا قریه‌ها می‌توانست ارگان‌های ائتلافی تشکیل گردد و از فرماندهان گروه‌های مسلح برای پیوستن به آنها دعوت بعمل آید. همچنان راه برای گزینش نمایندگان گروه‌های مسلح بحیث اعضا در شوراهای محلی بحیث اعضا یا رئیس کمیته‌های اجرائیه از قریه‌ها تا ولایات و بحیث اعضای کمیسیون‌های مصالحه ملی، باز گذاشته شده بود.

پس از آن اعلام گردید که احزاب سیاسی موجود می‌توانند آشکارا و آزادانه فعالیت کنند یا جدیداً تشکیل گردند. در اعلامیه گفته می‌شد که هرگاه تنظیم‌های جهادی مایل باشند می‌توانند نمایندگی‌های خویش را با حفظ امنیت آنها در شهر کابل و شهرهای دیگر تأسیس نمایند. سازمان‌های موجود جازا (جوانان انقلابی زحمتکشان افغانستان، سپکجا (سازمان پیش‌آهنگ کارگران جوان افغانستان) و سپزا (سازمان پیش‌آهنگ زحمتکشان افغانستان) به حزب دموکراتیک خلق افغانستان پذیرفته شدند. موافقت‌نامه همکاری با دو حزب سزا، (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان) و سزا (سازمان زحمتکشان افغانستان) از سوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به امضا رسید و بر پایه آن اتحاد چپ دموکراتیک تشکیل گردید.

احزاب موجود پس از نیمه دوم دهه هشتاد عبارت بودند از:

- حزب وطن: حزب دموکراتیک خلق افغانستان با تغییر نام از ماه جون

- ۱۹۹۰ به بعد. رئیس دوکتور نجیب‌الله.
- سازا: سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان که در سال ۱۹۶۸ تأسیس گردیده و رهبر آن محبوب‌الله کوشانی بود. (بنیاد گذار محمدطاهر بدخشی). محمدبشیر بغلانی، ظهورالله ظهوری و محمداسحاق کاوه از اعضای برجسته رهبری آن حزب.
 - سزا: سازمان زحمتکشان افغانستان که یکی از سازمان‌های انشعابی ح.د.خ.ا بود؛ در تحت رهبری حمدالله گران.
 - حزب عدالت دهقانان افغانستان: پس از انفاذ قانون اساسی سال ۱۹۸۶ تأسیس گردید. به رهبری عبدالحکیم توانا.
 - حزب اسلامی افغانستان: پس از انفاذ قانون اساسی تأسیس گردید و در جنب شورای عالی علماً و روحانیون فعالیت می‌کرد.
 - نهضت همبستگی مردم افغانستان (فدائیان): پس از انفاذ قانون اساسی تأسیس گردید. به رهبری محمدرور نورستانی.
 - سازمان کارگران جوان افغانستان: پس از انفاذ قانون اساسی به فعالیت علنی پرداخت. به رهبری عبدالعزیز تره‌خیل
 - اتحادیه انصارالله: پس از انفاذ قانون اساسی تأسیس گردید. به رهبری صفر محمدخادم
 - حزب‌الله: پس از انفاذ قانون اساسی تأسیس گردید. به رهبری شیخ وثوق الاسلام وثوقی.
 - جمعیت رستگاری ملی افغانستان: پس از انفاذ قانون اساسی تأسیس گردید. به رهبری پوهاند محمداصغر.
 - جبهه ملی در سال ۱۹۸۰ تأسیس گردید. رئیس آن عبدالرحیم هاتف بود.

احزاب متذکره در فوق از لحاظ عددی و سطح نمایندگی از اقشار اجتماعی بدرجات گوناگونی قرار داشتند. حزب وطن برغم اینکه شور و علاقمندی بیشین دوران حزب دموکراتیک خلق در اذهان و قلوب اعضا و فعالان آن

دیگر احساس و گرمی نمی‌بخشید؛ کماکان بعنوان حزب حاکم شناخته می‌شد. روحیه کار و مبارزه آتشین پیشین در میان اعضای حزب، بگونه روزافزون به سردی می‌گرائید. عضویت در آن برای بسیاری حالت ناگزیری داشت؛ زیرا یا بخاطر بقای خود و کرسی خود و یا بخاطر برخی امتیازات دیگر خویشتن را در صفوف آن پناه می‌دادند. حزب وطن بگونه فزاینده‌ای از ماهیت دموکراتیک مترقی و انقلابی خویش تهی می‌گردید.

از میان احزاب دیگر، سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان و جمعیت رستگاری ملی افغانستان در وضع بالنسبه بهتری قرار داشتند و دیگران مانند اینکه گویا اسماً وجود داشته باشند.

از اعلام مشی مصالحه ملی مدت‌ها سپری گردید. پیشنهادات جدیدی هرچند زمان بعد از سوی نجیب‌الله ارائه می‌گردید. وی وزرا و کارمندان بالارتهبه رژیم‌های سابق را برای کار در پست‌های رهبری کننده دولتی دعوت می‌کرد و مقامات بلند و حساس دولت چون: صدارت، مقام زعامت معنوی، وزارت دفاع و برخی وزارت‌خانه‌های دیگر را برای مخالفین ظاهراً پیشکش می‌نمود. در حالی که برای تحقق آن در عمل آمادگی کم‌تر داشت. او بدین طریق سمت‌های بلند دولتی و از جمله مقام شورای وزیران را به حراج گذاشت و بدین‌طریق اهمیت و صلاحیت آن ارگان اجرائی همیشه فعال را در اذهان مردم و در عمل پائین آورد و توان کارائی آنرا بشدت لطمه زد.

افزون برآن پیشنهادات نوینی را در جهت اعلام بی‌طرفی دایمی و غیرنظامی ساختن افغانستان، آمادگی برای انجام انتخابات همگانی آزاد تحت نظارت بین‌المللی، مراجعه به آراء عمومی برای آتش بس، آغاز مذاکرات برای قبول یک دوره انتقالی تا تشکیل حکومت جدید انتخابی، قطع ارسال سلاح به هر دو جانب درگیر و پیشنهادات دیگر ارائه نمود. ولی گویا اینکه در جانب مقابل گوش شنوا وجود نداشت؛ در برابر مجموعه پیشنهادات هیچگونه واکنش مثبت از سوی تنظیم‌ها و هواداران ایشان نشان داده نشد. آنان چیزی کم‌تر از

واگذاری مقام ریاست دولت از سوی نجیب‌الله مطالبه نمی‌کردند. آنان در وضع مساعدی قرار داشتند. ایشان مانند گذشته از یکسو هنوز سلاح و پول فراوان دریافت می‌داشتند و مورد پشتیبانی بی‌چون و چرا قرار می‌گرفتند و از سوی دیگر دولت نجیب‌الله با بی‌اعتنائی روزافزون مقامات شوروی روبرو می‌گردید. اینکه نجیب‌الله بکرات می‌گفت که مصالحه ملی جاده یکطرفه نیست؛ متأسفانه یکطرفه باقی ماند.

اقدامات دیگری از قبیل برگزاری کنگره دوم حزب، تعدیل نام و برنامه عمل حزب و وطن با سمت‌گیری‌های راست‌گرایانه، اعلام اقتصاد بازار آزاد بشیوه غربی، غیرحزبی اعلام کردن شخصیت‌های مهم حزبی در برخی مقامات عالی دولتی، انجام مذاکرات بی‌نتیجه با برخی از اعضای رهبری تنظیم‌ها برای روزگردانی، هیچ‌یک گره از مشکل مصالحه ملی نگشود. نه تنظیم‌ها و نه پاکستان و متحدان آن به چنین چیزهایی اعتنا نمی‌نمودند و هدف آنان را صرف ساقط کردن و برانداختن رژیم به هر شکل شیوه و قیمت، ممکن تشکیل می‌کرد.

برنامه اقتصاد آزاد دولت را در جهت تحقق مصالحه ملی پیشنهادات آتی تشکیل می‌کرد:

- فراهم‌آوری تسهیلات وسیع برای جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی
- ایجاد بورس رسمی سهام و جمع‌آوری سرمایه بوسیله معاملات سهام، اوراق قرضه و حق مشارکت بخش خصوصی در مؤسسات خصوصی.
- اعلام مناطق آزاد اقتصادی و در وهله اول تعیین قندهار که دارای میدان هوایی بین‌المللی بود؛ بعنوان یک منطقه خاص برای ترانزیت کالاها و خدمات برای منطقه جنوب آسیا
- فروش فارم‌های دولتی کشاورزی به بخش خصوصی
- فروش برخی مؤسسات صنعتی دولتی به بخش خصوصی.

- واگذاری برخی از بانک‌ها به بخش خصوصی
- جلب بیش از پیش سرمایه‌های خصوصی داخلی و خارجی در زمینه بهداشت فرهنگ و هنر
- تعدیل در برنامه‌های اصلاحات ارضی و تعویض برنامه توزیع زمین دهقانان با وضع مالیات ارضی ارتقا یابنده از زمین‌داران

ولی باوجود تمام این‌چنین پیشنهادات و تعهدات، تنظیم‌ها و حامیان خارجی آنها از جا نجنبیدند و کوچک‌ترین اعتنائی نکردند. یکباردگر ثابت گردید که حرف درباره برنامه‌ها و سیاست‌ها نه، بلکه بر سر برانداختن رژیم بود به هر قیمتی و هرگونه عواقبی!

فصل سوم دکتور نجیب‌الله و شورای وزیران

موقف من در درون رژیم از سوی نجیب‌الله بموازات تحکیم نسبی قدرت وی تضعیف می‌گردید. در آغاز او خویشتن را باصطلاح مرهون احسان من و چند تن دیگر از اعضای رهبری حزب می‌دانست. ولی متدرجاً در برابر پیشنهادات حکومت روش‌های کارشکنانه را اتخاذ می‌کرد. وی با استفاده از جو مسلط در رابطه به ضرورت مصالحه‌ملی پیشنهاد نمود که مقام صدارت به مخالفین واگذار گردد. من و برخی دیگر از اعضای رهبری حزب باین عقیده که آمادگی‌ها برای چنین تغییری اتخاذ و عملاً اقدام گردد؛ نه اینکه این مقام مهم اجرائی از قبل به حراج گذاشته شود. زیرا شورای وزیران هرروز باید تصمیم می‌گرفت و تلاش‌های مجموعه حزب و دولت را برای انجام کار فعال بویژه در عرصه انتقالات و تأمینات مردم و بازار با اموال ارتزاقی و مصرفی بکار می‌گرفت. ایجاد فضای تزلزل و بی‌ثباتی در شرایط نامطمئن ادامه جنگ، در کشور می‌توانست نتایج و خیمی در پی داشته باشد. من بخاطر اطمینان رئیس جمهوری از قبل آمادگی خویش را برای ترک مقام شورای وزیران در هر لحظه معین ابراز داشتیم؛ ولی او شاید به چیزهای دیگری می‌اندیشید. استدلال می‌نمود که اعلام این امر از لحاظ جلب نظر مخالفین به سیاست مصالحه‌ملی ضروری است. من در حالی که موافقت خویش را به پیشنهاد وی ابراز داشتم تا آخرین لحظات ترک آن وظیفه، فعالانه‌تر با صرف نیروی بیش‌تر بکار ادامه دادم. نتایج نسبی بزرگ و مشهود بویژه برای رساندن بهنگام مواد ارتزاقی و موادسوخ‌ت مواد کوبونی و کالاهای مورد نیاز تأمین ذخایر کافی مواد متذکره و اقدامات دیگر مقتضی برای ادامه کار و زندگی عادی اجتماعی و اقتصادی در کشور شاید هنوز در خاطره‌های برخی از گروه‌های مردم باقی مانده باشد.

چنین وضع برای مدتی تداوم یافت تا روزی نجیب‌الله با پیشنهاد تعیین دوکتور محمدحسن شرق بعنوان صدراعظم به بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب مراجعه نمود. چنین پیشنهادی برای اکثریت غیرمترقبه و غیرقابل پیش‌بینی بود. زیرا تا آنروز پیوسته از سوی نجیب‌الله گزارش داده می‌شد که با این و آن یک از رهبران مجاهدین و تکنوکرات‌های محمدظاهر پادشاه پیشین دیدار و توافق بعمل آمده است. حیرت‌برانگیزتر اینکه، دوکتور محمدحسن شرق بنابر همسویی و نزدیکی با محمدداود چه در دوران صدارت و چه در مقام ریاست جمهوری، وی از زمره مخالفین هردو جناح پنداشته می‌شد. هواداران پادشاه پیشین نمی‌توانستند بر وی اعتماد نمایند؛ زیرا او در کودتای ۱۹۷۳ شرکت داشت. رهبران تنظیم‌های جهادی که با اقدامات سرکوب‌گرانه رژیم جمهوری افغانستان را ترک گفته بودند؛ او را همکار نزدیک محمدداود می‌شناختند. ولی دوکتور نجیب‌الله که بنابر هر انگیزه‌ای به چنین نتیجه‌ای رسیده بود؛ بر پیشنهاد خویش پافشاری نمود و گویا تمایل رهبری شوروی را نیز تکیه‌گاه کلام خویش ساخت.

بیروی سیاسی، بخاطر پایان کار هشت‌ساله من بعنوان صدراعظم، اعطای عالی‌ترین نشان دولتی و سپاسنامه رسمی را بخاطر کار مؤثر در عرصه اقتصادی و اجتماعی کشور به تصویب رساند که بعداً از سوی ریاست جمهوری تائید گردید.

دوکتور محمدحسن شرق در ماه می ۱۹۸۸ صدراعظم تعیین گردید. وی خط‌مشی خویش را در شورای ملی ارائه نمود که باین مصرع از یک غزل شیوای حافظ شاعر شیرین کلام زبان فارسی آغاز می‌گردید. قرعه فال را بنام من بیچاره (دیوانه) زدند. البته من سپاسگزارم که دوکتور شرق با اخذ رأی اعتماد از شورا مستقیماً بمنزل من آمد و من صمیمانه به وی شادباش گفتم و سپس نزد دوکتور نجیب رفت.

دوکتور شرق با وصف اینکه دارای تجارب قبلی کار در حکومت بود؛ ولی

شیوه‌های گذشته کار وی با شرایط جدیداً شکل گرفته و تغییر یافته در سال‌های ۱۹۸۰، مطابقت نداشت. بدین لحاظ طی ۹ ماه حکومت او وضع دشوار اقتصادی پدید آمد که فریاد مردم از لحاظ کمبود جدی مواد خوراکی و مواد سوخت و گرانی سرسام آور قیمت‌ها، به آسمان رسید.

به عقیده من دوکتور شرق با شتاب به الغای برخی از وزارت‌خانه‌ها، نهادهای اجتماعی و اقتصادی و مؤسسات دولتی دست زد که در سیستم اداره دولت جایگاه‌های مهمی را احراز نموده بودند. الغای آنها بیش‌تر جهت نمایشی داشت تا ضرورت کاری یا صرفه جوئی در مصارف. وی در خاطرات خویش تحت نام "کریاس پوش‌های برهنه‌پا"، چنین می‌نویسد:*

«از اینکه حکومت درک نمود که مردم از لغو صدارت در سمت شمال و وزارت ملیت‌ها و از بین بردن اقوام و قبایل و کمبود وزیر شئون اسلامی بخوبی استقبال کرده‌اند؛ جرئت آنرا یافتند تا تمام ریاست‌های جرگه‌های مختلف از کوچی‌های دربردار گرفته تا مردم زحمتکش هزاره را که از پول دولت تمویل می‌گردید؛ لغو نمود. حق فروش املاک غیرمنقول، سهام بانکی و غیره را مطابق شریعت غرای محمندی از قید حکومت آزاد...»

در اینجا چند مطلب را باید توضیح کرد: نخست اینکه صدارت در شمال وجود نداشت؛ بلکه نمایندگی آن بنابر ضرورت کاری که درباره قبلاً در این اثر توضیحات ارائه گردیده است؛ در شهر مزارشریف در چهار چوب شورای وزیران به فعالیت می‌پرداخت. دوم اینکه وزارت اقوام و قبایل در حکومت دوکتور شرق لغو نگردید؛ بلکه اسم آن به وزارت سرحدات تعویض شد. ولی واقعاً وزارت ملیت‌ها، جرگه کوچی‌ها و شورای مرکزی ملیت هزاره که نهادهای خیلی‌ها ضروری، با اهمیت اجتماعی و سودمند برای حل مسایل مربوط به نیازمندترین قشرهای مردم بود؛ لغو گردید.

* "کریاس پوش‌های برهنه‌پا" ص ۲۵۰

وزارت ملیت‌ها، سیاست‌ها و فعالیت‌های گسترده‌ای را در جهت تأمین برابری حقوق ملیت‌های مختلف مسکون در کشور کثیرالملت افغانستان و جلب اتحاد و همکاری آنان در یک دولت واحد ایفا می‌کرد. جرگه کوچی‌ها در رابطه به اسکان این قشر آواره تلاش می‌ورزید که توده‌هایی از اهالی نادار و فقیر در صفوف آنان رنج می‌بردند و موضوع چراگاه‌ها برای دامداران آنان معضله و مسأله‌ای خیلی‌ها حاد اجتماعی را در کشور تشکیل می‌کرد. شورای مرکزی ملیت هزاره در راه رفع ستم و تبعیض قرون بر آن مردم مظلوم که بخاطر دستیابی به آزادی و حقوق‌علی‌خویش جان می‌دادند؛ خدمت می‌نمود. این شورا در بجهت مبارزه بخاطر تحقق مشی مصالحه ملی در کشور سرتاسری ملیت هزاره را برگزار نمود. حین گشایش آن اجلاس گسترده هزاره‌ها در سپتامبر ۱۹۸۷ در معرفی نمایندگان شرکت کننده چنین اعلام گردیده بود: «در این جرگه سراسری، هزاره‌جات بنام منطقه صلح اعلام می‌گردد. بیش از ۹۰۰ تن نماینده شرکت کرده اند و بیش از پنجاه درصد آنان را نمایندگان مخالفان تشکیل می‌دهند. در ترکیب نمایندگان، تمام اقشار اجتماعی مردم هزاره، مانند بزرگان و موسسیدان شخصیت‌های محلی، علما و روحانیون، روشنفکران، پیشه‌وران متشبثین ملی، برخی از سران گروه‌های مسلح و قوماندان‌های منطقوی بیش از هفت هزار قریه و هفده ولایت هزاره نشین با فیصدی‌های متناسب اشتراک ورزیده اند».

اینکه دوکتور شرق اظهار می‌دارد که مردم از الغای نهادهای متذکره در بالا و کمبود وزارت شئون اسلامی استقبال کردند؛ تعجب برانگیز نیست؟ وی چنین اقدامات را که در خاطرات خویش با تبختر یادآوری می‌نماید؛ در حالی انجام داده است که برای تطبیق سیاست مصالحه ملی در آن دوران گریبان دریده می‌شد و بقرار اظهارات وی آن اقدامات مورد تأیید دوکتور نجیب‌الله نیز بوده است.

دوکتور شرق در حالی بعنوان صدراعظم بکار آغاز کرد که ذخایر قابل

ملاحظه‌هایی از موادکوپونی، موادخوراکی و موادسوخ‌ت در کابل، حیرتان، پلخمری، مزارشریف، هرات و تورغندی برای انتقال به تمام ولایات کشور انبار شده بود؛ ولی بمنظور نشان دادن فعالیت حکومت جدید، سرکیسه‌ها باز شد و ظرف یکی دوماه، تمام اموال و کالاها توزیع گردید. در نتیجه به زودی کمبود مواد احساس گردید و حکومت دیگر قادر به عرضه مواد کوپونی به کوپونداران، آرد به نان‌وایی‌ها و موادسوخ‌ت برای اهالی شهرها و مؤسسات نبود. برغم اینکه اتحادشوروی در آستانه خروج نیروهای خویش از افغانستان کمک‌ها و امدادهای اقتصادی خویش را افزایش بخشید. چنانکه برای چهار ماه متوالی حتی از طریق یک پل هوایی بوسیله هواپیماهای نظامی ترانسپورتی نوع تو ۱۷۶ آن کشور روزانه بیش از یکهزار تن آرد به کابل انتقال می‌گردید. هواپیماهای متذکره که در حدود چهل تن وزن در هر بار حمل می‌کردند؛ از تاشکند برمی‌خاستند و با سی تا چهل پرواز در روز و آتش کردن هزاران فشنگ بخاطر جلوگیری از اصابت ستگرها به فرودگاه‌های کابل و بگرام می‌نشستند. ولی برغم آن از قطارهای طولانی مردم کاسته نمی‌شد که از نیمه‌های شب به بعد در عقب در نانوائی‌ها و تانک‌های توزیع تیل صف می‌بستند. در نتیجه طی مدت کوتاهی وضع اقتصادی در کشور رو به وخامت گذاشت؛ فیصدی‌های تورم به سرعت بالا گرفت و ذخایر اسعاری بانک‌ها ته کشید.

دوکتور نجیب‌الله در پایان ۹ ماهه کار دوکتور حسن شرق، بشدت از وی ناخوشنود گردید. افزون بر خرابی روبه‌افزایش اوضاع اقتصادی، از صحبت‌های وی با نمایندگان سازمان ملل نیز افسرده خاطر شد. بقرار معلوم دوکتور شرق حین مسافرت یک هیأت سازمان ملل به ریاست صدرالدین آقاخان بعنوان رئیس اداره هم‌آهنگ سازی کمک‌های آن سازمان برای بازسازی افغانستان به همراهی کمیساریای عالی سازمان ملل و دیگران به کابل، مطالبی ابراز داشته بود که نجیب‌الله را ناخرسند ساخت. بگونه‌ای که من از وی بعدها شنیدم؛ شرق به نمایندگان سازمان ملل گفته بود که دو جهت درگیر در جنگ؛ یعنی رژیم و تنظیم‌های جهادی هیچ‌یک نمی‌توانند و حق ندارند که بر

افغانستان حکومت نمایند و باید قدرت به یک گروه بی‌طرف انتقال گردد که تجربه و صلاحیت کار را داشته باشد و خود وی باید در رأس چنین گروهی قرار گیرد. این چنین استدلال را شرق خود با اندکی تغییرات و نامشخص در خاطرات خویش (ص ۲۵۲) بیان کرده است.

نجیب‌الله این حرکت دوکتور شرق را فریب تلقی کرد و با چنان برافروختگی با وی معامله نمود که نه مجال استعفا به وی داد و نه مصوبه درباره الغای حکومت وی را اعلام کرد. حکومت دوکتور شرق در حالی ساقط گردید که نیروهای اتحادشوری در حال خروج کامل از افغانستان بود و در عین‌زمان تمام مشاوران ملکی و نظامی آن کشور نیز افغانستان را ترک گفتند. وضع دشواری پیش‌آمده بود و باید دست کم نان و مواد اولیه مورد نیاز برای مردم تأمین می‌گردید. نجیب‌الله گروهی از اعضای ارشد بیرونی سیاسی را برای مشاوره درباره تشکیل حکومت به دفتر کار خویش در کاخ ریاست جمهوری دعوت نمود. در جلسه نوراحمد نور، دوکتور صالح‌محمد زیری، سلیمان لایق و عبدالوکیل فراخواند شده بودند و من هم حاضر بودم. هدف این بود که کاندیدی برای احراز سمت صدارت به جلسه کامل بیرونی سیاسی ارائه گردد.

عبدالوکیل مرا بعنوان کاندید پیشنهاد نمود و من از قبول آن امتناع ورزیدم. این امر برای نجیب‌الله دستاویز مساعدی شد و وی گرایش خویش را بسوی سلیمان لایق آشکار ساخت. ولی این پیشنهاد با شدت از سوی اعضای شرکت کننده رد گردید و گفته شد که وی فاقد تجربه در زمینه‌های سازماندهی امور اجتماعی و اقتصادی کشور است که خیلی‌ها بدان نیاز وجود داشت. سلیمان لایق خود تمایل جدی به پذیرش چنان امری بروز نداد. ولی نجیب‌الله پیشنهاد دیگری ارائه نمود دایر بر اینکه کار حکومت به دو بخش تقسیم گردد: امور اجتماعی و امور اقتصادی. بدین‌قرار، لایق بخش اولی را سرپرستی نماید و شخص دیگری بخش اقتصادی را و هر دو تحت رهبری مستقیم رئیس جمهور کار نمایند. من اظهار داشتم که چنین چیزی غیرعملی و غیرقانونی است. من

گفتم در صورتی که وی می‌خواهد همه‌چیز را در دست خود قبضه نماید پس بهتر است که رئیس جمهور رسماً بعنوان صدراعظم نیز اعلام شود یا پست صدارت رسماً لغو گردد و برای پیشبرد کارها رئیس جمهور معاونان دلخواه خویش را برگزیند. ولی همه این نظریات در جلسه رد گردید و پافشاری از سوی نوراحمد نور، دوکتور صالح محمدزیری و عبدالوکیل مبنی بر گزینش من به مقام صدارت بنابر تجارب کاری بعمل آمد. سه تن دیگر: سلیمان لایق، من و دوکتور نجیب‌الله بنابر عوامل مختلفی در تردد قرار داشتیم و فیصله بعمل آمد که موضوع برای تصمیم‌گیری به جلسه کامل بیروی سیاسی که در مقر کمیته مرکزی حزب در حال انتظار بود، مطرح شود. موضوع در جلسه مطرح شد و همه یکصدا به انتخاب من رأی دادند و رئیس جمهور در برابر قضیه انجام شده‌ای قرار گرفت و خواه نخواه بآن تن درداد.

آغاز دور دوم کارمن بعنوان رئیس شورای وزیران:

بدینقرار، من هم‌زمان با خروج نیروهای اتحادشوری از افغانستان در نیمه دوم ماه فروری ۱۹۸۹، برای بار دوم بمقام رئیس شورای وزیران برگزیده شدم و برای شانزده ماه تا نیمه دوم ماه می ۱۹۹۰ در این موقف کار کردم. طی این مدت با اتخاذ سیاست‌های متناسب و انجام کار سازماندهی گسترده و جلب همکاری اعضای حزب حاکم، سازمان‌های اجتماعی، برخی از احزاب سیاسی، شخصیت‌های مستقل اجتماعی و سیاسی کارهای با اهمیتی انجام گردید. نهادهای ضروری مانند وزارت ملیت‌ها، نمایندگی شورای وزیران در شمال کشور در تحت سرپرستی دوکتور نجیب‌الله مسیر معاون شورای وزیران، وزارت شئون اسلامی و اوقاف، مرکز انسجام ملیت هزاره به رهبری شیخ‌علی احمد فکور، نهادهای ارگان‌ها و مؤسسات دیگر ضروری احیاء شد. وضع اقتصاد کشور بگونه قابل ملاحظه‌ی بهبود یافت؛ مواد خوراکی و مواد سوخت مورد نیاز عامه، اموال کوبونی و کالاهای مورد ضرورت برای اقتصاد ملی با بکارگرفتن تمام امکانات ترانسپورتی و عمدتاً با تشویق مادی و معنوی ترانسپورت بخش

خصوصی از بنادر انتقال گردید و ذخایر بزرگ این مواد بوجود آمد. از صعود قیمت‌های کالاها و نرخ اسعار جلوگیری بعمل آمد و ذخایر اسعاری گذشته که در بانک‌های معین در لندن، نیویارک و مسکو بمصرف رسیده بود؛ باردگر در بانک‌های متذکره افزایش یافت.

در دومین ماه پس از آغاز کار، وضع دشواری در نیمه ماه مارچ ۱۹۸۹ پیرامون جلال‌آباد بوجود آمد (جنگ معروف برای تسخیر جلال‌آباد که بتاريخ ۱۴ مارچ آغاز گردید). در اثر تقاضای وکلای مردم در پارلمان هزاران تن مواد راکتی و موادسوخ از کابل به جلال‌آباد برای توزیع در میان مردم نیازمند گیرمانده در چنبر محاصره انتقال گردید و مردم از قحطی نجات یافتند. این یک اقدام بی‌سابقه بود. زیرا در گذشته‌ها مواد بگونه دوامدار از جلال‌آباد به کابل می‌رسید از این بابت من تا پایان از سپاسگزاری اهالی جلال‌آباد متحسس بودم. ولی این موضوع برای من به دردسر جدیدی نیز مبدل گردید. نجیب‌الله می‌پنداشت یا وانمود می‌ساخت که گویا من بخاطر ارتقای محبوبیت خویش در میان سازمان‌های حزبی و مردم کار می‌نمایم. برداشت ذهنی‌گرانه وی از آنجا ناشی می‌شد که اکثریت کامل رهبران و اعضای سازمان حزبی نیرومند ننگرهار کماکان هواداری خویش را به ببرک کارمل تبارز می‌دادند.

یکسال دیگر در کار و پیکار در جهت بهبود اوضاع اقتصادی و زندگی مردم و ارتقای سطح فرهنگ در کشور سپری گردید تا اینکه کودتای درون حزبی بوسیله شه‌نواز تلی در ماه مارچ ۱۹۹۰ رخ داد.

فصل چهارم کودتای نافرجام شهنواز تنی

همانگونه که در پیش‌گفتار این بخش آمده است؛ گروهی از خلقی‌های ناخرسند از حاکمیت نجیب‌الله بگونه روزافزونی با وی در تضاد فکری و عملی قرار می‌گرفتند. در آغاز رهبری این گروه بگونه مفهوم شده با سیدمحمد گلابزوی وزیر امورداخله بود. گلابزوی با حفظ خصوصیات خلقی خویش سازمانده موفق در کارخویش بود و چندان امر و نهی رئیس جمهور و فرمانده کل نیروهای مسلح کشور را نمی‌پذیرفت. ولی دوکتور نجیب‌الله مؤفق گردید؛ نامبرده را که رقیب خویش می‌پنداشت؛ برکنار نماید و بعنوان سفیر به مسکو بفرستد. بدینگونه عملاً رهبری گروه متذکره بدست شهنواز تنی وزیردفاع افتاد. ولی او نیز نمی‌توانست با برخورد‌های تند رئیس جمهور و فرمانده کل نیروهای مسلح، دوکتور نجیب‌الله سازگاری نشان بدهد. افزون‌برآن، بخشی از خلقی‌ها از دیرباز، رسیدن بمقام رهبری حزب و دولت را حق خویش می‌پنداشتند. بیاد دارم که باری یکتن از رهبران ایشان چنین مطرح ساخت: «زمان آن فرا رسیده است که جاه‌ها در مقامات رهبری بگونه آرام تعویض گردد؛ در غیرآن بچه‌ها متوسل به زور خواهند شد.»

این چیزی نبود که از نظر مجموعه رهبری حزب پنهان باقی بماند. همه می‌دانستند که گروه شهنواز تنی در وزارت دفاع با اتکاء به امکانات گسترده خویش در ارتش، در پی کسب قدرت هستند. شماری از افسران بلندپایه خلقی‌ها در ارتش پیرامون شهنواز تنی گردآمده بودند و وی را بشدت برای مقابله با دولت نجیب‌الله برمی‌انگیختند. گلبدین حکمتیار اسمای آنان را در اثر خویش تحت عنوان "دسایس پنهان - چهره‌های عریان" چنین یاد کرده است: جنرال آصف شور، جنرال کبیر کاروانی و جنرال جعفر سرتیر.

وی در اثر متذکره خویش ص (۵۱) چنین می‌نویسد:

«بخاطر وارد کردن ضربه کاری و شدید به رژیم از داخل و توسط افسران ناراض، تصمیم گرفتیم تا کار در اردو را تسریع بخشیم و از طریق اردوکار مؤثری بنمائیم. با این اقدام یا رژیم سرنگون می‌گردید و یا لاقلاً رکود موجود پایان می‌یافت. جنرال آصف شور در حربه شونجی هم صنفی ام بود؛ موصوف در زمان اقتدار کمونیست‌ها مدتی در ننگرها و مدتی در گردیز قوماندان قطعات دولت بود. هرچند که در آخر وقت استاد کورس (آ) بود، با نامبرده تماس برقرار کردیم».

وی سپس (ص ۵۳) چنین اظهار می‌دارد:

«جنرال آصف شور در نامه‌های اخیر خود بمن اطلاع داد که در قرارگاه وزارت دفاع و حول و هوش وزیر دفاع، کار پیشرفت زیاد کرده، قرارگاه و دفتر وزارت، کلاً در کنترل ماست؛ مگر شخص وزیر را در جریان نگذاشته ایم. در وقت صدور قومانده، اقدام سوق و اداره نیروها در دست ما خواهد بود. آنها در نظر داشتند که اقدام شان را در زمانی آغاز نمایند که تشنج میان نجیب و تنی به درگیری مستقیم تبدیل شود. مگر این تصمیم موجب شد که اقدام به تعویق بیفتد و برای نجیب در مقابله با این خطر فرصت آمادگی فراهم گردد.»

در ماه دسامبر ۱۹۸۹، از سوی ارگان‌های امنیتی توطئه ضد دولتی کشف گردید که در آن برخی از افسران خلقی نیز دست داشتند. در رأس گروه که به برانداختن رژیم از طریق زور متهم گردید؛ ولی‌شاه نام داشت و ظاهراً خلقی شمرده می‌شد. او بگمان غالب قوماندان قطعه راکت‌های ضد هوایی در کابل بود و گفته می‌شد که وابسته به حزب اسلامی حکمتیار بوده است. دستگیری گروه متذکره و بویژه قوماندان آن، از سوی گروه تنی توطئه رئیس جمهور در برابر خلقی‌ها پنداشته شد یا چنین چیزی وانمود گردید. از اینرو وی و شماری افسران نزدیک به وی در قرارگاه وزارت دفاع در کاخ دارالامان کابل به سنگر بندی آغاز کردند. آنان رابطه خویش را با رهبری دولت قطع کردند و به کار

وسیع تدارک نیروها برای مقابله پرداختند. دوکتور نجیب‌الله باری اعضای بیرونی سیاسی را برای مشاهده اسناد و مدارک مبنی بر اتهام گروه متذکره فراخواند و فیلم ویدیویی اعترافات صریح ولی‌شاه قوماندان را به تماشا گذاشت. پس از پایان نمایش، رهبران خلقی‌ها ناباوری خویش را به آن اعترافات به صراحت ابراز داشتند و آنرا جعل پنداشتند. در هر حال این امر تا حدودی موضع تنی و همکاران وی را نرم‌تر ساخته؛ ولی رئیس جمهور همچنان جدی باقی ماند. در این میان سفارت شوروی در کابل نیز پادرمیانی کرد تا مناسبات میان هردو جناح بهبود یابد؛ ولی جایی را نگرفت.

مشاهده این وضع نمونه‌هایی از خصومت‌های قبیلوی را تداعی می‌کرد. در عین‌زمان توطئه دیگری بوسیله گروه دیگری نیز کشف گردید که در رأس آن افسری از ولایت پکتیا بنام حکیم افسر اداره دهم امنیت دولتی قرار داشت. گفته می‌شد که حفظ امنیت رئیس جمهور وظیفه اصلی آن اداره را تشکیل می‌کرد و افسر متذکره در نظر داشت که تمام اعضای بیرونی سیاسی را حین شرکت در یکی از جلسات از بین ببرد. بنابراین، آمادگی از هردو جهت برای انجام کودتا و بشکست مواجه کردن آن، به سرعت و آشکارا اتخاذ می‌گردید. همه در حزب و دولت می‌دانستند که چنین چیزی در حال وقوع است. باری من از نجیب‌الله سوال کردم که چرا با وی مصالحه نمی‌نماید یا چاره‌ای نمی‌اندیشد تا از چنین فاجعه‌ای جلوگیری شود. و وی در پاسخ اظهار داشت: «مصالحه با او (شهنواز تنی) ناممکن است. بگذار وی نخست به کدام اقدام دست بزند.»

من اذعان می‌نمایم که نمی‌دانستم این چنین موضع‌گیری، نوعی قمار یک‌دندگی، خودخواهی و زورآزمایی بود یا ملامت ساختن جانب مقابل و یا بخاطر اتخاذ آمادگی‌ها به زمان نیاز وجود داشت. در هر حال هرگاه عنصر زمان مطرح بود؛ پس جانب مقابل نیز از آن بسود خویش بهره می‌گرفت.

وضع نگران‌کننده‌ای بدین منوال برای مدت بالنسبه دراز ادامه داشت و

مسایل در سر قوماندانی نیروهای مسلح به رهبری دوکتور نجیب‌الله و به شرکت محمدرفعی معاون رئیس جمهور در امور دفاعی، محمداسلم وطنجار وزیر امورداخله، غلام‌فاروق یعقوبی وزیر امنیت‌دولتی، محمدنبی عظیمی معاون اول وزیر دفاع و قوماندان گارنیزیون کابل و برخی نظامیان دیگر مطرح می‌گردید. بمنظور احتیاط درباره به پیروی سیاسی، شورای وزیران یا مقامات دیگر گزارش نمی‌گردید. ولی صرف به شورای وزیران از سوی رئیس جمهوری دستور داده شد که وسایل تحفظی و آتش نشانی را پیش‌بینی نماید و اعضای حکومت هشیاری و آمادگی خویش را برای روزهای سخت حفظ کنند. من بخاطر احتیاط و پیش‌بینی، این مطالب را در یکی از جلسات شورای وزیران خیلی مختصر مطرح کردم و وظیفه سپردم که بخاطر تجمع اجرای وظایف احتمالی و حفظ جان وزراء، محل امنی در مقر شورای وزیران در نظر گرفته شود. بر پایه این دستور، زیرزمینی‌های وسیع و بلند عمارت جدید شورای وزیران که در هشت منزل تحت ساختمان بود؛ مجهز با تمام وسایل ضروری بسرعت آماده گردید. همچنان از سوی عبدالوکیل وزیر امورخارجه نیز زیر زمینی‌های آن وزارت با تمديد تلفون‌ها و وسایل دیگر آماده پذیرش گردید. برای پیشبرد امور فرماندهی نظامی، دو زیر زمینی پخته و اساسی وجود داشت؛ یکی در درون ارگ پیوست با کاخ گلخانه و حرمسرا و دیگری در محوطه ریاست جمهوری که با دفتر رئیس جمهور متصل بود و بر بام آن حتی هلیکوپتر می‌توانست فرود آید و پرواز نماید.

آغاز کودتا:

به تاریخ ۷ مارچ ۱۹۹۰، در حالی که در کاخ گلخانه شورای وزیران جلسه نوبتی کابینه برگزار بود؛ در حدود ساعت یک بعد از ظهر مرا در پای تلفون بگونه فوری خواستند. از آنسوی خط، دستیار نجیب‌الله باطلاع رساند که حملات هوائی شهناز تنی آغاز گردیده است و باید بصورت فوری تمام اعضای پیروی سیاسی به ارگ ریاست جمهوری جمع شوند. برای من مسأله حملات هوائی

تعجب برانگیز بود. زیرا تا یک‌روز قبل گفته می‌شد که تمام قطعات هوائی و ضد هوائی بسوی دولت موضع‌گیری دارند. ولی بعدها مطلع شدم که جنرال قادر آقا، قوماندان هوائی تا آخرین لحظات وطن‌جار را در فریب نگهداشته بود. به هر حال، من وارد تالار جلسه شورای وزیران شدم و سرجای خویش قرار گرفتم؛ شرکت‌کنندگان جلسه با دیده‌های جستجوگر و نگران و گوش به آواز منتظر شنیدن خبر بودند که آوازه‌های نیرومند انفجارات بلند گردید. من موضوع را باطلاع وزراء رساندم و با ایشان مشورت کردم که آیا می‌خواهند بگونه جمعی در محل امن آماده شده در مقر شورای وزیران بمانند یا ترجیح می‌دهند که در دفاتر و منازل خویش در پشت تلفون‌ها و منتظر اطلاعات بعدی باشند. ایشان پیشنهاد دومی را پذیرفتند و من ختم جلسه را اعلام نمودم و خود بسوی ارگ حرکت کردم.

من از موتر در نزدیکی کاخ گلخانه ارگ پیاده شدم که در چند قدمی من بمب بزرگی اصابت کرد و حفره عمیقی ایجاد نمود. در اتاق کار نجیب‌الله در کاخ گلخانه دیگر اعضای بیروی سیاسی، عمدتاً پرچمی‌ها جمع شده بودند. همه دسته جمعی از کوریدورها گذشتیم و وارد تالار پائینی کاخ حرمسرا شدیم و از آنجا وارد زیرزمینی گردیدیم که برای نخستین بار آنرا دیدم. در زیرزمینی چند پایه چوکی و میز و تلفون‌ها گذاشته شده بود. رئیس جمهور باطلاع رساند که رفیع، وطن‌جار و یعقوبی در مقر زیرزمینی ریاست جمهوری فرماندهی نیروها را برعهده گرفته اند و از طریق تلفون خاص با ایشان در تماس شد. دقایقی بعد موج جدیدی از ضربات کشنده هوائی بر ارگ آغاز گردید و بمب‌های دیگری پرتاب گردید که حتی زیرزمینی را بشدت می‌لرزاند و تکان‌های قوی ایجاد می‌کرد. نجیب‌الله در حالی که مصروف فرماندهی بود و دیگر اعضای پیروی سیاسی مشغول ارزیابی وضع پیش‌آمده که در اثر اصابت یک بمب تمام خطوط ارتباطی قطع گردید. بملاحظه این وضع از یکسو و تجمع شمار زیادی از اعضای رهبری در یک محل از سوی دیگر تصمیم گرفته شد که همه به دو بخش آنجا را ترک گویند. در نتیجه در یک وقفه بمباردمان، نجیب‌الله بسواری

موتر بسوی کاخ ریاست جمهوری شتافت و دیگران پس از مشوره کوتاهی تصمیم گرفتند که تا پایان باهم یکجا باقی خواهند ماند و فیصله گردید که به عمارت وزارت خارجه بروند. بنابراین، در یک وقفه دیگری، همه با پای پیاده به فاصله‌های معینی به حرکت افتادند. حین عبور از محوطه کاخ دلکشا، چندین بمب در نزدیکی‌های ما اصابت کرد و یکی از آنها درخت کهنسالی را از بیخ و بن کند. همچنان تا هنگامی که به عمارت وزارت خارجه رسیدیم، شمار زیادی مرمی بوسیله هواپیماهای شکاری پیرامون ما فروریخت ولی خوشبختانه بجان هیچ یک ما اصابت نکرد.

پس از آنهمه نگرانی و دشواری به محل راحتی در زیر زمینی‌های وزارت متذکره مستقر و فوراً دست بکار شدیم. تماس با نجیب‌الله و مرکز فرماندهی تأمین گردید. کار اطلاعاتی و تبلیغاتی بعهده ما گذاشته شد. من تماس با تمام وزرا و رؤسای ادارات مهم و برخی والی‌ها را برقرار ساختم و وظایف لازم بایشان سپردم. در این میان نقش رادیو و تلویزیون بگونه فوق‌العاده‌ای ارتقا یافت؛ نشرات رادیو در مسیر دیگری تغییر کرد و هدف خود ارائه اطلاعات بمردم را درباره کودتای در جریان و دادن امید به پیروزی و اطمینان به خانواده‌ها را قرار داد. رفقای جمع شده در آنجا قلم بدست گرفتند و به نوشتن گزارش‌ها و شعارها آغاز کردند. نشرات رادیو طی همان ساعات اولی تأثیر مثبت خویش را بر وضع وارد کرد و موجب تقویت روحیه مردم و نیروهای مسلح گردید. ولی پس از چندی استدیوهای رادیو و تلویزیون مورد اصابت چندین بمب بزرگ قرار گرفت. چند تا از بمب‌ها در برون از ساختمان چنان حفره‌های عمیق ایجاد کرد که در نتیجه آن خطوط ارتباطی با دستگاه‌های امواج کوتاه و متوسط واقع در پلچرخی و در حدود بیست هزار لاین تلفون قطع گردید. وضع ناامید کننده‌ای پیش آمد. در چنین اوضاع و احوال تأمین ارتباط تلفونی با رادیو اهمیت درجه یک کسب نمود. من از میرعظم‌الدین وزیر مخابرات که در دفتر کار خویش نشسته بود؛ مطالبه نمودم که هرچه زودتر راهی برای ارتباط پیدا نماید. وی اظهار داشت که درباره پس از دقایقی بمن گزارشی ارائه خواهد کرد.

او واقعاً پس از دقایقی اطلاع داد که بزودی ارتباط مؤقتی تأمین می‌گردد و درباره ترمیم لاین‌ها نیز اقدامات فوری بعمل خواهد آمد. مدت زیادی هنوز سپری نشده بود که وزیر اطلاعات و کلتور احمد بشیر رویگر از استدیوهای رادیو تلفونی گزارش داد که خود وی از دفتر کار خویش واقع در مرکز شهر به اداره رادیو و تلویزیون رفته است و اکنون از طریق تلفونی که با تمدید لاین مؤقتی بوسیله کارکنان وزارت مخابرات تمدید گردیده است؛ صحبت می‌نماید. جالب است که وزیر مخابرات چند تن از کارگران را وظیفه داده بود که یکسر چند لاین تلفون را در مرکز تلفون اتومات وصل نمایند و رول کیبل‌های طولانی را بسرعت چرخانده و با خود به ستدیوها که در حدود پنج کیلومتر فاصله داشت ببرند و با دستگاه‌های تلفون وصل نمایند. این کار پرمخاطره و همچنان آغاز و انجام کار ترمیم لاین‌ها در محل سریازی که قطع شده بودند؛ در زیر آتش بمب افکن‌ها و هواپیماهای شکاری که برفراز شهر کابل در گشت بودند؛ صورت گرفت.

هر لحظه محمدرفع از سر قوماندانی از من تقاضا می‌نمود که کاری نمایم تا نشرات رادیو بگوش مردم و قطعات نظامی بویژه در کابل که جانبداری خویش را از این یا آنسو تاکنون تعیین نکرده اند؛ برسد و بدانند که هنوز ابتکار در دست ما است و امیدوار شوند. من از وزیر اطلاعات و کلتور خواستم که چاره‌ای باندیشد وی در حالی که اطمینان می‌داد؛ کار ترمیم خطوط ارتباطی به زودی تکمیل خواهد شد؛ اجازه خواست که تا آن هنگام از طریق امواج ماوراء کوتاه اف ام واقع در یکه توت برای کابل اطلاعات و موسیقی پخش نماید. من موافقت کردم و کار آغاز گردید. رفیع از طریق ارتباطات نظامی خویش به قطعات ارتش اطلاع داد که رادیو را بشنوند و از زنده بودن ما اطمینان حاصل نمایند.

البته وزرای مخابرات و اطلاعات و کلتور در آن لحظات به بهترین وجهی وظایف میهنپرستانه خویش را انجام دادند. ولی ایشان در این امر تنها نبودند؛

بلکه گروه‌هایی از همکاران فداکارانه و فعال در کار با ایشان سهم می‌گرفتند. همچنان شمار دیگری از معاونان صدراعظم و وزرا یا در دفاتر کارخویش باقی ماندند و آنچه می‌توانستند انجام دادند و شمار دیگری در محل امنیت شورای وزیران گرد آمدند و در تماس دایمی با من از یکسو و با ارگان‌های محلی در ولایات و مناطق از سوی دیگر وظایف معینی را انجام می‌دادند. اعضای بیروی سیاسی در وزارت امور خارجه وظایف سیاسی و تبلیغاتی خویش را مؤفقانه اجرا می‌کردند. عبدالوکیل وزیر امور خارجه با نمایندگی‌های دیپلماتیک افغانی و خارجی در تماس بود و هر لحظه به این یا آن اطلاعات تازه ارائه می‌کرد. سلیمان لایق شعارها و رویدادهای روز را می‌نوشت و در وقفه‌ها اشعاری زمزمه می‌کرد و بدینگونه لحظات سنگین سبک‌تر می‌گردید.

بدینقرار، طی زمانی کوتاه نظم معینی بوجود آمد. بمباردمان که از ساعت یک روز آغاز گردیده بود، نزدیکی‌های شام فروکش کرد. زیرا بگونه‌ای که محمدرفع توضیح کرد برای جلوگیری از پرواز هواپیماها از پایگاه بگرام در وقفه هر پنج دقیقه یک راکت اورگان از کابل به آنجا آتش می‌شد و این امر موجب تضعیف روحیه پیلوت‌ها می‌گردید. همچنان پروازها از فرودگاه مزارشریف آغاز گردید که پایگاه بگرام را تحت بمباردمان قرار می‌داد و روزگار را بر شه‌نواز تنی و همقطاران وی که آنجا بودند؛ سخت می‌ساخت. گفتند که در این میان نقش مصطفی پیلوت برجسته بود و وی آخرین امکانات انسانی را برای پروازهای مکرر در یک شب بکار گرفت و در این زمینه رکارد را شکست. جابجائی دستگاه‌های مدافعه هوائی تا آخرین ساعات روز در برخی از جاه‌ها در شهر کابل عرصه را بر پیلوت‌های هواپیماهای حمله‌بر، تنگ‌تر می‌ساخت. محمدرفع از طریق تلفون می‌گفت که بسیاری از قطعات جانبدار شه‌نواز تنی حین خروج از محلات سوق و اداره خویش به موانع و مقاومت درونی و برونی مواجه می‌گردید و فلج می‌شد. قرار بود که پس از ساعاتی بمباردمان سنگین بر محلات بود و باش رهبری و قطعات نظامی جانبدار نجیب‌الله، حرکات نظامی از زمین آغاز گردد و کار را یکطرفه سازد. اعلام برکناری شه‌نواز تنی از سمت

وزارت دفاع و شمار دیگری از همکاران نزدیک وی و تعیین محمداسلم وطنجار بجای او بعنوان وزیر دفاع و راز محمدپکتین بعنوان وزیرداخله، ضربه سختی بر کودتاجیان وارد کرد. این اقدام بهنگام و در نخستین لحظات آغاز کودتا با اعلام فرمان رئیس جمهوری از طریق رادیو افغانستان، وفاداران کودتای شهنواز تنی را دچار سردرگمی و تزلزل ساخت.

شب سهمگین و سختی سپری می‌گردید. ولی در جریان آن نیروهای وفادار به دولت خاموشانه پیرامون کاخ دارالامان را که مرکز فرماندهی کودتا بود؛ در چنبر محاصره قرار می‌دادند. گفتند که در نیمه‌های شب حملات از چند جهت بر کاخ که خیلی‌ها به سختی سنگربندی شده بود؛ آغاز گردید. کاخ که بر روی تپه بلند قرار دارد؛ بوسیله شمار زیادی تانک‌ها، وسایل زرهی، ماشیندارهای سنگین و تجهیزات دیگر نظامی محافظت می‌شد. گفته می‌شد که شماری از تانک‌ها پیرامون کاخ در میان دیوارهای سنگی و بوجی‌های ریگ تعبیه شده بود. در زیر زمینی‌ها، کوریدورها و منازل متعدد کاخ که از بتون آرمه سخت و سنگین بود؛ شمار بزرگی از افسران و سپاهیان زیده و تا پای جان وفادار به کودتاجیان، مسلح با سلاح‌های وحشتناک گردآمده بودند. از یکسو چیره شدن بر آنها با چنین وضعی کار دشواری پنداشته می‌شد و از سوی دیگر ترس آن وجود داشت که هرگاه تأدیر زمان این وضع ادامه بیابد؛ کودتاجیان که تمام وسایل ارتباطی نظامی را در دست داشتند؛ موفق خواهند شد که سیر حوادث را بسود خویش تغییر بدهند. در شرایطی که برای هردو جانب مسأله مرگ و زندگی حتمی مطرح بحث بود؛ جنگ سختی پیرامون کاخ در گرفت. اینکه چگونه حمله‌آوران بر کودتاجیان تا نیمه‌های روز فردا غلبه یافتند؛ من چیزی نمی‌دانم. ولی شنیدم که گفتند رزم‌آوران و در پیشاپیش آنان نیروهای اداره پنج امنیت دولتی در تحت رهبری رئیس آن اداره، جلال رزمنده کار ناممکنی را امکان‌پذیر ساختند. در این جنگ نقش چشمگیری از سوی یقظعه قومی نظامی از بگرام کوهدامن وابسته به اداره پنج در تحت رهبری جنرال با به جان ایفا گردید.

شکست کودتا:

با شکست خط دفاعی مرکز فرماندهی وزارت دفاع و فلج شدن میدان هوایی بگرام، شهنواز تنی همراه با شماری از همکاران نزدیک خویش سوار بر هواپیما به پاکستان فرار کردند. درباره اینکه گفته می‌شود؛ شهنواز تنی از قبل با حزب اسلامی حکمتیار و اداره استخبارات نظامی پاکستان زد و بندی داشته است مدارکی وجود ندارد؛ ولی او شاید راه دیگری نداشت بجز اینکه خویشانش را به آنجا برساند.

بدینگونه کودتای نظامی نافرجام شهنواز تنی به شکست مواجه گردید؛ ولی پی‌آمدهای ناهنجاری بجا گذاشت. اختلافات میان بخش‌هایی از خلقی‌ها با پرچمی‌ها تعمیق گردید. در این میان زندانی ساختن پی‌مورد دوکتور صالح محمد زیری عضو بیرونی سیاسی و منشی کمیته مرکزی حزب و دستگیر پنجشیری مسئول کمیسیون تفتیش مرکزی حزب دوتن از رهبران خلقی‌ها یک عمل نادرست و تحریک انگیز تلقی گردید. ایشان در حالی که در روز کودتا در دفاتر خویش در کمیته مرکزی حزب نشسته بودند؛ دستگیر و زندانی شدند. نجیب‌الله باین عقیده بود که ایشان نشسته بودند تا در صورت پیروزی کودتا رهبری حزب را بدست بگیرند. شاید این استدلال درست نباشد و افزون بر آن عملاً آنان تا آن هنگام به کدام کار غیرقانونی مبادرت نورزیده بودند.

اگرچه تلفات انسانی ناشی از بمباردهاها کودتای نافرجام در شهر کابل اندک بود؛ ولی رفع تشویش و نگرانی مردم کار دشواری شمرده می‌شد. خرابی‌ها و ضایعات مادی خیلی‌ها زیاد بود و شورای وزیران تدابیری اتخاذ نمود و بزودترین فرصت کار ترمیم و بازسازی ویرانی‌ها و تأسیسات آسیب دیده انجام گردید. خانواده‌هایی که از این بابت خساره دیده بودند. کمک شدند.

فصل پنجم سبکدوشی من و تعیین صدراعظم جدید

در ماه می ۱۹۹۰ که ثبات معینی از لحاظ اقتصادی در کشور بوجود آمده بود؛ باردگر دوکتور نجیب‌الله مسأله تعویض حکومت را بخاطر سیاست مصالحه‌ملی طرح کرد. او وانمود ساخت که بخاطر جلب اعتماد مخالفین بایستی یکتن غیرحزبی بحیث صدراعظم تعیین گردد. با وصف اینکه این نظر چیز دیگری نبود بجز بهانه‌ای برای تضعیف موقف من که در میان اعضای حزب و مردم ارتقا یافته بود. من اشارات را در این باره درک کردم و بنام "مصالحه" پذیرفتم که باردگر از مقام صدارت بی سر و صدا کنار روم. این بار نیز بگونه مرموزی مسأله از سوی نجیب‌الله مطرح گردید. وی با نتیجه‌گیری از دیدارها و ملاقات‌هایی که با نمایندگان گلبدین حکمتیار، سیداحمد گیلانی و شخص صبغت‌الله مجددی در عراق، لیبیا، آلمان و سویس از سوی فرستاده‌های رئیس جمهوری صورت گرفته بود، وانمود ساخت که یکی از دو تن سیداحمد گیلانی یا صبغت‌الله مجددی بعنوان صدراعظم برگزیده خواهد شد. البته چنین پیشنهادی موجه به نظر می‌آمد زیرا هرگاه حتی منجر به اندک تخفیف در جنگ می‌گردید؛ باید پذیرفته می‌شد. چنانکه من پذیرفتم و کنار رفتم.

برگزیدن فضل‌الحق خالقیار بعنوان صدراعظم:

دوکتور نجیب‌الله بمجردی که از توافق برای تعیین صدراعظم جدید اطمینان حاصل کرد؛ مطرح ساخت که کاندیدای مناسب برای مقام صدارت فضل‌الحق خالقیار والی پیشین هرات را تشخیص نموده است. صرف نظر از آنکه این چنین پیشنهادی هیچگونه مناسبتی با مصالحه نداشت، حیرت برانگیز

به نظر می‌آمد. زیرا فضل‌الحق خالقیار در اثر یک حادثه تیراندازی چند هفته پیش در هرات بشدت در ناحیه کمر مجروح شده و هنوز در بیمارستان بسر می‌برد. این برغماری در حالی صورت گرفت که تازه کودتا به شکست مواجه گردیده، صرف چند هفته محدود از حادثه خونین تیراندازی در هرات گذشته بود. تغییر حکومت، بدون ضرورت و با شتاب زیاد و نابهنگام که یکباردگر نمایانگری ثباتی دولت بود؛ صورت می‌گرفت.

رویداد تیراندازی در هرات از اینقرار بود: در حدود یکماه بعد از شکست کودتا، گردهم‌آئی بزرگی از سوی مسئول امنیت زون شمال غرب در یکی از مناطق هرات برگزار گردید و از فضل‌الحق خالقیار والی هرات و جلال رزمنده رئیس اداره پنج که نقش تعیین کننده را در امر درهم شکستن نیروی مقاومت کودتاچیان در قرارگاه وزارت دفاع ایفا نموده بود؛ برای شرکت در آن گرد همایی دعوت بعمل آمد. اعلام شده بود که گروهی مسلح، سلاح بر زمین خواهند گذاشت و گویا به مشی مصالحه ملی خواهند پیوست. ولی در عوض، آنان بر مهمانان آتش گشودند. جلال رزمنده و چند تن دیگر مورد اصابت مرمی‌های کشنده قرار گرفتند و جابجا جان سپردند. ولی فضل‌الحق خالقیار بشدت مجروح گردید. نجیب‌الله پس از شهادت جلال رزمنده، لقب قهرمان به او اعطا کرد. در حالی که در زندگی وی پس از شکست کودتای تنی، بنابر دلایل نامعلومی پیشنهادات و انتظارات جدی حلقات نظامی را درین باره بی‌جواب بود. حادثه تیراندازی در پیش دیدگان مقامات امنیتی زون شمالغرب انجام گردید. ولی در این باره تحقیقی صورت نگرفت. همچنان پرسش بعمل نیامد که چرا گروه آماده برای تسلیم شدن را در جریان ملاقات خلع سلاح نکرده بودند. در هر حال بجای جلال رزمنده یک تن از نزدیکان رئیس جمهور برگزیده شد.

در چنین حال و احوالی پیشنهاد برگزیدن خالقیار بعنوان صدراعظم از سوی نجیب‌الله در حالی ارائه گردید که در عین‌زمان به گونه مشکوکی به تمایل

دوستان شمالی نیز در این رابطه اشاره گردید. ولی او که مواضع خود را در درون رهبری حزب و دولت بویژه پس از شکست کودتای شهنواز تنی تحکیم کرده بود؛ سهولت می‌توانست نظر خویش را تحمیل نماید. بنابراین، موافقت شد که فضل‌الحق خالقیار بعنوان صدراعظم تعیین گردد.

نمایندگان در شورا و برخی از وزرا می‌گفتند که وی بر روی تذکره بوسیله آمبولانس از بیمارستان به عمارت شورای ملی بی سر و صدا انتقال گردید؛ سپس از در عقبی وارد و نخست در عقب تریبون قرار داده شد؛ سپس وکلا داخل تالار شدند و وی خط‌مشی حکومت خویش را قرائت نمود. او از شورا بتاريخ ۲۸ می ۱۹۹۰ رأی اعتماد اخذ و بعدها بکار آغاز کرد. من اگرچه تمایلی برای ادامه کار بعدی دولتی نداشتم؛ ولی در اثر پافشاری رهبری حزب، بعنوان معاون اول رئیس جمهور برگزیده شدم که به تصویب پارلمان رسید.

شایان یادآوری است که حین تشکیل حکومت خالقیار، نجیب‌الله پافشاری می‌کرد که من بعنوان معاون اول رئیس جمهوری بخش اجتماعی و اقتصادی حکومت را عملاً اداره و کار نمایم و صدراعظم صرف بنام در کرسی باقی بماند. من چنین امری را خلاف اصول اداری و مداخله بی‌مورد می‌دانستم. بنابراین، موافقت نکردم؛ ولی اظهار داشتم که از ارائه مشوره‌ها به رئیس جمهور دریغ نخواهم ورزید تا هرگاه لازم ببیند از سوی وی به صدراعظم ابلاغ گردد. باوجود آن، وی در آن لحظات اظهار می‌داشت که برخی از صلاحیت‌های خویش را بمن انتقال خواهد داد. حتی ظاهراً بخاطر دادن اطمینان حین وارد آوردن تعدیلات دیگر در قانون اساسی بوسیله لویه‌جرگه ماه جون ۱۹۸۹، اندکی بعد از تغییر در حکومت فقره زیرین در فصل پنجم ماده هفتاد و پنجم در تحت فقره نهم قانون اساسی ایزاد گردید.

«رئیس جمهور می‌تواند برخی از صلاحیت‌های قانونی خود را به معاونان رئیس جمهور تفویض نماید.»

ولی در عمل برغم آن، من حتی یکمرتبه در کارهای حکومت فضل‌الحق خالقیار

مداخله نکردم؛ در حالی که مناسبات انسانی خیلی خوبی میان ما وجود داشت. نجیب‌الله نیز نه تنها برخی از صلاحیت‌های خویش را رسماً به هیچ‌یک از معاونان خویش تفویض نکرد؛ بلکه مقام معاون اول را نادیده گرفت و در عمل بیش‌تر به عبدالرحیم‌هاتف معاون رئیس‌جمهور و محمداسحق توخی، رئیس دفتر و دستیار رئیس‌جمهور اتکاء نمود. در هرحال، من نظریات و مشوره‌های خویش را از طریق دستگاه اداری ریاست جمهوری در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی به حکومت ارائه می‌نمودم. تشکیل این دستگاه، حین تعدیلات در قانون اساسی بعنوان فقره ۱۸ در ماده هفتاد و پنجم آن افزود گردیده بود.

اگرچه من اطلاعات کافی در رابطه به مشخصات، شیوه‌ها و نتایج کار حکومت خالقیار ندارم؛ ولی وضع بازار، شاخص‌های اقتصادی و شکایات مردم گواه بر آن بود که یکباردگر بی‌نظمی‌های جدی در زمینه‌های اداره اقتصاد کشور رخ داده بود. نگرانی وجود داشت که بزودی مجموعه اقتصاد در آستانه بحران تمام عیار قرار گیرد. قیمت‌ها با ارتقای نرخ تورم بگونه سرسام آوری افزایش می‌یافت و موجب نگرانی جدی مردم می‌گردید؛ کمبود موادغذائی و کالاهای مورد نیاز در بازار و بویژه برای عرضه به کویونداران شدیداً احساس می‌گردید. پلان‌ها و برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی به کندی تطبیق می‌گردید و سطح تولید صنعتی و کشاورزی پائین می‌آمد. در نتیجه سطح زندگی مردم تنزیل می‌یافت و شکایات ایشان بالا می‌گرفت.

نتایج تحقق پلان اقتصادی برای سال ۱۹۹۰ در تحت حکومت خالقیار و مقایسه آن با سال ۱۹۸۹ از سوی کمیته دولتی پلان‌گذاری چنین ارائه گردیده است: «باید یادآور شد که کاهش سطح تولیدات داخلی خصوصاً در سکتور زراعت و صنایع در آهنگ نزولی میزان محصول ناخالص داخلی و عاید ملی تولید شده بمقایسه سال ۱۳۶۸ (۱۹۸۹) اثر بجا گذاشته است. محصول ناخالص ملی تولید شده با کاهش ۱۹/۳ میلیارد افغانی به تناسب پلان و ۳/۳ میلیارد افغانی بمقایسه سال ۱۳۶۸ (۱۹۸۹) بالغ بر ۱۱۵/۱ میلیارد افغانی

گردیده است که ۸۵/۶ فیصد پلان مطروحه را احتوا می‌نماید. بهمین ترتیب حجم محصول ناخالص داخلی استفاده شده ۲۸/۰ میلیارد افغانی نظر به پلان و ۳/۱ میلیارد افغانی به تناسب سال ۱۳۶۸ (۱۹۸۹) کاهش داشت»*

مطلب بالا صرف یک نمونه است که از چگونگی سیر نزولی شاخص‌های اقتصادی در سال ۱۹۹۰ حکایت می‌نماید و البته در سال ۱۹۹۱ بازهم کاهش در تولید صنعتی و کشاورزی و افزایش در سطح قیمت‌ها و نرخ‌های اسعار بمقیاس‌های بزرگ‌تر و بگونه گسترده‌تر رخ داد. نرخ هر دالر امریکائی از ۴۰۰ افغانی در سال ۱۹۸۹ به ۶۰۰ افغانی در سال ۱۹۹۰ و به ۱۸۰۰ افغانی در سال ۱۹۹۱ به سرعت بالا رفت. می‌توان تصور کرد که چنین کاهش بزرگ در نرخ افغانی چه پی‌آمدهای وخیم در قیمت‌های کالاهای وارداتی و در مجموعه اقتصاد کشور، ارتقای هزینه‌های زندگی و پائین آمدن سطح زندگی مردم می‌توانست وارد نماید.

هنگامی که در رابطه به مسایل اقتصادی بگونه مقایسوی صحبت می‌نمایم؛ هدف من نه خودنمایی و از خود راضی‌گری است و نه بزرگ‌تر جلوه دادن نتایج کار خویش و کوچک‌تر نشان دادن نتایج کار دیگران. استدلال من در سال‌های ۱۹۸۰ پیوسته در جهت توجه به سازماندهی و اداره اقتصاد و بهبود زندگی توده‌های مردم، انجام می‌گرفت. ولی دوکتور نجیب‌الله سیاست و جنگ را بر اقتصاد مقدم می‌دانست و به این نظر بود که همه‌چیز در رابطه بمسایل اقتصادی خود بخود راه خود را می‌یابد؛ بگذار که نخست در جنگ پیروز شویم، آنگاه اقتصاد درست می‌شود

* اقتباس از سالنامه ۱۹۹۰، ص (۴۳۰-۴۳۱)

فصل ششم خاطرات شخصی من از سال پایانی دهه هشتاد و نخستین سال دهه نود

من از بهار سال ۱۹۹۰ به بعد بعنوان معاون اول رئیس جمهور نامیده می‌شدم؛ ولی کار زیادی نداشتم که انجام بدهم. نجیب‌الله و برخی افراد وابسته به وی در دستگاه اداری ریاست جمهوری فضای کار و زندگی را بر من تنگ و تنگ‌تر می‌ساختند. نام معاون اول بیش‌تر نمادین و تشریفاتی بود تا ضرورت‌های کاری و من به چنین وضعی عادت نکرده بودم. بدین قرار امکانات کار برای من خیلی محدود و انتظارات مردم خیلی‌ها زیاد بود. من در حدود پنج ماه را بدین منوال گذشتاندم.

در پائیز سال ۱۹۹۰ برای تداوی به اتحادشوروی رفتم؛ ولی بزودی در غیابت من سپتمبر (۱۹۹۰) نجیب‌الله بدون اینکه با من در میان بگذارد بگونه یکجانبه پیشنهاد برکناری مرا از مقام معاون اول رئیس جمهوری از پارلمان مطالبه نمود. البته چنین امری از سوی نجیب‌الله برای من نه غیرمترقبه بود و نه دل‌سرد کننده. زیرا من از نیات دوکتور نجیب‌الله نسبت به خود، بخوبی آگاه بودم. پس از آن من برای مدتی در انستیتیوت خاور شناسی فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان شوروی بکار مطالعه و پژوهش آشنا شدم.

بازگشت به کشور

در تمام مدت نزدیک به شش ماه که در خارجه بسر می‌بردم، پیوسته از سوی نمایندگان اقشار گوناگون مردم به بازگشت به کشور ترغیب می‌شدم. در بهار سال ۱۹۹۱ مطالبات مردم در این رابطه خیلی‌ها بالا گرفت. سرانجام من دیگر

نمی‌توانستم که تقاضاهای صمیمانه مردم را بدون پاسخ بگذارم و در ماه می به کابل بازگشتم و در فرودگاه مورد استقبال برخی از اعضای هیأت اجرائیه حزب و پذیرائی بی‌سابقه نمایندگان مردم قرار گرفتم. نجیب‌الله نیز ظاهراً با گرمی برخورد کرد. من هنوز عضو هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب وطن شناخته می‌شدم و در پلینوم نوبتی شورای مرکزی که چندی بعد دایر گردید؛ نیز شرکت نمودم. در پلینوم مسأله مربوط به بازگشت ببرک کارمل نیز از روی تصادف مطرح گردید.

نجیب‌الله اگرچه وضع آشفته‌ای داشت؛ ولی به پیشنهاد عبدالوکیل عضو هیأت اجرائیه و وزیر امور خارجه موافقت کرد که در پایان کار پلینوم، ضیافت کوچکی بخاطر بازگشت من به کشور ترتیب بدهد. در این ضیافت رفقا درباره ضرورت همبستگی درون حزبی و از جمله همکاری فعال من نیز صمیمانه صحبت کردند. من اظهار داشتم که خواهان کدام مقام دولتی نیستم و از همان موقف خویش بعنوان عضو هیأت اجرائیه در هر زمینه‌ای که مفید و امکان‌پذیر باشد؛ کارخواهم کرد.

پس از آن مراجعات گروه‌هایی از مردم برای دیدار در منزل روز تا روز افزایش می‌یافت از آنجائی که امکانات پذیرائی از مردم در درون آپارتمان منزم در بلاک چهار مکروربان اول وجود نداشت؛ دوستان بر روی چمن سبزی در محوطه بلاک خیمه‌ای برپا کردند هر روز شمار زیادی از مردم ساده تا روشنفکران عمدتاً دسته جمعی و بعضاً انفرادی برای دیدار و صحبت می‌آمدند. ایشان که هیچ وسیله دیگری برای بلند کردن آواز خویش نداشتند؛ بملاحظه وخامت مجدد وضع اقتصاد کشور در رابطه به دشواری‌های زندگی شکایت می‌کردند. مسأله مرکزی را در شکایت‌ها و خواست‌های ایشان، سیاست‌های مشهود ملی‌گرایانه از سوی رئیس جمهور و هواداران نزدیک وی و تبارز آشکار گرایش‌های برتری‌جویی ملی در حرف و عمل آنان، تشکیل می‌کرد. این وضع از یکسو آشکارا از درماندگی و بیچارگی مردم حکایت داشت و از سوی دیگر

زنگ خطری بود برای گردانندگان دولت. شکایت‌های مردم بی‌بنیاد نبود. چنانکه بگونه نمونه پس از مدتی در تبارز آشکار نارضایتی‌ها در شمال کشور بازتاب یافت؛ ولی پیرامون ریاست جمهوری را چنان نخوت فراگرفته بود که نسبت به پی‌آمدهای آینده نمی‌اندیشیدند.

من بمقتضای اندیشه‌های خویش در جهت دوام حاکمیت موجود، ولی با اصلاح شیوه‌های کار و برخورد آن با مردم، صحبت و مشوره می‌کردم. من به می‌گفتم هر دولت احتمالی دیگری که در کمین است، جاگزین دولت موجود گردد؛ ارتجاع سیاسی مسلط خواهد شد. من چنین می‌اندیشیدم و می‌گفتم. در حالی که نجیب‌الله قضایا را از دیدگاه تنگ‌تر می‌دید. از نگاه او باید قبل از هر اقدام دیگری ریشه هرگونه دگراندیشی را در درون حزب و دولت باید خشکانند. از دموکراسی و مصالحه حرف زدن خوش آیند است؛ ولی در عمل تحمل و تحقق آن دشوار. او نمی‌توانست که هیچگونه حرف مخالفی را بپذیرد یا در برابر آن خویشتن‌داری نشان بدهد. من بارها به وی گفتم که نخست باید مصالحه را در درون حزب و دولت در یک حد معین باید پذیرفت و رعایت کرد و بعد با اندشه و عمل واحد بخاطر تحقق آن با مخالفان ایدئولوژیک و سیاسی مبارزه نمود. در این مورد چند نمونه را تذکار می‌دهم:

در تابستان سال ۱۹۸۹ من در کابل نبودم و هنگامی که بازگشتم در یافتم که نجیب‌الله شماری از چهره‌های سرشناس حزب را تحت عنوان وفاداری به ببرک کارمل زندانی ساخته است. ایشان عبارت بودند: از محمود بریالی، انجنیر نعمت‌الله، محمدعزیز مجید زاده، عبدالله سپنتگر، صدیق کاوون، یاسین صادقی، معصوم سرباز، داؤد کاویان، فهیم اداء، امتیاز حسن، نبی شوریده، اسدالله رهیاب، جنرال قاسم آسمایی، خالد حافظ، حیدر عدل و نصیر سهام.

من مخالفت جدی خویش را در این رابطه ابراز داشتم و خواهان رهائی آنان شدم. ولی نجیب‌الله به دلایل بی‌بنیاد متوسل شد که گویا آنان مانع تحقق مشی مصالحه ملی هستند؛ آنان انضباط درون حزبی را خدشه دار می‌سازند و

حرف‌های دیگری. به همین‌گونه من به وی گفتم که هیچ‌یک از این حرف‌ها، شکایات و استدلال‌ها باعث آن نمی‌شود که ایشان زندانی گردند. من باین عقیده بودم که چنین اعمال و حرکات در واقع تیشه به ریشه دولت و سیاست مصالحه آن زدن است. نجیب‌الله باین حرف‌های من وقعی نگذاشت و چندی سپری گردید تا اینکه هیأت وسیعی بخاطر ارزیابی اوضاع کشور و ادامه کمک‌های شوروی به افغانستان در تحت رهبری ادوارد شوارد نازی عضو بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست و وزیر امور خارجه اتحاد شوروی به کابل آمد. نجیب‌الله با دعوت تمام اعضای بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب، جلسه‌ای را برای ملاقات با هیأت متذکره سازمان داد. وی نخست معلومات مفصلی از روی یک یادداشت تحریری ارائه کرد که در آن مطالب و مسایل زیادی اعم از درست و نادرست مطرح گردیده بود. بر پایه تعامل من که از لحاظ مقام دوم شناخته می‌شدم و در کنار وی نشسته بودم؛ خواستم که صحبت نمایم. ولی نجیب‌الله بمن اشارتاً گفت که او به نمایندگی از رهبری حزب و دولت حرف زده است و ضرورت به توضیحات بیش‌تر نیست. من گفتم که نظریات شخصی خویش را مطرح می‌سازم.

نخست اظهار داشتیم که مسایل مطروحه در گزارش نجیب‌الله با اعضای بیرونی سیاسی قبلاً مشورت نشده است و من با بسیاری از ارزیابی‌ها در این گزارش موافقت ندارم. بگونه مثال اظهار داشتیم که ناکامی در تحقق مشی مصالحه ملی از سوی نجیب‌الله در پشت پرده مبارزه درون حزبی در برابر اعضای حزب پنهان می‌گردد. بهمین جهت وی برخی از رهبران و فعالان حزب را در زندان نگهداشته است تا این موضع‌گیری نادرست را توجیه نماید. در حالی که این حرف‌ها و استدلال‌های دیگر من مورد تأیید بسیاری از اعضای بیرونی سیاسی بود؛ نجیب‌الله نتوانست خویش‌تن داری نشان بدهد و به سختی برآشفته گردید. با ملاحظه این وضع، شوارد نازی پیشنهاد نمود که برای چند دقیقه تفریح اعلام گردد.

در جریان صحبت‌ها حین صرف چای، من آشکارا به نجیب‌الله گفتم در صورتی که تمام اعضای حزب اعم از پرچی‌ها و خلقی‌ها را از زندان رها نکند از مقام شورای وزیران و حتی از حزب استعفا خواهم داد. من که درد و رنج زندان را صرف بخاطر ملحوظات سیاسی در سال‌های ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ تحمل می‌کردم و در عین حال رفقای دیروزی من با خاطر آسوده حکومت می‌نمودند دیگر قابل تحمل نیست.

در پایان جلسه و در بازگشت به منزل، من استعفانامه خویش را نوشتم و برای نجیب‌الله فرستادم. ولی او که یکباردگر بر هیجانان خود مسلط گردیده بود؛ سرحال و خوشحال از طریق تلفون از من خواست که به دفتر کارش بروم. من رفتم و وی از آنچه در جریان جلسه و صحبت‌ها بعمل آمده بود؛ پوزش خواست. در حالی که او استعفانامه مرا باز می‌گرداند گفت که هرگاه من موافقت داشته باشم در جلسه بیروسیاسی حزب، پیشنهاد مرا مبنی بر آزاد ساختن زندانیان مطرح خواهد ساخت.

نجیب‌الله همانگونه که متعهد شده بود؛ موضوع را بحیث پیشنهاد من در جلسه بیروسیاسی مطرح کرد و مورد استقبال خوب از سوی اعضای بیروسیاسی قرار گرفت. در جلسه فیصله بعمل آمد که محمود بریالی و رفقا فردای همان روز آزاد گردند و بمن سپرده شد که با ایشان دیدار و صحبت نمایم. همچنان طی چندروز آینده اعضای حزب که تحت عنوان همکاران نزدیک حفیظ‌الله امین در زندان بسر می‌بردند نیز آزاد گردند و با ایشان نیز من صحبت نمایم. من پیشنهادات را پذیرفتم و افزودم که در صحبت با زندانی‌های خلقی پس از آزادی ایشان بهتر است که یکتن از اعضای خلقی در بیروسیاسی نیز با من همکاری نماید و فیصله شد که میرصاحب کاروال منشی کمیته مرکزی چنین همکاری را بعمل آورد.

من در کاخ گلخانه شورای وزیران از محمود بریالی و رفقا باگرمی پذیرائی نمودم و بایشان که یگراست از زندان پلچرخی آمده بودند؛ چای و شیرینی تعارف کردم

من نخست از ایشان که بناحق در زندان افتاده بودند از سوی رهبری حزب و دولت پوزش طلبیدم و آشکارا مواضع خویش را در رابطه به سیاست‌های دموکراتیکی که بایستی از سوی حزب و دولت دنبال گردد؛ بیان کردم. ایشان نیز در این رابطه حرف زدند و با وصف روش نامناسبی که در برابر ایشان در پیش گرفته شده بود؛ همکاری خویش را برای حفظ حاکمیت و دموکراتیک ساختن سیاست‌های آن ابراز داشتند.

پس از آن بنا به پیشنهاد من و موافقت نجیب‌الله، محمود بریالی بعنوان معاون اول رئیس شورای وزیران بکار فعال آغاز کرد. اعضای خلقی آزاد شده از زندان را نیز در کاخ گلخانه صدارت در حالی که میرصاحب کاروال حضور داشت؛ ملاقات نمودم و درباره کارهای آینده که به آنان تفویض می‌گردید؛ با ایشان مشورت و تبادل نظر نمودم. در صحبت با آنان من بر پایه عادت همیشگی خویش حسن نیت تبارز دادم. ولی بعضی‌ها آنها دگرگون توجیه کردند. بگونه مثال عبدالقدوس غوربندی از حسن نیت من براساس برداشت‌های ذهنی گرانه و یکجانبه خویش انتباه خوب نگرفت. چنانکه او در کتاب کوچک خویش تحت عنوان بزرگ "نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (ص ۱۱۴) می‌نویسد که من به وی حین ملاقات چنین گفته‌ام: «می‌خواهم بشما پیشنهاد کنم که ریاست اتحادیه قالدین را در چوکات وزارت تجارت بدوش بگیرید.»

سپس او بدنبال مطلب بالا چنین می‌نویسد: «نگارنده (منظورش خود او بعنوان نویسنده کتاب خویش است و شاید در آن هنگام کلمه من را استعمال کرده باشد) من این پیش‌آمد را از آقای کشتمند انتظار داشتم. لهنذا روحیه و سخنان وی برایم خلاف توقع نبود. لهنذا بدون آنکه تغییری در حالت‌م بوجود آمده باشد! گفتم آقای کشتمند ترحم خیراندیشانه خود را در حق کسانی داشته باشید که نیاز دارند. نگارنده حزب دارم و از برکت آن احتیاج نیستم و در طول سال‌های که در زندان بودم خانواده ام به زندگی نورمال خود ادامه داده اند و

فعلاً هم دست طلب بسوی شما دراز نکرده‌ام. این ملاقات هم بر اساس درخواستی نگارنده نبوده بلکه شما دعوت نموده‌اید. حالا لطفاً صریحاً بگوئید که به همکاری سیاسی نگارنده در سطح اعضای حکومت با اختیارات کامل موافقه دارید و یا خیر؟ اگر ضرورت و موافقه داشته باشید تماس بگیرید در غیر آن خداحافظ و از جای خود بلند شدم. کشتمند نیز بلند شد و گفت مقصدم خدا نخواست کدام حرف خلاف و یا نادیده گرفتن مقام شما در بین حزب و رفقا نبود. اگر سوی (شیوه نوشتار بگونه‌ای که در متن آمده است) تفاهم بوجود آمده باشد عفو (شیوه نوشتار بگونه‌ای که در متن اصلی آمده است) می‌خواهم. صبر کنید یک پیاله چای می‌خوریم، باهم صحبت می‌کنیم اگر خواسته باشید با اختیارات وزیر فعلاً برای مدت کوتاهی بصفت معین کار کنید. گفتم از لطف شما تشکر؛ فیصله خود را برایتان گفتم و تکرار می‌کنم که برای همکاری حاضریم. اما در سطح مناسب. حال و با در نظر داشت سابقه کار.»

در همان روز عبدالحکیم شرعی جوزجانی با پیش آمد مشابه روبرو شده و جواب مشابه گفته بود: «متن جملات و کلمات با شیوه نوشتار و اغلاط املائی و انشائی آن همانگونه که بود در اینجا اقتباس گردیده است.

صرف نظر از آنکه من چنان مطالب را به وی گفته باشم یا او آنچنان که می‌نویسد مطالبی را بیان کرده باشد؛ ولی معلوم است که خیلی‌ها کرسی طلب و از خود راضی بوده است. او در سال ۲۰۰۰ قبل از مرگ خویش، کتابی نوشت که برایش خیلی‌ها بهتر بود هرگاه نمی‌نوشت. او در سر تا پای کتاب خویش سعی کرده است که اعمال نادرست خویش و دوستان خویش و بویژه اعمال امین را توجیه نماید. با این تلاش، او مرتکب خبط و خطاهای فاحش گردیده است. معلوم است که یک مسأله بیش از هر موضوع دیگر وی را از لحاظ درونی رنج می‌داده است و آن مسأله شهادت میراکبر خیر بود که افکار عمومی در حزب او را نیز شریک آنانی می‌پنداشت که مضمون اصلی آن حادثه بوده است. او در اثر خویش خیلی‌ها تقلا کرده است که خود را از آن کابوس رهایی بخشد. وی در مورد پرچمی‌ها و بویژه به آدرس ببرک کارمل زشت‌ترین و

ناهنجارترین کلمات و اتهامات را بدون دلایل موجه بکار برده است.

نمونه دیگری را در رابطه به برخورد عاری از احساس انتقام جوئی و کینه ورزی با زندانی‌های خلقی در اینجا تذکار می‌دهم: برای شخصی بنام پتوال (اسم اول وی را نمی‌دانم) من پس از آزادی وی از زندان مشورت دادم که بهتر است هرگاه دیگر ذوق کار کردن در ارگان‌های حراست حقوق را از سر برون کند و بجای دیگری کار نماید؛ بهتر خواهد بود. تصادفاً وی نیز باین نظر بود و در نتیجه به وزارت امور خارجه معرفی گردید. جالب خواهد بود که پتوال را اندکی معرفی نمایم او در دوران حکمرانی حفیظ‌الله امین در خارنوالی کار می‌کرد و او بود که در پای دوسند دو مرتبه امضا نموده بود که در آن مرا به باد بدترین اتهامات و دشنام‌ها گرفتند و بعنوان "نوکر امپریالیزم و اشراف زاده" برای من در هردو مرتبه حکم اعدام مطالبه کردند. البته به اصطلاح "دادگاه" بر پایه مطالبات او حکم اعدام صادر نمود.

با ارائه یکی دو مثال در بالا، حرف به درازا کشید. در واقع حرف بر سر موضع‌گیری‌های دگرگون و تفاوت نظرها میان نجیب‌الله و شمار دیگری از اعضای رهبری حزب از جمله میان او و من، روی یک سلسله مسایل عمده در سیاست‌های حزب و دولت بود. من جانبدار تعمیم مفهوم دموکراسی بگونه یکسان در درون حزب و در جامعه بودم. ولی نجیب‌الله در عمل، شیوه‌های غیر آزمون شده دیگری را در درون حزب تحت نام انضباط حزبی از لحاظ تشکیلاتی و لیبرالیزم از لحاظ سیاست‌های حزبی اعمال می‌کرد. در هر حال در سال‌های اخیر ناشی از آن شیوه‌های عمل دشواری‌های زیادی بوجود آمد. نجیب‌الله در این اندیشه بود که در درون حزب با در پیش گرفتن سیاست‌های سختگیرانه، انضباط و همبستگی درون حزبی تحکیم می‌گردد و سیاست‌های دولت در درون برای دفاع از حاکمیت بویژه در عرصه نظامی و مصالحه در برون از لحاظ سیاسی به موفقیت می‌انجامد. ولی شاید با اتخاذ سیاست نرمش و ملایمت در برابر گروه‌بندی‌های مختلف و برخورد دموکراتیک و

مصالحه با آنان در درون حزب، منظور فوق بگونه مؤثرتر برآورده شده می‌توانست.

قبلاً گفتم که من برای مدتی در کابل از لحاظ حزبی و دولتی بیکار، ولی از لحاظ دیدارها و ملاقات‌ها و صحبت‌ها با گروه‌های مختلف مردم مصروف بودم. این وضع شاید برای نجیب‌الله خوش آیند نبود. او بر پایه اطلاعات نادرست بعضاً در مورد برخی از اعضاء رهبری باشک و تردید نگاه می‌کرد. برغم اینکه او بخوبی می‌دانست که من آشکارا یا در خفا با هیچ‌کسی هیچگونه وابستگی در ضدیت با او نداشتم؛ ولی معلوم بود که او از مراجعات حزبی‌ها، روشنفکران و گروه‌هایی از مردم کابل نزد بیرک کارمل که بتازگی از مسکو به کابل برگشته بود و همچنان نزد من بگونه غیرموجه نگران و مشوش گردید؛ مشکوک شد یا حسادت ورزید.

پس از یک‌ماه و چندروزی که از بازگشت من می‌گذشت؛ نجیب‌الله مرا بمنزل خویش مهمان کرد. پس از انجام صحبت‌های طولانی، سرانجام مطلب خویش را بی‌پرده و برهنه چنین بیان کرد: «یا با من در مبارزه برضد بیرک کارمل همکاری کن و یا راه خود را بگیر و از این کشور برو!»

وضع دشواری برای من پیش آمده بود. من گفتم که هرگز در چنین مبارزه غیرعادلانه با هیچ‌کسی همکاری نمی‌کنم و از این کشور هم نمی‌روم. حرف ما پایان یافت و من مرخص شدم و رفتم. تعجب آور است که وی در آن روز برافروختگی مشهود بروز نداد. پس از آن در یکی از جلسات هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب وطن شرکت کردم که در آن مسایل خیلی جدی در رابطه به مسأله ملی در افغانستان مطرح گردید.

نجیب‌الله ترجیح داد که نه بازوآزمائی بلکه با نرمش و استدلال با من صحبت نماید. او پیشنهاد کرد که با امتیازات مادی و معنوی بعنوان سفیر یا به طرق دیگری از کشور برون روم و در عین‌زمان نشان داد که در این تصمیم خویش قاطع است. من که پذیرش هرگونه امتیاز را از وی یا دیگران مترادف به زیرپا

گذاشتن معیارهای اخلاقی، می‌دانستم؛ پیشنهادات وی را رد کردم؛ ولی موافقت نمودم که بخارج بروم از آنجائی که فرزندانم در مسکو تحصیل می‌کردند و بنابر سهولت، بانجا مسافرت کردم در فرودگاه کابل شمار بزرگی از نمایندگان مردم برای وداع گردآمده بودند.

مدت یک هفته در مسکو در حال مبارزه با گرایش‌های درونی خویش اقامت کردم. ولی نتوانستم بپذیرم که چرا می‌بایست وادار به ترک کشور و زادگاه خویش گردیدم. بنابراین، در نخستین پرواز به کابل برگشتم. در فرودگاه کابل از سوی عبدالوکیل عضو هیأت اجرائیه حزب و وزیر امور خارجه و فریداحمد مزدک عضو هیأت اجرائیه و معاون رئیس حزب و شمار زیادی از دوستان استقبال گردیدم. صبحگاه تازه به منزل پا گذاشته بودم که تلفون زنگ زد و نجیب‌الله گفت:

«اوه رفیق کشتمند آمدی؟»

گفتم: بلی

گفت: چطور آمدی؟

گفتم: از طریق هوا!

گفت: منظورم را نفهمیدی قرار نبود که به این زودی بیائی

گفتم: منظورت را فهمیدم. ولی من به کسی تعهد نکرده بودم که به وطن برنمی‌گردم.

گفت پس خواهی دید!

و گوشی تلفون را گذاشت. این آخرین صحبت تلفونی ما بود تا اینکه وی یکبار دیگر پس از هشت ماه سر صحبت را با من باز کرد.

استعفاء از حزب وطن:

حرف‌ها و برخورد نجیب‌الله در برابر من خصمانه و تهدید آمیز بود. یکباردیگر متیقن شدم که با وی نمی‌شود کار کرد. بنابراین، بر تصمیم خویش مبنی بر استعفا از عضویت هیأت اجرائیه و خود حزب وطن برای آخرین بار مهر تأیید گذاشتم. استعفانامه ام را در چند نسخه نوشتم. یک نسخه را عنوانی نجیب‌الله رئیس حزب فرستادم و دومی را به شعبه اسناد و ارتباط شورای مرکزی حزب و سومی را به سلیمان لایق معاون رئیس حزب در امور تبلیغات حزبی سپردم. متن استعفانامه چنین بود:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم

به هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب وطن

اینجانب سلطان‌علی کشتمند عضو هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب وطن پس از تفکر عمیق بر پایه اندیشه‌های دیرین طی چند روزی که در اتحاد شوروی اقامت داشتم و اخیراً به کشور بازگشته‌ام و با برخوردهایی که طی این روزها در کابل مواجه شدم، باین نتیجه منطقی رسیدم که از عضویت در حزب وطن و مقامات آن بمثابه یک نقطه عطف در زندگی سیاسی بیش از سی ساله خویش بنا به دلایل زیرین استعفا بدهم:

۱. بر پایه معیارهای جدید دموکراتیک که در مناسبات میان کشورها و دولت‌ها و در رابطه به رژیم‌ها احزاب و اندیشه‌های سیاسی و در مجموع در طرز تفکر انسانی در جهان متمدن کنونی پدید آمده است و بر پایه تجربه حزب و کشور خودمان که تغییر واقعی بسوی رهبری جمعی و دموکراتیزه کردن حیات حزبی و جامعه متناسب به شرایط به وجود نیامده است، دوام عضویت در حزب وطن را برای خود زاید می‌شمارم. من به مثابه یک تن از اعضای رهبری پیوسته مخالف انشعابات در حزب بوده و در برابر اشتباهات سنگین رهبری‌های

حزب همواره موضع مستقل و قاطع انتقادی داشته‌ام. با صراحت اظهار می‌دارم که من شخصاً در اشتباهات رهبری علی‌رغم اینکه یک تن از مؤسسين حزب شمرده می‌شوم، نه تنها سهیم نبوده‌ام، بلکه خود بارها هدف توطئه‌های درون حزبی قرار گرفته‌ام و مثال مشهود آن دستگیری شکنجه و زندانی شدن اینجانب طی هفده ماه در سخت‌ترین شرایط خلاف تمام موازین انسانی هنگام حاکمیت خونین حفیظ‌الله امین در اثر یک توطئه سیاه می‌باشد که علیه من و خانواده ام و ملیت من سازمان داده شده بود. براساس چنین توطئه خائنانانه و اسناد ساختگی دوبار حکم اعدام مرا توسط محاکم قلابی صادر کرده بودند.

۲. تلاش‌های گروه‌بندی‌های درون حزبی به خاطر حفظ و کسب قدرت، موجب تضعیف اعتبار حزب گردیده است. در حالی که من شخصاً از هرگونه گروه‌بندی‌های درون حزبی به دور بوده‌ام با چنین شیوه‌هایی سازگاری ندارم. لذا دوام عضویت خویش را در حزب و وطن لازم نمی‌شمارم.

۳. سیاست‌ها و عملکردهای حزب در رابطه به مسأله ملی و حقوق ملیت‌های مختلف افغانستان که مضمون اصلی مبارزه را در شرایط کنونی تشکیل می‌دهد و در رابطه بمسائل کادری مرتبط با آن در مطابقت با اصول عام قبول‌شدهء جهانی و شرایط کنونی جامعه ما نیست و من که با چنین شیوه‌ها و برخوردها موافقت ندارم، دوام عضویت خویش را در حزب و وطن موجه نمی‌دانم.

۴. شیوه‌های عمل رهبری بر پایه تحکم و شیوه‌های آزمون شده فرماندهی - اداری که در همه جا نادرستی آن در عمل ثابت گردیده است، هنوز در حزب و وطن استوار است و اصول قبول‌شده دموکراسی در حزب و جامعه و آزادی اندیشه که در هرگونه شرایط باید رعایت گردد، تحت عنوان ادامه جنگ در کشور در نظر گرفته

- نمی‌شود. من که با چنین شیوه‌ها و عملکردها توافق ندارم، دوام عضویت خویش را در حزب وطن بی‌مورد می‌دانم.
۵. در حالی که من از مصالحه و توافق ملی در کشور بخاطر قطع جنگ و حل سیاسی مسأله افغانستان عمیقاً پشتیبانی می‌نمایم و برای تحقق آن در عمل صادقانه همکاری نموده‌ام ولی شیوه‌های عمل حزب را در این رابطه موجه و مؤثر نمی‌دانم. لذا دوام عضویت خویش را در حزب وطن لازم نمی‌شمارم.
- در لحظاتی که من این استعفا نامه را می‌نویسم به این اندیشه ام تا باردگر بعنوان عضو حزب به امری خلاف اراده خویش وادار نشوم، چنانچه چندی قبل تحت همین عنوان برعکس تمایل خویش وادار شدم کشور را ترک بگویم. روش‌ها و اقدامات تهدید کننده و نوعی تضییقات و تبلیغات تخدیش کننده آمیخته با تبعیضات و تعصبات که از مدتی باینسو یکباردگر خلاف تمام موازین قبول شده حزب در برابر من انجام می‌گیرد مرا وای دارد که به اینوسیله موضع مستقل خویش را از لحاظ سیاسی مشخص بسازم:
- من در شرایطی که وظیفه خویش را علی‌رغم تمام دشواری‌ها بخصوص طی ده سال دو مرتبه در مقام صدارت افغانستان بدون علاقمندی شخصی به مقامات دولتی بخاطر خدمت گذاری صادقانه به وطن و هموطنان انجام داده‌ام و مردم شرافتمند افغانستان خود گواه آنند، هرگز علاقمند رسیدن به کدام مقام رهبری حزبی و یا دولتی نیستم. من می‌خواهم که بمثابه یک انسان عادی جامعه خویش در میان مردم مستضعف و بخاطر تأمین حقوق مشروع آنان به طریق مسالمت‌آمیز و با پشتیبانی قاطع از راه حل سیاسی مسأله افغانستان و اعمار مجدد آن، بقیه عمر خویش را وقف نمایم.
 - من در حالی که اشکال و شیوه‌های عمل غیراصولی و غیرمسالمت‌آمیز دستیابی به قدرت، تروریزم، توسل به نیروی سلاح و زور، تهدید و

شانناژ را محکوم می‌شمارم؛ در حالی که مخالف جدی کرسی‌طلبی، قدرت‌طلبی، امتیازطلبی، انحصارطلبی و جاه‌طلبی هستیم در حالی که هرگونه سیاست‌بازی‌های توطئه‌آمیز، دسیسه‌کاری‌ها، کینه‌توزی‌ها و انتقام‌جویی‌ها را تقبیح نموده و شایسته اخلاق سیاسی افراد مسئول نمی‌دانم و در حالی که در هرگونه شرایطی جانبدار آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، تأمین حقوق عادلانه همه ملیت‌ها، آزادی‌های دموکراتیک انسانی و حقوق بشر هستیم، امیدوارم که این اقدام طبیعی و قانونی من بخاطر استعفا از حزب وطن باعث برانگیختن احساس انتقام جویی و ایجاد فضای تشنج و اختناق نگردد.

- من به صراحت کامل ابراز می‌دارم که با هیچ گروه و نیروی سیاسی درون و برون حزبی زد و بند سیاسی ندارم و متعهد به اجرای هیچ عمل خلاف اصول موازین آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی نیستم. ولی تعهد خود را در برابر مردم شریف کشورمان بخاطر خدمتگذاری به آنان در حدود توان انسانی و امکانات دموکراتیک فراموش نمی‌نمایم. من احساس پاک و شریفانه‌ای استقبال گرم و مخلصانه و بی‌شائبه هزاران تن از نمایندگان شریف اقشار مختلف اجتماعی ملت و مردم مستضعف ما را که در بازگشت قبلی نسبت به اینجانب ابراز داشتند، هرگز از یاد نمی‌برم و تا آخرین لحظه حیات در کنار آنان، در میان آنان و در اندیشه آنان باقی خواهم ماند.

- من آشکارا اظهار می‌دارم که به مثابه یک انسان مستقل سیاسی آرزو دارم که که بخاطر تحقق حقوق مشروع ملی و اجتماعی، رشد فرهنگ مشترک و آرمان‌های شریفانه مردمان مستضعف ما از طریق مسالمت‌آمیز در فضای باز سیاسی، علنیت و دموکراسی کار و مبارزه نمایم. من معتقدم که استقلال و تمامیت ارضی کشور مصالحه و توافق ملی و وحدت مجموعه مردم افغانستان صرف به طرق زیرین می‌تواند تحکیم و تحقق یابد که عبارتند از نیل به حل سیاسی مسأله

افغانستان، احترام به اصول دموکراسی و آزادی، اتحاد داوطلبانه تمام ملیت‌ها، اقوام و مناطق مختلف کشور بر پایه تأمین حقوق کامل سیاسی مدنی، قانونی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی آنان، رعایت اصل برابری در عمل و توجه به موضع‌گیری آن نیروهای داخلی و نیروها و کشورهای خارجی بخصوص در همسایگی افغانستان که خواهان صادقانه حل سیاسی مسأله باشند.

- من آرزو دارم که شرایط برای حل سیاسی، انتخابات آزاد براساس نفوس تحت نظارت بین‌المللی، ایجاد حاکمیت ائتلافی و فدرالی با پایه‌های وسیع و با شرکت فعال نمایندگان تمام ملیت‌ها، اقوام و مناطق مختلف کشور تأمین گردد و من نیز بتوانم بمثابه یک انسان مستقل از لحاظ سیاسی در کنار و در میان مردم مستضعف ما به عنوان یک تن از نمایندگان آنان در این پروسه شرکت نمایم. در لحظاتی که من به چنین تصمیم بزرگ در زندگی سیاسی خویش می‌رسم تا سرانجام از حزب وطن استعفا بدهم، هیچگاه احساس احترام نسبت به مجموعه خدمتگذاران صادق وطن و مردم و از جمله اعضای هم‌اندیشه و هم‌رزم حزب را از دست نمی‌دهم و از لحاظ عواطف انسانی و احساس معنوی خود را دور از آنان نمی‌پندارم.

با ایمان راسخ و اتکای مطمئن به خداوند بزرگ من کماکان در خدمت مردم شریف و مستضعف خویش قرار خواهم داشت و من‌الله توفیق.

یادداشت:

این استعفا نامه که در شش صفحه به خط خودم ترتیب گردیده است، همراه با کارت عضویت اصلی نمبر ۳ حزبی که به اسم اینجانب صادر گردیده بود ارائه می‌گردد.

سلطان‌علی کشتمند

کابل، تاریخ ۲۵ سرطان (۱۳۷۰)

متن کامل استعفا نامه در شماره سه شنبه اول اسد ۱۳۷۰ خورشیدی (۲۳) جولای ۱۹۹۱ در نشریه "مستقل" آزادی" به چاپ رسید.

شایان یادآوری می‌دانم که در امر نشر استعفانامه در آزادی، محمدبشیربغلانی از شخصیت‌های برجسته سیاسی و فرهنگی کشور و غلام‌سخی غیرت مدیر مسئول نشریه، مهندس و فرهنگی شناخته شده در کشور صمیمانه همکاری نمودند که من از ایشان سپاس‌گذارم. این همکاری در شرایطی صورت گرفت که سانسور مطبوعاتی بشدت اعمال می‌گردید. ولی نشریه که قرار بود بگونه نوبتی به روز سه شنبه چاپ و انتشار یابد سه روز قبل (بتاریخ ۲۶ سرطان) چاپ و توزیع گردید. بدینگونه سانسور چنان فرصت نیافتند که متن آنرا تا توزیع ببینند. برغم آن، غلام سخی غیرت را رژیم نجیب‌الله یک هفته پس از انتشار استعفانامه زندانی ساخت و نشریه آزادی از انتشار بازماند. غیرت به یقین در زندان باقی می‌ماند هرگاه خبر دستگیری وی از سوی رادیوی بی.بی.سی و خبرگزاری‌های دیگر منتشر نمی‌گردید و یا سازمان‌های حقوق بشر از وی با قاطعیت پشتیبانی و برای رهائی وی مبارزه نمی‌کردند.

به نظر من متن استعفا نامه خود روشن و بازگوکننده حقایقی است که من در فصول بالا درباره آنها بگونه مشخص پرداخته ام. استعفانامه در عین زمان بازتاب دهنده وضع در آن برهه از تاریخ پر تلاطم کشور نیز هست. بگونه مثال در بخش‌های پایانی آن چنین گفته می‌شود:

«من آرزو دارم که شرایط برای حل، سیاسی، انتخابات آزاد بر اساس نفوس تحت نظارت بین‌المللی، ایجاد حاکمیت ائتلافی و فدرالی با پایه‌های وسیع و با شرکت فعال نمایندگان تمام ملیت‌ها، اقوام و مناطق مختلف کشور تأمین گردد.»

برغم اینکه بیش از ده سال تمام از آرزومندی متذکره در بالا می‌گذرد؛ ولی هنوز چنین پیشنهادی بمثابه یگانه راه حل بنیادی برای مسأله افغانستان مطرح و به قوت خود باقی است. همانگونه که در پیشنهاد بالا مطروحه در استعفانامه آمده است؛ هرگاه انتخابات آزاد و همگانی بر پایه جمعیت کشور انجام نگیرد و نظام فدرالی در افغانستان ایجاد نگردد؛ بمشکل می‌توان از تأمین صلح دوامدار و دایمی در افغانستان سخن گفت.

وضع دشوار من پس از استعفاء:

مناسبات میان دوکتور نجیب‌الله و من تیره بود و بگونه روزافزون تیره‌تر می‌شد. از سوی مقامات امنیتی در برابر آنانی که به منزل من می‌آمدند؛ قیود شدید وضع شده بود و رئیس جمهور در جلسات حزبی و دیدار با گروه‌هایی از نمایندگان مردم به اشاره و کنایه درباره من صحبت و بعضاً گلایه می‌کرد. ولی انگشت‌شمار از افراد که خود را وفادار به مقام ریاست جمهوری می‌پنداشتند، بمصداق ضرب المثل آش "گرم‌تر از کاسه" در برابر من به مخالفت برخاستند و به شایعه پراگنی‌ها و تبلیغات پرداختند. ایشان حتی مذبحخانه تلاش کردند که برای من و شماری دیگر بشیوه‌های دوران‌های استبداد پیشین دوسیه سازی نمایند و موفق نشدند.

این زمان مصادف بود به تشدید تنش‌ها و چالش‌ها میان گروه‌بندی‌های چندی در میان صفوف حزب وطن. ببرک کارمل در کابل بسر می‌برد و وجود وی غیرقابل تحمل برای طرفداران رئیس جمهور بود. کشمکش‌ها میان اعضای حزب و بویژه در میان هیأت رهبری آن عمدتاً در رابطه بمسائل ملی و مسأله مصالحه ملی گسترده‌تر و آشکارتر می‌گردید. نارضایتی بخش‌هایی از خلقی‌ها در درون حزب از سیاست‌های رهبری بیش‌تر می‌شد. سیاست مصالحه ملی با وصف پیشکش کردن امتیازات عدیده‌ای از سوی رئیس جمهوری با کوچک‌ترین استقبال از سوی مجاهدین مواجه نگردید. مذاکرات با برخی از نمایندگان تنظیم‌ها به هیچ نتیجه قابل لمسی نرسید و تلاش‌های نماینده

سرمنشی سازمان ملل در امور افغانستان به بن بست مواجه شده بود. وضع از لحاظ اقتصادی بگونه روزافزونی به وخامت می‌گرائید و مقامات شوروی سابق ارائه کمک‌ها و حتی انتقالات را به افغانستان تا حدود زیادی قطع نموده بودند.

در چنین اوضاع و احوالی رئیس جمهوری به دشواری‌ها مواجه گردیده و بعضاً افسرده و عصبانی می‌گردید. در آن روزها می‌گفتند که نزدیکان وی بجای ارزیابی عینی وضع و اتخاذ یک سیاست متناسب جدید، در پی آن بودند که باصطلاح گناه را بگردن دیگران باندازند. گفته می‌شد که آنان می‌خواستند خود را به یکبارگی گویا از شر مزاحمین رها سازند و آن اینکه مخالفین درونی را یکسره با انجام نوعی کودتا از سرراه بردارند. این شایعات هنگامی در کابل پخش گردید که در ماه اگست ۱۹۹۱ آمادگی‌های غیرمعمول در اطراف ساختمان دادگاه عالی (ستره محکمه) اتخاذ شد و سلاح‌ها و افراد نظامی جابجا گردید. در عین‌زمان در نشریه حزب اسلامی حکمتیار بنام "الشهادة" منتشره پشاور این شایعه پخش گردید که رژیم نجیب‌الله کودتائی را کشف کرده است که بوسیله ببرک کارمل، محمود بریالی، سلطان‌علی کشتمند، نجم‌الدین کاویانی، فریداحمد مزدک، عبدالظهور رزمجو، جنرال عبدالقادر، جنرال نورالحق علومی، جنرال نبی عظیمی و دیگران گویا راه اندازی می‌شد. معلوم نگردید که آیا واقعاً هواخواهان نجیب‌الله می‌خواستند که تحت نام کشف کودتا، خود کودتائی را سازمان بدهند و کودتاچیان خیالی را محاکمه نمایند یا این شایعه‌ای بیش نبود. ولی دوکتور نجیب‌الله در آن گیرودارها پس از چندین روز متشنج، به مقر دادگاه عالی رفت و بیانیه‌ای را در رابطه به کدام یک موضوعی ایراد نمود و ساختمان دادگاه از "محاصره" رهایی یافت

توطئه ترور در برابر من:

من پس از استعفای خویش از حزب وطن، مدت هفت ماه دیگر در منزل خویش در بلاک ۴ مکروریان اول در کابل می‌نشستم و وقت خویش را به

مطالعه، نوشته و ملاقات با دوستان سپری می‌کردم. اشخاص و گروه‌های زیادی از میان اقشار گوناگون مردم از طریق دوستان در لحظات معینی از روزها به دیدار من می‌آمدند. ایشان برغم قیودات وضع شده از سوی محافظین امنیت دولتی رژیم و گذاشتن نام و نشان خویش بمنظور ملاقات با من مراجعه می‌کردند. من شخصاً کم‌تر از منزل خارج می‌شدم مگر به دعوت دوستان و شرکت در برخی مراسم مهم خوشی و سوگواری خانوادگی ایشان.

در ماه‌های اخیر سال ۱۹۹۱ اطلاعاتی از سوی برخی دوستان آگاه بدستم می‌رسید که بر حذر باشم؛ زیرا توطئه‌هایی برضد من در اینجا و آنجا در حال سازماندهی بوده است. گفته می‌شد که دسیسه‌های گوناگونی از سازمان دادن یک حادثه ترافیکی تا مسمومیت غذائی، حمله غافلگیرانه در منزل من تا دعوت در محلی نامناسب برای من و مساعد برای تروریست؛ ضربه زدن حین خروج من از منزل و بازگشت به آن تا آتش گشودن در میان جمعیت مزدهم، مورد بحث بوده است.

باید اذعان نمایم که من به اطلاعات متذکره کم بها دادم و سهل‌انگاری کردم. من در این رابطه برغم تجارب گذشته خویش، در یک اندیشه نادرست بودم و آن اینکه چون من عملاً سر راه کسی نه ایستاده‌ام و به کسی عملاً زیان نرسانده‌ام؛ پس دیگران چرا برضد من توطئه نمایند!

من فکر می‌کردم که اختلافات من با این یا آن شخص و گروه از لحاظ اندیشه است نه بر پایه کینه ورزی، انتقام جوئی و توسل به خشونت. پس دیگران می‌توانند اختلافات خویش را بدانگونه ابراز بدارند و ضرورت به دسیسه سازی و آدمکشی نیست!

در این شکی نیست که من با شیوه‌های عمل نیروهای بنیادگرا اعم از راست و چپ و گروه‌ها و نیروهای مسلح مخالف بودم؛ ولی عملاً از لحاظ اندیشه و وظیفه در موقفی نبودم که در برابر هیچ‌یک ایشان هرگز به شدت عمل و خشونت دست زده باشم. بنابراین، دلیلی وجود نداشت که آنان مرا هدف

خصوصیت خویش قرار بدهند.

من در رابطه بمسائل سیاسی حاد آن‌زمان، جانبدار جدی حل سیاسی مسأله افغانستان بودم و آنرا آشکارا با همه ابراز می‌داشتم. چنانکه به تقاضای نجیب‌الله چندروز قبل از حادثه سوء قصد برای ترور من، نظریات و پیشنهادات ده فقره‌ای خویش را در این باره نوشتم و به وی تسلیم کردم که در بخش قبلی این یادداشت‌ها آمده است. بدینگونه وضع برای من از لحاظ شخصی عادی جلوه می‌کرد؛ در حالی که جنگ در کشور ادامه داشت و مخالفت‌ها و رقابت‌ها برای رسیدن به قدرت میان گروه‌های گوناگون به اوج خود رسیده بود و باصطلاح تر و خشک را می‌ساخت.

من با فعالیت‌های جناحی، گروهی روش‌ها و سیاست‌های ناسالم در درون حزب و در میان جناح‌های درگیر جنگ موافق نبودم و از آنها انتقاد می‌کردم. ولی هرگز بخاطر من نمی‌گذشت که کسی بخاطر انتقاداتم کمر به نابودی من ببندد. من خود هنگامی که در قدرت بودم بجز در حرف و بگونه مسالمت‌آمیز با هیچ‌کسی بشمول شکنجه‌گران خلقی دیروزی خویش نه تنها مواجه نشدم؛ بلکه در عمل برخورد من با ایشان دوستانه و توأم با احترام متقابل بود. پس هیچ انگیزه‌ای نمی‌توانست برای اقدام به ترور من وجود داشته باشد. هرگاه قرار می‌بود که کسی بخاطر اظهار حقایق و بخاطر ابراز عقیده و اندیشه خویش و بیان آن جزا ببیند؛ دهن خویش را ببندد و قلم خود را بشکند پس حقیقت و مبارزه برای همیشه نابود می‌گردید.

همچنان شایان یادآوری می‌دانم که من در سراسر زندگی خویش دشمن شخصی نداشتم؛ زیرا عملاً با هیچ‌کسی خصوصیت نورزیده بودم. پس چرا توطئه ترور من بوسیله کسی چیده شود. البته که من منشاء قومی و خانوادگی خویش را بعنوان یک فرزند هزاره شیعه آشکارا ابراز می‌داشتم و نخستین صدراعظم در تاریخ کشور از میان این ملت تحت ستم ملی و تحت تبعیض نژادی ملی و مذهبی بودم؛ ولی بگمان من این امر نمی‌توانست تا آن حدود موجب تحریک

حسادت و رقابت دیگران گردد که تلاش بعمل آید تا بر ضد من دسیسه و توطئه سازمان یابد.

باید اذعان نمایم برغم اینکه من در افغانستان عقب مانده از لحاظ اجتماعی زاده شده و در تحت شرایط تسلط زورگویی بر خردگرایی می‌زیستم؛ ولی تصور نمی‌کردم که اندیشه ترور من در ذهن کسی خطور نماید. البته آشکارا من در یک اشتباه ذهنی بودم و اندیشه‌های خود را بجای ذهن دیگران قرار می‌دادم. افزون بر آن، عوامل ناپاکی چون رسیدن به مقامات، منافع مادی و اهداف معین دیگر از طریق توطئه یا افناع غریزه‌های خودخواهی، کینه ورزی، تعصب گرایی و برتری‌جویی شخصی و گروهی دیگران را من نتوانستم به حساب بگیرم. در هرحال آنچه را من در اوضاع و احوال شخصی خویش در آن زمان به اشتباه، غیر منتظره می‌پنداشتم؛ بوقوع پیوست.

صبح روز هفتم فبروری ۱۹۹۱ بود که از سوی یکتن از آشنایان خانوادگی از طریق تلفون باصرار دعوت شدم که بایستی در محفل فاتحه خوانی یکی از بستگان شخصی بنام حاجی صداقتیار در مسجد امام حسن مجتبی واقع در پل سوخته کابل اشتراک نمایم. من اعتماد کردم و پذیرفتم و پس از آن، از یکتن از دوستان وفادار، حاجی غلام‌حیدر گوهرگان تقاضا نمودم که مرا بدانجا برساند وی و پسر ایشان که رانندگی می‌کرد؛ به ساعت دو بعد از ظهر آمدند و باهم رفتیم. ما برای لحظاتی چند در محفل فاتحه‌گیری نشستیم و برخاستیم و حوالی ساعت ۳ بعد از ظهر، از مسجد برون شدیم.

در برون مسجد شمار زیادی از افراد برای استقبال و مشایعت مراجعین به دو سوی یک راهرو ایستاده بودند و من در لحظه‌ای که از دروازه موتر وارد آن می‌شدم؛ احساس کردم که گویا سرم به صخره عظیمی از کوه بشدت فوق‌العاده‌ای اصابت کرده است و لحظاتی از حال رفتم. هنگامی که بخود آمدم که در عقب سیت عقبی موتر نشسته بودم و چند تن از دوستان در کنارم قرار گرفته بودند. خون از شقیقه راستم فوران می‌زد و بر روی و گردنم فرو

می‌ریخت. دوستان دستمال‌های خونین را بر رویم فشرده در دست داشتند. پرسیدم که چه رخ داده است؟ ایشان گفتند که برمن بوسیله تفنگ یا تفنگچه آتش شده است و چیزی نیست؛ انشاءالله به خیر می‌گذرد. آنان اظهار داشتند که بسوی بیمارستان می‌رویم.

در بیمارستان صلیب سرخ واقع در کنار پل سرخ کارته سوم، محل جراحی را بستند و پانسمان کردند تا بصورت فوری از خون ریزی جلوگیری بعمل آید و ادویه‌های معینی را زرق نمودند. در عین‌زمان آنانی که در مسجد بودند و دیگران اطلاع یافتند و به بیمارستان مراجعه نمودند. شمار عیادت‌کنندگان خیلی‌ها زیاد و مشتمل بود بر دوستان خانوادگی، بزرگان قومی، رفقای حزبی، کارمندان بالاترته دولتی و مردم منطقه. من در حالی که روی بستر افتیده و در کنارم همسرم نشسته بود؛ با مراجعین چند کلمه‌ای حرف می‌زدم و خیلی‌ها شکر خدا را بجا می‌آوردم که هوش و حواس خود را برغم احساس درد کشنده و شدید در ناحیه سر و رویم از دست نداده بودم. احساسات دلسوزی و همدردی ژرف عیادت‌کنندگان بالاتر از آن بود که بتوان با کلمات و جملات بیان کرد یا بشایستگی ابراز سپاس نمود.

اندکی دورتر از من مجروح دیگری نیز قرارداداشت و وی امیرشاه همکار آن زمان بخش فارسی رادیو پی.بی.سی بود که یکی از سه مرمی آتش شده بسوی من بر وی اصابت نموده بود. خوشبختانه او نیز نجات و بهبود یافت. در میان عیادت‌کنندگان چند تن از اعضای رهبری و بیش از همه عبدالوکیل وزیر امور خارجه، محمود بریالی معاون اول صدراعظم و نبی عظیمی قوماندان گارنیزون کابل پافشاری داشتند که برای انجام عملیات و تداوی بایستی به بیمارستان چهارصد بستر واقع در کارته وزیر اکبرخان انتقال کردم. برغم اینکه من راضی نبودم؛ ولی بنابر تجویز دوکتوران معالج، اعضای خانواده ام تصمیم به انتقال گرفتند. من در حالی که در آمبولانس در پیشاپیش انتقال می‌شدم؛ گفتند که صدها موتر دیگر آنرا بدرقه می‌کردند.

در بیمارستان نظامی معروف به چهارصد بستر شرایط خوبی برای عملیات جراحی و تداوی آماده گردید و امنیت آن بوسیله قطعات نظامی ویژه تأمین گردید. ترتیبات برای عملیات جراحی بسرعت اتخاذ شد و تا آن هنگام شمار بیش‌تر دوستان آنجا گرد آمدند.

پس از انجام عملیات که گفتند زمانی بالنسبه طولانی را در بر گرفت و در حالی که تازه به هوش آمده بودم، بیاد دارم که مرا بر روی تذکره طبی از میان قطارهای بزرگی از دوستان که به دو سوی کوریدور طولانی صف کشیده بودند؛ گذشتانند. برغم آن لحظات نیمه اغماء تاکنون آنهمه دوستان عزیز را که در سیمای شریف ایشان آمیزه‌ای از اندوه و خوشحالی یکجا پیدا بود بخاطر دارم.

من تمام شب را با احساس دردهای عظیم در سر و رویم در اتاق ریکوری گذشتاندم و آن لحظات سنگین و طولانی نیز فراموشم نمی‌شود. گلوله بقرار معلوم با آتش تفنگچه از فاصله نه چندان دوری از عقب گردن من وارد و از شقیقه راستم خارج شده بود. فاصله محل ضربه و مجرای ایجاد شده بطول ۱۲ سانتی متر درست از زیر جمجمه، چند ملی‌متر پائین‌تر واقع شده بود. پزشکان می‌گفتند که بگونه معجزه‌آسائی من از مرگ نجات یافته ام و شانس زندگی در چنین واقعاتی کم‌تر از چند هزارم است.

در اثر آن ضربه، اعصاب حرکی رویم و گوش راستم از فعالیت بازماند و نیم رویم فلج گردید. آن ضربه خیلی نیرومند طوری که گفتند شاید بوسیله کدام آدمکش حرفه‌ای انجام شده بود؛ فیر دومی و سومی بر بدن همکار رادیو بی.بی.سی در افغانستان که نزدیک من قرار گرفته بود؛ اصابت کرد و وی نیز خوشبختانه زنده ماند.

من ده روز و شب در بیمارستان باقی ماندم و تحت تداوی و مراقبت طبی بی‌نظیری از سوی گروهی از پزشکان معالج قرار گرفتم. متخصصین جراحی چون اکادمیسین محمد موسی وردک، دوکتور گل محمد سوری، دوکتور توتاخیل و

دیگران عمل جراحی را انجام دادند و دو تن از استادان انستیتوت طب کابل پروفیسور عبدالحمید رحیمی متخصص جراحی اعصاب و دوکتور محمدآصف ایوبی متخصص داخله نیز دعوت شدند. دوکتور ولایت رئیس بیمارستان و بویژه دوکتور سوری و گروهی از پرستاران و پزشکان خدمات انسانی با ارزشی ارائه کردند که شایسته هرگونه قدردانی بود.

تمام آن شب‌ها و روزهای دشوار را همسرم و اعضای خانواده ام در کنارم و دستیار پیشینم سخی طاهر و دوستان دیگر بخاطر مراقبت از من پیوسته بیدار سپری کردند. من هرگز نمی‌توانم آنهمه از خودگذری و محبت دوستان عزیز خویش را فراموش نمایم. سخی طاهر که شخصیتی فداکار و شرافتمند بود، متأسفانه در یک سانحه هوایی پس از سال ۱۹۹۲ در شمال افغانستان چشم از جهان بست. روانش شاد باد.

توضیح احساس شریفانه عیادت کنندگان فزون‌شمار گمنام و با نام کار دشواری است و در قالب جملات و کلمات نمی‌گنجد. بخاطر دارم که احساسات باصفا و صمیمیت نمایندگان هزاران تن از عیادت کنندگان که آنروزها در بیمارستان مراجعه می‌کردند؛ روان و احساسم را مشحون از سپاسگزاری می‌ساخت.

من هرگز فراموش نمی‌کنم که تقریباً تمام اعضای رهبری حزب و دولت و حتی شماری از شخصیت‌ها به نمایندگی از هموطنان شرافتمند ما از ولایات کشور برای عیادت به بیمارستان آمدند و تلگرام‌ها، نامه‌ها و پیام‌های زیادی از سوی شخصیت‌های محترمی مواصلت ورزید. آن لحظات بخاطر من است که بیرک کارمل در حالی که در چشمانش قطرات اشک می‌درخشید از من عیادت کرد و گفت که نمی‌تواند ریختن اشک توام از تأثر و خوشحالی را باز دارد. دوکتور نجیب‌الله نیز به عیادتم آمد و دوکتوران و کارمندان بیمارستان را با قربانی کردن گوسفندهائی مهمانی کرد.

من سپاسگزارم که در شهرهای مزارشریف و حیرتان و جاه‌های دیگری دوستان مردم را برای صرف صدقات دعوت کردند و برخی از دوستان گرامی از لحاظ

مادی برای تداوی کمکم نمودند.

آن فداکاری گروه کثیری از مردم شرافتمند که در سرمای یخبندان در زمستان در جاده‌های کابل به دفاع از من و برضد تروریست‌ها اجتماع و راه پیمائی، کردند؛ فراموشم نمی‌شود. برخی از این جریان‌ها تا حدود معینی از سوی بخش فارسی رادیو بی.بی.سی و برخی از خبرگزاری‌های دیگر در آن روزها پخش گردید.

مجموعه اینهمه همدردی و صمیمیت از سوی دوستان، همقطاران، همکاران، هم‌زمان و علاقمندان موجب تسکین درد و تأثر من می‌گردید و مرا شادمان می‌ساخت. با آنهم طبق تجویز دوکتوران معالج ضرورت احساس می‌گردید که برای ادامه تداوی و انجام عملیات جراحی بعدی بایستی به خارج از کشور مسافرت نمایم. بنابراین، همراه با همسرم بتاريخ ۱۷ فبروری ۱۹۹۲ عازم مسکو شدم. برغم اینکه از سوی کشورهای فرانسه و سوئیس بنابر دخالت‌های معینی برای انجام عملیات مغلق، اشکالات بوجود آمد؛ در روسیه امکان‌پذیر گردید که عملیات پاکسازی مجرای عبور گلوله زیر میکروسکوپ جراحی موفقانه انجام گیرد. بعدها و بعدها سه عملیات پیهم برای رفع فلج روی گوش و چشم راستم در بریتانیا انجام شد که تا حدود معینی وضع صحی ام را بحال عادی برگرداند. با وجود تعیین هیأت تحقیق از سوی رئیس جمهوری در روزهای وقوع حادثه، تروریست ناشناخته باقی مانده بود. ولی می‌گویند بعداً شاید وی که آدمکش حرفه‌ای و اجاره‌ای بوده است؛ شناسائی گردیده و در نتیجه اعمال جنایتکارانه مکرر خویش از میان رفته است. محرکین سازماندهندگان و عاملین اصلی نیز نمی‌توانند ناشناخته باقی بمانند.

در حالی که اکنون نزدیک به یک‌دهه از آن حادثه می‌گذرد، من باین عقیده باقی مانده‌ام؛ آنانی که از خرد و منطق بیگانه می‌شوند به زور و ترور متوسل می‌گردند؛ ولی می‌گویند که خواهی نخواهی دیر یا زود باین یا آن گونه، توطئه و توطئه گر حتماً افشا می‌گردد و این ضرب‌المثل وطنی که گفته می‌شود: بارکچ به منزل نمی‌رسد؛ مصداق می‌یابد.

فصل هفتم

پایان حاکمیت حزب وطن و دوکتور نجیب‌الله

اکنون روز تا روز آشکارتر می‌گردد که در پشت پرده قتل تراژیک نجیب‌الله رئیس جمهوری افغانستان چه دسایس وحشتناکی نهفته بوده است. نخست چهارسال و نیم آزرگاری را در محوطه رسمی سازمان ملل متحد خلاف تمام موازین قبول‌شده جهانی و در ضدیت با آزادی و کرامت انسانی زندانی نگهداشتند. سپس طالبان حین ورود به کابل بی‌رحمانه‌ترین برخورد ممکن ضد انسانی را بدون ملاحظه مصئونیت دیپلماتیک نمایندگی سازمان ملل در کابل در برابر وی و برادر جوانش که هیچگونه مسئولیتی نداشت؛ بعمل آوردند.

بقرار اظهارات همسر دوکتور نجیب‌الله، خانم فتانه نجیب پس از وقوع آن حادثه سهمگین ضد بشری و در نخستین سالگرد آن (از طریق بخش فارسی رادیو بی بی سی) به صراحت ابراز گردید که دقایقی قبل از ورود طالبان به کابل، نجیب‌الله سرحال بوده و با اطمینان با خانواده خویش در دهلی هند صحبت تلفونی داشته است. فردهالیدی استاد رشته مناسبات بین‌المللی در مکتب اقتصاد وابسته به دانشگاه لندن نیز این امر را تأیید می‌نماید. او در رساله‌ای تحت عنوان "افغانستان اسلام‌گرایی و اثرات جنگ" سرد چنین می‌نویسد:

«طالبان به نجیب‌الله گفته بودند که می‌خواهند با وی کار نمایند و باینجهت او پیشنهاد رژیم در حال فرار را دایر بر آنکه وی را با خود ببرند؛ رد نمود. صرف چند ساعت قبل از قتل وی، او به خانواده خویش در دهلی تلفون نمود تا به ایشان اطمینان بدهد که با طالبان مناسبات خوبی دارد. ولی وی به زودی به حقیقت مسأله پی برد.»

مایکل گرفین، نویسنده انگلیسی زبان نخستین فصل کتاب خویش را تحت

عنوان "درویدن گردباد" به موضوع فوق اختصاص داده است و در این باره به استناد بر روزنامه‌های انگلیسی زبان مانند گاردین، سندی تایمز، انترنیشنل هیرالد تریبون و غیره مطالبی را درباره علل و چگونگی کشته شدن دوکتور نجیب‌الله به رشته تحریر درآورده است.

شایعات و حدسیات گوناگونی در آن زمان پخش گردید مبنی بر اینکه قبل از تسلط کامل طالبان بر اوضاع در کابل، هیأتی از سوی آنان یا احتمالاً بشمول پاکستانی‌ها نزد نجیب‌الله مراجعه کرده و به وی اطمینان به زندگی آینده خوب و حتی صحبت در رادیو تلویزیون بشارت داده و بدینگونه وی را اغفال نموده بودند. شاید بهمین دلیل، وی مراجعه دولت برهان‌الدین ربانی را حین تخلیه کابل برای خروج از آن قبل از تصرف آن بدست طالبان نپذیرفته باشد. شاید هم هیچگونه اطمینان قبلی از سوی طالبان مطرح نبوده و وی ترجیح داده باشد که به عوض عزیمت با قید در محل دیگری، بهتر بوده است که هنوز هم تحت حمایت سازمان ملل متحد باقی بماند. نه او و نه هیچ‌کس دیگری تا آن زمان حدود وحشت و دهشت - تازه واردها را نمی‌دانست.

قراین و حدسیات دیگری از سوی صاحب نظران ارائه می‌گردد مبنی بر اینکه شاید وی قربانی مسأله جنجال برانگیز "پشتونستان" شده باشد. واقعیت اینست که پاکستان پیوسته در جستجوی آن بود تا بر چنان نیروی حاکمه‌ای در افغانستان تکیه نماید که از مسأله تشکیل و آزادی پشتونستان یکسره دست شسته باشد؛ این مسأله را دیگر هرگز بلند نکند. در این راستا بهترین نماینده طالبان بود که مسأله متذکره برای ایشان اهمیت نداشت. زیرا آنان مدعی امت اسلامی بودند. افزون بر آن، ایشان برای سرکوب تمام ملیت‌ها، اقوام و گروه‌های اثنیکی مخالف در افغانستان آمادگی داشتند. سوال بوجود می‌آید که چگونه پاکستانی‌ها از تسلط یک دولت پشتون تبار در افغانستان پیوسته حمایت کرده اند؛ در حالی که مسأله پشتونستان در آخرین تحلیل آرمان هر پشتونی را تشکیل می‌دهد. شاید دلیل چنین باشد که آن کشور آشکارا از ادعای

بهم پیوستن پشتون‌های اینسو و آنسو خط دیورند در هراس اند و این امر وحدت لرزان پاکستان را بمخاطره می‌اندازد. بنابراین آنان باید در افغانستان دست بالا داشته باشند و ادعاهای دیگری را پیش نکشند.

شایعاتی وجود دارد که قبل از دستگیری و بقتل رساندن نجیب‌الله، برخی از افراد معین سندی را مبنی بر قبول خط دیورند برای امضاء پیش روی گذاشته و وی از این امر استنکاف ورزیده باشد. این مطلب کراً در اینجا و وی آنجا گفته شده و به نشر نیز رسیده است. ولی به گمان صاحب نظران چنین چیزی نمی‌تواند واقعیت داشته باشد؛ زیرا همه جهانیان می‌دانستند که پس از چهار سال و نیم از برافتادن نجیب‌الله از قدرت دولتی، وجود چنین سندی را هیچ‌کس نمی‌توانست باور نماید. ولی شاید این حدس و گمان درست باشد که نجیب‌الله کیفر مسأله را پرداخته باشد زیرا وی از آوان جوانی به تأسی از احساسات ژرف قومی و خانوادگی خویش دلبسته و شیفته این مسأله بود. او به جناحی از رهبری پرچی‌ها منسوب بود که باین عقیده جدا پابند بودند. در دوران حاکمیت پرچی‌ها نیز در دهه هشتاد وی و شماری از همکاران نزدیک او بخش اعظم تلاش‌های خویش را با کار در میان قبایل متمرکز ساخته بودند.

علل برافتادن نجیب‌الله از مقام قدرت در اپریل ۱۹۹۲

نجیب‌الله بعنوان رئیس حزب وطن و رئیس جمهور افغانستان تلاش‌های خستگی‌ناپذیری را بخاطر تحقق مشی مصالحه ملی و سازش با مخالفین مسلح که برخی از آنها عمدتاً از پاکستان رهبری می‌شدند، بخرچ داد؛ ولی با تأسف سودی نبخشید. پاکستان هرگز یک گام به عقب نه نشست و در نتیجه گروه‌های مسلح به جنگ ادامه دادند. برغم اینکه در موضع جمهوری اسلامی ایران اندک تغییراتی برای پذیرش وضع موجود در افغانستان پدید گردید؛ ولی از سوی رئیس جمهوری افغانستان استقبال لازم بعمل نیامد. ایالات متحده امریکا پس از خروج نیروهای شوروی در فبروری ۱۹۸۹، در حالی که علاقمندی خاصی در امور افغانستان نشان نمی‌داد. ولی هنوز از سوی اداره آن کشور

تمایلی برای قطع جنگ بمشاهده نمی‌رسید.

موافقت‌نامه‌های ژنیو درباره افغانستان تحت عنوان "توافق دوجانبه میان جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان درباره اصول مناسبات متقابل بخصوص درباره عدم دخالت و عدم مداخله"، "اعلامیه درباره تضمینات بین‌المللی"، توافق دوجانبه میان جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان درباره عودت داوطلبانه مهاجرین"، "توافق درباره مناسبات مشترک بخاطر استقرار وضع در ارتباط به افغانستان" بوسیله وزرای خارجه افغانستان پاکستان اتحادشوروی و ایالات متحده امریکا بتاريخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ به امضا رسید.

از مجموعه شرایط موافقت‌نامه‌های متذکره، صرف مسأله خروج نیروهای شوروی از افغانستان عیناً تطبیق گردید و بقیه گویا دربخ نوشته شده بود و زیر شعاع آفتاب ذوب شد.

فرد هالیدی استاد مناسبات بین‌المللی در مکتب اقتصاد لندن، علل و منشاء مداخلات در افغانستان را و اینکه چگونه موافقت‌نامه‌های ژنیو از سوی پاکستان و ایالات متحده امریکا نادیده گرفته شد؛ در رساله اخیر خویش تحت عنوان "افغانستان اسلامگرائی و جنگ سرد" به بررسی گرفته است. وی می‌نویسد:

«جنگ سرد سال‌های ۱۹۸۰ نه تنها علت کشمکش‌های داخلی در افغانستان، بلکه تحمیل‌کننده قاطع آن می‌باشد. ایالات متحده امریکا و پاکستان برای خود فرصت آنرا یافتند که منافع استراتژیک خویش را با مسلح ساختن جناح‌های طرفدار افغانی دنبال نمایند. تصمیم آخرین به جانب پاکستانی‌ها واگذار گردید تا کی‌ها سلاح و کمک‌ها را دریافت نمایند و مسئولیت عمده را برای ایجاد جریانات بنیادگرایانه در افغانستان بر عهده بگیرند. برخورد عمومی واشنگتن این بود که تفاوت نداشت کی‌ها سلاح را بدست می‌آورند؛ بشرط اینکه هدف عمده کشتن روس‌ها برآورده می‌گردید. شگفت‌انگیز این، در زمانی که ایالات

متحده تمام تلاش‌های خویش را به خرج می‌داد که با بنیادگرایی در همسایگی در ایران مخالفت نماید؛ ولی در افغانستان نوع مشابه راکمک و حمایت می‌کرد. هنگامی که زمان خروج نیروهای شوروی فرارسید، نه پاکستان و نه ایالات متحده در پی آن شدند که راه سازش با رژیم کابل را پیدا نمایند. آنان موافقت‌نامه‌های امضا شده با کابل، پاکستان و اتحاد شوروی را در ژنیو در اپریل ۱۹۸۸ صرف بعنوان وسیله‌ای برای برون ساختن روس‌ها در نظر گرفتند. نه واشنگتن و نه اسلام‌آباد آماده نبودند که تعهدات خویش را در این موافقت‌نامه‌ها احترام بگذارند که خواهان قطع تدارکات نظامی به چریک‌ها بود. در عوض، در میان آشفتگی‌های ناشی از برخوردها و کشمکش‌های کشنده همدیگر بین مجاهدین، واشنگتن و اسلام‌آباد فشار وارد می‌کردند تا ائتلافی که در آن بنیادگرایان افراطی خیلی‌ها عقب‌گرا و بی‌رحم به قدرت برسند که بگونه گسترده از تجارت هیروئین تمویل می‌گردیدند...»

بموازات خروج نیروهای شوروی، عمده‌ترین مسأله عبارت از قطع دخالت در امور افغانستان از سوی پاکستان بود که نه تنها تحقق نیافت؛ بلکه چندین بار افزایش یافت. مصداق این گفته صرف بصورت یک نمونه سازمان بخشیدن جنگ خونین جلال‌آباد از سوی اداره استخبارات نظامی پاکستان در ماه مارچ ۱۹۹۰ است. این مداخلات آنقدر عیان است که ضرورت به بیان شواهد ندارد. با آنهم عباراتی را از کتاب دگروال محمدیوسف رئیس شعبه افغانی در آی.اس.آی تحت نام "فاجعه قرن - تلک خرس - شکست روس - انکشاف تکانهنده و رازهای پشت پرده مقاومت افغانستان" را در اینجا می‌آورم. او پس از شکست حمله منظم مجاهدین به جلال‌آباد درباره به سازمان دادن آن شکایت و گلایه دارد و نقشه خود را برای حمله منظم بر افغانستان در صفحه ۲۴۹ اثر خویش ترجمه (فارسی) چنین بیان می‌نماید:

«من و جنرال اختر متوجه این امر بودیم؛ فلینذا تصمیم گرفتیم که عبور و بمرحله "منظم" قوا حتی بدون در نظر داشت نیروی زمینی شوروی نیز یک عمل

جداً خطرناکی بوده است. ما قبل از انفصال جنرال اختر از آ.اس.آی استراتژی عملیاتی را رویدست گرفتیم که در عرصه ماقبل و مابعد خروج شوروی‌ها جریان داشت. هدف این استراتژی سقوط کابل بود. ولی امکان آنرا در حمله مستقیم جستجو نمی‌کردیم؛ بلکه شهر کابل باید بحال یک محاصره کامل در آورده می‌شد یعنی با قحطی نان، آرد، موادغذائی و موادسوخت و همچنان با قلت پرسونل و وسایل باید مواجه می‌گردید. مادر فکر این نبودیم که مجاهدین آماده یک حمله "منظمی" اند و یا درآوردن آن لازم باشد. ما متفق بودیم که استراتژی "مرگ از هزار جناح" باید در تاکید بیشترشان بر کابل و خطوط - اکمالاتی آن همچنان ادامه یابد.

نقشه بیست و دوم نشان می‌دهد که ما چه طرح‌های در نظر داشتیم. کابل باید ذریعه پایگاه‌های مجاهدین که وقتاً، فوقتاً حملات نیز از آن صورت می‌گرفت؛ بحال محاصره درآورده می‌شد. قوی‌ترین انسداد راه در نواحی تونل سالنگ که نقطه اصلی اختناق کابل پنداشته می‌شد؛ ایجاد می‌گردید...

ما به دلیلی برای اجرای عملی استراتژی فوق‌الذکر تصمیم گرفته نمی‌توانستیم که آنهمه به تقسیم اوقات خروج شوروی‌ها، تأثیرات موسم (سرما) و استطاعت ما در رابطه به رساندن تدارکات لازمه به مناطق معینه آن بستگی داشت...

دگروال یوسف در اثر دیگر خویش تحت نام "خاموش مجاهد - چهره

مدبر پشت پرده جهاد افغان‌ها شهید جنرال اختر عبدالرحمن" می‌نویسد (ص ۵۱): «بعقیده جنرال اختر کابل کلید پیروزی بود و در هر موقعی که فرصت مذاکره و ملاقات با مجاهدین را می‌یافت؛ تکرار این جمله را هرگز فراموش نمی‌کرد که کابل باید بطور دوامدار زیر آتش گرفته شود، کابل باید بسوزد.»

شاید بر پایه این وصیت نامبرده بود که کابل واقعاً پیوسته از کوه‌های اطراف آن تحت آتش راکت‌های ویرانگر قرار می‌گرفت و ویرانی آتش و خون برای

باشندگان آن بوجود می‌آورد.

در آستانه تکمیل خروج نیروهای شوروی از افغانستان، رسانه‌های گروهی جهان بگونه یقینی پیش‌بینی می‌کردند که طی چندروز دیگر دولت افغانستان سقوط خواهد کرد و حتی شماری از خبرنگاران خارجی در هوتل انترکاننتینتل کابل چشم براه و گوش به آواز نشسته بودند که اخبار این سقوط را هرچه سریع‌تر برای پخش و نشر بفرستند. ولی چنین پیش‌بینی‌ها به حقیقت نه پیوست. دولت برای سه سال دیگر پس از خروج نیروهای شوروی نیز پابرجا باقی ماند تا سرانجام در اپریل ۱۹۹۲ ساقط گردید. ولی معلوم است که مجاهدین از برون بر آن پیروز نشدند؛ بلکه بنابر وجود بیماری‌ها اشتباهات و خطاها، از درون فرسوده گردید و از هم پاشید. البته شرایط جنگ فزینگی و روانی دوامدار و مداخلات آشکار از خارج بدنه آنرا ضعیف ساخته و روحیه شمار زیادی از گردانندگان و رزمندگان آنرا شکسته بود. عوامل سقوط حاکمیت را باید در اعمال سیاست‌های اشتباه آمیز در درون و برون جستجو کرد.

عوامل درونی:

برخی از همکاران نزدیک رئیس جمهور نجیب‌الله از پیروزی‌های معین برای حفظ حاکمیت اعم از شکست مجاهدین در جنگ جلال‌آباد، غلبه بر نیروهای کودتاگر به رهبری شهنواز تنی، مساعدت نسبی جو سیاسی پس از خروج نیروهای شوروی و شهرت نسبی مشی مصالحه ملی تاحدی غره شدند و آنان را نخوت فراگرفت. با اتکا به چنین روحیه، اشتباهات معینی رخ داد که به برشماری آنها می‌پردازم:

- بروز بی‌اعتنائی نسبت به برخی از اعضای رهبری و فعالان حزبی: در این راستا نسبت به شمار زیادی از کادرهای حزبی اعم از پرچمی‌ها و خلقی‌ها آشکارا اظهار بی‌اعتمادی می‌شد و آنان وابسته به این و آن گروه و نیرو به این و آن اندیشه برجسب می‌خوردند. برخی از ایشان

از سوی رئیس جمهور بنام پرچمی‌های طرفدار ببرک کارمل، خلقی‌های طرفدار شه‌نواز تخی، ملی‌گرایان و غیره در حالی خوانده می‌شدند که حفظ اتحاد با ایشان ضرورت جدی بود. در آن اوضاع و احوال اختلافات جدی در درون حزب وجود داشت ولی راه غلبه بر آنها مقابله و شدت عمل نبود. روش‌های تند موجب ناخوشنودی در رده‌هایی از صفوف حزبی و در دولت می‌گردید.

- ابرازی‌اعتنائی در برابر نمایندگان مردم: دسته‌هایی از نمایندگان مردم، موسسیدان و بزرگان هر روز به کاخ ریاست جمهوری فراخوانده می‌شدند و با ایشان صحبت و مذاکره بعمل می‌آمد. بعضاً در برابر سوالات نمایندگان و خبرنگاران و حتی در برابر وکلای پارلمان، سناتوران و وزرا از سوی رئیس جمهور با بی‌اعتنائی برخورد صورت می‌گرفت. در آن اوضاع و احوال ضرورت جدی بود که باید نخست در میان طرفداران دولت جبهه گسترده‌ای بخاطر دفاع و پشتیبانی از مشی مصالحه ملی بوجود می‌آمد و این امر با اتخاذ سیاست‌های دموکراتیک و توأم با نرمش سیاسی امکان‌پذیر بود. ولی روش‌های مغرورانه از خاطره ملاقات‌کنندگان زوده‌نمی‌شد و از زبان به زبان انتقال می‌یافت و موجب افزایش ناخورسندی‌ها می‌گردید.

- گرایش به ملی‌گرائی: در سال‌های اخیر حاکمیت، چنین گرایشی در وجود شخص رئیس جمهوری و شماری از همکاران او که خود را از این‌طریق به وی خیلی نزدیک ساخته بودند؛ آشکار شده بود. بروز مجدد چنین تمایل و روحیه در ارکان قدرت که در گذشته‌ها نیز پیوسته در وجود محافل حاکمه تسلط داشت؛ موجب نارضایتی شدید در حلقات حزبی و دولتی و در میان مردم می‌گردید. این وضع تا حدود معینی موجب بروز عکس‌العمل‌های ملی‌گرایانه بگونه دیگر نیز می‌شد.

- کم‌بها دادن به اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشور: رئیس جمهوری از

همان آغاز معتقد بود که مسایل اقتصادی اهمیت درجه چندم دارد و بگذار که جنگ ختم شود و آنگاه جامعه سرعت ساخته خواهد شد و اقتصاد شگوفان. ولی من و صاحب‌نظران مسایل اقتصادی و اجتماعی در حزب و دولت باین باور بودیم که اقتصاد و پرداختن بمسایل حاد اجتماعی حایز اهمیت درج یک می‌باشد و بایستی بگونه دوامدار و بدون لحظه‌ای غفلت بآن پرداخت. آشکار است که بدون آنها نه مصارف نظامی تدارک خواهد شد و نه مردم از نظام پشتیبانی خواهند کرد. معهدا رئیس جمهوری بر پایه تصورات خویش در رأس حکومت صرف صدراعظمی حرف شنو ضرورت داشت و آنرا تحقق بخشید.

همانگونه که قبلاً گفته شد من از مقام صدارت کنار رفتم. در نتیجه در مدتی کم‌تر از دو سال یکباردگر وضع وخیم اقتصادی بروز کرد و باردیگر کمبود بودجه، کمبود کالاهای مصرفی و بویژه اموال کوبونی و موادغذائی بمیان آمد و قیمت‌های آنها سرعت افزایش یافت انفلاسیون بالا گرفت (۱۰۰) درصد افزایش و نارضایتی شدید توده‌های مردم مشهود گردید.

- ایفای نقش دوگانه در برابر اتحادشوروی: نجیب‌الله از همان آغاز نسبت به اتحادشوروی، دولت و نمایندگان آن در افغانستان بر پایه اعتقادات ایدئولوژیک خویش اظهار دوستی و وفاداری می‌نمود و مورد اعتماد جدی آنان نیز بود. این حقیقتی است که در عمل و در نوشته‌های غالب نویسندگان، خاطره نویسان، گزارشگران روسی که درباره اوضاع سال‌های هشتاد مطالبی نوشته اند؛ بازتاب روشن دارد. او حتی پس از خروج نیروهای شوروی یکی دو تن از مشاوران بالارته نظامی و حزبی اتحادشوروی را در کنار خویش حفظ نموده بود. بر طبق گزارش‌هایی که از سوی وی به هیأت اجرائیه حزب وطن ارائه می‌گردید؛ از صحبت‌های تلفونی فراوان با میخائیل گرباچوف رهبر

حزبی و دولتی اتحادشوروی (از طریق ترجمان که بعداً یادداشت‌ها به فارسی ترجمه می‌گردید) اطلاع داده می‌شد. همچنان هیأت‌های بالارتنه شوروی، غالباً تحت ریاست ادوارد شوارنادزی عضو بیرونی سیاسی حزب کمونیست و وزیر امور خارجه اتحادشوروی برای انجام مذاکرات با وی به کابل می‌آمد و او نیز حین مسافرت‌های خویش به اتحادشوروی به گرمی استقبال می‌گردید. ولی او در محافل و در جریان صحبت‌ها با برخی از گروه‌های مردم بخاطر جلب نظر "مجاهدین" بعضاً آن کشور را نکوهش می‌کرد. اگرچه از چنین اشارات وی مشاوران شوروی نزدیک او اطلاع داشتند و ظاهراً چیزی ابراز نمی‌داشتند و حتی شاید تأیید هم می‌کردند. ولی عملاً چنین برخوردی دورویی تلقی می‌گردید و موجب دل‌سردی و عدم اعتماد آنان نسبت به رهبری حزبی و دولتی افغانستان می‌گردید.

بر پایه توهم غرورآمیزی که به نجیب‌الله و همکاران وی دست داده بود از مدت‌ها دربارۀ نابکاری عبدالرشید دوستم و نیروهای وی حرف می‌زدند. از یکسو بنا بر نیاز، قطعات رزمی وی را در خطرناک‌ترین صحنه‌های نبرد در قندهار، ننگرهار و خوست می‌فرستادند و از سوی دیگر برای تضعیف وی از هیچگونه تلاشی دریغ نمی‌ورزیدند. در جریان جنگ‌ها، غالباً سربازان ازبک دوستم با گروه‌های مسلح پشتون درمی‌افتادند و خصومت‌های خونین تباری و قومی در میان هردو طرف دامن زده می‌شد. برخی از بدنامی‌های نیروهای دوستم ناشی از این روحیه و فضا بود.

مناسبات میان دوستم و رهبری فرماندهی نیروهای مسلح در زیر اداره رئیس جمهوری از پایان سال ۱۹۹۰ بگونه آشکار رو به خرابی نهاده بود. قرارگاه نیروهای دوستم در شهرهای مزارشریف و شبرغان بود که شامل یک حوزه نظامی می‌گردید و در رأس آن شخصی بنام جمعه خان اسک قرار داشت. او انسانی بسیار مغرور و در عین‌زمان

بی‌کفایت بود. او حتی در زادگاه خویش قندهار به هیچوجه مورد قبول قرار گرفته نمی‌توانست؛ ولی در شمال، با زور یکدندگی و لجاجت حکم می‌راند و به والی‌ها، فرماندهان قطعات نظامی و رؤسای ادارات دولتی کوچک‌ترین اعتنائی قایل نبود. او دارای گرایش‌های شدید قوم پرستی بود و با ایجاد نیروهای قومی متخاصم منطوقوی در برابر دوستم و نیروهایش کارشکنی می‌نمود. افزون بر آن، شخص دیگری از همکاران رئیس جمهوری از پکتیا، تاج محمد به صفت رئیس امنیت دولتی، خصایل بهد اسک را می‌ستود و تقویت می‌کرد. مردم ولایات شمال از این دو تن خیلی رنجیده خاطر بودند و پیوسته ناخوردندی ابراز می‌داشتند. دوستم و بزرگان مزارشریف بارها مزارش برکناری اسک و همکار او را تقاضا می‌کردند. ولی نه تنها جایی را نمی‌گرفت؛ بلکه شخص ظالم دیگری را از همان تبار بنام رسول پی‌خدا (این اسم را خود وی بر خویشش گذاشته بود) به فرماندهی فرقه ۱۸ مزارشریف گماشت. این امر آشکارا چون ریختن روغن بر انباری از هیزم بود که به یک جرقه نیاز داشت. این جرقه امضای فرمان برکناری جنرال مؤمن تاجیک تبار فرمانده فرقه نظامی مستقر در شهر حیرتان و تعیین شخص دیگری بجای او از سوی نجیب‌الله بود. اکنون که دیگر نیات از پرده برون افتاده بود؛ مؤمن از قبول فرمان رئیس جمهوری سریاز زد و عبدالرشید دوستم به پشتیبانی از وی برخاست. کشمکش‌ها آغاز گردید که تفصیل تجارب و چشم‌دیدهای خویش را نبی عظیمی در اثر معروف خویش بیان کرده است و من نه از جزئیات آگاهی دارم و نه در پی توضیح آن بر می‌آیم. من وظیفه خویش توضیح علل و انگیزه برخی از رویدادها را می‌شمارم که در اینمورد نیز به اختصار چنین اشاراتی بعمل آوردم.

معهدا، من هم در یک برهه خیلی کوچکی از ماجرای شمال وارد شدم که به شرح کوتاه آن می‌پردازم: دقیقاً نمی‌دانم که چه روزی بود؛ ولی چهار - پنج روز

قبل از حادثه تلاش تروریستی برضد من که تلفون منزلم به صدا درآمد و در پشت خط دوکتور نجیب‌الله رئیس جمهوری بود. برای من تعجب آور بود که وی پس از نزدیک به یکسال مقاطعه بمن تلفون زد و احوال پرسی نمود. سپس از من دعوت کرد که برای دیدارش بمنزله بروم. من پذیرفتم و رفتم. او مانند گذشته‌ها ظاهراً بالبخند و کلمات شیرین از من پذیرایی کرد و در ضمن صحبت گفت که از حوادث شمال آگاهی دارم یا چطور؟ من گفتم: البته تا حدودی آگاهی دارم. او گفت مؤمن نمی‌توانست نافرمانی کند ولی او از کابل رهبری می‌شود.

من گفتم: که از کابل رهبری می‌شود به چه مفهوم است؟

وی اظهار داشت: از دورن هیأت اجرائیه حزب خود ما! من به شوخی گفتم: خوب است که من اکنون عضو هیأت اجرائیه نیستم و الا متهم می‌شدم!

او خندید و گفت تشویش ندارد و ما بر اوضاع مسلط هستیم. اخیراً یکتن از دوستان جنرال مؤمن را نزد وی فرستاده ام که به وی ابلاغ نماید که به کابل بیاید و ما جزای "جرایم از احضارات محاروبی" را که مرگ است بر او تطبیق نخواهیم کرد و حتی وی را شاید عفو نمائیم.

من گفتم: این راه حل نیست. من فکر نمی‌کنم که وی از تصمیم خویش برگردد و بخصوص در برابر دوست خویش سستی نشان بدهد یا به حرف کسی باور نماید.

وی گفت: پس چه باید کرد؟

من گفتم: کاری بکن که ریشه‌ای باشد و انگیزه آن نافرمانی از میان برداشته شود.

وی اظهار داشت: چه کاری باید کرد؟

گفتم: هنوز آغاز کار است؛ مشوره من اینست که هرگاه در گام نخست جمعه

اسک، تاج محمد و رسول بی‌خدا به کابل احضار کردند و به عوض اسک، دوستم قوماندان قوای نظامی شمال تعیین شود؛ بخش بزرگی از ناراضی‌ها در شمال رفع می‌گردد. دوستم همین اکنون از چنین نیرو و امکانات در شمال برخوردار است و شما چیزی از دست نمی‌دهید؛ ولی اعتماد او و مردم را بدست می‌آورید. در گام دوم هرگاه به تقاضای دوستم، جنرال مؤمن باردیگر به وظیفه قبلی خویش تعیین گردد و فرمان قبلی ریاست جمهوری در مورد برکناری وی ملغی شود؛ انگیزه آن ایستادگی از میان برداشته می‌شود.

بمنظور توضیح بیش‌تر موضوع اضافه نمودم که تصحیح اشتباه واقعی یا آنچه اشتباه پنداشته شود؛ عیبی ندارد و کسرشان شمرده نمی‌شود و ما در رابطه به مصوبات شورای وزیران بارها به چنین امری مبادرت ورزیده ایم.

نجیب‌الله اندکی در اندیشه فرو رفت و گفت: همین قدر که من تمرد جنرال مؤمن را می‌توانم عفو ننمایم برایش کافی خواهد بود. هرگاه امتیازات بیش‌تر برای وی قایل گردم، این امر اتوریته دولت را از میان می‌برد.

او گویا بعنوان پایان آن بحث چنین گفت: دیده شود که وضع چگونه انکشاف می‌نماید.

پس از آن ما به حرف‌های دیگری پرداختیم و بنا به تقاضای وی برعهده گرفتم که نظریات خویش را در رابطه به حل سیاسی مسأله افغانستان برای او بفرستم. ساعتی بعد به منزل برگشتم.

بعدها شنیدم که وی واقعاً اسک، تاج محمد و رسول بی‌خدا را از مزارشریف برکنار و ایشان به کابل آمده بودند. ولی معلوم نیست که چه انگیزه‌ای موجب برافروختگی مجدد وی گردید که باردیگر افزون بر هر سه تن متذکره، جنرال منوکی منگل را که به دوستی نزدیک با رئیس جمهوری و خشونت شهرت داشت با صلاحیت‌های بدون مرز به مزارشریف اعزام نمود. این دیگر واقعاً سرزوری بود و این بار واقعاً خرمن خشم در شمال آتش گرفت و جنرال دوستم همراه با

مؤمن و دیگران به قیام دست زدند و برای چهارتن متذکره راهی جز فرار باقی نماند.

نتیجه اینکه، بازی با احساسات ملی مردم در ولایات شمال کشور، دامن زدن به خصومت‌های اتنیکی و قومی، برخورد تبعیض‌آمیز و متکبرانه در برابر کادرهای محلی، اشاعه برتری‌جویی ملی و تحمیل اندیشه‌ها و تمایلات خویش بر دیگران که از سوی افراد متذکره اعمال می‌گردید؛ به نیروی مبدل گردید که کنترل آن دشوار شد و ارکان دولت جمهوری دوکتور نجیب‌الله را از بنیاد لرزاند.

عوامل برونی:

اتحادشوری تا پایان دوران حاکمیت میخائیل گرباچوف از دولت نجیب‌الله با ارسال کمک‌های نظامی اقتصادی و ارائه مشوره‌های سیاسی پشتیبانی می‌نمود؛ ولی با فروپاشی اتحادشوری در پی حوادث ماه اگست ۱۹۹۱ و تحت حاکمیت بوریس یلتسن وضع دگرگون گردید و از حجم همکاری‌ها در ارتباط به ارسال تجهیزات و مهمات نظامی به افغانستان شدیداً کاسته شد. فدراسیون روسیه عملاً هیچگونه آمادگی برای حمایت از دولت افغانستان ابراز نمی‌داشت. این وضع افزون بر موضع‌گیری جدی، پاکستان، ایالات متحده و نماینده ویژه سرمنشی ملل متحد که همه روی استعفای نجیب‌الله از مقام قدرت پافشاری می‌کردند؛ بمثابه عوامل برونی زمینه‌های سقوط حاکمیت را تسریع نمود. در اینجا به بررسی خیلی کوتاه هریک از عوامل متذکره می‌پردازم:

- موضع ایالات متحده و اتحادشوری برای حل سیاسی مسأله افغانستان: اداره جورج بوش، رئیس جمهوری پیشین ایالات متحده آمریکا بقرار معلوم در سال‌های پایانی حاکمیت میخائیل گرباچوف و پس از فروپاشی اتحادشوری بر مسأله تشدید جنگ برضد دولت افغانستان پافشاری نمی‌نمود. چنانکه مقارن با اوضاع آن لحظات سرنوشت ساز برای افغانستان، حل مسایل کمپوچیا و انگولا با حفظ

رهبری‌های قبلاً کمونیستی آنها ضمناً با توافق ایالات متحده امکان‌پذیر گردید.

گرباچوف در کتاب خاطرات خویش (ص ۶۹۸ متن انگلیسی) ضمن بررسی نتایج مسافرت خویش بتاريخ ۳۰ ماه می ۱۹۹۰ به واشنگتن و ملاقات با جورج بوش رئیس جمهوری امریکا درباره افغانستان چنین می‌نویسد:

«جورج بوش اعلام داشت که ایالات متحده قصد ندارد که ورق افغانی بازی نماید و علاقمند تأسیس یک رژیم بنیادگرا در افغانستان نیست که با اتحاد شوروی در خصومت باشد.»

گرباچوف با تفصیل بیش‌تر می‌نویسد که رهبران هردو کشور توافق کردند تا انتخابات آزاد در افغانستان در تحت رهبری سازمان ملل انجام شود و یک دولت انتقالی با بنیاد وسیع ایجاد گردد که تا انجام انتخابات اداره امور کشور را بر عهده بگیرد. هردو کشور در پی آغاز چنین دوره‌ای از ارسال سلاح و تجهیزات نظامی به هردو جانب درگیر (دولت افغانستان و مجاهدین) امتناع ورزند. وی اضافه می‌نماید:

«موقف رئیس جمهوری افغانستان نجیب‌الله یکی از نکات دشوار بود که بسیار موجب اندیشه گردید.»

وی اظهار می‌دارد که به رئیس جمهوری امریکا گفته بود که نجیب‌الله دست‌نشانده ایشان نیست و او ممکن است هرگونه تقاضا را برای استعفای فوری خویش رد نماید. گرباچوف در پایان این بخش نتیجه‌گیری می‌نماید که بوش به استدلال وی ابراز موافقت نموده بود.

ولی عملاً چنین نشد و حوادث در جهت معکوس سیر نمود که در فقرات پائین به آنها اشاره می‌گردد.

برغم توافقات ژنیو مینی بر عدم مداخله و توافقات رهبران امریکا و شوروی، اداره استخبارات نظامی پاکستان کماکان اسلحه و مهمات از

ذخایر عظیم سلاح‌های انباشته شده در آن کشور بدسترس فرماندهان گروه‌های مسلح قرار می‌داد و آنانرا به جنگ ترغیب می‌نمود. مجاهدین برای حل سیاسی مسأله کوچک‌ترین رغبتی نشان نمی‌دادند. ایالات متحده نیز تا زمانی که فرماندهان مستقیماً سلاح و پول توزیع می‌نمود.

- با فروپاشی اتحادشوروی در جریان رخدادهای ماه اگست ۱۹۹۱، حکومت یلتسن هرگونه علاقمندی را نسبت به سرنوشت دولت افغانستان از دست داد و بیش‌تر تلاش‌های خویش را بخاطر رهائی اسیران جنگی اتحادشوروی بدست مجاهدین در پاکستان متمرکز کرد. مجاهدین و دولت پاکستان که همچنان در همکاری و همسوئی تنگاتنگ بودند؛ کوشیدند تا از این نیاز و تلاش روس‌ها حداکثر استفاده را بسود خویش بعمل آورند. آنان درباره قطع هرگونه کمک و معاملات اقتصادی روسیه با جمهوری افغانستان پافشاری می‌نمودند. در حالی که پاکستان حجم عرضه تسلیحاتی خویش را برای گروه‌های مختلف مجاهدین و تلاش‌های خود را برای به کرسی رساندن آنان به کابل بگونه روزافزون و بی‌پرده‌تر افزایش می‌بخشید. در این عرصه بیش از همه کوزیروف وزیر امور خارجه و الکساندر روتسکوی معاون اول رئیس جمهوری روسیه فعال بودند. آنان در پایان سال ۱۹۹۱ هنگام بازدید از پاکستان در رابطه به مسأله رهائی اسیران شوروی با رهبران مجاهدین دیدار و گفتگو کردند و در جریان آن به ایشان اطمینان دادند که ارسال هرگونه کمک مادی مالی و نظامی به دولت افغانستان را متوقف خواهند ساخت.*

به دنبال این دیدارها، هیأتی متشکل از برخی رهبران مجاهدین تحت ریاست برهان‌الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان به دعوت مقامات روسی از

* افغانستان در منگنه، ژئوپولیتیک. صفحات ۱۰۸-۱۰۷

مسکو بازدید نمود. روسیه با هیأت متذکره به توافق رسید که افزون بر قطع ارسال تجهیزات تکنیکی و مهمات که انجام گرفته بود؛ پس از آن حتی ارسال مواد سوخت مورد ضرورت هواپیماهای نظامی را نیز متوقف خواهد ساخت و عملاً چنین کرد. این اقدام بمعنی قطع شریان‌های ماشین جنگی دولت افغانستان بود

آخرین نتیجه‌گیری:

به عقیده من برغم اینکه با موجودیت نجیب‌الله در مقام ریاست جمهوری یا مقام دیگری در نتیجه فروکش کردن جدی فضای جنگ سرد امکانات آن باید بوجود می‌آمد که توافق بعمل آید تا در ترکیب حکومت در کابل، شماری از نمایندگان گروه‌های دیگر سیاسی شامل گردد و انتخابات زیر نظر سازمان ملل متحد انجام شود. ولی نماینده ویژه آن سازمان بین سوان بر طرح قبلاً ساخته و پرداخته خویش پافشاری می‌کرد. بر پایه طرح متذکره، باید دوکتور نجیب‌الله از مقام ریاست جمهوری افغانستان استعفا می‌داد و یک حکومت گذرا گویا متشکل از تکنوکرات‌ها تشکیل می‌گردید. بین سوان فهرستی از اعضای حکومت جدید را در جریان مسافرت‌های عدیده خویش در منطقه با خود داشت. بقرار معلوم وی طرح خویش را با طرف‌های ذیدخل: روسیه، امریکا، پاکستان و ایران و بویژه با تنظیم‌های جهادی پخته نساخته یا شاید ساخته بود؛ ولی بهیچوجه در عمل مورد توافق و احترام پاکستانی‌ها و تنظیم‌ها نبود. او فشار عظیمی را بر دولت افغانستان و شخص نجیب‌الله برای عقب‌نشینی از مواضع موجود خویش وارد آورد. سرانجام نجیب‌الله و سپس مجموعه رهبری حزب وطن و دولت در برابر آن پافشاری‌ها تسلیم شدند. بقرار نامه شخصی نجیب‌الله عنوانی سرمنشی سازمان ملل متحد که به خط و کتابت خود وی حینی که تحت حمایت نمایندگی سازمان ملل متحد در کابل بسر می‌برد؛ بتاريخ ۴ نومبر ۱۹۹۲ نوشته شده است و اخیراً بگونه‌ای به نشر رسیده است؛ او برحسب تقاضای نماینده ویژه سرمنشی از مقام خویش استعفا داد و

در این باره اعلامیه مؤرخ ۱۸ مارچ ۱۹۹۲ را صادر نمود. هدف این بود تا راه برای انتقال قدرت به یک شورای باصطلاح غیرجانبدار و یک دولت انتقالی هموار گردد. باین‌قرار عملاً خلای قدرت که پیش‌بینی می‌شد؛ بوجود آمد و برای پرکردن آن تنظیم‌های معینی از مجاهدین پیش‌دستی کردند و خود را به کابل نزدیک ساختند.

فردهایلیدی در رساله‌ای تحت نام "افغانستان، اسلام‌گرایی و اثرات جنگ سرد" در رابطه به ناکامی نماینده ویژه سازمان ملل و برخوردهای ناشیانه وی و همچنان اشتباهات و شتاب‌زدگی‌های رهبری حزب وطن و شخص نجیب‌الله، چنین می‌نویسد:

«نجیب‌الله آخرین از میان چهارتن از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان است که در اثر اعتماد اشتباه آمیز در روند میانجیگری سازمان ملل متحد قدرت را واگذار نمود.»

بارنت رویین نویسنده مشهور امریکائی در اثر خویش تحت عنوان "جستجو برای صلح در افغانستان" در رابطه به نقض موافقت‌نامه‌های ژنیو از سوی، پاکستان، عربستان سعودی و ایالات متحده امریکا و در پایان برخورد غیرمسئولانه از سوی نماینده ویژه سازمان ملل چنین می‌نویسد:

«در پایان جنگ سرد، در هیچ جای دیگری آرزومندی‌ها برای صلح و نظم، بی‌رحمانه‌تر از افغانستان مورد استهزاء قرار نگرفته بود.»

در آن لحظات تاریخی سرنوشت‌ساز که برای حل و فصل سیاسی مسأله افغانستان باید از سوی سازمان ملل متحد و جهان تدابیر واقع‌بینانه و سازنده اتخاذ می‌گردید و کشور بسوی صلح و سازندگی باز می‌گشت؛ ولی نگرش غرب در مورد افغانستان آن زمان توأم با بدبینی و بی‌اعتنائی بود. چنانکه تونی بلیر، صدراعظم بریتانیا به این امر در مصاحبه‌ای در رادیو بی.بی.سی به تاریخ ۹ - اکتوبر ۲۰۰۱ چنین اذعان نمود:

«این احساس واقعی را من دارم و بوش رئیس جمهوری امریکا و بسیاری از رهبران دیگر در آن سهمیم هستند که در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ ما از افغانستان دوری جستیم. شوروی‌ها به تازگی افغانستان را ترک کرده بودند و در آن زمان ما می‌بایست برنامه‌ای را برای نجات آن کشور تنظیم و اجرا می‌کردیم و چنین نکردیم.»

در صورتی که در آن سال‌ها درباره حل سیاسی مسأله افغانستان توافق بعمل می‌آمد و دست ارتجاع پاکستان از مداخله در امور افغانستان کوتاه ساخته می‌شد؛ امکانات زیادی در دست بود که از بروز آنهمه ناهنجاری‌ها و فجایع چون جنگ‌های خونین فرقه‌های گروهی و قومی و در پی آنها از ویرانی کشور و خانه خرابی مردم آن جلوگیری بعمل می‌آمد و زمینه برای ایجاد افغانستان طالبان و بدل شدن آن به مرکز تروریزم جهانی و مواد مخدر، تصفیه‌های نژادی، نسل‌کشی‌ها، زن‌ستیزی‌ها و هزاران فاجعه و بدبختی دیگر از جمله تخریب تندیس‌های بودا - آن میراث‌های گرانبهای فرهنگی کشور و بشریت بوجود نمی‌آمد. ولی با تأسف بزرگ که وضع چنان پیش آمد که افغانستان و مردم آن چنین سرنوشتی داشته باشند.

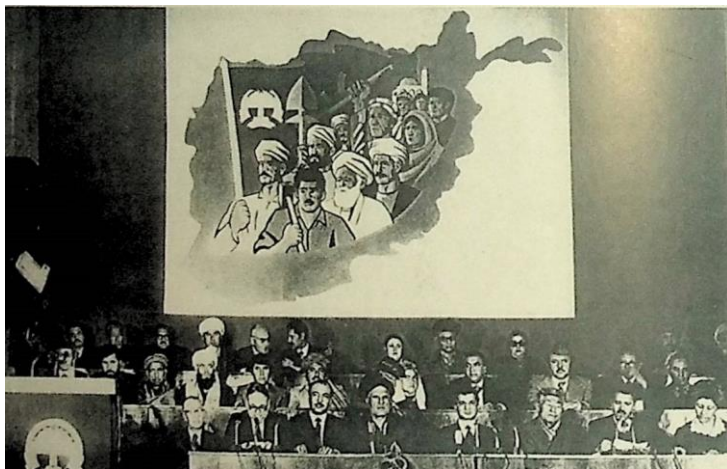
از ظهور بی‌نظمی‌ها افسردگی‌ها سردرگمی‌ها، سراسیمه‌گی‌ها، جانبداری‌های ملیگرایانه و آشفتگی‌های آن لحظات ناهنجار در تاریخ کشور (بهار ۱۹۹۲) محمدنبی عظیمی مؤلف "اردو" و "سیاست رویدادها و چشم‌دیدهای خویش" را از استعفا تا پناهنده شدن نجیب‌الله به دفتر سازمان ملل متحد در کابل، تا انتقال قدرت به مجاهدین، جنگ‌های خونین کابل و پی‌آمدهای نزدیک آنرا بتفصیل بیان کرده است و ضرورت به تکرار آنها نیست؛ ولی قابل یادداشت می‌دانم که هرگاه جناح‌های گوناگون دخیل در مسأله اعم از داخلی و خارجی، با احساس مسئولیت در برابر مردم و تاریخ کشور نه براساس منافع کشوری، شخصی و گروهی خویش سنجیده و با شکیبائی عمل می‌کردند؛ بازهم به تکرار ابراز می‌دارم که امکانات آن وجود داشت تا آنهمه شوربختی و سیه‌روزی طی

ده سال تمام بر مردم و کشور درمانده افغانستان تحمیل نگردد. ولی به ندای دوکتور نجیب‌الله هیچ‌کس بشمول خود وی توجه نکرد که می‌گفت مبادا خلای قدرت بوجود آید و در پی آن پی‌نظمی و انارشی بر اوضاع چیره‌گردد. عملاً چنان شد و ده سال تمام سرتاپای جامعه را بحران مزمن فراگرفت و هرآنچه باصطلاح به خون جگر و عرق جبین میلیون‌ها انسان زحمتکش کشور و به قربانی هزاران تن از میهن‌پرستان افغانستان ایجاد شده بود؛ همه به باد فنا رفت؛ چنان همه‌چیز ویران و برباد گردید؛ چنان تمام هستی به نیستی مبدل شد و چنان وضع پدید آمده، مردم را از زندگی ساقط کرد که گویا از آغاز حتی خشت روی خشت گذاشته نشده بود و یا باد و باران و توفان همه‌چیز را یکسره ویران کرد و یکشبه از بنیاد برانداخت.

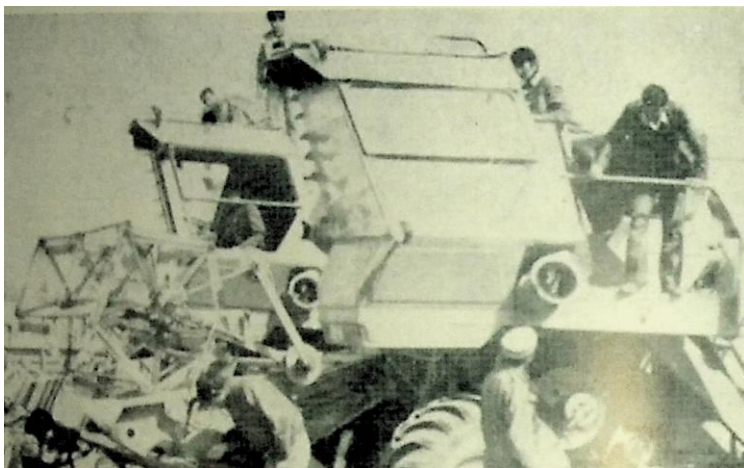
در رابطه به اوضاع پدید آمده در افغانستان آن دوران، من نیز به آن پندار عمومی هم باورم که از جمله مداخلات خارجی در امور افغانستان، بویژه از سوی پاکستان و تلاش نیروهای ارتجاعی آن کشور برای به کرسی نشاندن دولت دلخواه آن که سرانجام در وجود طالبان تحقق یافت؛ موجبات بدبختی و خانه‌خرابی مردم را فراهم آورد. پس از ناهنجاری‌ها، ویرانی‌ها و جنگ‌های خونین فرقه‌ای و گروهی در نیمه اول دهه اخیر که عامل آن یکباردگر انحصار طلبی، برتری‌جویی و مداخلات از خارج بود؛ سرانجام مقاومت آگاهانه ملی پس از نیمه دوم دهه، راه را برای آزادی خواهی ملی تا حدودی هموار ساخت؛ ولی موضوع مورد بحث من در این اثر بررسی گوشه‌ها و برهه‌هایی از حقایق و دست‌آوردهای زندگی مادی و معنوی مردم افغانستان طی دهه‌های شصت هفتاد و هشتاد است که در مجموعه این یادداشت‌ها و خاطرات از آن سال‌ها بیان گردیده است و بخاطر آگاهی و قضاوت هم میهنان و علاقمندان بدسترس ایشان قرار می‌گیرد.



نخستین کنگره نویسندگان جمهوری دموکراتیک افغانستان منعقدۀ کابل اکتوبر ۱۹۸۰



هیأت رئیسه یکی از جلسات مردمی - سال ۱۹۸۰



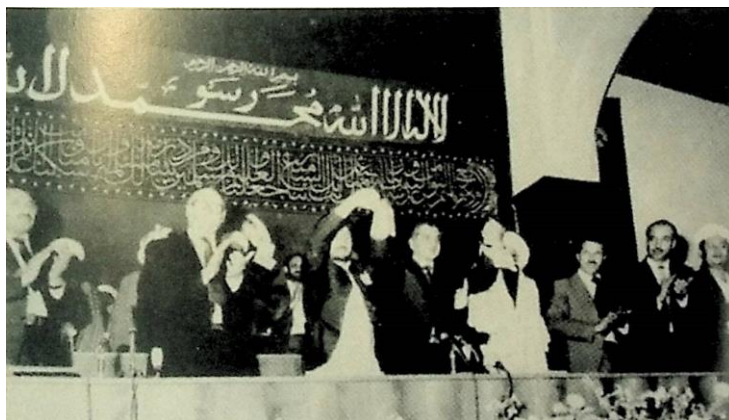
دهقانان و وسایل میکانیزه و معاصر کشاورزی در سال‌های ۱۹۸۰



در سال‌های ۱۹۸۰، زنان نیز در مؤسسات تولیدی و صنعتی بعنوان کارگران ماهر کار می‌کردند.



در مراسم افتتاح استراحت‌گاه کاکران در جلال‌آباد (۱۹۸۱)



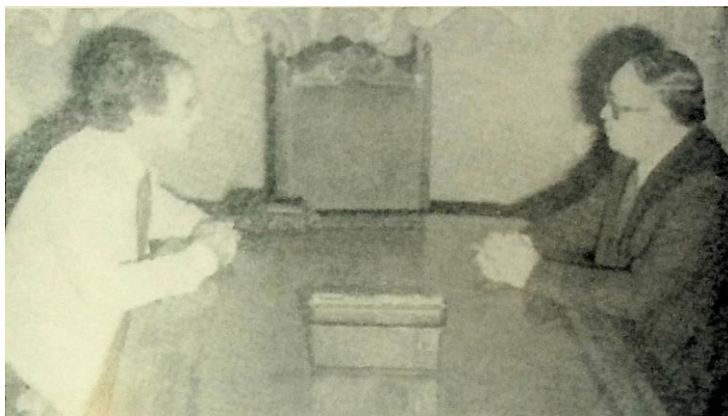
در کنفرانس علما و روحانیون افغانستان (۱۹۸۰)



در مراسم افتتاح کاخ پیش‌آهنگان، کابل (۱۹۸۰)



در مراسم افتتاح موزیم ملی کابل در دارالامان کابل (۱۹۸۰)



مصاحبه با خبرنگار مجله تایم (۱۹۸۱)



در جلسه شورای عالی علماً و روحانیون (۱۹۸۱)



سال‌های هشتاد همراه با شماری از نمایندگان ملیت‌های مختلف افغانستان



در مراسم افتتاح بخش دوم پرورشگاه وطن در کابل (۱۹۸۳)



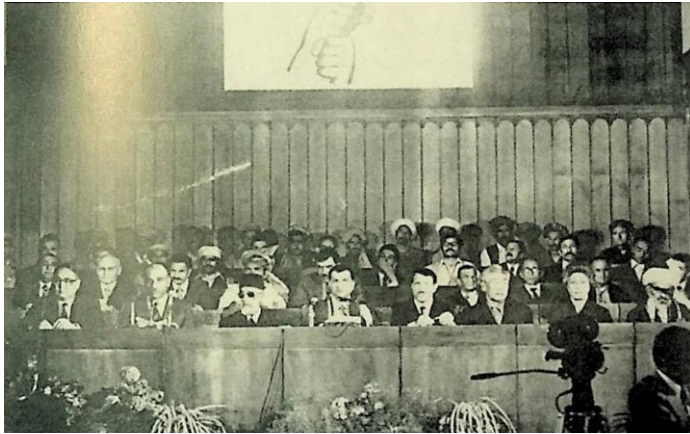
فوتوی یادگاری با شماری از نمایندگان اقوام جاجی و توری در سال‌های هشتاد



بازدید از یکی از فابریکات در ولایت کندز



امضای اعلامیه مشترک اتحادشوروی و جمهوری دموکراتیک افغانستان در کاخ کرملین
مسکو از سوی بېرک کارمل و لئونید بریژنف - ۱۶ اکتوبر ۱۹۸۰



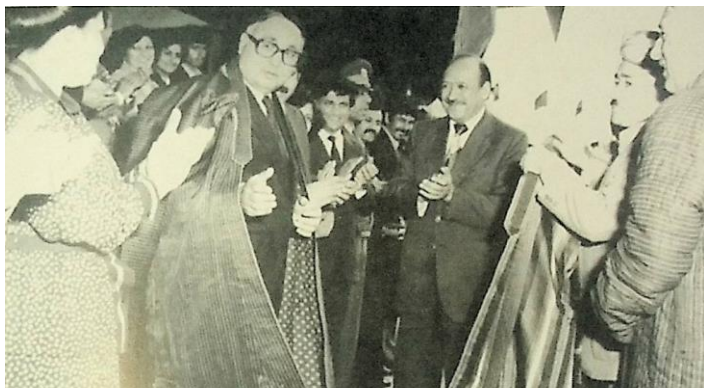
کنگره مؤسس جبهه ملی پدروطن که باشتراک ۹۴۰ تن نماینده در کابل برگزار شده بود -
سال ۱۹۸۰



شرکت در سمینار دادگاه عالی (ستره محکمه)، سال ۱۹۸۳



شرکت در یکی از برگزاری‌ها به شرکت شخصیت‌های اجتماعی و نمایندگان ملیت‌ها و اقوام مختلف افغانستان در سال‌های ۱۹۸۰



در یکی از محافل اجتماعی، سال‌های هشتاد



در هفتمین کنفرانس کشورهای غیرمنسلک دهلی، سال ۱۹۸۳



دربیکی از صنوف مکتب پرورشگاه وطن، سال‌های هشتاد



پس از افتتاح یکی از کودکانستان‌ها در شهر مزارشرف از سوی همسر کریمه کاشتمند



دیدار با شهریان خان آباد ولایت کندز زمستان ۱۹۸۶



در پرورشگاه، وطن در شهر کندز زمستان ۱۹۸۶



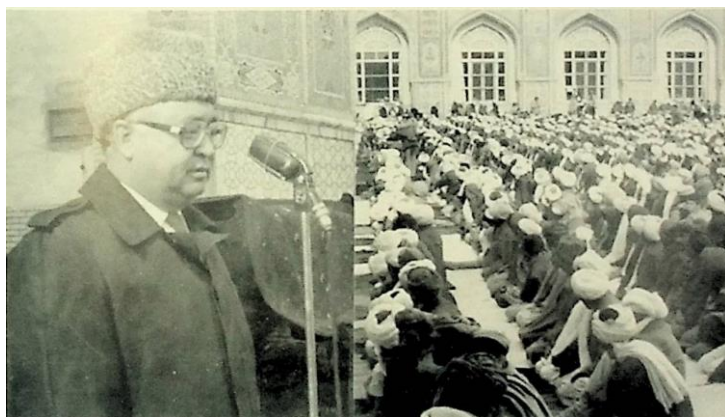
در یکی از جلسات حین بحث پیرامون اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، سال ۱۹۸۰



مصافحه با ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب و رئیس شورای انقلابی در فرودگاه کابل



حین مسافرت به عراق زیارت و اتحاف دعا در کربلای معلا (۱۹۸۷)

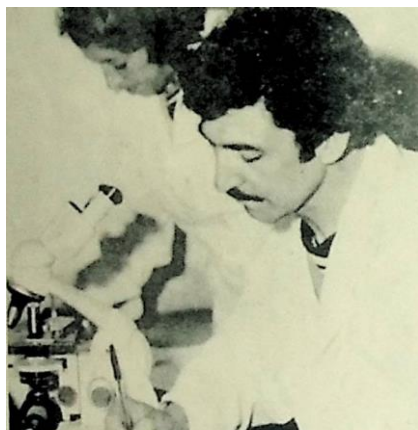


پس از ادای نماز جمعه صحبت با نماز گزاران در مسجد جامع هرات (۱۹۸۵)



یک صنف درسی در یکی از مکاتب دخترانه در سال‌های

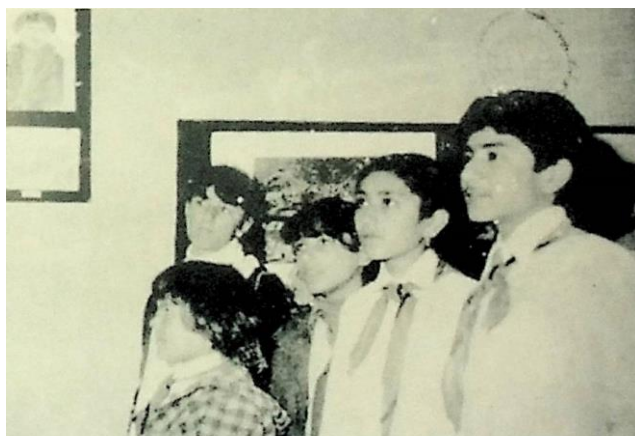
۱۹۸۰



در سال‌های هشتاد مردان و زنان در یک ردیف تحصیل و کار می‌کردند.



در سال‌های ۱۹۸۰، در یکی از کورس‌های سواد آموزی



بازدید شاگردان مکاتب در سال‌های هشتاد از گالری نقاشی

فصل هشتم

یادداشت‌ها برای بخش پایانی خاطرات

در لحظاتی که من این سطور را می‌نویسم زمان بالنسبه زیادی از رویدادهای سال‌های ۱۹۸۰ سپری گردیده است. به پندار من آن لحظات معین فرارسیده است که یادداشت‌ها و خاطرات جمع بندی شده خویش را منتشر بسازم و برای آگاهی و احیاناً قضاوت خوانندگان هموطن خویش و سایر علاقمندان ارائه نمایم. بگونه‌ای که بملاحظه می‌رسد این اثر حاوی سه مطلب عمده است که عبارتند از:

۱. سرگذشت و سرنوشت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، اعضا و سیاست‌های آن بگونه عام و در رابطه به بخش پرچمی‌های آن بگونه خاص که من خویشتن را جزء آن می‌شمارم
۲. بررسی دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و تأثیر آن بر روند تکاملی جامعه که من نیز در آن نقش معین داشتم.
۳. توضیح رویدادهای عمده برهه‌هایی از تاریخ سیاسی معاصر افغانستان طی دهه‌های شصت، هفتاد و هشتاد بر پایه یادداشت‌ها، خاطرات، برداشت‌ها و پنداره‌های من به استناد و استنباط بررسی‌های تاریخی از سوی گزارش‌گران، وقایع نگاران و مؤرخین افغانی و خارجی.

در این بخش پایانی لازم می‌شمارم که فشرده‌ای از انتباهات شخصی خویش را از رویدادهائی که به کار و زندگی سیاسی و اجتماعی من در جریان سال‌های ۱۹۸۰ وابستگی دارد؛ بیان نمایم:

نگاهی به نتایج کار بعنوان صدراعظم و دهه هشتاد:

هدف از طرح مسایل و بررسی مطالب مربوط به کارهای انجام شده در دهه هشتاد صرف شمارش کارهای شورای وزیران در سال‌های کار من بحیث صدراعظم نبوده است؛ ولی برخورد مشخص به مسأله نقش شخصی و بازگویی بخشی از حقایق که درباره آنها کم‌ترین اطلاعات پخش گردیده است؛ این ضرورت را پدید آورد تا اشاراتی در زمینه بعمل آید. مطالبی که در تحت عناوین چندگانه از جمله درباره نتایج کار من در چهارچوب شورای وزیران آمده است؛ غبرمستند و ادعاهای میان خالی نیستند؛ بلکه درباره هریک مصوبات متعدد و مفصل شورای وزیران گزارش‌ها و نشرات وجود دارد و هریک از مطالب قابل ارائه در بخش‌های جداگانه این یادداشت‌ها و خاطرات بر مبنای مدارک به تفصیل مورد بحث قرار گرفته اند.

تذکر از کارهای انجام شده بوسیله حکومت در سال‌های هشتاد بمعنی آن نمی‌باشد که اعتبار آنها را من منحصرأ بخود مربوط بسازم؛ چنین امری نه از لحاظ عقل سلیم قابل قبول است و نه من بخود حق می‌دهم که چنین ادعائی را بعمل بیاورم. با آن سازماندهی کلی ابتکارات، رهبری و سرپرستی عمومی فعالیت‌های ادارات و کارمندان آنها، جمع‌بندی نظریات و تعیین مشی عملی اداره و منسوبین آنرا در مراحل مختلف از وظایف خود می‌شمارم.

در کار و مؤفقیت‌های نسبی شورای وزیران شماری از همکاران آگاه صادق و با احساس و عده‌ای از شخصیت‌های برازنده سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بعنوان کارمند و کارشناس، وزیر و رئیس نقش با اهمیت ایفاء کرده اند. در بخش تفصیلی این یادداشت‌ها از برخی از شخصیت‌های بارز همکار در کادر شورای وزیران یادآوری‌های مشخص بعمل آمده است. همچنان همکاری‌های باوقف سازمان‌های حزبی و بویژه کمیته‌های ولایتی و شهری سازمان حزبی شهر کابل و سازمان‌های اجتماعی از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده اند.

هنگامی که از کارهای انجام شده و از مؤفقیت‌ها در این یا آن امر سخن گفته

می‌شود، آرزومندم تصویری بوجود نیاید که ادعا می‌شود گویا افغانستان عقب‌مانده به کشوری با اقتصاد پیشرفته و فرهنگ شگوفان در مقایسه با کشورهای دیگر جهان و حتی با کشورهای همسایه مبدل شده بود. در چنین موارد مقایسه کردن کوچک با بزرگ و قرینه سازی‌ها مجاز نیست. ولی بمقایسه گرفتن نسبی سطوح پیشرفت از لحاظ زمانی و مکانی راه درست دریافت واقعیت‌های عینی می‌باشد.

حقیقت اینست که از دوران‌های قبل برای حکومت در دهه هشتاد دشواری‌ها و ناهنجاری‌های بی‌شماری به ارث مانده بود. در این دهه تا حدود زیادی بر ناگواری‌ها و نارسائی‌های پیشین غلبه حاصل گردید و نه تنها گام‌های متینی در جهت رشد و گسترش اقتصاد و فرهنگ در کشور به پیش گذاشته شد؛ بلکه راه پیشرفت نسبی بر روی مردم و کشور بازگردید. ولی افسوس که تمام دست‌آوردهای پنجاه سال اخیر در افغانستان بشمول دهه هشتاد که ادامه پیشرفت‌های نسبی در کشور بود؛ در سال‌های بعدی به یکبارگی به باد فنا داده شد و مردم افغانستان با دستان خالی و دل پر خون به پیشواز قرن بیست و یکم میلادی و هزاره سوم شتافتند و با حسرت وارد آن شدند.

بحیث یک واقعیت عینی می‌توان در نظر گرفت که دهه متذکره کشمکش در میانه دو توفان شمرده می‌شد. حزب و دولت نه تنها از گذشته وارث عقب ماندگی‌ها و دشواری‌های عدیده بود؛ بلکه تا پایان درگیر جنگ دوامدار داخلی باقی ماند که منابع مالی محدود کشور را می‌بلعید و دشواری‌های جدید می‌آفرید. بنابراین، آرزومندی‌ها برای تسریع آهنگ‌های رشد اقتصادی و فرهنگی در کشور نمی‌توانست بمیزان دلخواه تحقق یابد. در این ارتباط گفته معروف که هر خواستن، توانستن نیست؛ صدق می‌نمود. افزون بر آن، عامل ادامه جنگ و نبود امنیت لازم موجب می‌گردید که توده‌های مردم در کار سازندگی کشور از لحاظ اجتماعی و سیاسی بگونه گسترده نتوانند شرکت ورزند.

معهدا، برغم دشواری‌های متذکره گام‌های استواری بسوی روشنی و

روشنگری، بسوی ترقی و پیشرفت، بسوی آزادی و رهایی ملی و اجتماعی در کشور برداشته شد. یکی از مشخصات عمده این دهه پدیدار شدن فضای نسبی اعتماد، همبستگی و همکاری از لحاظ ملی و منطوقوی در میان روشنفکران افغانستان بود. شایان یادآوری می‌دانم که در این روند موجودیت شخصی در مقام صدراعظم که قابل قبول برای حزب و نیروهای مختلف همکار با دولت بود و آنهم برای نخستین بار در تاریخ کشور از میان یک قشر و خانواده زحمتکش و از لحاظ ملی مورد تبعیض، نقش معینی ایفاء می‌کرد.

من از افتخارات شخصی خویش می‌شمارم که در عین اعلام آشکار ریشه و پیشینه خود بمثابه فرزند یک خانواده متدین و زحمتکش هزاره در طول سال‌های کار و مبارزه خویشتن را بعنوان فرزند صادق کشور واحد مان افغانستان ثابت ساختم. ولی در جریان زندگی سیاسی هرگز در برابر سیاست‌های تبعیض پسندانه ملی و در برابر تعصبات و کینه جوئی‌های قومی، مذهبی، منطوقوی و زبانی خاموشی اختیار نکردم. همچنان تا آنجا که امکان‌پذیر بوده است در راه تأمین حقوق ملی برابر در عمل برای تمام ملت‌ها و اقوام افغانستان و در راه برانداختن سیاست‌های مبتنی بر برتری‌جویی ملی و ستم ملی، مبارزه نمودم. برای نخستین بار در دهه هشتاد در کشور کثیرالملت ما زمینه‌های عینی و قانونی برای اتحاد واقعی داوطلبانه و پایدار کلیه ملیت‌ها، اقوام و قبایل در سرزمین واحد مان افغانستان بوجود آمده بود. ولی با کمال تأسف روند از هم پاشیدن شیرازه آن که از نخستین سال‌های ۱۹۹۰، حتی در دوران حاکمیت حزب وطن، آغاز گردیده بود؛ در سال‌های بعدی به جنگ‌های خونین و پایان ناپذیر گروهی مبدل شد. در رابطه به اوضاع وخیم کشور و درباره درماندگی مردم دربند افغانستان درباره تعصبات و تصفیه‌های نژادی در دوران طالبان همه آگاهی دارند.

قابل یادآوری می‌دانم که من در شرایط دشوار و خیلی پیچیده ناشی از ادامه جنگ داخلی در افغانستان کار می‌کردم. در این شرایط هیچگونه غرور، افتخار،

خوشبختی و خوشنودی شخصی نمی‌توانست برای من وجود داشته باشد. زیان‌های جنگ و رنج‌های عظیم مردم اندوه و رنج دایمی برای من نیز بوجود می‌آورد. ولی وظیفه خود می‌شمردم که از آن مقام کارهائی بنفع مردم فقیر و جنگ‌زده افغانستان انجام گیرد و از طریق رساندن کمک‌های همه روزه از سوی شورای وزیران تا اندازه‌ای برزخم‌های خونین ایشان مرهم گذاشته شود.

برخی موضع‌گیری‌های سیاسی و سازمانی:

بوجود آمدن اختلافات درون حزبی در افغانستان، مانند هر حزب دیگری در جهان در سال‌های هشتاد، نیز یک امر ناگزیر تلقی می‌گردید. در حالی که اختلاف میان جناح‌های خلقی‌ها و پرچمی‌ها در هربار شدید و فاجعه‌انگیز بود؛ بعضاً در درون حلقات خلقی‌ها و در میان پرچمی‌ها نیز از لحاظ موضع‌گیری‌ها در این یا آن مورد اختلاف بوجود می‌آمد. یکی از اختلافات عمده درون حزبی مسایل مطروحه قبل از اعلام خروج قوای شوروی از افغانستان بود. در حالی که من از لحاظ اصول حزبی در موضع اکثریت در بیروسیاسی و کمیته‌مرکزی حزب قرار گرفتم که منجر به تغییر رهبری در حزب و در دولت گردید. ولی من از مبارزه در دفاع از بخش پرچمی‌های حزب در برابر برخوردها و سیاست‌های نادرست بعدی دست نکشیدم.

قابل تذکار می‌دانم که نظریات و تقاضاهائی وجود داشت که من بجای کارمل مقام رهبری حزب و ریاست دولت را بر عهده بگیرم. زیرا براساس قدامت حزبی و کار دولتی، ارشدیت و صلاحیت پشتیبانی وسیع حزبی و مردمی، کاملاً طبیعی و قبول شده تلقی می‌گردید که چنین تغییری بوقوع بپیوندد و در درون حزب و در جامعه نیز چنین انتظاراتی وجود داشت. در آن زمان نجیب‌الله حتی در ردیف چندم برای احراز آن مقامات قرار نمی‌گرفت. ولی من شخصاً برای قبول چنین مسئولیتی در شرایط ادامه جنگ آمادگی تبارز ندادم.

در مجموع و در هر حال من بشدت از رعایت شیوه‌های برخورد دموکراتیک در درون حزب و در جامعه پشتیبانی می‌کردم و بنابر اندیشه و سابقه خویش،

مخالف اعمال خشونت و زور در برابر اعضای حزب و در برابر مردم بودم. چنانکه در اثر پیشنهاد و پافشاری من گروهی از رهبران و فعالین حزبی که تحت نام همکاران و طرفداران ببرک کارمل از جانب نجیب‌الله زندانی شده بودند؛ رهایی یافتند و در امور حزبی و دولتی بکار پرداختند. همچنان گروهی از رهبران خلقی‌ها که بعنوان طرفداران نزدیک حفیظ‌الله امین چندین سال در زندان بسر برده بودند؛ به پیشنهاد من آزاد شدند و شماری از ایشان از جانب شورای وزیران به کارهای دولتی گماشته شدند. جالب اینکه در این میان اشخاصی نیز حضور داشتند که منجمله در پای پیشنهادات برای اعدام من نیز امضاء نموده بودند. همچنان با وصول نامه‌ها از جانب سازمان‌های حقوق بشر و بویژه سازمان عفو بین‌الملل بخاطر رهائی زندانیان عقیدتی، من آنها را همراه با مشوره‌ها و توصیه‌های خویش بمراجع مربوط می‌فرستادم و با پافشاری از تقاضاها برای آزادی آنان پشتیبانی می‌نمودم. ولی با تأسف بزرگ، ادامه جنگ در افغانستان روز تا روز ابعاد وسیع‌تر کسب می‌کرد و رنج‌ها و بدبختی‌های مردم را افزون‌تر می‌ساخت. ضرورت بود تا راه برون رفت از آن وضع جستجو گردد. راه معقولی که در آن زمان به نظر می‌رسید عبارت از انجام مذاکرات و سرانجام رسیدن به نوعی مصالحه میان نیروهای مخالف همدیگر بود که با تأسف از سوی نیروها و گروه‌های درگیر اهمیت مبرمیت و ضرورت آن بگونه‌ای که لازم بود درک نگردید.

دو مرتبه کناره‌گیری از مقام صدارت بنام مصالحه ملی:

من در طرح و اجرای مشی مصالحه ملی در کشور نقش شخصی قابل توجه داشتم و در امر تحقق آن با قبول گذشت‌های فراوان همکاری می‌کردم. چنانکه بطور داوطلبانه در ماه می ۱۹۸۸ از مقام صدارت افغانستان کناره‌رفتم تا راه برای گزینش یکتن از شخصیت‌های میانه رو و بی‌طرف بحیث صدراعظم بمنظور قطع جنگ و تأمین صلح در کشور هموار گردد؛ ولی از این فرصت مساعد، نه از جانب نیروهای مخالف و نه از جانب رئیس جمهور افغانستان

استفاده مطلوب بعمل نیامد.

در آستانه خروج کامل قوای شوروی از افغانستان در فبروری ۱۹۸۹، وضع بغرنجی در کشور پدید آمد. سقوط دولت از جانب مجموع رسانه‌های غربی طی چندروز دیگر قاطعانه پیش‌بینی می‌شد و در تحت حکومت دوکتور محمدحسن شرق کشور یکباردگر در پرتگاه ورشکستگی اقتصادی قرار گرفته بود. در چنین اوضاع و احوالی بحرانی از جانب هیأت رهبری حزبی و دولتی بر من فشار وارد گردید که باردگر بعنوان صدراعظم افغانستان ایفای وظیفه نماید. من ناگزیر پذیرفتم و فعالانه دست بکار شدم طی یک مدت کوتاه وضع از لحاظ تأمینات مادی بحال بالنسبه عادی برگشت این امر کمک نمود که مردم تا حدودی از حالت پانیک و بی‌باوری برون شوند و همچنان نیروهای مقاومت در برابر حمله گسترده هدایت شده از پاکستان بر جلال‌آباد در ماه مارچ ۱۹۹۰ تقویت گردد.

باوجود این، برخورد شانزده ماه قبل رئیس جمهور یکباردگر در برابر من تکرار شد. تا آنگاه درباره مشی مصالحه ملی حرف‌های زیادی گفته شده بود و این بار نیز پای عمل در میان بود تا نمونه‌ای برجسته در جهت تحقق آن ارائه داده شود و آن اینکه یکتن از رهبران تنظیم‌های مجاهدین (حرف درباره سید احمد گیلانی یا صبغت‌الله مجددی بود) بحیث صدراعظم افغانستان تعیین شود و راه برای جلب اعتماد و همکاری مذاکره و مفاهمه آشتی و صلح تا حدودی هموار گردد. در این بار نیز از جانب رئیس جمهور ترجیح داده شد که در عوض طرح عملی فوق و برداشتن گامی بزرگ به پیش بسوی مصالحه، یکتن از شخصیت‌های مساعد برای وی فضل‌الحق خالقیار این وظیفه را برعهده بگیرد. لازم به تذکر می‌دانم که برای من صرف انجام کار بود؛ مردم مطرح بود؛ نه حفظ مقامات حزبی یا دولتی و باین مناسبت در هر دو بار با تفاهم و آرامش کامل روانی پس از انجام دو مرتبه کار صادقانه در مقام صدارت افغانستان بسادگی کنار رفتم. در حالی که پیشنهادات جدی برای پشتیبانی قاطع بخاطر

ادامه کار من بحیث صدراعظم از جانب گروه‌های کثیری از مردم وجود داشت و من آن پیشنهادات را بنحو جدی رد کردم.

هر دو مرتبه پس از کناره‌گیری من از مقام صدارت، به رغم مخالفت‌های پنهانی و آشکار رئیس‌جمهور نجیب‌الله از جانب هیأت رهبری حزبی و دولتی با سپاس و حق‌شناسی از خدمات من یادآوری‌های رسمی بعمل آمد و عالی‌ترین نشان‌های دولتی آن‌زمان بمن تفویض گردید. البته من هرگز روان خودخواهانه و از خودراضی‌گری نداشتم و کار خود را نیز بی‌نقص نمی‌شمردم؛ ولی از ابراز پشتیبانی بیدریغ رفقا، دوستان و بخصوص شمار عظیم نمایندگان مردم، خیلی‌ها متحسس و سپاسگذار شدم.

به رغم کلیه موفقیت‌های نسبی در کار شورای وزیران، رئیس‌جمهور در نظر داشت که کارهای حکومت در سطح معین گذشته انجام گیرد؛ ولی دیگر اسم من صدراعظم نباشد. بنابراین، به پیشنهاد او من در ماه جون ۱۹۹۰، به اکثریت قاطع آراء مجلس شورا بعنوان معاون اول رئیس‌جمهور افغانستان در امور اقتصادی و اجتماعی انتخاب شدم. پیشنهاد نجیب‌الله برای من این‌چنین بود که تمام امور اقتصادی و اجتماعی حکومت را من تحت دساتیر مستقیم رئیس‌جمهور و بنام وی انجام بدهم و فضل‌الحق خالقیار در حالی که شدیداً بیمار بود؛ صرف اسماً صدراعظم نامیده شود. ولی این امر از نگاه من غیرعملی تلقی گردید و بان موافقت نکردم. باین‌جهت صرف مدت کوتاهی (چهار - پنج ماه) در این مقام بیش‌تر تشریفاتی باقی ماندم و در اواخر سال ۱۹۹۰ مخالفت‌های رئیس‌جمهور با من بالا گرفت و من تحت عنوان تداوی مجبور شدم کشور را ترک بدهم. مدت کوتاهی از عزیمت من گذشته بود که در غیاب از جانب وی از مقام معاونت ریاست جمهوری برکنار گردیدم.

من در بهار سال ۱۹۹۱ به احترام پیام‌ها و تقاضاهای مکرر برخی از اعضای رهبری حزب و نمایندگان اقشار معین مردم، بدون اطلاع قبلی رئیس‌جمهور از اتحادشوری به کابل بازگشتم و مورد استقبال گرم و بی‌سابقه جمعیت‌هایی از

مردم قرار گرفتیم. این روزها از لحاظ زمانی مصادف بود با اوجگیری اختلافات در درون رهبری حزب و دولت از یکسو و نارضایتی شدید مردم ناشی از کمبود جدی مواد اولیه مورد نیاز، بلند رفتن بی‌کنترل قیمت‌ها و سقوط کامل پول افغانی؛ بدینگونه یکباردگر وضع بسیار وخیم از لحاظ اقتصادی و سیاسی در کشور پدید گردیده بود. در حالی که در هر دوبار من هنگامی که مقام صدارت را ترک می‌گفتم ذخایر عظیم مواد غذایی و مواد سوخت و مواد مهم برای حکومت‌های بعدی بجا گذاشته بودم. تورم پولی می‌توانست تا حدودی تحت کنترل قرار گیرد و ذخایر اسعاری دولت در بانک‌های افغانستان و بانک‌های خارجی قابل توجه بود.

من مدت دوماه را به استقبال از مراجعات هزاران تن از موسپیدان و نمایندگان اقشار مختلف مردم در کابل سپری کردم و این وضع حلقه حاکمه در رهبری حزب و دولت را نگران ساخت. رئیس‌جمهور یکباردگر بر من فشار وارد نمود که افغانستان را ترک بگویم. اگرچه من مقاومت کردم؛ ولی ناگزیر شدم که سرانجام به آن تن در دهم. یکباردگر در اواسط سال ۱۹۹۱ در حالی عازم مسکو شدم که صدها تن از بزرگان و نمایندگان مردم زحمتکش کابل در میدان هوایی برای وداع آمده بودند. اگرچه از لحاظ شخصی من هیچگونه باور و تمایلی برای بازگشت به گذشته‌ها نداشتم؛ ولی از یکسو احساس من برای نزدیکی با توده‌های مردم و خواست جدی آنان برای چنین نزدیکی و از سوی دیگر زورگوئی رئیس‌جمهور و حلقه حاکمه پیرامون وی روانم را می‌فشرد. من توانستم که صرف یک هفته را در مسکو سپری نمایم و پس از آن باردیگر بدون اطلاع قبلی رئیس‌جمهور به کابل برگشتم و بازهم مورد استقبال گرم برخی از اعضای رهبری حزبی و دولتی و نمایندگان مردم قرار گرفتم.

برای اینکه از یکسو هرگونه شک و شبهه رفع گردد؛ مبنی براینکه خواهان کدام پست دولتی یا حزبی نبودم و از سوی دیگر آشکارا مخالفت خود را با سیاست‌های فرصت‌طلبانه حزب حاکم و دولت ابراز بدارم به مجرد ورود به

کابل، استعفانامه مفصلی نوشتم و برای رئیس جمهور که در عین‌زمان رئیس حزب نیز بود؛ فرستادم. براساس آن من از عضویت از هیأت اجراییه، کمیته‌مرکزی حزب حاکم (حزب وطن) و از عضویت حزب استعفا کردم. متن استعفا نامه را اعتراض به سیاست‌های رهبری حزب حاکم تشکیل می‌کرد که در این زمینه‌ها مشخص می‌شد: نقض اصول دموکراتیک در درون حزب و در جامعه، ایجاد تحریکات در ارتباط به مسایل ملی و اتنیکی در کشور و پیروی از سیاست‌های برتری‌جویی ملی، عدم صداقت در زمینه مشی مصالحه ملی در کشور. متن استعفا نامه در جریده آزادی به چاپ رسید.

در واقعیت امر، من نمی‌خواستم که حزب را ترک بگویم؛ هرگاه حلقه حاکمه در رهبری در رأس نجیب‌الله آنرا به پیراهه نمی‌برد و عملاً آنرا بحیث وسیله‌ای برای حفظ قدرت شخصی و گرایش‌های ملی‌گرائی مورد استفاده قرار نمی‌داد. به رغم اینکه من امکانات واقعی در دست داشتم که حزب رقیب پرقدرتی تشکیل بدهم ولی این امر بمعنی انشعاب در حزب وطن بود و من نخواستم که بار این مسئولیت را بردوش خویش بگیرم.

معهداً من مدت ۸-۹ ماه در منزل خویش واقع در یک آپارتمان مکروریان کابل تحت نظارت غیررسمی بسر بردم. با وجود اینکه مراجعه کنندگان از جانب افراد امنیتی رژیم تحت عنوان تفتیش بدنی مورد اهانت و بازپرسی قرار می‌گرفتند؛ ولی شخصیت‌های ناراضی از دولت بشمول برخی از وکلای پارلمان، برخی از اعضای رهبری حزب حاکم و سایر احزاب و سازمان‌های مخالف شامل ائتلاف سیاسی و نمایندگان مستقل، مردم، روشنفکران و فرهنگیان و سیدان و بزرگان اقوام و دوستان خانوادگی نزد من می‌آمدند و تبادل نظرهای میان ما صورت می‌گرفت. همچنان من به رغم تعقیبات آشکار امنیتی‌ها، یکجا با برخی از دوستان در برخی از محافل جمعی مردم تحت عنوان فاتحه‌گیری‌ها، گردهم‌آئی‌های اجتماعی، دعوت‌ها و مراسم ملی و مذهبی شرکت می‌کردم. اینکه باوجود اعمال تضيیقات و ابراز خصومت آشکار رژیم نجیب‌الله

توانست به تحت نظارت گرفتن رسمی یا بازداشت من دست بزند؛ ملاحظه حساسیت شدید مردم و پشتیبانی جدی ایشان از اینجانب بود.

در این جریان، من از لحاظ سیاسی نظریات خویش را به جانبداری از تشکیل یک دولت فراگیر ائتلافی با بنیاد وسیع، آشکارا ابراز می‌نمودم. من عقیده داشتم که باید نمایندگان تمام ملیت‌ها و اقشار اجتماعی از طریق نمایندگان سیاسی و مذهبی ذیصلاح خویش بشمول تنظیم‌ها و سازمان‌های مخالف رژیم، مجاهدین و تکنوکرات‌ها و احزاب شامل ائتلاف در این حاکمیت یا اداره مؤقت فراگیر ملی و مذهبی شرکت نمایند و از لحاظ ملیتی و منطوقوی، آزادی تشکیل حکومت‌های خودمختار و خودگردان ملی و محلی تضمین گردد. سپس انتخابات آزاد و دموکراتیک بوسیله اداره مرکزی مؤقت سازماندهی شود که بر اساس معیار نفوس و بر پایه نظارت سازمان‌های بین‌المللی انجام گیرد. من این نظریات و تحلیلات خویش را با ملاقات کنندگان آزادانه در میان می‌گذاشتم که مورد استقبال ایشان قرار می‌گرفت و درعین حال نظریات ایشان را در رابطه به مسایل بغرنج و پیچیده آن‌زمان می‌پرسیدم که مشابیهت‌های زیادی بهم می‌رساندند. در این جریان با شماری از خبرنگاران نیز که قابل دسترسی بود؛ مصاحبه‌هایی انجام می‌دادم.

مسایل مطروحه از سوی من در رابطه به ایجاد یک حاکمیت فراگیر با بنیاد وسیع به شرکت نمایندگان تمام ملیت‌ها و اقوام اقشار اجتماعی و نیروهای سیاسی کشور که از سوی نماینده ویژه سرمنشی ملل متحد نیز عنوان شده بود؛ نه مورد پسند حلقه حاکمه دولتی بود و نه مورد قبول نیروهای مخالف دولت. بنا برآن، به نظر می‌آمد که خصومت ملی و سیاسی پیرامون من بگونه خطرناکی شکل می‌گرفت؛ تا اینکه در یکی از روزهای زمستان (۷ فبروری ۱۹۹۲) من در محفل فاتحه خوانی یکتن از شخصیت‌های قومی در مسجدی شرکت کردم. ولی حین خروج از مسجد مورد اصابت گلوله در ناحیه گردن از عقب قرار گرفتم. گلوله که معلوم است از جانب کدام تروریست حرفه‌ای از فاصله

نزدیک آتش شده بود؛ درست چند ملی متر پائین‌تر از مجسمه از شقیقه راست من خارج گردید و من بقرار اظهار دوکتوران معالج معجزه آسا از مرگ نجات یافتم. آنچه برای من اهمیت جدی داشت؛ همدردی و پشتیبانی بیدریغ مردم بود. من هرگز احساسات عمیق و هیجانات پرشور همدردی و همبستگی اکثریت بزرگ عیادت کنندگان را خلوص نیات، تأثرات عمیق ناشی از حادثه و در عین‌زمان خوشنودی ایشان را از نجات من که طی آنروزها ابراز می‌گردید؛ فراموش نخواهم کرد. من آنهمه صفا و صمیمیت انسانی را با قلب و وجدان خود با ابراز سپاسگذاری عمیق برای همیشه احساس می‌نمایم.

از آنجا که امکانات عمل جراحی زیر ذره‌بین و مسأله پیوند زدن عصب از هم گسیخته گوش و شقیقه راست من در کابل امکان‌پذیر نبود؛ به تجویز هیأتی از دوکتوران عازم خارج شدم. دومین عملیات مایکرو سرجری در مسکو انجام شد و تاکنون سه عمل جراحی دیگر در بریتانیا در ارتباط به مسأله صورت گرفته است.

برخی نتیجه‌گیری‌ها:

معمولاً خاطرات نویسی خواه دارای خصلت سیاسی باشد یا شخصی، شامل شرح حال نگارنده از زبان یا بقلم خود وی نیز می‌باشد و این شیوه را من هم در این یادداشت‌ها و خاطرات بکار گرفته‌ام. ولی هدف من هرگز خودم را که در مقیاس توده‌های مردم افغانستان و در مقایسه با ایشان کوچک می‌شمارم؛ بزرگ جلوه دادن نبوده است. در واقعیت امر، من خود را در افق تاریخ افغانستان نقطه‌ای بیش نمی‌دانم. اعتراف می‌نمایم که در کار و روش‌های من کمبودهای جدی وجود داشته است. ولی به پندار من، کمبودها عمدتاً غیرآگاهانه یا ناشی از نبود امکانات بوده است؛ نه ناشی از نیات ناصواب. نه از روی عمد یا سهل‌انگاری. زندگی بمن آموخته بود که باید هیچگاه از خود راضی و مغرور نباشم و آگاهانه به تملک و به قدرت دلبستگی شخصی نشان ندهم. خدا را شکر گذارم که از سوی من در برابر مردم هیچگاه خودخواهی

متبارز نگردید و هرگز از طریق من عمداً به کسی آزاری نرسید. من در هیچ زمانی، هیچگونه ثروت مادی نه اندوخته‌م و در پی کسب شهرت و قدرت ندویدم؛ ولی در عین‌زمان بخاطر حقیقت و به دفاع از اصول عقیدتی خویش در جامعه، در درون حزب و دولت بشمول رهبران حزبی و دولتی رو در رو به مبارزه برخاستم. داستان‌های مقابله اصولی من در سطوح بلند و در مراحل مختلف در این یادداشت‌ها و خاطرات تاحدودی بازتاب یافته است.

اشاره به موقف من در نظر و نوشته دیگران:

در شمار زیادی از گزارش‌ها و نگارش‌ها و آثار پژوهشگران، صاحب نظران و تاریخ‌نگارانی که درباره رویدادهای دهه هشتاد چیزهایی نوشته اند و نظریات ایشان قابل اعتبار است؛ نسبت به نقش شخصی من نیز اشاراتی عمده‌تاً مثبت بعمل آمده است. در میان اینگونه نوشته‌ها اعم از منابع شرقی و غربی که تاحدودی (بیش‌تر از یکصد مرجع) از طریق شبکه انترنت نیز قابل دریافت است؛ درباره موقف و کار من نیز در جریان توضیح رخدادهای دهه متذکره، یادآوری‌هایی بعمل آمده و در رابطه به زندگی اجتماعی و سیاسی ام تذکراتی صورت گرفته است. ولی خوشبختانه من به موردی برنخورده ام که خصلت منفی داشته باشد. ولی برخی از دوستان اظهار می‌دارند که پس از انتشار این یادداشت‌ها و خاطرات که عین حقایق اند؛ احتمال آن وجود دارد که بگونه‌ای حسادت‌ها و رقابت‌های ناسالم برانگیخته شود؛ در حالی که از نگاه من اظهار حقایق بایستی قاعدتاً حساسیت ایجاد نه نماید. در هر حال، من نمی‌توانستم آزادی بیان را که خیلی‌ها دلبسته آن هستیم؛ از خودم سلب نمایم.

بعقیده من، قضاوت واقعی و مدار اعتبار از آن توده‌های مردم است. من افتخار می‌نمایم که در تمام مدت کار خویشتن را در خدمت مردم شرافتمند افغانستان قرار دادم و پاداش نکوئی دریافت کردم که عبارت از کسب اعتماد و سپاس مردم حق‌شناس افغانستان می‌باشد. این ودیعه گران‌بها را من در بقیه زندگی، برغم مهاجرت و غربت، تکیه‌گاه معنوی خویش ساخته ام. ایکاش

هزاران نامه شخصی مردم را که با احساس شریفانه خویش عنوانی من نوشته بودند؛ با خود می‌داشتیم تا از میان آنها نمونه وار چند تا را بخاطر ابراز سپاسگذاری از ایشان، اینجا نقل می‌کردم.

برخی نظریات و عقاید سیاسی من:

در اینجا لازم می‌شمارم درباره این سوال احتمالی که: اساسات ایدئولوژیک در زمینه کار و اندیشه من در سال‌های مورد بحث، سال‌های ۱۹۸۰ چه بوده اند و هم اکنون چگونه می‌اندیشم؛ پاسخ‌های تقریبی ارائه نمایم. زیرا شرایط دشوار مهاجرت، تحولات عظیمی که در سطح جهانی بوقوع پیوسته است؛ ناهنجاری‌هایی که در یک دهه اخیر در افغانستان رخ داده است و عوامل دیگر، می‌توانند اثرات معینی از لحاظ اندیشه سیاسی و عقیدتی بوجود آورند یا سوالاتی را برانگیزند.

در هر حال پس از یک‌دهه کامل از سال‌های ۱۹۸۰، می‌توان نگاهی انتقادی و عینی بر شیوه‌ها و نتایج کار خویش افکند و اینکه این شیوه‌ها و نتایج ناشی از آنها بر چه اندیشه‌هایی استوار بوده اند؛ ضرورت است که توضیح کردند.

از آنجا که من یکتا از اعضاء کنگره مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عضو منتخب کمیته مرکزی آن بوده‌ام؛ پیوسته به اصول اساسی آن بخش از سیاست‌های حزب که در مطابقت به برنامه عمل پذیرفته شده اولی آن بوده است؛ پابند بوده و وفادار باقی مانده‌ام. من آگاهانه به آن حزب پیوستم؛ به ایدئولوژی آن گرویدم و در امر تکمیل و تعمیم اصول و سیاست‌های بخش پرچمی‌های حزب سهم فردی خویش را اداء کردم.

جناح پرچمی‌های حزب دموکراتیک خلق افغانستان به اصول دموکراسی سیاسی و پارلمانی، به امر دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی مبتنی بر عدالت اجتماعی تحت عنوان دموکراسی ملی معتقد بوده و پیوسته از تشکیل جبهه متحد ملی و دولت دموکراتیک ملی متشکل از سازمان‌ها و نمایندگان طبقات و

اقتشار گوناگون اجتماعی اعم از روشنفکران، و عوام از کارگران و دهقانان تا سرمایه‌داران ملی و زمین‌داران متوسط جانبداری می‌کرد. ولی با تأسف، دو عامل عمده در مسیر مبارزه جناح پرچمی‌ها، تأثیرات منفی وارد کرد. اولی رقابت و حسادت شدید جناح خلقی‌ها بود که پرچمی‌ها را متدرجاً به پذیرش گرایش‌های چپ واداشت و در برخی موارد آنانرا به رادیکالیزم چپ‌روانه لغزاند و عامل دومی ورود و بویژه حضور طولانی قوای نظامی شوروی در افغانستان بود که به اعتبار بزرگ پرچمی‌ها لطمه وارد کرد.

باید در نظر گرفت که سیاست‌های خشونت‌بار رژیم پس از قیام نظامی اپریل و تشدید مداخلات از خارج، موجب ورود قوای شوروی گردید. ولی تداوم و گسترش اعمال مداخله‌گرانه پاکستان و طرفداران منطوقوی و غربی آن در امور افغانستان و وسوسه پایان بخشیدن باین مداخلات از سوی شوروی، منجر به اقامت طولانی این قوا شد.

در هر حال هردو عامل متذکره موجب گردید که تبلیغات شدید خصمانه نیروهای ارتجاع داخلی و منطقه و سیاست‌های غرب در بحبوحه جنگ سرد علیه حزب و دولت و فعالیت‌های آنها، زمینه‌های عینی بیابد و حزب بخش اعظم نیرو و امکانات خودرا مصروف سیاست‌های دفاعی بسازد تا بکار سازندگی. در واقعیت امر، پرچمی‌ها قبل از همه در سیاست معتقد به دموکراسی بودند و سوسیالیزم هدف نهائی ایشان را تشکیل می‌کرد. آنان در اقتصاد از تعمیم عدالت اجتماعی سخن می‌گفتند و خودرا کمونیست نمی‌شناختند؛ ولی اصطلاح کمونیزم از برون با پافشاری بر آنان اطلاق می‌گردید و هنوز هم با پافشاری اطلاق می‌گردد.

از تصادفات روزگار پای پرچمی‌ها در قیام نظامی اپریل عمیقاً کشانیده شد و سپس بخاطر نجات خویش از امحای کامل بدست رژیم حفیظ‌الله امین درگیر حوادث ناخواسته شدند؛ در غیرآن، آرزومند رسیدن بقدرت سیاسی از طرق دیگر، بجز از طریق مبارزات سیاسی و کسب اکثریت پارلمانی در کشور نبودند.

هرگاه پرچمی‌ها در سال‌های ۱۹۸۰ قربانی مبارزه حاد میان دو ابرقدرت آن‌زمان و قربانی جنگ سرد نمی‌گردیدند؛ شاید آنچنان با تلاش‌های سازنده حزب و حکومت افغانستان با بدبینی و بداندیشی معامله صورت نمی‌گرفت و آنگونه آرمان‌های عادلانه، اندیشه‌های ترقی‌خواهانه و فعالیت‌های نوآورانه ایشان آماج حملات خصمانه واقع نمی‌گردید.

به هر حال، هدف من در این مختصر برخاستن به دفاع عمومی از تمام سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های حزب دموکراتیک خلق افغانستان در تمام شرایط نبوده است. زیرا اولاً این امر به بررسی نقادانه وسیع نیاز دارد؛ ثانیاً بملاحظه نواقص و اشتباهات عدیده در مراحل گونه‌گون حیات و مبارزه سیاسی آن، نمی‌توان از لحاظ اصولی به چنین دفاع عمومی پرداخت. ثالثاً جناح‌های جداگانه آن، سیاست‌های متفاوتی را در برهه‌هایی از تاریخ مبارزات خویش اعمال می‌کردند. بنابراین، من سعی کرده‌ام که بطور کلی درباره موقف فکری و فعالیت‌های خود بمثابه عضو حزب متذکره در اینجا اشاراتی بعمل آورم. معهذاً، سیاست‌های حزب و بویژه جناح پرچمی‌های آن در مراحلی از رشد و تکامل و همچنان بخش‌هایی از مبارزه ترقی‌خواهانه آن در این اثر توضیح گردیده است.

شایان تذکر می‌دانم همانگونه که من در یک خانواده متدین مسلمان بار آمده و بزرگ شده‌ام هرگز اندیشه‌ها و فعالیت‌های ترقی‌خواهانه را مبتنی بر آزادی، برابری اجتماعی و ترقی‌خواهی مغایر با تدین و خداپرستی با احساسات و معتقدات مذهبی ندانسته‌ام. من از لحاظ اندیشه‌های حزبی و سیاسی خویش هرگز انسانی منجمدالفکر و جزمی نبوده‌ام. من شخصاً به گرایش‌های سوسیالیستی بمفهوم عدالت اجتماعی تأمینات مادی خانواده‌های نیازمند و ارتقای سطح استخدام رفاه عامه، قابل دسترس ساختن آموزش و پرورش و بهداشت برای همه‌ی مردم و گسترش مؤسسات خیریه و کمک‌رسانی در شرایط افغانستان باور داشتم و جانبدار سیاست‌ها و شعارهای چپ‌روانه نبوده‌ام.

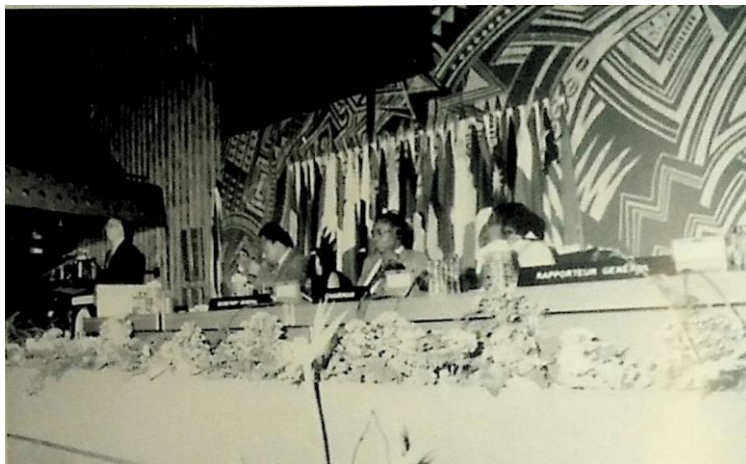
من بمتابه یکی از اهداف عمده تکاملی بشریت، به ایجاد دولت رفاه‌عامه اعتقاد دارم. همچنان توسعه بازار و رقابت را در نظام اقتصادی و اجتماعی و تحقق دموکراسی را بمتابه یک نظام قابل قبول سیاسی و اجتماعی در نظر و عمل ضروری می‌پندارم. من وجود این نهادها و گسترش مالکیت خصوصی را توأم با موجودیت اشکال دیگر آن و بویژه مالکیت عامه، برای رشد ابتکارات انسان جامعه ما و جلب علاقمندی وی بکار و برای پیشرفت اجتماعی و اقتصادی کشور شرط لازم می‌شمارم. در حالی که جانبدار جدی برنامه‌های کمک‌های انسانی به نیازمندان و گسترش نهادهای رفاه اجتماعی هستم؛ من باور دارم که برنامه‌های کنونی برای تأمینات مادی اقشار نیازمند جامعه که در برخی از کشورهای صنعتی و پیشرفته جهان معمول گردیده است و دست‌آوردها بسوی ایجاد دولت رفاه اجتماعی همه از برکت پخش اندیشه‌های جهان شمول سوسیالیستی و نتیجه مبارزات طبقه کارگر، آزاد اندیشان و نوآوران بوده است.

من نسبت به فرد و شگوفائی استعدادش احترام می‌گذارم و لازم نمی‌شمارم که منافع و استعدادهای افراد می‌تواند بگونه غیرموجه قربانی جمع گردد. زیرا من جمعیت را مجموعه‌ای از افراد جداگانه می‌دانم که هریک از افراد جایگاه معین خود را بدرجات مشخص بیش‌تر و کم‌تر با اهمیت در مراحل مختلف تکامل جامعه و در اوضاع و احوال مشخص در جمع توده‌های مردم حایز اند. محرک اصلی من در کار و زندگی، کسب رضایت عامه مردم و کمک به افراد جداگانه که مستحق بوده اند یا بسخن دیگر نگاه من پیوسته بسوی حفظ منافع توده‌های مردم بگونه عام و کمک به اقشار و افراد از لحاظ قانونی مستحق بگونه خاص بوده است و در آینده نیز لاقلاً از لحاظ اندیشه تا آخرین لحظات حیات چنین خواهد بود.

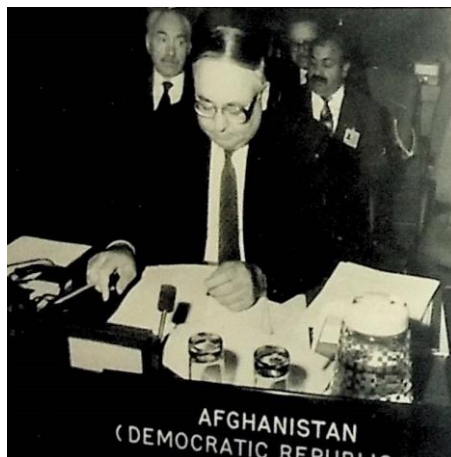
بنابراین، من از اندیشه و عمل خویش که پیوسته مبتنی بر اصول متذکره بالا بوده است؛ چه در گذشته، در جریان جنگ سرد که یکی از محراق‌های عمده

آن افغانستان بود و چه در شرایط تغییر یافته کنونی که سیستم جهانی سوسیالیزم و اتحادشوروی از هم پاشیده است؛ نه نادم هستم و نه مغرور. من معتقدم که صحت و سقم هر عمل و اندیشه‌ای را معیارهای قبول‌شده دانش و تجارب بشری تعیین می‌نماید و قضاوت اصلی درباره، در آخرین تحلیل بدست توده‌های مردم و تاریخ است.

پایان - پائیز ۲۰۰۱ (لندن)



حین ایراد بیانیه در هشتمین کنفرانس کشورهای غیرمنسلک هراری (زمبابوی) سال ۱۹۸۶



در تالار هشتمین کنفرانس کشورهای غیرمنسلک هراری (۱۹۸۶)



مصافحه با اریش هونیگر رئیس شورای دولتی جمهوری دموکراتیک آلمان سال

۱۹۸۵



ملافات با اریش هونیگر رئیس شورای دولتی جمهوری دموکراتیک آلمان سال ۱۹۸۵



حین ورود در فرودگاه دهلی و استقبال از سوی خانم اندیرا گاندهی صدراعظم هند، سال ۱۹۸۳



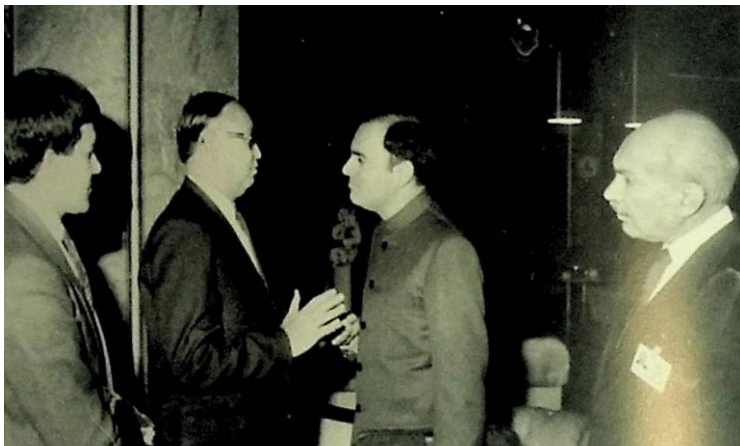
ملاقات با خانم اندیرا گاندهی صدراعظم هند، سال ۱۹۸۳



ملاقات با ذیل، سنگ، رئیس جمهور هند سال ۱۹۸۳



ملاقات با فام وان، دونگ رئیس شورای دولتی ویتنام سال ۱۹۸۳



دیدار با راجیف گاندهی صدراعظم هند سال ۱۹۸۶



ملاقات با یک هیأت عالی‌رتبه حزبی و دولتی جمهوری دموکراتیک ویتنام در کاخ شورای
وزیران ج.د.ا. (سال ۱۹۸۱)



ملاقات با فیدل کاسترو رئیس شورای دولتی و شورای حکومتی کیوبا، سال ۱۹۸۶



ملاقات با پریز دو، کوپار سرمنشی سازمان ملل متحد سال ۱۹۸۳



در یک همایش مشترک با سکرتر جنرال و نمایندگان سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و
افریقا سال ۱۹۸۰



ملاقات با دیگو کوردوویز معاون سرمنشی و نماینده خاص وی در امور افغانستان در مقر
شورای وزیران سال ۱۹۸۲



ملاقات با ادواردو دو سانتوش رئیس جمهور انگولا سال ۱۹۸۶



در کنار تریبیون خطابه فیدل کاسترو که در برابر بیش از یک میلیون تن جمعیت سخنرانی، می‌نمود. در میدان خوزه مارتی‌هاوانا (۱۹۸۴)



در دفتر کار در شورای وزیران سال‌های هشتاد در شورای وزیران در سال ۱۹۸۸



در شورای وزیران در سال ۱۹۸۸



مصافحه با نیکلای ریشکوف، صدراعظم اتحاد شوروی مسکو، سال ۱۹۸۶



امضای موافقت‌نامه همکاری‌های اقتصادی با نیکلای ریشکوف صدراعظم اتحاد شوروی در کاخ کرملین، مسکو، ۱۹۸۶



چین پذیرائی در فرودگاه مسکو از سوی نیکلای ریشکوف، ۱۹۸۶



پذیرائی از سوی شهریان مسکو در مسافرت رسمی سال ۱۹۸۶



ملاقات با دانیل اورتیگا، رهبر نکاراگوا



همسر کریمه کشتمند در عقب میخائیل (گرباچوف در جایگاه هیأت رئیسه کنگره
فدراسیون بین‌المللی زنان منعقدۀ مسکو، ۲۴ جون ۱۹۸۷



کنفرانس سراری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان همسرم کریمه، کشتمند حین ایراد بیانیه
(۱۹۸۰)



حین ایراد بیانیه در یکی از جلسات شورای تعاون متقابل اقتصادی



فوتوی یادگاری در جریان مسافرت رسمی به منگولیا سال ۱۹۸۷



ملاقات با رئیس جمهور لائوس، سال ۱۹۸۳



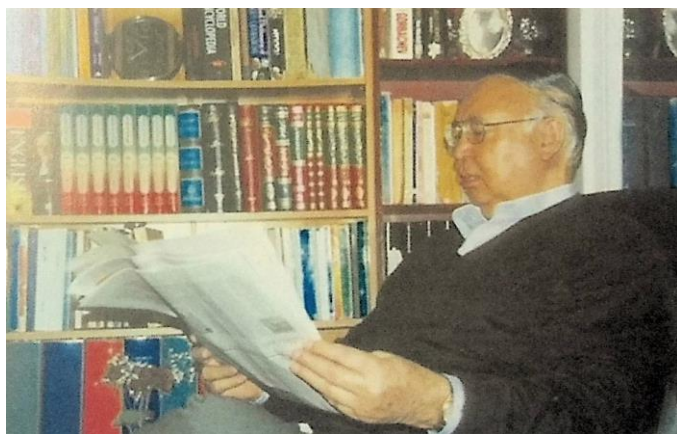
فوتوی یادگاری من و همسرم سال‌های ۱۹۸۰ کابل



پس از حادثهٔ سوء قصد در بیمارستان شهر کابل همسرم بر بالینم



عقب میز کارم در منزل، لندن سال ۲۰۰۱



در گوشه‌ای از اتاق کارم در منزل، لندن سال ۲۰۰۱

مأخذ:

برغم اینکه درباره مأخذ استفاده شده در این اثر در متن و بعضاً در پاورقی‌ها تذکرات مشخص ارائه گردیده است؛ در اینجا بطور کلی از آثار نوشته‌ها، گزارش‌ها، نشرات، اسناد و مدارک مطالعه شده و استفاده شده در جریان نگارش این اثر بقرار زیر یادآوری می‌گردد:

- "افغانستان در پنج قرن اخیر" در دو جلد و دو قسمت. اثر میر محمد صدیق فرهنگ.
- "افغانستان در مسیر تاریخ" در دو جلد. اثر میر غلام محمد غبار.
- "افغانستان" اثر لوئیس دوپری مؤرخ امریکائی
- "آنسوی افغانستان - داستان درونی خروج شوروی"، اثر مشترک دیگو کوردوویز نماینده ویژه سرمنشی سازمان ملل متحد برای افغانستان و سلیگ هرینسن گزارشگر معروف امریکائی.
- "افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک"، اثر و. پلاستون و و. اندریانوف، ترجمه عزیز آریانفر.
- "افغانستان: اهمیت قاطع کشوری در چهار راه" اثر جورج آرنی گزارشگر انگلیسی.
- "افغانستان گذرگاه کشور گشایان"، اثر جورج آرنی، ترجمه پوهاند دوکتور سید محمدیوسف علمی و پوهاند حبیب الرحمن‌هاله
- "ارتش سرخ در افغانستان"، اثر بوریس گروموف، فرمانده نیروهای شوروی در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر
- "افغانستان و اتحاد شوروی"، اثر هنری برادشر
- "تراژدی افغانستان"، اثر راجا انور
- "جنگ سرد جهان سوم"، اثر فرید هالیدی

- رساله "ترس از شرق"، اثر فردهالیدی
- "تلک خرس" اثر دگروال محمدیوسف و مارک، ادکین، ترجمه دوکتور نثار احمد صمد.
- "خاموش مجاهد"، اثر دگروال محمد یوسف
- "ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، اثر دستگیر پنجشیری
- "سرزمین و رجال هزارجات"، اثر حسین نایل
- "کریاس پوشهای برهنه پا" خاطرات دوکتور محمدحسن شرق.
- "جنگ مقدس، پیروزی نامقدس - شاهد عینی جنگ مخفی سیا در افغانستان" اثر کورت لوهبیک
- "دههٔ قانون اساسی" اثر صباح‌الدین کشککی
- "خاطرات میخائیل گرباچوف رئیس جمهور پیشین اتحاد شوروی" به زبان انگلیسی
- "افغانستان و مسایل جنگ و صلح"، اثر گروهی از دانشمندان و پژوهشگران روسی و افغانی، ترجمه عزیز آریانفر
- "جنگ اعلام ناشده علیه افغانستان"، از نشرات دهه هشتاد
- سالنامه‌های سال‌های مختلف دهه هشتاد و قبل از آن.
- "افغانستان در زیر سلطه شوروی"، اثر انتونی هایمن
- "افغانستان - پنج سال نخست اشغال شوروی"، اثر بوروس امستوزس، دیپلمات و گزارشگر امریکائی.
- "افغانستان نوین"، اثر گریش ماتور، گزارشگر هندی.
- "جنگ، سیاست و جامعه در افغانستان"، اثر انتونیو گویستوزی، پژوهشگر جوان ایتالوی
- مجله "افغانستان"، منتشره نمایندگی سازمان عفو بین‌الملل در آلمان.
- انتشارات و گزارش‌های سازمان عفو بین‌الملل
- "اردو و سیاست" اثر محمدنبی عظیمی

- درسنامه "راه‌های دگرسازی اقتصاد چند سیستمی در جمهوری دموکراتیک افغانستان"
- "درباره سیاست اقتصادی حزب وطن"، از نشرات حزبی
- "افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی" اثر محمود قاریف، ترجمه عزیز آریانفر
- اسناد کنفرانس ژورنالیست‌های کشورهای غیرمنسلک در کابل.
- "خلاصه‌ای از تاریخ افغانستان"، اثر اخراموویچ مؤرخ روسی.
- "دو حزب کمونیستی افغانستان - پرچم و خلق"، اثر انتونی آرنولد نویسنده امریکائی
- "یادداشت‌ها"، اثر شاه‌علی اکبر شهرستانی.
- پیشرفت پلان و تحلیل اوضاع اقتصادی سال‌های مختلف منتشره ریاست احصائیه وزارت پلان و سپس اداره مرکزی احصائیه
- "خاطره‌ها و تحلیل‌ها" - تاریخ مختصر افغانستان در نود سال اخیر برنامه تاریخ شفاهی رادیو بی.بی.سی به زبان پشتو، ترجمه حامد علمی
- "حقیقت درباره افغانستان - اسناد، واقعیات، شهود"، از نشرات نووستی
- "خاطرات و اوتوبیوگرافی جان میجر"، صدراعظم پیشین بریتانیا.
- "تاریخ نوین افغانستان"، از نشرات حزبی
- "درباره سیاست اقتصادی حزب وطن"، از نشرات حزبی.
- "شوروی‌ها و همسایه‌های جنوبی شان"، اثر میخائیل ولودارسکی ترجمه عزیز آریانفر.
- شماره‌های مختلف پرچم ارگان نشراتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان
- شماره‌های معینی از روزنامه حقیقت انقلاب ثور
- شماره‌های معینی از روزنامه کابل نیوتایمز.
- اسناد و گزارش‌های منتشره در شبکه انترنت.

- اسناد جرگه سراسری ملیت، هزاره، منعقدہ سال ۱۹۸۷
- "یادنامه محمدطاهر بدخشی" بمناسبت دهمین سالگرد شهادت وی.
- "وظایف حزب در عرصه سیاست خارجی و مناسبات بین‌المللی" نشریه حزبی
- اسناد "سمینار مسئولین وسایل اطلاعات جمعی"، نشریه حزبی
- برخی نظریات درباره طرح "تاریخ مختصر ح.د.خ.ا."
- "جنگ در افغانستان" نوشته گروهی از دانشمندان انستیتوت تاریخ نظامی فدراسیون روسیه، ترجمه عزیز آریانفر
- "جنگ و انقلاب در افغانستان" اثر پروفیسور فردهالیدی
- "افغانستان اسلام گرائی و جنگ سرد"، اثر پروفیسور فردهالیدی.
- "سیاست خارجی شوروی و جنگ در افغانستان"، اثر پروفیسور فردهالیدی
- "جستجوی صلح در افغانستان"، اثر بارنت روین.
- "دروکردن گردباد"، اثر مایکل گریفین
- گزیده‌های شاخص‌های احصائیوی سال‌های مختلف.
- "توفان در افغانستان"، اثر الکساندر، لیاخوفسکی ترجمه عزیز آریانفر.
- "افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه" اثر میر عنایت‌الله سادات.
- "نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، اثر عبدالقدوس غوربندی.
- نشرات اداره مرکزی احصائیه و کمیته دولتی پلان‌گذاری
- "اخبار از جبهه"، اثر سندیکال گزارشگر انگلیسی
- کلکسیون‌های سال‌های مختلف جریده رسمی حاوی متون قوانین، مقررات و لوایح قانونی رسمی افغانستان.
- "از سقوط سلطنت تا ظهور طالبان"، اثر عبدالحمید مبارز.

- "اسلام و سیاست در افغانستان"، اثر استاولسن، ترجمه خلیل‌الله زمر.
- "شب‌های کابل"، خاطرات جنرال عمرزی
- "شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان"، اثر بصیر احمد دولت آبادی
- "ارمغان امید"، گرد آورنده سید عزیزالله مرموز.
- مجلات غرچستان، نشریه مرکز انسجام امور ملیت هزاره در دهه هشتاد.
- "شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی سال ۱۹۷۹ - ۱۹۸۳" منتشره اداره مرکزی احصائیه
- پلان انکشافی و ساختمان‌های اساسی سال ۱۹۹۰
- درباره جبهات مختلف مصالحه ملی
- از نشرات بخش‌های انگلیسی و فارسی رادیو پی.بی.سی
- "دسایس، پنهان چهره‌های عریان"، اثر گلبدین حکمتیار
- "طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید در آسیای میانه"، اثر احمد رشید.
- پلان هفت ساله انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان ۱۹۷۶-۱۹۸۱.
- پلان انکشاف اقتصادی و اجتماعی سال ۱۹۸۲
- سند موافقت‌نامه بن در مورد تعیین حکومت (اداره موقت) افغانستان
- از بیانیه تونی بلیر صدراعظم کنونی بریتانیا.
- اصول اساسی سال ۱۹۸۰ جمهوری دموکراتیک افغانستان.
- قانون اساسی سال ۱۹۸۷ جمهوری افغانستان
- برخی از شماره‌های روزنامه گاردین انگلیسی
- برخی از شماره‌های مجله تایم امریکائی

- برخی از شماره‌های جریده آزادی منتشره در کابل، سال ۱۹۹۱.
- مصاحبه‌ها با دوستان و معلوماتی که از سوی برخی از رفقا بدسترس قرار گرفته است.
- مطالبی که درباره افغانستان بر روی شبکه اینترنت اشاعه یافته است و از جمله نقل‌قول‌های معین از شماری از یادداشت‌ها که تحت عنوان "اتحادشوروی و افغانستان ۱۹۷۸ - ۱۹۸۹": اسناد از آرشیف‌های روسیه و آلمان شرق در صفحات اینترنت پخش گردیده است. اسناد متذکره به زبان انگلیسی با ذکر مأخذ برگردانده شده و طی ۱۱۱ صفحه بر روی شبکه ظاهر گردیده است که حین نوشتن این اثر هنوز قابل دریافت بود. رونوشت متن اسناد متذکره در دسترس است.

تذکر ضروری:

جلد اول و دوم «یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی» از لینک زیرین
بخش کتاب ویب سایت راه پرچم قابل دانلود است:

<https://rahparcham\1.org/wp-content/uploads/05/2024/%DB%AC%D8%AV%D8%AF%D8%AF%D8%AV%D8%B4%D8%AA-%D9%87%D8%AV%DB%AC-%D8%B3%DB%AC%D8%AV%D8%B3%DB%AC-%D9%80-%D8%B3%D9%84%D8%B7%D8%AV%D9%87-%D8%B9%D9%84%DB%AC-%DA%A9%D8%B4%D8%AA%D9%85%D9%86%D8%AF-%D8%AC%D9%84%D8%AF-%D8%AV%D9%88-%D8%B1%D8%AV%D9%87-%D9%BE%D8%B1%DA%86%D9%85-%D9%84-%D9%88-%D8%AF%D9%88%D9%85.pdf>

آثار و نگارش‌های کشتمند:

سلطان‌علی کشتمند در سال‌های ۱۹۶۰ - ۱۹۶۵ برای روزنامه‌ها و مجلات دولتی مقالات می‌نوشت و از منابع خارجی ترجمه می‌کرد.

او در میان سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۷ در حلقه‌های آموزشی حزب اقتصاد سیاسی تدریس می‌کرد و درسنامه‌هایی در زمینه‌های اقتصادی و جامعه‌شناسی تدوین نموده و نگاشته بود.

کشتمند بعنوان یکتن از نویسندگان دائمی جریده «پرچم»، ارگان نشراتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، مقالات و تحلیل‌های اقتصادی نوشت که در آن جریده بچاپ رسیده است.

او در مقام صدراعظم افغانستان بیانیه‌های خویش را در موارد گوناگون خود می‌نوشت که شماری از آنها چاپ و منتشر گردیده است.

کشتمند دو اثر دیگر:

۱. تحلیلی تاریخی تحت عنوان افغانستان و روند سازندگی و ویرانی؛ در زندگی مادی و معنوی جامعه؛ ساختمان، تأمینات و خدمات اجتماعی؛ در زمینه‌های اقتصاد آموزش بهداشت و فرهنگ از باختر کهن و خراسان باستان تا تشکیل دولت تحت نام افغانستان
۲. بررسی‌ای تحت عنوان «هزاره‌ها و مقاومت‌ها» نوشته است که در آینده بچاپ خواهند رسید.

او اکنون مصروف نوشتن اثری پژوهشی از لحاظ جغرافیائی، اقتصادی و جامعه‌شناسی است درباره «ساختار و پیدوار، طبیعی تولید اقتصادی راه‌های ارتباطی و مناطق مسکونی افغانستان



راپرچم ناشراننده‌های دموکراتیک

www.rahparcham1.org